

هو

۱۲۱

رسالة

بأب والایت وراه هدايت

چاپ دوم

۱۳۵۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال رسول الله (ص)
انا مدينة العلم وعلى بابها

هو

۱۲۱

رساله

باب ولایت و راه ہدایت

تألیف:

حقیر ضعیف سید ہبۃ اللہ جذبی

اصفہانی

چاپ دوم

چاپ دہیا

شماره ثبت کتابخانہ ملی $\frac{۲۴۲}{۵۳۳۳۷}$ و $\frac{۲۰۲۷}{۳۶/۱۱/۱۱}$



قطب العارفين حضرت آقاي حاج سلطان حسين تابنده رضا عlishاه ادام الله ظلّه

بسمه تعالی

رساله باب ولایت و راه هدایت که گنجینه و مجموعه‌ای است از شرح حال و مقامات بزرگان عرفا و مقالات راجع به تصوف و عرفان و مکتوباتیکه در تصوف و دین مقدس اسلام از طرف اشخاص مختلفی مبادله شده و دانشمند عارف معظم جناب آقای حاج سید هبة الله جذبی ثابتهلی در سال ۱۳۵۱ شمسی بچاپ رسانده‌اند بزودی نسخ آن نایاب و طالبان آن از دسترس محرومند.

این رساله بجهت آنکه از بیان مطالب دقیقه و نکات انیقۀ عرفانی و رموز عالیۀ آن که از فهم مبتدیان که در صدد تحقیق از حقیقت تصوف و عرفان خارج بود خودداری شده و درجواب مکتوبات هم مطابق فهم و استعداد آنان شرح داده شده بیشتر مورد توجه و مطلوب خوانندگان واقع گردیده است لذا کراراً اشخاص خودی و بیگانه تقاضای تجدید طبع آن میکردند و از سوی دیگر چون این امر از عهدۀ حضرت آقای جذبی بعلل کبر سن و ضعف پیری و کمی قوای طبیعی خارج بود لذا جناب آقای رضا حساس دام بقاء که سالکی با صدق و محبت و فقیری سخی الطبع و از هیچگونه بذل جهد در امور دیانت خودداری ندارند تصمیم گرفتند که با هزینه شخصی خود رساله فوق را مجدداً به طبع رسانند و پس از استیجازه از مقام مقدس آقای حاج سلطانحسین ثابتهلی کنابادی رضا علیشاه دام عزه و علاء اقدام به چاپ نمودند.

این چاپ بر چاپ اول مزیش از آنست که اولاً اغلاط چاپ اول تصحیح و ثانیاً چند مکتوب که پس از چاپ اول مبادله شده است ضمیمه گردیده است.

در خاتمه از اقدام خیرخواهانه و سعی وجدیت جناب آقای حساس عموم مطالعه کنندگان این رساله شاکر و جزا و پاداش اخروی و دنیوی را خواستار و این اخلاص‌مند نیز افزونی توفیقات و تأییدات ایشان را از خداوند مسئلت دارم.

هادی حائری

۲۷ رجب المرجب ۱۳۹۷ ه. ق.

﴿ مقدمه ﴾

بعد از حمد خالق منان و درود بر خاتم پیغمبران و آل اطهار آن برگزیده یزدان و یثزه قلب عالم امکان حضرت حجة بن الحسن صاحب الزمان علیهم صلوات الله الملك الدیان این بنده ضعیف ناتوان و عاجز نحیف نادان تبه کار عاصی سید هبة الله جذبی اصفهانی المولد و تهرانی المسکن (م ۱۳۱۴ ق ۱۲۷۴ ش) غفر الله ذنوبه بفضل و کرمه تا حدود سن بیست سالگی در خواب غفلت و گرفتار هواهای نفسانی و شهوت پیوسته در بیابان خود کامی چون حیوان افسار گسسته میکشت و در وادی جهل و نادانی و بیدای حیرت و سرگردانی بسر میبرد .
 نه علم و نه دانش نه حقیقت نه یقین

چون کافر درویش نه دنیا و نه دین

بر حسب عادت نه از جهت طاعت در زمره **خلطوا عملا صالحا و**

آخر سینا میزیست ناگاه ندای قولوا لا اله الا الله از کوه ابوقبیس قلب شنید و عنایت ربانی محرك فطرت ایمانی گردید بخود آمد و از رفتار و کردار گذشته خود خجل و شرمسار و نادم و پشیمان شد ، در صدد اصلاح

حال خود بر آمد ولی چون بیمار نتواند بخودی خود دفع مرض نماید و نیازمند طبیب است در جستجوی طبیب الهی بر آمد چه میدانست بفحوای انما انت منذر و لکل قوم هاد هیچ زمانی زمین خالی از طبیب و راهنمای خدائی نیست در هر جاصدائی شنید بسوی او شتافت و بملازمت و مخالطت او پرداخت حتی بدون زاد و راحله منفرداً پیاده مسافرت نمود و مشقات بسیار و رنج‌های بی‌شمار تحمل کرد و بر پایداری و مجاهدت و بیداری شب پرداخت و بگریه و زاری و تضرع و خاکساری بدرگاه حضرت باری مشغول شد و موسی و ارمیکفت لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرين و امضی حقبا ناگاه فضل الهی و رحمت باری شامل و باران کرم یزدانی نازل و در سال ۱۳۳۶ قمری بحضور حضرت خضر عليه السلام نائل گردید و چنان شیفته و فریفته و منغم در تجلی او شد که بکلی از خود و غیر خود غافل و مست باده جلوه او و غرق در دریای هستی یزدان مهربان گردید. هرگز آن دل بنمیرد که تو جانش باشی

نیک بخت آنکه تودر هر دو جهان باشی

و خداوند مهربان بعجز و نیازمندی او رحمت آورد و بنعمت هدایت موفق گردید و چنان دل‌باخته و فریفته خضر وقت شد که قدرت و توانائی مفارقت و جدائی او را نداشت و میخواست هیچگاه مجاورت استان او را ترک ننماید لیکن چون دارای عیال و اولاد بود بامر حضرت پیرمعاودت بتهران نمود و بتدریس در مؤسسات فرهنگی مشغول شد ولی هماره دل در هوای دوست و انتظار تعطیل تابستان را داشت بمحض تعطیل عزم رحیل آستان مقدس پیرمی نمود و در تمام مدت تابستان معتکف آن درگاه

بودسی سال بدین نحو گذراند در سال ۱۳۷۶ قمری (۱۳۳۶ ش) بسمت باز-نشستگی نایل گردید و از آن زمان مدت هفت سال دائماً معتکف آن درگاه بود و از فیض حضور مستفیض و مستفید میگردد گاهی هم در ملازمت بزرگان در مسافرت و گردش بود، در غالب شهرهای ایران و افغانستان و مشاهد مشرفه و نواحی عربستان و شامات و فلسطین گردش نمود در سال ۱۳۷۶ قمری این ذره بیمقدار و شرمنده تبه کار مورد عنایت حق و لطف ولی او واقع شده با عدم قابلیت و شایستگی مجاز در اقامه امامت جماعت گردید.

داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست ولی در درگاه او در گوشه انزوا و عزلت بسر میبرد و از فیوضات معنویه بهره مند و دور از خیالات دنیویه و مفاسد و مضار اجتماعی بسر میبرد و در ضمن بکتابت مشغول و همواره از خداوند درخواست مینمود که در همان مکان مقدس ترك حیات نموده مدفون گردد ولی در سال ۱۳۸۳ قمری عنایات الهیه و تفضلات ربّانیه و بحر رحمت الهی متموج و با اجازه دستگیری و هدایت با لقب ثابت علی مفتخر و مباهی گردید ولی با کمال تأسف و تأثر این مفاخرت با مفارقت توأم و از درگاه ملایک پایگاه اخراج و فرمان **اهبطوا** از بهشت وصال رانده گردید و از فیوضات و نعمیکه برخوردار بود محروم شد از مقام عزت وصال بدیاری پر محنت فراق مبتلا گردید و با چشم گریان و دل بریان آن درگاه را ترك نمود.

ز آب دیده ز بس پای در گل است مرا
سفر ز کوی تو بسیار مشکل است مرا
ولی باز همواره دل در آندرگاه و بیاد آن آستان میبود.
گرچه دوریم بیاد تو سخن میگوئیم

بعد منزل نبود در سفر روحانی
و بمحض مجال و فرصت زیارت و آستانه بوسی مشرف و موفق
میگردید و دل بدان خوش بود که زیارت جمال مبارک پیر و درک فیض
حضور مقدور است ناگاه در سال ۱۳۸۶ ق پس از گذشت یکماه از زیارت
اخیر که بامر خود آنحضرت افتخار احضار و آستانه بوسی را یافت و
اشارات و کنایات جدائی را دریافت فاجعه عظمی و ذاهیه کبری پیش
آمد و در اذان صبح روز نهم ربیع الثانی ۱۳۸۶ (مطابق با ششم مرداد
۱۳۴۵) پیر بزرگوار خرقه تهی و بعالم وصال محبوب حقیقی نائل
گردید و از سرای فانی بعالم باقی ارتحال یافت و همه را داغدار و درسوز
و گداز گذاشت و ارکان حیات مرا متزلزل ساخت.

جان جانم رفت و بیجانان شدم عقم از سر رفت و سرگردان شدم
پادشاه ملک اقلیم وجود ترك ما بنمود و فرموده صعود
غبار حزن و الم و سوز غم مرا احاطه نمود و قوه و قدرت و تاب
و توان از من ربود تدریجا از قوای ظاهری و باطنی کاست جسدی بی
روح در آتش سوز و گداز باقی ماند اکنون بایک چشم نابینا و گوش ناشنوا
و فراموشی و ضعف بی انتها با روی سیاه و عمل تباه امیدوار بکرم و

فضل خداوند غفار و شفاعت مهربان پروردگار انتظار خلاصی از این دار را دارد الحمد لله الذی هدینا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله در طول مدتی که از نعمت وصال متنعم و معتکف آن آستان مقدس بود پس از درک فیوضات کامله محضر انور و ادای وظایف دینی خالق اکبر باستنساخ و کتابت مشغول بود تمام تفسیر منیر بیان السعادة را استنساخ نمود و بعضی جملات آن را با مریز بزرگوار تغییر داد (زیرا میفرمود من اجازه فحوائی برای تغییر دارم) بعد هم در زحمت چاپ دوم آن افتخار شرکت داشت، دیگر استنساخ کتاب حدائق السیاحه مرحوم آقای شیروانی (مستعلیشاه) رحمه الله علیه که نسخه خطی منحصر بفرد^(۱) آن در کتابخانه مبارکه سلطانی بیدخت بود و توفیق مباشرت چاپ آن و استنساخ چند سفرنامه و استنساخ مکاتیب زیادی از بزرگان و گاه بمناسبتی مقاله‌ای مینوشت و جواب سؤالاتی که از طرف بعضی راجع بتصوف و عرفان میرسید یا جواب اعتراضات و افتراآت که بعضی مؤلفین در تالیفات خود نوشته بودند متعدد و متکثر شده بود بخیال آمد با آنکه این نوشتجات بسیار بی ارزش و از رویه ادبی و حقایق عرفانی خالی بود به نیت آنکه شاید برای فقرای مبتدی و طالبان راه و جواب معترضین نافع و مفید واقع گردد با اجازه حضرت پیر بزرگوار ارواحنا فداه بچاپ برسد والا بقصد خود نمائی یا اظهار فضل یا بقای نام نبوده است لذا از مطالعه کنندگان تقاضا دارد

(۱) بعداً نسخه نفیس دیگری هم در کتابخانه فاضل محترم آقای سید

جلال الدین حسینی محدث ارموی بدست آمد.

مقدمه

بنظر عفو و اغماض نگریسته باشتباهات و نواقص آن ننکرند که خود معترف بنقایص و اشتباهات آن میباشد و چون خود این مجموعه بی ارزش و شایستگی مطالعه و صرف وقت را نداشت يك مقاله از قطب العارفين و صالح المؤمنین المولی المؤمن آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه طاب ثراه (۱۳۰۸ م ۱۳۸۶ ف) و دومقاله از قطب - الموحدين و كهف السالكين سيدنا و مقتدانا آقای حاج سلطان حسین تابنده رضاعلیشاه ادام الله برکاته علی رؤس الانام (تولد ۱۳۳۳ ق ۱۲۹۳ ش) تیمناً و تبرکاً در ابتدا درج شد و این مجموعه را شامل سه بخش قرار داد :

بخش يك مقالات

بخش ۲ شرح حالات

بخش ۳ نامهها

خاك ریزه آستان مقدس سلسله نعمه اللہیہ سلطانعلیشاهی

سید هبة الله جذبی

﴿ فهرست مطالب کتاب ﴾

صفحة

عنوان

بخش اول

۱	لایحه حضرت آقای صالح علیشاه طاب ثراه
۸	مقاله دوم بقلم حضرت آقای رضا علیشاه
۲۱	مقاله سوم بقلم حضرت آقای رضا علیشاه
۳۷	مقاله عربی حضرت آقای رضا علیشاه در موضوع تصوف
۳۷	ما التصوف
۳۸	وجه التسمية
۳۹	ظهور التصوف
۴۱	ظهور کلمة الصوفی
۴۳	بعض المشهورین من المتکلمین بالتصوف
۴۶	التوجه الى الله
۴۷	وحدة الوجود
۴۸	التصوف و الاخلاق
۵۰	الطريقة النعمة اللبية

صفحه	عنوان
۵۳	مقاله پنجم بمناسبت پایان ساختمان گنبد
۶۵	مقاله ششم بمناسبت اختتام آینه کاری بقعه متبرکه سلطانی
	مقاله هفتم بمناسبت کسالت و مسافرت حضرت آقای صالح علیشاه
۷۸	طاب ثراه
۹۱	مقاله هشتم سلسله علیه نعمه اللهیه سلطانعلیشاهی
۱۰۰	مقاله نهم اصول تعلیمات سلسله علیه گنابادی
۱۰۹	مقاله دهم لطیفه عرفانی
۱۱۳	مقاله یازدهم فضیلت مجالس ذکر

بخش دوم

۱۲۳	تاریخ مختصر حضرت آقای سلطانعلیشاه طاب ثراه
۱۲۵	اخلاق و صفات حضرت آقای سلطانعلیشاه
۱۲۶	مشایخ حضرت آقای سلطانعلیشاه
۱۳۳	شرح احوال حضرت آقای سلطانعلیشاه طاب ثراه
۱۳۴	تاریخ مختصر حضرت آقای سلطانعلیشاه
۱۵۲	لایحه شب ۲۶ ربیع الاول
۱۶۱	کیفیت شب شهادت حضرت آقای سلطانعلیشاه طاب ثراه
۱۶۹	وقایع شهادت حضرت آقای شهید
۱۸۶	شرح حال حضرت آقای نورعلیشاه ثانی طاب ثراه

فهرست

صفحه	عنوان
۲۰۳	لایحه شب ۱۵ ربیع الاول
۲۲۷	شرح زندگانی حضرت آقای صالح علیشاه طاب ثراه
۲۳۲	حالات و صفات حضرت آقای صالح علیشاه
۲۳۷	شرح حال حضرت آقای صالح علیشاه طاب ثراه
۲۴۲	شرح حال حضرت آقای رضا علیشاه ارواحنا فداه
۲۵۰	شرح حال مرحوم آقای وفا علی
۲۵۴	شرح حال مرحوم آقای ایزد گشسب
۲۶۱	ذکر حالات مرحوم آقای میرزا صدرالدین آرانی کاشانی

بخش سوم

۲۶۹	نامه خدمت آقای آقا سید ابوالفضل علامه برقی
۲۸۱	شرح سؤال و جوابی که از طرف تیمسار کیسان شده است
۳۰۲	سؤالات یکی از معترضین
۳۰۲	جواب سؤالات بالا
۳۱۳	جواب نامه یکی از علماء بزرگ
۳۱۸	نامه آقای حیدر احمد محمود حیدر
۳۱۹	جواب نامه الشیخ احمد محمود حیدر
۳۲۲	شرحی که برهنگ مدرسی نوشته شده
۳۲۹	در تعقیب کتابیکه تألیف شده

فهرست

صفحه	عنوان
۳۳۳	راجع به فتوای آیه الله گلپایگانی
۳۳۶	نامه با آقای علی احمدی کرمانی
۳۳۸	جواب نامه آقای بهمن مستوفی
۳۴۳	جواب نامه آقای محمود مهرداد
۳۴۹	جواب نامه آقای مقصود یکرنگی
۳۵۲	جواب نامه آقای صداقت کیش
۳۵۳	سؤال آقای مهین دوست
۳۵۴	جواب نامه آقای مهین دوست
۳۵۸	جواب نامه آقای عبدالرسول نیر
۳۶۲	نامه ای به یکی از فقرای محترم
۳۶۴	جواب نامه یکی از فقرای شیراز
۳۶۶	نامه آقای محمود مهرداد
۳۶۹	جواب نامه آقای محمود مهرداد
۳۷۲	موضوع گذاشتن سبیل آقایان در اویش
۳۷۵	جواب نامه آقای مهندس مهراندیش
۳۸۱	نامه به آقای مرتضی عبدالرسولی
۳۸۲	جواب نامه آقای حاج حسین
۳۸۵	پایان

بِسْمِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

بخش اول

لایحه حضرت قطب العارفین آقای صالح علیشاه طاب ثراه که در شب با افتخار نصب خلافت حضرت مولانا آقای نور علیشاه نورالله مرقدہ قرائت فرموده اند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش ایزدی را سزد که از آرایش نقایص و کثرت مبراست و معبودی را از بید که در کمال بی نیازی از همه ، وهمه باو ، و از او پیدا است حسن جمال ذاتش اقتضاء نمایش نمود و از پرده غیبت ظهور فرمود . جنبشی کرد بحر قلزم عشق صد هزاران حباب پیدا شد لباس اسماء و صفات در پوشید و کارخانه صنعتش موجودات را آفرید و بنی نوع آدم را از آن جمله برگزید و مشرف به تشریف و نفخت فیه من روحی گردانید قوه طیاره ملکوتیه یعنی لطیفه سیاره انسانیه و استعداد عروج مقامات عالیه را بر تمام موجودات عرضه داشت قوه تحمل این بار در خود ندیدند و تمام قدم پس کشیدند ، انسان که ظلوم و جهول بود چون عاشق بی باک متحمل این بار امانت گردید و چون در راه مقصد ، راهزنان و سارقین که عبارتند از جنود جهل و

شیاطین دید بلسان استعداد ازواهب الاستعداد درخواست که برای حفظ گنجینه‌ای که عطا فرموده حافظ و حراس بگمارد تا از شر اعداء محفوظ بماند درخواست او باجابت مقرون گردید بخشنده مهربان بحکم .
و آتاکم من کل ما سألتموه قوای عقلانی و جنود ملکوتی باو بخشید تا بدستیاری آنها از راه راست برود و گنج را تا بمقصد برساند و بصاحب آن تسلیم نماید ، چون باغواوی شیطان ترك امر نمود ، ندای **اهبطوا** شنید و از مقام مجرد و عالم ملکوت دور ، و در تنگنای محبس عالم طبیعت و ناسوت منزل گزید تمام عهود و موثیق که بر آن مفطور بود ، عملا فراموش نمود و از راه مقصد و امانت بکلی غفلت فرمود لطف ایزدی تقاضا نمود که آنها را از خواب غفلت بیدار و از سکر نسیان عالم ناسوت هشیار سازد و از سجن عالم طبیعت با علی مراتب مقصد برساند لاجرم مظاهر ذات و مجالی اسماء و صفات که وجودات مقدسه مبارکه انبیاء و اولیاء **علیهم السلام** است بعالم فرستاد و لباس بشریت پوشانید **ولو انزلنا ملکاً لقصی الامر** . تا بلباس آنها در آیند و عهود و موثیق عالم ازل را به بیعت بر دست آنها تجدید نمایند و جنود عقل را بحراست امانت وا داشته ، خود بهمراه همت آنها روی براه گذارند آنها هم بزبان قوم مشغول بمأموریت خود شده و ندای **اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون** . در عالم در انداختند مدعوین . **انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون** . جواب دادند و ندانستند که مادام که افراد خلق مکلفند هادی لازم دارند که آنها را براه راست هدایت نماید تا شیطان و جنود و مظاهر او در صدد اغواء انسان و

راهزنند منذر خواهند که آنها را از مواقع خطرات راه با خبر سازد، پس باید در هر زمان داعی الهی ظاهر و معروف در میان آنان، و حاجت خدائی بر مردم تمام باشد بلکه چون واسطه فیض حضرت منان و جان عالم امکانست بدون او وجود نگیرند و اگر از دنیا بجز دو نفر نماند یکی حجّت بر دیگری خواهد بود. *والا لخصف الارض باهلها*. و چون جسم و جسمانیات که مرکب از اعدادند در معرض فنا و زوال است و تن بشری و بدن عنصری *الاما شدت و ندر* باید از این دار فانی رخت بعالم جاودانی کشد و حبل متین خدائی هم باید که منقطع نشود و هر کس که از جانب خود ادعا نماید یا با استراق سمع کلمات آنها را بر زبان آورد و خود را بزرگ و وقت پندارد، یا بیعضی وسایل خود را رئیس و مطاع صوری نماید این چنین امر بزرگی را نشاید، کوری که خود جائی را ندیده چگونه راهبر دیگران شود و اعدام را لو فرض که جمع نمایند جز عدم حاصل نشود تا چه رسد که موجد باشد.

ذات نا یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
 پس خود مردم هم برای خود نتوانند راهبر معین نمایند و نه هر مدعی را پیروی توانند کنند پس باید اکمل وقت و مربی خلق که مسکّم مسؤل و من عندالله محیط بر تمام است مستعدی را تربیت فرماید و کمالات مکمونه او را بروز دهد و از قوه بتمام فعلیت رساند و لباس آخری باطن خود گرداند و برای زمان بعد از خود او را معین فرماید و همت همراه نماید تا حاجت بر خلق تمام باشد و راه شك و ریب برای احدی نماند.

پس بهر دوری ولیی قائم است آزمایش تا قیامت دائم است و این رشته هدایت و جبل ولایت از زمان آدم الی خاتم والی انقراض العالم بموجب اخبار صحیحه معتبره و شهادت عقول سلیمه بوده و خواهد بود و هر سابقی لاحقی را برای خود بموجب . **ولقد وصلنا لهم القول** . معین میفرمود تا منتهی شد بهادی سبب و نتیجه انبیاء و رسل و اشرف و افضل اهل قل خاتم الکل فی الکل اعنی المحمود الاحمد **ابی القاسم محمد (ص) فی الازل و الابد** که مجلای اتم و آئینه سرپای نمای قدم و دارای لوازم عالم ناسوت و محیط عوالم ملکوت و سیار مراتب جبروت بود ظهور فرمود و تجدید مطلع نمود آنچه باید و شاید در اعلاء کلمه حقه اسلامیه کوشش نمود و مردمان را براه راست هدایت و دلالت فرمود و بعد از عبادت حضرت غیب الغیوب و تصفیه نفس از نقایص و عیوب بتهدیب اخلاق و مساوات و مواسات امر میفرمود و از بی ادبان سباع فطرت و ستور خصلت اذیتها و لگدها دید پدر مشفق مهربان را دزد خارجی انگاشتند و طیب حاذق را اطاعت نکرده بلکه دشمن می پنداشتند و رایت عداوت آن حضرت را بر افراشتند و بنای اذیت فعلی و قولی آنچه توانستند نسبت بآن بزرگوار گذاشتند و هر قدر اذیت و زحمت از آنها دید بر خود گوارا کرده دست از هدایت آنها نکشید و چون رحلت حضرت نزدیک گردید از جانب حق ندارسید که اصل دین و کمال ایمان که نصب کردن خلیفه است باقی است برای خود علی علیه السلام را بخلافت نصب نما و تمام مسلمین را اعلام فرما ، این بود که در مراجعت از حجة الوداع که اغلب مسلمین حاضر بودند آن

حضرت این مطلب را تا خیر روا نداشتند و در میان بیابان در غدیر خم از جهاز شتر منبری ساختند و در حضور تمام ، حضرت خاتم‌الوصیاء و اشرف الاولیاء سرچشمه بحار انوار و مظهر انوار حضرت کردگار مولی‌الکل فی‌الکل علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین و مولی‌الموحدین و امام‌المتقین صلوات‌الله و سلامه‌علیه‌الی‌یوم‌الدین که پسر عم و صهر آن حضرت بود نصب نمود و الی وارث و موروث فرمود و فرمود حاضران بغائبان برسانند که من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله

نام خود و آن علی مولی نهاد	زین سبب پیغمبر با اجتهاد
ابن عم من علی مولای او است	گفت هر کس را منم مولاد دوست
بند رقیب ز پایت بر کند	کیست مولای آنکه آزادت کند
مؤمنان راز انبیاء آزاد است	چون با آزادی نبوت هادی است

امر او را امر خود و نهی او را نهی خود و اطاعت او را اطاعت خود فرمود ، و فرمود که این شخصی نیست بلکه هر زمانی هادی خواهد و برای هر بزرگی وصیی باید و بعد از او اوصیاء او ائمه مسلمین و مطاع مؤمنینند و در آن روز بود که حضرت حق فرمود که امروز نعمت را بر شما تمام کردم و خوشی‌ها را بر شما حلال نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم و کفار که امر دین را شخصی فرض نموده بر حلت حضرت منقرض می‌پنداشتند مأیوس شدند و این امر وصایت و اتصال رشته هدایت بعد از آن حضرت در میان ائمه اثناعشر اصالتاً و مشایخ این بزرگواران

نیابتاً مجری بوده و تا ابد الآباد خواهد بود و چون خداوند این مطلب را نعمت بزرگ فرموده مؤمنین را شاید و زیبد که در عید غدیر و سایر ایام نعمت بشکرانه موهبت جشن گیرند و عید شمارند و خوان و مأثمه بزرگ خدائی دانند و آنچه از دست بر آید از بذل مال و جد و جهد کوتاهی ننمایند تاو قرايمان و مؤمنین در نظر دشمنان دین زیاد و بازار نفاق منافقین و انکار منکرین کسادگردد و الیوم که پانزدهم شهر رحمت و برکت و رضوان اعنی ماه مبارک رمضانست که مطابق است با ولادت سراسر سعادت حضرت ولایت مرتبت نور دیده حضرت رسول ﷺ و سرور قلب مرتضی و بتول ، امام دوم و حجت سوم مظلوم مسموم هادی اعنی حسن بن علی علیه السلام و مطابق است با یومی که حضرت مرحوم مبرور قطب مدار ایمان و محور فلك ايقان المستغرق فی الابحار الانوار الله الشهيد فی سبیل الله مولانا الحاج ملا سلطان محمد سلطانعلیشاه طاب ثراه بموجب امر نبی و اشاره لاریبی ولد صلبی و روحانی خود حضرت کھف المسلمین و غوث الفقراء و السالکین قطب الاقطاب و لب الالباب مولی الموالی مولینا الحاج ملا علی الهادی الی سبیل الله و الملقب بنورعلیشاه ادام الله بقاه را نصب فرموده و اجازه هدایت بشاهراه طریقت داده و امور فقرا را تفویض بانجناب نموده جا دارد که تمام فقراى نعمة اللهی باین نعمت کبری و موهبت عظمی جشن گرفته عید مذهبی دانند .

ای گروه مؤمنان شادی کنید
همچو سرو و سوسن آزادی کنید
لیک بر گوئید هر دم شکر آب
بی زبان چون گلستان خوش خطاب

و بشکرانه آن با قلوب صافیه مجمع نمایند و احیاء امر بزرگان دین کنند و آئینه قلوب را از زنگ کدورات بایکدیگر بزدایند با تمام صفا با یکدیگر صفا نمایند و بزبان حال و قال الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بر زبان رانند و حاضرین غایبین را یاد نموده حاضر دانند و تمام از دل و جان آن حضرت را شفیع ساخته از درگاه و اهب منان خواستار باشند که ظل ظلیل آن حضرت را مستدام بدارد و ظهور مولای ما را نزدیک گرداند و ما را معرفت بنورانیت روزی فرماید و عیوب ظاهر و باطن را اصلاح فرماید و ما را بر عیوب خود بینا گرداند و دشمنان ما را هدایت و دوستان را خوش و خرم بدارد و صفای صوری و معنوی و جمعیت ظاهری و باطنی عنایت فرماید .



﴿ مقاله روم ﴾

مقاله ایست که حضرت قطب العارفین آقای حاج سلطان حسین تابنده (رضا علمشاه) دام ظلّه در پانزدهم ربیع الاول ۱۳۶۲ ق مطابق با روز رحلت حضرت آقای نور علمشاه طاب ثراه قرائت فرموده‌اند. بنام یزدان بی همتا و درود بر روان پاک پیغامبر خدا محمد مصطفی و فرزندان و جانشینان نیک نهاد او و پسر علمای مرتضی عَلَيْهِمُ السَّلَام وجود دانشمندان و بزرگان در هر ملت و جامعه موجب افتخار بوده و اختران وجود آنان زینت بخش و روشن کننده محیط تاریک آنها میباشد، تاریخ هر ملت بر اثر نام بزرگان و دانشمندان آن دارای درخشندگی میگردد زیرا درجه ترقی فکری و روحی جامعه بسته بوجود دانشمندان و اطاعت و قدردانی افراد از وجود آنها میباشد هر چند بین دانشمندان علم اجتماع اختلاف است که آیا نبوغ فکری و وجود نابغه زائیده محیط و اجتماع است یا آنکه محیط تازه بر اثر وجود بزرگان و نوابغ پیدا میشود ولی هر دو صحیح و در جای خود درست است باینطور که استحقاق طبیعی محیط سابق موجب پیدایش شخص بزرگ میشود و بزرگ نیز باندازه مقام خود در روح اجتماعی تأثیر میکند و بر اثر نبوغ فکری و عملی او دانشمندان و بزرگان دیگری نیز در آن جامعه ظهور میکنند فرقی که دارد آنست که تأثیر محیط گاهی بطور عکس العمل واقع میشود یعنی ممکن است

محیطی در مراتب تنزلات و انحطاط خود بطوری سیر کند که افراد صالح ولایق کمتر داشته و بر اثر نیازمندی طبیعی آن محیط بوجود مصلح، يك نفر از افراد خود را طوری تربیت کند و پرورش دهد که در صدد اصلاح جامعه خود بر آمده و آلودگیها و نواقص و بدبختیهای جامعه خود را مرتفع نموده وارد مرحله تکامل کند محمد بن عبدالله (ص) که در محیط سراسر جهل و تاریک عربیت آن زمان تربیت شده و مردمی را که از مراحل انسانیت بمراتب و درجات دور بودند تربیت کرد و جامعه جاهلیت را بکلی تغییر داده مهد علم و تمدن نمود.

ولی بطور کلی درجه تکامل روحی جامعه بسته بوجود بزرگان و دانشمندان آن جامعه میباشد و زیادی و کمی این دسته را باید میزان ترقی فکری یا تنزل و انحطاط آن دانست مثلاً اگر بخواهیم درجه تمدن و تکامل روحی ملتی را با ملت دیگر مقایسه کنیم باید عدّه دانشمندان آنرا بسنجیم و هر کدام فزونی داشته او را برتری دهیم همچنین اگر بخواهیم تمدن يك ملت را در زمانهای مختلف و قرون متفاوت قیاس کنیم باید بعدّه دانشمندان دورههای مختلفه نظری افکنیم تا سطح رشد فکری و نمو آن را دریابیم.

از این رو ملت یونان در تمدن کنونی که همه جهان را فرا گرفته دارای افتخارات زیادی میباشد زیرا پایه ترقیات امروز همان علوم است که توسط دانشمندان یونان پیدا شده یا بسط و توسعه یافته است و حتی امروزه هم شهر آتن پایتخت یونان نزد تمام ملل متمدن، مقدس و محترم است زیرا مهد دانش و مرکز فلاسفه و بزرگان بوده و در دایره علم

و تمدن امروزی حکم نقطه مرکزی را دارد.

هر چند بعضی بر آنند که تمدن اوستائی ایران پیش از تمدن یونان پیدا شده و حکمای یونان خوشه چین خرمن دانشمندان ایران بوده و حتی فیثاغورث فیلسوف بزرگ یونانی برای فرا گرفتن دانش بایران و دیگر کشورهای خاور مسافرت نموده و اساس و پایه تحصیلات او نزد دانشمندان دین زردشت و مؤبدان بوده است ولی چون تحولات علوم و تکامل آنها از هنگام ظهور دانشمندان یونان آغاز گردیده از اینرو تمدن کنونی را رهن منت دانشمندان آن سر زمین میدانند و در همه جا بنظر تعظیم و احترام بدانها مینگرند و در میان مسلمین نیز بعظمت نام برده میشود.

لیکن ملت ایران هم بسهم خود افتخارات زیادی دارد و بوجود دانشمندان خود هم پیش از اسلام و هم پس از اسلام میباید بلکه همه ملل متمدنه کنونی نسبت بدانها سر تعظیم و فروتنی فرود میآورند. کشور باستانی ایران از هنگامیکه تاریخ در نظر دارد دانشمندان بزرگی داشته و هیچگاه از وجود آنان بی بهره نبوده است اگر در کتب مقدسه زردشتیان نظر کنیم آنها را پراز مطالب دینی و اخلاقی و علمی و فلسفی می یابیم.

آئین اسلام ظهور کرد و پس از تسلط بر شبه جزیره عربستان برق آسا بسوی ایران توجه نمود سپس کشور مصر و قسمت مهم روم قدیم و ممالک افریقا و بسیاری از ملل دیگر را تحت نفوذ و سلطه خود در آورده تمدن اسلامی را در متصرفات خود برقرار نمود و همه کشورهای اسلامی حکم يك

مملکت پیدا نموده و اتحاد و یگانگی در میان تمام ملل اسلامی که همه حکم افراد يك میهن را پیدا کردند بالنسبه برقرار و روحیه این ملل مختلف پس از گذشتن یکی دو قرن بر پایه اسلام استوار و علومی هم که در این جامعه بزرگ وارد میشد صورت دیانت و لباس اسلامیت میپوشید و روحانیت اسلام و معارف آن بر زیبایی و جلوه آنها میافزود. آری تا تجلیات روح نباشد و روحانیتی در پس پرده مادیت وجود نداشته باشد حسن و جمالی در هیچ جا وجود نخواهد یافت .

نکته ای باشد که عاشق دیده بود ورنه خال و خط چگونه دلربود

آیا از میان این ملل متنوع و مختلف که در جامعه بزرگ

اسلامی محو و تحت الشعاع واقع میشدند و همه دارای تمدن اسلامی میگرددند کدام يك از آنان بیشتر در ترقی این علوم کوشیدند و گوی افتخار را بودند بطور قطع میتوانیم بگوئیم این افتخار نصیب ایرانیان شده و بیشتر دانشمندان علوم مختلفه اسلامی از میان این ملت ظهور نمودند و قریب صدی پنجاه از دانشمندان ایرانی و نصف دیگر از ملل دیگر بودند بلکه بعد از فتوحات اولیه اسلام بهره ایرانیان از فتوحات بعدی بیشتر از سایر ملل بود و کمتر از خود اعراب هم نبود خوب است برای اثبات این مطلب نگاهی بتاریخ پر افتخار ایران نمائیم تا یقین پیدا کنیم که ترقی علومی که در اسلام پدید گردیده بیشتر بواسطه ایرانیان بوده و کشور ایران مهد علم و عرفان و سرزمین بزرگان و دانشمندان بوده و میباشد اکثر عرفائی که امروز نام آنان ستارگان فروزان آسمان علم و عرفان است مانند

شیخ احمد غزالی و باباطاهر عریان و مولانا جلال الدین بلخی و شیخ فرید الدین عطار و شیخ سعدی و حکیم سنائی و شاه سید نعمت الله ولی و حاج زین العابدین شروانی مستعلیشاه و جناب حاج ملا سلطان محمد سلطانعلیشاه گنابادی که از نوابغ زمان خود بوده و جناب حاج ملا علی نورعلیشاه ثانی که امروز مصادف با روز رحلت آن بزرگوار است و غیر آنها، همه ایرانی و در این آب و خاک پرورش یافته و باعث افتخار ما میباشند .

فلاسفه و دانشمندانی که از این خاک ظهور نمودند نام آنها زینت بخش دفاتر علم و دانش و کتب آنان به بیشتر زبانهای متمدن ترجمه و چاپ شده و همچون ابن سینا و محمد زکریای رازی و شیخ شهاب الدین سهروردی و ابو علی مسکویه و خواجه نصیرالدین طوسی و میرداماد و ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری ، همچنین علوم فقه و اخبار و تفسیر و کلام و اخلاق و دیگر علوم دینی بواسطه وجود دانشمندان ایرانی مانند ابن بابویه و کلینی و صدوق و شیخ طوسی و شیخ نجم الدین رازی و ملا محسن فیض و شیخ مرتضی انصاری و مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی و امثال آنها بسط و توسعه یافته است ، شعرای ایرانی نیز در سرودن اشعار و ذکر مضامین بدیعه و نکات ادبی و بیان مواظ و اخلاق و امثال و توضیح معانی و رموز دینی و مذهبی مانند نظامی و رودکی و فردوسی و انوری و خاقانی و عمیق بخارائی و دقیقی و عنصری و شیخ مصلح الدین سعدی و خواجه حافظ شیرازی داد سخن داده و نامشان در عالم مشهور گردیده ، سایر علوم نیز از قبیل تاریخ و نجوم و ریاضیات

بر اثر وجود فضای ایرانی همچون بیهقی و ملا مظفر گنابادی و حکیم عمر خیام و غیر آنها وسعت یافت .

از اینرو شایسته است که ما بوجود این قبیل بزرگان افتخار نموده و نگذاریم نام آنها از اذهان و انظار برود بخصوص عرفای اسلام که راهنمایان بسوی کمال انسانی و هادیان راه حقیقت میباشند و صورتاً و معنأ بر ما حق بزرگ دارند سزاوار است که روزهای تولد و وفات آنها بافتخار ایشان مجلس یاد بود منعقد سازیم .

امروزه همه ملل متمدنه جهان نام بزرگان خود را با نهایت تعظیم و احترام برده بلکه بتمام دانشمندان و بزرگان هر چند از نژادهای دیگر و بلکه از ملل دشمن آنها هم که باشند بنظر تجلیل و تکریم مینگردند و آثار آنها را محترم میشمارند همه مسیحیان روز تولد مسیح را جشن میگیرند بلکه جا دارد که ما مسلمین نیز جشن بگیریم زیرا انحضرت عالم را برای ظهور اسلام آماده نمود ، همچنین روز صعود یا مصلوبیت او و روز وفات مریم را سوگواری دارند و تعطیل میکنند .

نام دانشمندان و مخترعین بزرگ از قبیل فرانکلین^۱ و ادیسن^۲ آمریکائی و گوتامبرگ آلمانی^۳ و میشل^۴ سرود اسپانیولی و بنکن انگلیسی^۵ و مارکنی ایتالیائی^۶ و کریستف کلمب پرتغالی^۷ و پاستور فرانسوی^۸ و کنخ آلمانی^۹ و همچنین فلاسفه و شعرا از قبیل^{۱۰} دکارت

۱ - Franklin - ۲ Edison - ۳ Gutenberg - ۴ Michel

۵ - Bacon de verulam - ۶ Marconi - ۷ Christophe

۸ Colomb - ۹ Pasteur - ۱۰ Koch - Descartes

فرانسوی و کانت آلمانی^۱ و تولستوی^۲ و پوشکین^۳ روسی در همه جا و میان همه ملل دنیا با نهایت تجلیل و تعظیم ذکر میشود و بافتخار آنها جشن میگیرند بلکه دولت روسیه قبل از شروع جنگ کتب نظامی گنجوی را ترجمه نموده که بیاد هزارمین سال نظامی جشن گرفته آنها را منتشر نماید و در جشن هزارمین سال فردوسی درطوس همه دانشمندان جهان شرکت نمودند پس شایسته است که ما نیز نگذاریم نام بزرگان دیانت ما که موجب افتخار جامعه اسلامیت میباشند از بین برود .

بزرگان ما از جهات روحی و مادی بگردن ما حق دارند زیرا وجود آنان چراغ فروزانی است که روح ما را از عالم تاریکی و نادانی بسوی روشنی و علم راهنمایی میکند و بترقیات معنوی نائل میگرداند از جهت صورت نیز وجود آنان موجب ترقی و تعالی جامعه شده و سطح رشد فکری آن جامعه را معرفی میکند ، ما مسلمین همانطور که در سایر اموردینی و مذهبی خود بر سایر ملل تفوق داریم در این قسمت نیز از همه ملل جلوتر هستیم و بزرگانی که از میان ما ظهور کرده اند ویژه عرفای کاملین که بحقیقت عالم هستی پی برده اند و از رموز و اسرار آن آگاه گشته و گاهی بکنایه و رمز بدانها اشاره نموده اند موجب سرفرازی ما میباشند و ما را بعالم متمدن معرفی میکنند و البته در این تذکر که نشانه قدردانی و سپاسگزاری است یاد آوری اخلاق و رفتار و گفتار بزرگان سابق که سرمشق کلی برای همه افراد است میشود و ما را بوظایف روحی و جسمی خود آگاه میکند و روح ما بواسطه توجه بارواح بزرگان

و استمداد از آنها قوی شده و دریچه آن عالم بروی ما زود باز میشود. از اینرو امروز که روز پانزدهم ربیع الاول و مصادف با روز رحلت جناب حاج ملا علی نورعلیشاه ثانی پیشوای بزرگوار فقرای سلسله نعمه اللہی میباشد مناسب است بیاد آن بزرگوار مجتمع شده و مزایای روحی و جسمی ایشان را از نظر گذرانیده بستگی خود را بفقرو دیانت محکمتر ساخته بروح مقدسش متوسل شویم و از روان پاک و روح تابناک او و سایر بزرگان دین استمداد کنیم و رفع مشکلات صوری و معنوی و برطرف شدن موانع سلوک را از آنان بخواهیم و توفیق بندگی و ذکر دوام و فکر مدام با عجز و نیازمندی از خداوند طلب نمائیم چه در این قبیل مواقع بزرگان نیز بیشتر توجه بعالم ماده دارد و توسل بهتر و زودتر اثر می بخشد و دعا نیز زودتر باجابت میرسد.

ائمه و پیشوایان بزرگ شیعه که دوازده نفر جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله میباشند به پیروان و شیعیان دستور میدادند که در روز عاشورا خصوصاً مجالس تذکر و سوگواری تشکیل دهند و از آنها یاد کنند و اخلاق و رفتار آنان را سر مشق قرار دهند و طبق آن عمل نمایند تا بکمال منظور برسند و همین دستور اجازه بلکه تشویق برای اجتماع در ایام وفات سایر بزرگان نیز هست البته منظور آنان گریه و بعضی امور دیگر از قبیل سینه زدن و پیراهن چاک کردن و زنجیر زدن و سایر تظاهرات نبوده و هدف بزرگتر و منظور بلند تری داشتند چه مقصود بیدار کردن خفتگان غفلت و تهییج صفات انسانی در پیروان بوده تا بدین وسیله وارد مراحل تکامل مادی و معنوی شده و مقامی را که درخور میباشند

از هر حیث حائز گردند و بترقی و تعالی نائل آیند و چون منظور تذکر است و زمان و مکان مدخلیت « تامه ندارند، رسیده است که: **کل یوم یوم عاشورا و کل ارض ارض کربلا** یعنی برای کسانی که در صدد پیروی حسین علیه السلام و سایر بزرگان باشند و متذکر نام و اخلاق و رفتار آنان گردند هر روز و همه جا میتوانند حال توسل پیدا کنند و چنگ بدامان آن بزرگواران زنند و همان تأثیری که در توسل روز عاشورا است و برای زائرین حائر حسینی در کربلا موجود است برای این شخص که افتخار پیروی پیدا نموده در هر روز و هر جا ممکن است پیدا شود، از این روخواندن زیارت عاشورا احتصاص بروز عاشورا بودن در کربلا ندارد و بهمین جهت عرفا میگویند: هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی. یعنی مناط همان توجه و حضور قلب و زنده داشتن دل و احیاء شعایر الهی است و هر موقع که اینحال برای کسی پیدا شود شب قدر او ظاهر شده و صبح وصال و روز بقاء را در دنبال خود دارد البته زمان و مکان نیز بی تأثیر نیستند و مدد مینمایند.

بر زمینی که نشان کف پای تو بود

سالها سجدۀ صاحب نظران خواهد بود

ولی اصل در هر عمل همان توسل قلبی و ارتباط معنوی است و اگر مقتضیات دیگر از قبیل شرافت مکان و اقتضای زمان وجود داشته باشد توسل و تذکر بهتر تأثیر میکند و نظر باینکه هدف اصلی و منظور واقعی از تأسیس این قبیل مجالس تذکر و یاد آوری و اجتماع، بنام بزرگان و اوصیاء شعائر مقدسات مذهبی و ایجاد و ظهور یگانگی و برادری

دینی و خشنود نمودن ارواح بزرگان دین بتوجه و همت انجام امور خیریه و دعا در باره خود و برادران و کمک بهمه افراد نوع بشر ویژه برادران دینی میباشد و جشن های دینی و ملی و عقلائی نیز جمع صورت و معنی برای همین منظورها است پس سوگواری و روز وفات و جشن هنگام تولد در اصل منظور فرقی ندارد و هدف و منظور در هر دو یکی است ، بلکه در رحلت هر يك از بزرگان چون امر بیجانشین او منتقل میشود و وجود او را باید سپاسگزاری نمود و قدردانی کرد و سوگ و جشن باهم و تسلیت و تهنیت و تجدید عهد مقارن است چنانچه در فوت سلاطین صوری هم معمول است و روز نهم ربیع الاول هم که سابق جشن میگرفتند شاید بمناسبت اولین روز امامت دوازدهمین وصی پیغمبر عجل الله فرجه بوده زیرا رحلت حضرت حسن بن الزکی العسکری علیه السلام در هشتم واقع شده و از حیث افول و غروب آفتاب سابق و از دست رفتن نعمت وجود او سوگواری و از جهت توجه بنعمت موجوده و بستگی به لاحق جای جشن و خوشحالی است البته روان شخص گذشته نیز چون بوصول رسیده شاد است ازینرو هر چند که امروز مصادف با جشن نوروز باستانی ایرانیان و از طرفی روز سوگواری فقراء نعمت اللہی و وفات پیشوای بزرگوار ما میباشد نباید گمان کنیم که بین این دو روز مخالفت است و در روز جشن سوگواری مناسب نیست چه سوگواری برای بزرگان از جهت معنی و باطن است و در حقیقت این تصادف سبب شده که ما امروز را که روز اول سال جدید ۱۳۲۲ شمسی میباشد از وجهه مذهبی نیز اجتماع نموده

با حال توجه و تذکر باشیم و بیاد بزرگ ورهنمای خود و سایر بزرگان دین بوده و روح شریف او را واسطه و شفیع نزد خداوند قرار دهیم که عید و نوروز ما را از هر حیث روز نو قرار دهد که در اخبار هم اشاره شده که عید غدیر در نوروز بوده و بر فرض که بظاهر مطابق واقع نشده باشد هر روز بوده، روز نو و دوره جدید اسلام و ایمان محسوب میشود و امیدواریم که سال جدید صوری و معنوی را برای همه ما مبارك و میمون قرار داده ما را صورتاً و معنأً از شر شیاطین انسی و جنی و از آفات آخر الزمان که موجب فساد تن و روان میگردد محفوظ دارد تا عید حقیقی نیز برای ما ظاهر شده و مطابق « لیس العید لمن لبس الجدید بل العید لمن امن من الوعید » از جشن ظاهری بالاتر رفته و برای روح ما عید پیدا شود چه برای سالکان راه حقیقت و روندگان طریق عالم ملکوت اعیاد صوری از جهت صورت چندان مهم نیست بلکه موقعی برای آنان عید است که روح آنان از خطرات سلوک گذشته و از ورطات و مهالك نجات یافته بیاد محبوب خرم و مشغول باشند از اینرو عارف بزرگوار مولانا جلال الدین بلخی فرماید: عارفان هر دمی دو عید کنند. زیرا دم بر آوردن و دم فرو بردن آنها بیاد محبوب میباشد و دمی را که بیاد او نباشند و بغفلت بگذرانند موجب کدورت و سوک درونی خود میدانند.

گر نه از دل ز پی ذکر تو آید بیرون

بلب از سینه نیاورده بسوزم دم را

تمام زحمات بزرگان دین و راهنمایان عالم بشریت برای این بوده

که کسی را هدایت نموده و او را بیاد خدا آورد که برای روح او عید گردد و کشته شدن آن و تحمل مصائب بهمین منظور بوده پس وظیفه ما اینست که بشکرانه زحماتی که برای هدایت ما کشیده اند حتی الا مکان متذکر آن بزرگواران باشیم و مجالس جشن ظاهری خود را نیز بنام نامی آنان رونق دهیم چنانکه روایت شده که حضرت علی بن الحسین علیه السلام در مجالس عروسی نیز هر وقت حاضر میشد میفرمود: از مصائب پدر بزرگوارش حسین علیه السلام که اول مرد جانباز عالم امکان است یاد کنند و بنام او رونق دهند تا در واقع و حقیقت هم متوجه روانهای آن بزرگواران جشن حقیقی برای ما دست دهد و نتایج شادی و ثمره پیروزی داشته باشد.

امروز نیز ما همین دستور را پیروی نموده و انجمن جشن خود را بیاد این عارف بزرگ زینت دهیم. این بزرگوار در هفدهم ربیع الثانی ۱۲۸۴ قمری متولد در کوچکی از مادر یتیم شد و اوائل عمر را بزحمت تحصیلات گذرانیده و جوانی را صرف سیاحت و تحقیق نمود و بعد از پدر بزرگوار متحمل زحمات دشمن داری و صدمات بیگانه و خودی گردید مع ذلک از هدایت و دستگیری و مساعدت مردم به آبادانی فروگذار نکرد و یادکارهای بزرگ از خود گذاشت بالاخره هم شبانه خائفاً یترقب از وطن خود حرکت کرد و چندی در غربت بسر برده بارشاد و دستگیری مشغول بود و در ۵۳ سالگی در غربت مسموم شد و مصداق « ما منا الا مسموم او مقتول » را که شامل غالب پیروان ائمه هدی بود ظاهر ساخت و در مانند امروز سال ۱۳۳۷ قمری روح

مقدسش از قفس تن خلاصی یافته بعالم قدس پرواز نمود و در شهری
 در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام تا ابد بیاسود .
 مجدد ما فقرای نعمه اللهی روان پاك او را در پیشگاه حضرت
 احدیت و مقام رسالت و ولایت کلیه الهیه شفیع و واسطه قرار داده و
 رفع بلیات خانمانسوز بشری را خواستاریم و برای ترویج روانهای پاك
 پیامبران و نزدیکان درگاه خدا ویژه پیشوایان بزرگوار شیعه و مشایخ
 آن بزرگواران مخصوصاً روح مقدس این بزرگواران ارمنغان توجه می فرستیم
 و بخواندن سوره مبارکه فاتحه یاد میکنیم .



﴿ مقاله سوم ﴾

مقاله ذیل بقلم حضرت قطب الموحدين مولینا و مقتدانا آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضا علی شاه) روحیفداه که در روز ۲۶ ربیع الاول ۱۳۶۳ که مصادف با روز شهادت آقای شهید طاب ثراه و مطابق دوم نوروز سلطانی ۱۳۲۳ شمسی بوده قرائت شده .

برایمان محکم خدائی چنگ زنید و پراکنده نشوید .

بنام خداوند یکتا و درود بروان پاک مهین پیشوای ما محمد مصطفی (ص) و فرزندان و یاران آن برگزیده خدا .

فلاسفه و دانشمندان زمانهای پیش گفته اند انسان مدنی الطبع است . یعنی طبعاً مایل بشهرنشینی و اجتماع میباشد و افراد آن باید بتوسط یکدیگر نیازمندیهای خود را رفع کنند و همدیگر را کمک نمایند و هر چند که بعقیده داروین^۱ فیلسوف انگلیسی مسئله تنازع بقا از قوانین ثابته طبیعت میباشد ولی در عین حال ما میتوانیم بکوئیم تعاون بقا نیز یکی از اصول مسلّمه حیاتی آنست که ادامه حیات نوعی ، بلکه فردی بدون آن میسر نیست .

در اینجا بین افلاطون و ارسطو اختلاف است که آیا فرد اصل است یا جماعت؟ افلاطون افراد و خانواده را در جماعت مستهلک دانسته و

سعادت جماعت را منظور قرار میدهد و معتقد است که سعادت حقیقی فرد موقمی است که مصالح او با مصالح اجتماعی و فق دهد. ارسطو بر خلاف استاد خود افراد را اصیل میداند چه هیئت اجتماع وجود مستقلی غیر از وجود افراد ندارد و تا افراد خوشبخت نباشند خوشبختی برای جامعه میسر نیست لیکن نیازمندی افراد انسان با اجتماع مورد شك و خلاف نیست و کسانی هم که فرد را اصیل میدانند معتقدند که باید مصالح هر فرد با مصالح سایر افراد تصادم نداشته باشد و در صورت تصادم باید مصالح عمومی را مقدم داشت.

بشر از ابتدای پیدایش مایل با اجتماع بوده و از تنهایی تنفر و ازتجارداشته است لیکن در اوائل خیلی محدود و فقط اجتماع خانوادگی بوده و از حدود خانواده تجاوز نداشته و برای سهولت زندگانی غالباً در جنگلها و نزدیک نهرها زندگانی مینمودند و با مواد نباتی و شکار حیوانات رفع احتیاج میکردند و پس از مدتهای متمادی بر اثر نزدیک شدن چند خانواده یکدیگر و آشنائی و ارتباط بین آنها میل همکاری در جذب ملایم و دفع منافرد در افراد چند خانواده پیدا شده و با یکدیگر وصلت و ازدواج نموده بدین ترتیب چند خانواده حکم يك خانواده را پیدا کرده و طایفه ای را تشکیل دادند. البته معلوم است که هر چه سازمان و تشکیلات زیادتر باشد احتیاجات نیز بیشتر است و بر اثر پیدایش طایفه افراد بکوشش و کار بیشتر از سابق مجبور شده و بمعاونت یکدیگر رفع نیازمندیها را نمودند گاهی بین دو طایفه در بعضی امور تصادم پیدا شده و منافع آنها اصطکاک نموده مثلاً جنگلی را که يك طایفه

برای رفع نیازمندی خود اختصاص داده و تصاحب نموده مورد دستبرد طایفه دیگر واقع شده و بخصومت بین آنها و جنگ و نزاع منجر میشد و سبب میگردید که يك طایفه مغلوب شده و تحت نفوذ طایفه دیگر واقع شود و بالاخره پس از مدتی بر اثر اختلاط، تبدیل بطایفه بزرگتر شده و ایل تشکیل میدادند در این موقع بر اثر جمعیت زیاد احتیاجات ملبس و مسکن نیز زیاد شده و مجبور گردیدند که بتدریج جنگل را ترك کرده و از کوچ کردن در فصول مختلفه که باعث مشقت زیاد است صرف نظر نمایند و بساختن خانه پرداختند و بتدریج ده و قصبه و شهر را تشکیل داده و بر اثر احتیاجات روز افزون زندگانی موفق باختراعات زیادی از حیث لباس و مسکن و رفع حوائج اجتماعی گردیده تا آنکه تدریجاً بر اثر ترقی و تکامل افکار بمرحله کنونی رسیده است.

تمام این تبدلات و پیشرفت‌ها بر اثر این است که بشر بالطبع اجتماعی و از تنها بودن گریزانست و بهمین جهت ترقی و تکامل هر فرد نیز بواسطه پیوستگی با اجتماع برقرار میشود و هرچه جنبه اجتماع بیشتر رعایت شود بترقی منظور بهتر نائل میگردد و حتی بسیاری از صفات انسانی که در علم اخلاق مورد بحث و ذم یا مدح واقع شده صفات اجتماعی است و مربوط بفره نیست مثلاً عاطفه و اقسام آن که مرتبه کامل احساس است و همچنین حس نفرت یا کینه و حسد و مانند آنها از صفاتی است که مربوط بیک شخص نیست پس بیشتر فصول اخلاق بستگی با اجتماع دارد و همانطور که طبع اجتماعی بشر باعث بروز

اختراعات و اکتشافات شده و پیدایش بسیاری از علوم را نیز آن باعث گردیده بطوریکه یکی از علوم مهمه که شالوده آن بتوسط افلاطون و ارسطو ریخته شده علم الاجتماع است که در قوانین اجتماعی بشر و حالات اجتماع و روابط افراد و جامعه هانست بیکدیگر گفتگو میکند و عبدالرحمن بن خلدون مغربی که از دانشمندان بزرگ اسلامی است نخستین دانشمندی است که در این علم به تصنیف پرداخته و مقدمه ابن خلدون در این علم در عالم دانش معروف و مورد ستایش همه دانشمندان است اسپنسر^۱ دانشمند انگلیسی نیز یکی از علمای معروف این علم است حتی بعضی بطوری در اهمیت اجتماع غلو نموده اند که بجز اجتماع قائل شده و بطور کلی اراده فرد و عمل او را مقهور و تحت الشعاع اراده جامعه قرار داده و تمام علوم و هنرهای زیبا و اختراعات را که توسط افراد پیدا شده بر اثر اجتماع میدانند .

پس اساس تکامل و ترقی فکری و تمدن بشری و پایه اخلاق و علوم بر اجتماع است و وظیفه هر فردی آنست که مصالح اجتماعی را بر مصلحت شخصی فردی ترجیح داده و در صورت لزوم مصلحت فردی را فدای مصلحت اجتماعی کند زیرا جامعه يك شخصیت نوعی دارد و در حقیقت دارای روح است باید هر يك از افراد جامعه که حکم اعضای يك بدن را دارند در صدد تقویت آن برآید و لطمه بروح اجتماعی نزنند شیخ سعدی دانشمند اجتماعی فرموده :

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی ببرد آورد روزگار دگر عضوها را نباشد قرار

چون افراد خود را بحفظ مصالح اجتماع موظف دانسته و وجدان اجتماعی بر آنها ایجاد شده هر فردی خود را باین امر عادت داد در نظر او بین صلاح فرد و جامعه بینونت نمانده و صلاح فرد نزد او همان صلاح جامعه خواهد بود ، و دانشمندان روانشناسی و علم الاجتماع معتقدند که کمال حقیقی موقعی پیدا میشود که وجهه فردی و اجتماعی اختلاف نداشته باشد و عالم وقتی کامل و بالغ است که این دو وجهه با هم متفق شوند دکتر ژید^۱ دانشمند فرانسوی میگوید : روزی خواهد رسید که وجهه فردی و اجتماعی از اختلاف و تباین‌رهایی یافته و با هم متحد گردند تمام عالم و صاحبان مذاهب نیز ظهور همین امر را انتظار دارند و بلکه این انتظار از ضروریات مذهب آنهاست و در مذهب شیعه بنام ظهور مهدی موعود ذکر میکنند و انتظار دارند که روزی ظهور کند و عالم را از تباین و تفرقه و جنگ‌رهایی داده و صلح و اتحاد را برقرار سازد و تشکیل مدینه فاضله نیز که از مصطلحات حکماء است همین موضوع را نظر دارد .

صاحبان ادیان حقه نیز در هر زمان با اجتماع اهمیت داده و قوانین مهم اجتماعی برای پیروان آورده‌اند هر يك از ادیان دارای دو جنبه مادی و معنوی و جسمانی و روحانی بوده و در هر يك از این دو جنبه وجهه فردی و اجتماعی در نظر گرفته شده با آنکه امور روحانی مربوط بفرد و عبارت از ارتباط شخص با خالق خود میباشد مع ذلك در بعضی ادیان وجهه اجتماعی نیز در آن منظور گردیده و بسیاری از عبادات

باجتماع انجام میگیرد نهایت امر آنکه بعضی ادیان مانند دیانت حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ بواسطه توغّل در روحانیت و اعراض از دنیا توجه کامل بامر اجتماع ننموده و دوری از مردم نادان و کسانی که انسان را از یاد خدا و آخرت باز میدارند دستور داده ولی منظور حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ نه اضمحلال جامعه و اهمیت ندادن بدان بوده بلکه منظور آن حضرت این بوده که باید افراد جامعه دارای اخلاق کامل و روح اتحاد و یگانگی و اهمیت ندادن بمادیات و توجه و بستگی بمقام غیب باشند و آن جامعه که دارای این صفات نباشد و مادیات و اخلاق رذیله در میان آنها حکمفرما باشد برای افرادی که جوایز کمال و اتصال بپدر آسمانی میباشند مضر و باید دوری کنند تا دامن پاکشان به پلیدیهای آن جامعه آلوده نگردد ولی دیانت موسی و زردشت دو آئین اجتماعی میباشند مخصوصاً آئین زردشتی دستورات جامع و کاملی برای جامعه داده و امور خیریه و کارهایی را که نفع آن بدیگران هم میرسد دستور داده و ستوده بلکه جزء عبادات قرار داده است مهمترین دینی که این جنبه را بنحو تمام و اکمل رعایت نموده دیانت با عظمت اسلام است که در تمام مراتب و حتی عبادات رعایت اجتماع را نموده و بلکه فضایل معنوی و اجر اخروی نیز بر آن مترتب کرده است ، بهترین عبادات اسلام نماز میباشد که در باره آن رسیده است

«الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها»

و منظور اصلی در عبادت اظهار عجز و بندگی و خاکساری نسبت بمقام الوهیت است و این امر قائم بشخص است و ظاهراً ارتباطی با امر اجتماع ندارد ولی شارع مقدس اسلام در این عبادت نیز جنبه اجتماع را رعایت

نموده و دستور داده که نمازهای واجبی شبانروزی را نیز حتی الامکان بجماعت بخوانند. در نماز جمعه و عیدین شرط اصلی آن اجتماع است و تنها خواندن صحیح نیست و عمل کردن باین دستور سبب میشود که روزی چند بار مسلمین و مؤمنین مجتمع شده و یکدیگر را ملاقات نمایند منظور اصلی نیز آنست که بین افراد ارتباط برقرار شده و از گرفتاری‌های یکدیگر آگاه گردیده و در کمک کردن و چاره نمودن بکوشند و روح اتحاد و برابری و برادری در میان آنها پیدا شود و مسائل اجتماعی نیز حل گردد و بترقیات مادی و تکامل اجتماعی که منظور است نائل شوند. کارهای عام المنفعه را که برای افراد جامعه مفید است جزء عبادات قرار داده و محبت و خدمت بهموعان را بهمه مسلمین دستور داده شیخ سعدی در این باب فرماید:

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلوق نیست
 اهمیت دادن با اجتماعات نیز بیدار شدن حس کمک بهمعنع است.
 اسلام هم برای فرد شخصیت قائل شده و منافع او را محفوظ داشته
 و هم بجامعه اهمیت داده و در موقع تضاد منافع حفظ مصالح جامعه را
 مقدم شمرده و هر فرد را موظف دانسته که مصالح خود را فدای مصالح
 جامعه کند و بزرگان اسلام نیز عملاً همین موضوع را دستور داده و
 مصالح شخصی را فدای مصالح جامعه نمودند و بلکه برای حفظ شئون
 اجتماعی اسلام و شعائر مقدسه آن از جان خود نیز دریغ نداشتند چنانکه
 بزرگترین سر باز فداکار اسلام حسین بن علی علیه السلام نمونه کامل این دستور
 است ولی افسوس که ما جامعه امروز اسلامی همانطور که بتمام مقدسات

اسلامی پشت پازده ایم و بدانها اهمیت نمیدهیم بحفظ شئون اجتماعی نیز بی اهمیت شده و رشته‌ها و تار و پود آنرا از هم گسیخته و اتحاد و یگانگی و محبت بیکدیگر را که علت اساسی ترقی اسلام و مسلمین بود دور انداخته و بجای آن کینه و نفاق را در میان خود منتشر ساخته ایم مسلمین دوره اول مصداق این چند شعر بودند .

بوالعجب طور یست طور عاشقان

جمله با هم دوست تر از یکدیگر

در فراق یکدیگر اشکند و آه

در مذاق همدگر شیر و شکر

ولی مسلمین امروزه برعکس مصداق این اشعار میباشند .

همه متحد با هم اندر نفاق

بیدخوئی اندر جهان جمله طاق

همه گرگ ما نا، همه میش پوست

همه دشمنی کرده در کار دوست

همه سر فرو برده در جیب هم

هنرمند گردیده در عیب هم

تمام بدبختی‌هایی که از قرن دوم اسلام تاکنون نصیب جامعه مسلمین گردیده و ما را باین روز سیاه نشانیده بر اثر اینست که ما از اجتماعات خود دست کشیده و در نتیجه منظور اصلی را که عبارت از اتحاد و یگانگی و اعانت بیکدیگر باشد از دست داده ایم و اثر بروز اختلاف و تفرقه کلمه بین مسلمین تا این زمان امتداد پیدا کرده و نتایج

سوء آن که عبارت از انحطاط جامعه و بدی اخلاق اجتماعی و در ماندن از دانش و هنر و فقدان کمالات روحی و معنوی و ارتجاع بر ذائل و دارا شدن صفات مردم عصر جاهلیت باشد امروزه بنحو اکمل در مظاهر گردیده و ما باید بر دردهای جامعه اسلامی گریه نموده و پیش از آنکه کار از چاره بگذرد و محکوم بقنا و زوال شویم چاره جوئی نمائیم و در پی درمان و درد خود باشیم چاره آن چنگ زدن بدامان عترت و قرآن و اطاعت دستورات اسلام میباشد مهمترین دستور عترت و قرآن آنست که اتحاد و اتفاق را حفظ نموده و هر یک از افراد، خود را موظف بدانند که شق^۲ عصای مسلمین نکند چنانکه در سوره آل عمران آیه ۹۸ میفرماید **و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا** یعنی بر یسمان محکم خدائی چنگ زنید و پراکنده نشوید یعنی در توسل با حکام الهی متحد باشید و همه در این امر همدست شوید و خدا و اولیای او و قرآن را پیشوای خود قرار دهید و اتحاد کلمه داشته باشید تا بر اثر اتحاد بترقیات مادی و معنوی نائل گردید مطابق حدیث شریف. **الاسلام یعلو ولا یعلی علیه**. دیانت اسلام همواره مافوق سایر ادیانست.

مسلمین نیز مادامی که با حکام اسلام متشبث شوند و بدانها عمل نمایند بر سایر ملل تفوق داشته و زیر دست نخواهند شد ولی امروزه که ما اینقدر خوار و زبون میباشیم و مقام اولی خود را که در قرون اولیه اسلام داشتیم از دست دادیم برای اینست که احکام اسلام را پشت پا انداخته و بدانها عمل نمیکنیم بلکه تا بتوانیم مخالفت میکنیم. اسلام بذات خود ندارد عیبی هر تیب که هست از مسلمانی ماست

و چون شیعه که ادعای پیروی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزندان او را میکند در حقیقت باید خلاصه و زبدهٔ افراد مسلمین باشد تا مصداق **خَلْقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا** واقع شود پس پیروی و اطاعت احکام شرع و حفظ اجتماعات و ایجاد اتحاد بین افراد سزاوارتر است و باید پیروان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بکشند که مقدسات مذهبی و شعائر دیناتی را بیش از دیگران رعایت کنند .

در میان شیعه نیز ما سلسله فقراء و صوفیه بیشتر از دیگران ادعای نزدیکی و بستگی به بزرگان دین داریم و معتقدیم که حقیقت تشیع نزد ماست و صفوه و خلاصه و زبدهٔ همه مسلمین میباشیم و دارای ارتباط معنوی و قلبی به پیشوایان دین هستیم پس باید عملاً نیز این ادعای خود را اثبات کنیم و قدم بر قدم بزرگان خود، راه پیمائیم تا بمقصد برسیم ما باید بیشتر از دیگران در اطاعت اوامر بزرگان و حفظ اتحاد و یگانگی بین خود و کمک و خدمت بیرادران دینی و مراقبت در اجتماعات مذهبی بکوشیم و بدانیم که ما گوهر گرانبهای بزرگی در دست داریم و مبادا که بر اثر بی اعتنائی و پشت پا زدن باحکام و وظائف مذهبی، آنرا از دست بدهیم و در دنیا و آخرت زیانکار باشیم . رفتار ما باید سر مشق باشد که مورد تمجید و ستایش بیگانگان باشیم نه آنکه بر اثر اعمال ناشایست موجب بدنامی بزرگان خود شویم و آبروی فقر را از بین برده بد نام کنندهٔ نکو نامی چند باشیم .

اجتماعات مذهبی ما فقط برای یاد خداوند و تذکر و توسل بزرگان دین و روانهای پاک آن بزرگواران است و اغراض دنیوی و امور مادی در بین نیست و بلکه بزرگان ما منع فرموده اند که در اجتماعات

مذهبی که باید فقط برای یاد خدا باشد از امور دنیوی سخن بمیان آید و وقت گرانبهای اجتماعی ما صرف اغراض مادی شود البته از کار دنیا و اجتماعات دنیوی ممانعت نشده و بلکه کسبی را که بیاد خدا و از جنبه اطاعت امر باشد ممدوح، بلکه واجب شمرده‌اند ولی فرموده‌اند مجالسی را که مخصوص یاد خدا و توسل است و حلقه ذکر نامیده میشود نباید بغیر آن آلوده کرد چون خداوند *اغنی الشراء* است و عبادتی را که شائبه غرض مادی در آن باشد رد میکند و مجالسی هم که باغراض مادی مشوب باشد اجر نخواهد داشت.

بزرگان و پیشوایان مابعد از قضیه عاشورا برای اینکه وسیله اجتماع مذهبی در میان ما موجود باشد فاجعه شهادت حسین علیه السلام را که بزرگترین وقایع جانشوز عالم است متذکر گردیده و به پیروان و مؤمنین دستور میدادند که از تذکار مصائب حسین علیه السلام غفلت نورزند و دور هم بنشینند و بیاد ظلمی که نسبت باو شده، بوده باشند و در این دستور هم منظور سیاسی و هم اجتماعی و هم دینی مندرج بوده زیرا منظور این بوده که اولاً این قضیه که شکست ظاهری شیعه است از انظار محو نشده و در صدد انتقام از دشمنان حق و حقیقت که در حقیقت احفاد و باقی مانده بنی امیه‌اند بوده و خود را در مقام علم و عمل برای ظهور کلی که روز فرج و گشایش شیعیانست مهیا نمایند و ثانیاً بر اثر اجتماع بین افراد ایجاد دوستی و محبت شده و مشکلات اجتماعی خود را رفع کنند و ثالثاً متذکر شوند که بزرگان و پیشوایان آنها در راه دین از جان خود دریغ نکرده و آنها اگر هم حقیقه شیعه و تابع هستند از جان و مال

مضایقه ننموده و مصداق ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة واقع شوند این امر که باین سه منظور دستور داده شد بر غلبه احساسات مذهبی و شدت محبت دینی نسبت به بزرگان بتدریج در میان شیعه رواج یافته و در وفات و تولد همه بزرگان دین اجتماع نموده و بیاد خدا و ذکر مناقب و مصائب آنان مشغول بودند و در روزهای تولد جشن گرفته و در ایام وفات مراسم سوگواری را بجامیاورند. بزرگان عرفا نیز در هر زمان از این سنت سنیه پیروی نموده و در اقامه مراسم عزاداری و گاه هم جشن تولد ائمه هدی جدّ بلیغ مینمودند.

از جمله مرحوم میرورجناب حاج ملاسلطان محمد سلطانیعلیشاه طاب ثراه که امروز که روز ۲۶ ربیع الاول میباشد و امسال با روز دوم عید نوروز سال ۱۳۲۳ خورشیدی تصادف نموده روز شهادت آن بزرگوار است و در این امر جهد وافر مبذول میداشت کسانیکه درک زیارتش کرده اند همه میگویند که جنابش در مجالس سوگواری کثیر البکاء بوده و بلکه گاهی در امثال روز عاشورا حال انقلاب برایش دست میداد و این قضیه مورد اتفاق است و منکری ندارد. پس در این روز که باروز شهادت آن جناب مطابقه میکند سزاوار است که ما نیز بیاد آن بزرگوار مجتمع شده و برای این نابغه عالم عرفان که موجب افتخار سلسه فقر است سوگواری نمائیم و البته همانطور که مشروحاً بیان نمودیم باید منظور را متوجه باشیم و پی بمعنی بیریم و حال توسل و تذکر را زیاد کنیم و در این روز بزرگ در خواست فیض از منبع فیض کنیم و هر چند نعمت باین بزرگی از دستمان رفته و قدردان نبودیم ولی در عوض قدردان

نعمت موجوده بوده و از خداوند بخواهیم که حال شکر را از ما سلب
 ننموده و نعمت موجوده را ادامه دهد (و هر چند که امروز روز دوم
 عید نوروز و جشن باستانی ما ایرانیان نیز هست و مطابق بعضی اخبار
 در سال دهم هجرت در مثل این روز حضرت امیر المؤمنین علی عليه السلام
 بخلافت و وصایت پیغمبر صلی الله علیه و آله تعیین شده و عید غدیر مطابق با همین
 روز است و از این جهت ایام جشن ملی و مذهبی ما است و بهمین نظر شاید
 بعضی گمان برند که سوگواری در این روزها مناسب نیست ولی چون
 منظور حقیقی از جشن و سوک دینی و مذهبی همان توسل است مخالفتی
 نیست) و بعلاوه چون سالکان راه حق که علاوه بر جنبه تکوین و حرکت
 جوهریه طبیعیه از جهت تکلیف نیز همواره در حرکت بسوی کمال و
 در خلع و لبس میباشند هر حالتی که برای آنها دست دهد و هر مقامی
 که برای آنها پیدا شود و آنها را بسوی خدا نزدیک گرداند فرح و
 انبساط معنوی در آنها ایجاد نموده و برای آنها عید میشود چنانکه
 مولوی فرماید .

عنکبوتان مگس قدید کنند عارفان هر دمی دو عید کنند
 و بر اثر این انبساط معنوی است که اشعار طرب انگیز میسرایند
 و غزلیاتی عاشقانه که دلالت بر خوشی حال آنها دارد میگویند و از
 مراتب تجلیات جمال و جلال معشوق واقعی بتعبیرات عاشقانه تلفظ میکنند
 و از طرفی هر موقعی بخود نگاه کرده و از یاد حق غفلت کنند و هستی
 خویش را ببینند، معشوق از نظرشان پنهان و حجاب خودی و هستی مانع
 از مشاهده محبوب میشود و واسطه محجوب شدن از مشاهده جمال

محبوب و دوری از او حال سوگواری و حزن و اندوه برای آنها پیدا میشود و این دو حالت را قبض و بسط مینامند که برای روندگان راه و مشتاقان آن درگاه در تمام مراحل پیدا میشود و در هر دو حال باید حال توسل و التجاء را از دست ندهند و بعلاوه هر چند که رحلت بزرگان برای پیروان و بازماندگان که از فیض حضور آن بزرگواران دور شده و از زیارتشان محروم و مهجور گردیده‌اند نهایت تأثر و تأسف را داشته و سوگواریست ولی برای خود آنها که از زحمات و کدورات دنیا و عالم ماده خلاصی یافته در عالم قدس که عالم خوشی و راحتی است منزل گزیده‌اند جشن و عید محسوبست چنانکه گفته شده .

او خوش نشست در حرم بارگاه انس

لیکن بغم نشاند دل ما ز حسرتش

و بعلاوه همانطور که در سال گذشته که روز عید مطابق با روز وفات جناب حاج ملا علی نورعلیشاه بود متذکر شدیم از جهت فقدان نعمت وجود بزرگان باید متأثر و سوگوار باشیم ولی از جهت اینکه نعمت دیگری جایگزین گردیده و در مراتب روحی و معنوی از او استفاضه میکنیم باید سپاسگزار باشیم پس جشن و سوگ با هم منافات ندارد و منظور از هر دو یکی است و اینها بهانه برای توسل و التجاء است چنانکه عرفا در مسجد و بتخانه جلوه محبوب را می‌بینند .

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

و امروز که از دو جهت وسیله اجتماع موجود است و باروز

دوم سال تصادف نموده برای میمنت و مبارکی مجلس خود را بیاد بزرگان زینت داده و از روان پاک این بزرگوار که ناظر بدین مجمع میباشد استمداد نموده رفع گرفتاریهای صوری و معنوی و اصلاح مشکلات ظاهری و باطنی خود را خواستاریم.

آن بزرگوار برای جامعه شیعه بخصوص سلسله فقرا، زحمات زیاد کشیده و نامش در تاریخ از نوابغ گناباد بلکه ایران و جامعه شیعه ثبت شده و خواهد شد ولی افسوس که ما مردم قدردان بزرگان خود نبوده و در موقعی که دستمان از دامان آنان کوتاه شده بخود آمده و بر گذشته افسوس میخوریم ولی افسوس، که این افسوس مؤثر نیست چنانکه مولوی فرماید:

گهی خوشدل شوی از من که میرم

چرا مرده پرست و خصم جانیم

کنون پندار مردم آشتی کن

که در تسلیم، ما چون مردگانیم

اهل کوفه تاحسین علیه السلام زنده بود شمشیر بروی او کشیده و دست خود را بخون مقدس آن خون خدا آلوده کردند ولی وقتی کار از کار گذشت و چشمه های خون در کربلا جاری شد پشیمان شده و افسوس خورده و خون از چشمان جاری نمودند این بزرگوار نیز تا زنده بود اهالی گناباد قدردان وجود او نبوده و مورد دشمنی زیاد واقع شده و بالاخره کمر قتل او را بستند تا آنکه اشقیاء شقاوت را بنهایت رسانیده و هنگام سحر که بهار عاشقان و گاه نغمه سرائی آنان میباشد این عاشق دل داده و این غریق دریای احدیت را که صدمه او بموری نرسیده و در

رفتار و اخلاق سرآمد و مورد تحسین دوست و دشمن بود بدرجه رفیع
شهادت رسانیده و جسد مقدس او را که مهبط آن روح ملکوتی صفات
بود در آب انداختند .

ما این مصیبت عظمی را بجامعه تشیع و تصوف تسلیت عرض
نموده و روان پاک آن بزرگوار و سایر بزرگان دین را در درگاه خداوند
شفیع خود قرار داده و در خاتمه بخواندن سوره فاتحه از آن بزرگوار
یاد میکنیم .



﴿مقاله چهارم﴾

هو

١٢١

مقاله ایست که بقلم جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده (رضا علیشاه) ارواحنا فداه در مجله المسلم مصر بچاپ رسیده است. **ما التصوف** قد ذکر للتصوف تعریفات مختلفه من العلماء والفلاسفه ترجع كلها الى معنى واحد وحقیقه واحده عباراتنا شتی و حسنک واحد و کلّ الى ذاك الجمال یشیر لانّ التصوف عبارة عن سلوك النفس الانسانية لطلب الحقیقه و الوصول اليها و بعبارة اخرى ارتباط القلب مع الله و تفویض الامور اليه . وقد ورد من فلاسفة الاروب ايضا عبارات متفاوتة في تعريفها، منها قول كانت^١ الفيلسوف الالماني فانه يعتقد انّ التصوف عبارة عن شهود الحق في جميع الموجودات فانه يطلق كلمة تئوزو فيا على مذهب من يقول انه مشاهدة الحق في جميع المخلوقات لكن هذا تعريف للدرجة العاليه من التصوف و الغايه القصوى منه فقط ، فانّ غايه التصوف استكمال النفس حتّى تبلغ الى درجة الشهود و ترتقى فيها بحيث لاتشاهد في العالم شيئا الاّ ورأى الله فيه او قبله او بعده بل ترى جميع

الموجودات اطلاقاً و افياء للوجود البحت البسيط الحق تعالى شأنه و تصير
مترنماً بشرائش وجوده ان لا موجود الا الله و لا هو الا هو .

وجه التسمية
و قد قيل في وجه التسمية به اقوال كثيرة فقال
بعض انه مشتق من الصوف لان بعض المتصوفة

في القرون الاولى قد لبسوا الصوف لخشونته لا تعاب البدن و ارتياض
النفس و لكونه دليلاً على عدم العلاقة بالماديات و هو كان ارخص و انزل
اللبسة و اكثر فلاسفة الغرب و مستشرق قبيهم منهم ادوار براون الانجليزى
ارتضوا هذا القول و يؤيده الاشعار الدالة على ذلك كما ان كلمة
« خرقه پوش و پشمينه پوش » المذكورتان في الفارسية تدلان عليه .

و قال جمع انه مشتق من الصفا كما قال الشاعر :

تنازع الناس في الصوفى و اختلفوا

فيه فظنوه مشتقا من الصوف

و لست امنح هذا الاسم غيرفتى

صافى و صوفى حتى سمي الصوفى

و هؤلاء يقولون كلمة الصوفى منقولة من الفعل الى الاسم و هو
في الاصل مجهول من المفاعلة و التصوف صار مشتقاً منه و العارف الشهير
الايرانى بابا طاهر العريان رحمة الله عليه ايضا قال به في كلماته القصار
بالعربية .

و اعتقد بعض اخرائه مشتق من الصفه لان هذا المذهب ظهر
اولاً من اصحاب الصفة و هم جمع من صحابة الرسول ﷺ كانوا هادوا سكنوا

في صفة المسجد ولم تكن لهم علائق دنيوية والصوفي على هذا كان في الاصل صفتاً بضم الصاد وتشديد الفاء ومنسوبا الى الصفة فصار لكثرة الاستعمال صوفيا و انقلب الفاء الاول واواً و قال عدة اخرى من الصوفانة وهي نبت رقيق قصير او هي البقل ولما كان بعض الصوفية يقنعون من الدنيا بنبات البر اطلق عليهم هذه الكلمة .

و عند بعض هو مشتق من صوفة الفقا وهي الشعر النابت خلف الرأس يكون ليناً ناعماً ولما كان خلق الصوفية في اللين مثل هذا الشعر سموا به .

وقال القشيري في الرسالة القشيرية انه من الصفو مأخوذا من حديث ابي جحيفة عن الرسول ﷺ انه قال ذهب صفو الدنيا و بقي الكدر فالموت اليوم تحفة لكل مسلم . و الصفو زبدة الشيء .

وقال العارف الشيرازي رحمة الله عليه في كتاب كشف المعارف انه مأخوذ من صفو المال اي المنتخب والمصفي منها لان هذه الطائفة بعد النبي و اوصيائه صفوة الخلق و لذا سموا به .

واعتقد بعض انه معرب سوفيست الكلمة اليونانية بمعنى العالم التحرير و ذلك انما دخل في اللغة العربية كما ان كلمة فيلسوف معربة فيلوزوف اي محب العلم ولفظ التصوف ايضا شبيه بكلمة تئوزوف اي العلم بالله و انا اظن ان هذا القول اقرب الى القبول و الصحة .

وقد اختلف ايضا في مبدأ التصوف وانه في اي قوم

ظهر ابتداء فقال جمع ان اول قوم ظهر فيهم

عقائد التصوف الهنود لانهم كانوا راغبين بالزهد و ترك الدنيا والانصراف

عن الماديات ولا سيما مذهب البوذائيين و التصوف ايضا يرشد الى ذلك و يؤيد ذلك مشابهة بعض اصطلاحات البوذائيين و الصوفية كما ان اصطلاح **نيروانا** وهو الفناء الذى كان المقصد الحقيقى فى السلوك عند بودا يشبه ما اصطلحه العرفاء الصوفية فى الاسلام و هو الفناء المنقسم الى المحو و الطمس و المحق اى الفناء فى الافعال و الصفات و الذات . و قال بعض اخران التصوف مأخوذ من تعاليم زردشت الرسول او الحكيم الايرانى الذى امر بمحبة جميع الموجودات و الاحسان اليهم لان الموجودات كلهم منسوبة الى يزدان و مخلوق له و محبته مستلزمة لمحبة كل ما نسب اليه و اساس التصوف ايضا المحبة و اما الامور الاخر فهى تابعة لازمة لها او من عوارضها .

و اعتقد جمع انه المستفيد من فلسفة الاشراق التى هى منسوبة الى افلاطون لانه كما قال افلاطون طريق الوصول الى العوالم المجردة و الانوار الاسفهدية و معرفة الحق هو العشق و الاشراق كذلك اكابر الصوفية يقولون به و يعبرون عنه بالجذبة كما قيل جذبة من جذبات الحق خير من عبادة ستين سنة .

و ذكر بعض ان مأخذ التصوف هو تعاليم الافلاطونيين الحديثة و مكتب **فلوطين الرومى**^١ و هو اول من اظهر عقائد التصوف و العرفان و تفوه به فان تعليمات افلاطون انما كان ممزوجة بالبرهان و الاشراق و اساسه فلسفة بقراط ولكن فلسفة **فلوطين** كانت اشراقا محضاً و كانت ممزوجة من فلسفة افلاطون و المذاهب الفلسفية الشرقية الايرانية و

الهندية ولاهوت المسيح عَلَيْهِ السَّلَامُ و مجموع تلك صار منشأ لظهور التصوف
وقال المستشرق فن كرومر الالمانى^١ ان قسم التحقيق و البحث من
التصوف كان مأخوذا من فلسفة اليونانيين و قسم الاشراق و المكاشفة منه
مأخوذ من مذاهب الهند و لا سيما الفلسفة المعروفة و داننا .

و لكن التحقيق عندى انه كما لم يعلم الى الآن مبدأ صحيح زمانى
او مكانى لظهور الدين و الفلسفة و كانتا ملازمتين لظهور الانسان لان
البشر مازال مفظورا على الخضوع و التعظيم بالنسبة الى خالقه و على
التفكير و الخوض فى كيفية وجوده و وجود العالم و ساير الموجودات
كذلك روح التصوف ايضا كان ملازما فطريا لروح الانسان و طبيعته، لان
التصوف عندنا هو حقيقة الدين لكونه روح الاستكمال و طلب الرقى و
هو لازال بصدد استكمال النفس و التقرب الى الخالق و كل من التاريخ
و العقل و الاستقراء حاكم بان البشر ما كان منفكاً من العقائد الدينية
ابداً حتى الاقوام الوحشية و افراد البشر قبل التاريخ كانوا ذوى العقائد و
القوانين الدينية . قصارى الامر ان مذهب التوحيد كان مخصوصاً بعبدة
من الافراد و القبائل و ذلك ايضا مثل ساير الازمنة .

و على هذا لا يلزم فى التصوف أيضا ان ياخذة قوم اخر بل كلهم
اخذوا من منبع واحد و هو الالهام الروحى فى الداخل و فى العالم
الصغير و الانبياء و خلفائهم الذين كانوا هداة الى الله فى العالم الكبير .

واختلف ايضا فى مبدأ استعمال هذه الكلمة، فقال

جمع انه كان شايعا فى صدر الاسلام من النبى
والمؤمنين حتى انه روى المولوى البلخى الخراسانى

ظهور كلمة
الصوفى

عليه الرحمة في المثنوى عن النبي (ص) انه قال من اراد ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل التصوف و روى ابن ابي جمهور المحسوي العالم العارف الشيعي عن امير المؤمنين علي بن ابيطالب **«التصوف اربعة احرف تاء وصاد و واو و فاء، التاء ترك و توبة و تقى ، و الصاد صبر و صدق و صفاء ، و الواو ورد و ودة و وفا ، و الفاء فرد و فقر و فناء»** و قد ذكر في كتاب اللمع في التصوف تأليف عبدالله بن علي السراج الطوسي ، ما هذا مضمونه و خلاصته « من قال ان هذا اللفظ من محدثات اهل البغداد فقد اخطأ لأنه كان مستعملاً في زمن الحسن البصري ايضاً لما نقل عنه انه قال « رأيت صوفياً عند الطواف » و ايضاً مذكور في هذا الكتاب انه نقل في كتاب كان فيه ذكر اخبار مكة عن محمد بن اسحق بن يسار وغيره « انه ربما كان قبل الاسلام لم يجيء احد لطواف الكعبة الا صوفياً من البلاد البعيدة كان يزور الحرم و يطوف ثم يرجع » و في كتاب قابوسنامه تأليف عنصر المعالي ابن شرف المعالي ابن شمس المعالي « ان اول من اطلق عليه لفظ الصوفي عزيز النبي » .

و قال جمع من المحققين ان هذا اللفظ اشتهر في اواسط القرن الثاني من الهجرة و اول من اشتهر به ابو هاشم الكوفي المتوفى في سنة مائة و خمس و خمسين في سوريا ، و ذكر المولى عبدالرحمن الجامي ايضاً في كتاب نفحات الانس شرحاً مبسوطاً من القشعري ثم ذكر « ان هذا اللفظ اطلق ابتداءً على ابي هاشم الكوفي » و قال به ايضاً ابن خلدون و الشيخ

ابو القاسم القشيري ومذكور في ترجمة طبعت بوسيلة لوئی ماسينيون^(۱) المستشرق المعروف الفر نساوی « و لم يكن السالكون في الطريق الى الله في الاعصار السابقة و القرون الاولى يعرفون باسم التصوف و انما الصوفي لفظ اشتهر في القرن الثالث و اول من سمى ببغداد بهذا الاسم عبدك الصوفي وهو من كبار المشايخ و قدمائهم وكان قبل بشر بن الحارث الحافي والسري بن مغلس السقطي . »

قيل اول من تكلم بالتصوف و اشاعه ابو الفيض **بعض المشهورين** ثوبان بن ابراهيم المعروف بذي النون و اول **من المتكلمين بالتصوف** من تكلم عنه ببغداد ابو حمزة محمد بن ابراهيم البغدادي و اول من تكلم في الفناء و مقاماته و احواله ابو سعيد الخراساني البغدادي من تلامذة ذي النون ثم شيخ الطائفة ابو القاسم جنيد البغدادي جمع عقائد التصوف و حرره، و من تلامذته الشيخ ابو بكر الشبلي اشاعه و تكلم به على سبيل الوعظ في المنبر، و اما الحسين بن منصور **الحلاج** فقد ظهر منه بعض الشطحيات و صار سببا لتكفيره حتى اقتوا بقتله و صلب ببغداد في سنة ۳۰۹ من الهجرة و لما كان التفوه ببعض الشطحيات التي يلزم للسالك الى الله العبور عنها و تركها لكونها مخالفا لظواهر الشرع نهى العرفاء الكاملون عن التفوه بها، كما صرح بها عبدالله بن علي السراج الطوسي في كتاب اللمع و محمد بن حسين السلمى النيشابوري في كتاب الغلطات و الغزالي في احياء العلوم .

ومن الكتب المشهورة في التصوف في القرن الخامس من الهجرة

الرسالة القشيرية تأليف ابي القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري المتوفى سنة اربعمائة و خمس و ستين .

و اما في القرن السادس و السابع فنهضة التصوف و العرفان و شيوعهما كانت في اوج الكمال و الترقى و ظهر رجال كثير من كبار الصوفية مثل الشيخ الجليل محيي الدين العربي الاندلسي و ألف مؤلفات كثيرة في هذا المذهب صارت اشهر الكتب المدونة في العرفان مثل فصوص الحكم و الفتوحات المكيّة و تفسير القرآن و انشأ الدوائر و غيرها و تلميذه الشيخ صدر الدين القونوي ايضاً كان من كبار الصوفية و ألف كتباً مثل مفتاح غيب الجمع و الوجود و النصوص و الفكوك و النفحات الالهية ثم الشيخ فخر الدين العراقي صاحب كتاب اللغات قدحذاخذوه .
 أما مولانا جلال الدين البلخي الخراساني فهو من اكبر الصوفية و اشهرهم و جدير بان يفتخر به جميع اهل التصوف في الاسلام و يتلو نلوه الشيخ فريد الدين عطار النيشابوري الذي كان زمانه مقدماً على المولوي البلخي الخراساني قد ادرك صحبته في صباوته .

و من المشهورين من الصوفية في الشيعة السيد نعمة الله الكرمانى الماهاني الذي تكون الطريقة النعمة اللّهيّة امّ السلاسل في الشيعة منسوبة اليه و قد بلغ مؤلفاته على ما ذكره صاحب رياض العارفين الى ثلاثمائة مجلد . و كان تولده في رجب سنة سبعمائة و ثلاثون و على ما نقل عنه سبعمائة واحد و ثلاثون^١ و قد توفى في رجب سنة ثمانمائة و اربع و ثلاثين .
 و الصوفية من الشيعة بعد السيد نعمة الله اتبعوا طريقه و سيرته

غالباً و مؤلفاتهم على سبك مؤلفاته منهم **الحاج محمد جعفر قراقرز لو** **الهمداني** الذي كان من كبار العلماء و العرفاء في القرن السابق و ألف كتباً بالفارسية منها مراحل السالكين و مرآة الحق، و منهم **الحاج زين العابدين الشير واني** وهو أيضاً من المتبحرين في العلوم العقلية و النقلية و قد ساح سنين كثيرة و صحب الطوائف المختلفة من المسلمين وله مؤلفات، بستان السياحة و رياض السياحة و حدائق السياحة و كشف المعارف قد توفى في سنة الف و مائتين و ثلاث و خمسين، و منهم **الحاج مولا سلطان محمد الجنابذي** العالم المعارف الشهير في هذا القرن الرابع عشر من الهجرة جدّي الاعلى الذي قد اشتهر في جامعة التشيع بالدهاء و النبوغ و كان شيخ السجادة في الطريقة النعمة الالهية في عصره، و له تأليفات كثيرة في العلوم الادبية و الفلسفية و الدينية و العرفان و اشهر مؤلفاته في العرفان التفسير الموسوم «**بيان السعادة**» الذي هو تفسير كبير للقرآن المجيد بالعربية جمع فيه رموز العرفان و دقائق الحكمة و نكات الادب و اسرار الاحكام و من مؤلفاته بالفارسية **سعاد تنامه** و **ولايتنامه** و **مجمع السعادة** و **بشارة المؤمنين** و **تنبيه النائمين** و **التوضيح** و **الايضاح** و هما شرحان على الكلمات القصار المنقولة من **بابا طاهر العريان** الاول بالفارسية و الثاني بالعربية . و سيرته في التحرير الجمع بين المعقول و المنقول و تطبيق اسرار السلوك على الاحاديث المروية من **النبي (ص)** و اهل بيته **عليه السلام** . كان ولادته في جمادى الاولى ١٢٥١ و قتل في السادس و العشرين من شهر ربيع الاول سنة الف و ثلاثمائة و سبع و عشرين .

و اشهر تأليف في التصوف بالفارسي اخيراً الرسالة الموسومة

« صالحية » الذي ألفه الجدي الامجد الحاج ملا علي نورعليشاه ابن الحاج مولا سلطانمحمد و خليفته ، باسم والدي الجليل المولا صالحعليشاه ادام الله بقائه الشريف وقد جمع فيه دقائق اسرار التوحيد و العوالم النزولية و السعودية و حقيقة الانسان و السلوك الى الله و ذكر فيه اسرار الاحكام الشرعية مع التطبيق على رموز السلوك و العرفان، و هو قد تولد في ربيع الثاني ١٢٨٤ و مات مسموما في الخامس عشر من ربيع الاول سنة الف و ثلاثمائة و سبع و ثلاثين .

المقصد الاعلى و المنظور الاسنى للتصوف توجه
التوجه الى الله
الانسان بشرائره الى الله و انسلاخ النفس عما
سواه و قطع العلاقة قلبا عن الماديات . السالك الى الله يجب ان يعتقد ان
الله حاضر و ناظر في جميع الامكنة و الازمنة و محيط بجميع الاشياء
ولا يخلو ذرّة منه « وفي كل شيء له آية تدل على انه واحد » و
يجتهد في ذلك حتى يصل الى مقام يشاهد هذا المعنى بالبصيرة القلبية
و يرى فناء جميع الاشياء حتى ذاته في جنب الله ولا يرى موجودا الا الله
و في هذا المقام لا يرى احدا في الدار غيره و لهذا الامر ثلاث مراتب: الاولى
التوحيد الافعالى و هو ان لا يرى فعلا في هذا العالم الا بحول الله و قوته
و يقول بلسان حاله لا حول ولا قوة الا بالله ، و بعدها التوحيد الصفاتى
و هو ان يرى جميع الصفات من الله في مظهر اللطف و القهر و بلسان
حاله يقول لا اله الا الله ثم يرتقى تدريجا من هذا المقام الى التوحيد
الذاتى و هو ان يفنى في جنب ذات الله و يرى جميع الموجودات فانها
غير الله و يقول لا هو الا هو .

وحدة الوجود

و في هذا المقام ظهر عقيدة وحدة الوجود التي نشأت من شهود الفناء التام للموجودات وبقاء الوجه الالهي فقط، الذي هو قرّة عين العارفين و مقصد السلوك ثم ظهر بعدا بلباس الفلسفة و صار من مباحث الحكمة الالهية و صارت الفلاسفة باحثين عنه و استدّلوا عليه بالادلة الفلسفية و اطلقوا عليه مسألة وحدة الوجود و هو غير ما توهم العوام منه حيث ظنّوا ان الاعتقاده يستلزم الكفر او الشرك، لاستلزامه ان نقول كل موجود هو الله فانه لا يقول به احد فضلا عن العاقل او المؤمن الموحد، بل المقصود ان الوجود الحقيقي و بسيط الحقيقة هو حقيقة جميع الموجودات من حيث الوجود لان حيث التعيّنات الشخصية و ليس عكسه، لان وجودهم اثر و ظهور من وجوده و ظلّ له بل وجود جميع الموجودات كسراب ببيعة يحسبه الظمآن ماء لان جميع الموجودات بسيط الحقيقة . و الاراء في كيفية وحدة الوجود مختلفة باختلاف شهود السالكين فان بعضهم قد شاهدوا الصفات اللطيفة و معه الحق و رآه محيطاً بجميع الموجودات و متجليا في جميع الاطوار و العوالم و لم ير موجوداً سوى الوجود الحقيقي له تعالى في الاطوار المختلفة فقال بوحدة الوجود اطوارا . و بعض اخر قد شاهد جبروت الحق و عظمته و جلاله و صفة القهارية و لم ير موجودا في جنب جبروته و عظمته بل رأى وجوداتهم كسراب ببيعة و كظلّ لذي الظلّ فقال بوجود الموجودات ظلّيا و بوحدة الوجود افياء .

و ارتقى بعض من هذا المقام و صار مجذوبا بحيث لم ير لغيره وجودا اصلا الا بالوهم و الخيال و مثل ما رآه الاحول فقال بان وجود

الموجودات انما هو وهم صرف لنا و من خطايا الواهمة كما قيل .

كل ما في الكون وهم او خيال

او عكوس في مرايا او ظلال

و ظهر اقوال اخر ايضا غير هذه باختلاف المكاشفات والمشاهدات و بعد ظهور هذه المشاهدات و التفوه به، وقع في مرحلة التحرير واخذ كل من الفلاسفة الاشرافيين واحداً من هذه وجعله قولاً و ظهر السعة في الاقوال، لكن ليس الاختلاف في الحقيقة الا باختلاف الكشف و الشهود و كل من هذه العقائد في الواقع صحيح و مطابق لشهود من شاهده بالبصيرة، والاختلاف انما هو في مرحلة التحرير والبحث كما قال المولوي:

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد

موسیئی با موسیئی در جنگ شد

چون به بیرنگی رسی کان داشتی

موسی و فرعون کردند آشتی

ولابد ان نعلم ان التصوف مستلزم لحفظ الظواهر

الشرعية لان اللب لا يمكن نموه و بقائه بدون

القشر فلزام للصوفي ان يعمل بالظواهر و يكون

التصوف
و الاخلاق

بصد امتثال جميع الاوامر و النواهي ، لان كل من كان اقرب الى

الله فهو اولى لاطاعة اوامر الله قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني ، ولما

كان التصوف في كل مذهب تجلّى بلباس هذا المذهب فلذا كان التصوف

في ديانة المسيح ﷺ ملازماً للربانية و لكن التصوف في الاسلام

يكون مطابقاً لما قرره محمد رسول الله ﷺ بل كان حقيقة حاله، لذا

يكون التصوف الكامل في الاسلام ملازماً للجمع بين الظاهر و الباطن و الشريعة و الطريقة مخالفاً للرهبانية و ترك الدنيا بل يأمر بالاجتماع و الدخول في الجامعة و اعانة افرادها و الكسب . و في الاخلاق ايضاً يتبع اوامر الرسول و يحذو حذوه . فحسن الخلق في التصوف الاسلامي غير ما كان عليه صوفية الهند و ايران و ديانة المسيح بل الصوفي الحقيقي مسلم قرآني تابع لاوامر القرآن طابق النعل بالنعل .

و مراحل النفس الانسانية في الاخلاق اربع : التخلية و التجلية و التحلية و الفناء . التخلية عبارة عن ترك الرذائل و تطهير النفس من الادناس و الارجاس و تخلية القلب عن كل صفة أو خلق يكونان مخالفين للسلوك الى الله . و التجلية عبارة عن تهية القلب و تجليته لظهور الكمالات ، و التحلية عبارة عن اتصاف النفس بالكمالات الانسانية و الصفات الحميدة النفسانية و ظهور الكمالات في القلب و تنوره بها ، و الفناء استهلاك وجود السالك في نور الاحد و الجبروت الاحدية حتى لا يرى احداً غير الله و هو ايضاً ذو ثلاث مراتب ، المحو و الطمس و المحق : المحو عبارة عن الفناء في الافعال بحيث يرى السالك جميع الموجودات فعل الحق و آله لفعله . و الطمس الفناء الصفاتي و هو ان يرى صفات الاحدية متجلياً في جميع المراتب و يرى جميع الخصائل مظهر الصفاته ، و المحق عبارة عن الفناء الكلي حتى لا يرى احداً الا الله . و تكليف الاخلاق الفردية و الاجتماعية في كل مرتبة بحسب هذه المرتبة .

للسلوك مراحل مختلفة يعبر عن كل منها بلسان العرفاء بالمقام و لكل مقام تكليف و حكم غير مقام الاخر ، و المراد من الاحوال في

اصطلاح الصوفية، المعاني الواردة من الغيب على قلب السالك من غير دخالة ارادته و اختياره . والحالات والمقامات كثيرة بعدد نفوس السالك و لما كان حكم كل مقام و حال غير حكم المقامات و الاحوال الاخر فلازم لكل سالك ان يسترحاله و مقامه من غيره و لا يتفوه بما يشاهده لانه ربما يكون مضراً لحال غيره و لذا ورد في احاديث اهل البيت من طريق الشيعة « لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لكفره » .

و كل ما قلناه يكون في الطريقة النعمة الالهية
 معمولاً و مشايخنا لا زالوا يأمرؤن به و هذه
 الطريقة ام السلاسل في الشيعة و يتصل مضبوطة
 الى الائمة المعصومين من ولد الرسول ﷺ الذين هم اهل بيت
 الرسالة و معدن الوحي و الحكمة و اصل التصوف و العرفان .

و وجه التسمية بهذا الاسم اتصالها الى العارف الشهير السيد نعمة
 الله الولي الماهاني الكرمانى و هو اخذ الخرقه من الشيخ عبد الله
 اليافعى و يتصل مضبوطة الى الجنيد البغدادي و سلسلة اجازة الطريقة
 بعد السيد ايضا مضبوطة الى الآن و الذكر المعمول و المأمور به في هذه
 الطريقة الذكر الخفى .

و من مختصات هذه السلسلة ثلاث: الاول التقيّد بأداب الشريعة
 و حفظ الطواهر و المراقبة للعمل بالاحكام الدينية لهذا يكون السماع
 عندهم ممنوعة، لانه قد يكون مع الامور المخالفة لظواهر الشرع و لان
 الصوفى لازم ان يكون و جده و سماعه في قلبه و باطنه بحيث لا يحتاج
 الى محرّك خارجى كما قال المولوى عليه الرحمة :

باده از ما هست شد ، نی ما از او قالب از ما هست شد ، نی ما از او
و ما لم يستكمل الشرع والآداب الشرعية لا يكمل الطريقة و
آداب القلب .

الثاني التقيّد بالكسب لانّ الكاسب حبيب الله و الانسان يحتاج
في الدنيا و معاشه فيها الى الاكل و الشرب و اللبس و المسكن و لازم
عليه الجدّ في طلبها، وهو اما من طريق الكسب او السرقة او السؤال
و الثاني و الثالث حرامان شرعا و عقلا فبقي الاول . و الكسب لا ينافي
التوكل لانّ التوكل انقطاع القلب في طلب الامور من غير الله و التوجه
اليه وهو الشاكلة التي اشار اليها بقوله تعالى قل كل يعمل على شاكلته
و اما السعي و العمل فهما من عمل الاعضاء و الجوارح و لازم ان يستعملها
الانسان و يكون قلبه مع ذلك متوجها الى الله و قال تعالى ليس
للانسان الا ما سعى و هذا شامل للسعي في الامور الدنيوية و الاخرية
و الملة البيضاء الشريعة المحمدية جامعة للظاهر و الباطن و الدنيا و
الآخرة و لا يكون بينهما تناف بل امر بالجمع باشتغال القلب بذكر الله
و اشتغال الجوارح بالاعمال الظاهرة الشرعية و في غير مواقع العبادة
بالامور الدنيوية، و لذا كان مشايخنا جميعا مشغولين بشغل دنيوي لامرار
معاشهم و التوسعة على عيالهم مع التصديّ لامور الارشاد و توجه القلب
الى الله .

و الثالث عدم التقيّد بزى مخصوص و لباس خاص فان اكثر
طوائف الصوفية كانوا بزى مخصوص و خرقة مخصوصة و اما في الطريقة

النعمة اللهية فلا يلزم التلبس بلباس خاص لان لباس التقوى ذلك خير و ان اكرمكم عند الله اتقيكم وهذا يمكن في كل لباس سواء فيه لباس اهل الحرف او اهل العلم او الجندى و اهل الحرب وغير ذلك. وليعلم ان " الصوفية التابعين لهذه الطريقة يقولون بلزوم اجازة اللاحق من السابق في الامور الدينية و تلقين الاذكار و ما لم يكن هذه الاجازة لا يجوز التصدي لهذه الامور، و لهذا كانت سلسلة الاجازة من هذا الزمان مضبوطة الى الائمة المعصومين الى زمن النبي (ص) و شيخ السجادة الآن في هذه الطريقة والدى الجليل المولى صالح - على شاه الجنايذى ادام الله بقائه الشريف .



﴿ مقاله پنجم ﴾

شرحی است که در روز بیست و هفتم شوال سال ۱۳۷۱ قمری مطابق بیست و نهم تیر سال ۱۳۳۱ شمسی در جشنی که بمناسبت پایان ساختمان گنبد مزار جناب حاج ملاسلطان محمد سلطان علیشاه قدس سره و اتمام کاشی کاری آن در صحن کوثر بیدخت در حضور حضرت آقای صالح علیشاه و جمع کثیری بیان شده است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون امروز بیکى از آمال دیرینه خود که همواره از درگاه حضرت احدیت، مسئلت مینموده رسیده‌ایم با استجازه از محضر مبارک، این بنده شرمنده هم خواست در این جشن مقدس مذهبی شرکت جسته شکر و ستایش خود را بدرگاه الهی عرض و اظهار مسرت نماید .

سالها است آرزو میکردیم این بقعه متبرکه که متناسب با مقام و مرتبه روحانیت صاحب بزرگوار آن تکمیل و مجلد و مزین گردد . اکنون که بحمدالله با توفیق و تأیید سبحانی و توجهات ظاهریه و باطنیه آن حضرت و اقدام و همت یکنفر فقیر با صدق و محبت ، و در کمال اخلاص و ارادت آقای مصطفی امیر سلیمانی (حاج مشیر السلطنه) فرزند

مرحوم عضدالملک (نایب السلطنه) يك قسمت مهم آن بانجام رسیده شایسته است مسرور و مشعوف بوده، هم روی نیاز بدرگاه بی نیاز گذاشته شاکر و سپاس گزار باشیم و هم برای بانی این امر و کارکنانیکه درانجام آن بذل جدیت و تحمل زحمت نموده اند طلب خیر و اجر جزیل نمائیم. اساساً موفقیت و نیل بآرزو موجب وجد و شادمانی است مسافریکه برای مقصدی حرکت میکند چون بمقصد رسید مشعوف و مسرور میباشد استادی که سالها عمر خود را در کنج آزمایشگاه صرف نموده هنگامیکه اکتشاف جدید و ابتکار تازه ای نمود حال بهجتی باو دست میدهد، زاریکه مدتها تحمل سرما و گرما کرده همه نوع زحمت بیخوابی و گرسنگی و تشنگی را بر خود هموار نموده چون حاصل دسترنجش بدست آمد شادمانست، عالمیکه برای حل مشکل علمی شب خواب را بر خود حرام کرده بمطالعه میپردازد چون درك مطلب نمود و حل نمود این عبارت را که «كجاست سیبویه و کسائی» بلکه از شدت شغف « این ابناء الملوك » میگوید .

دانشجوییکه نه ماه شب و روز زحمت کشیده خود را از همه راحتی- ها و تفریحات محروم ساخته چون در امتحان موفق گردید از خوشحالی برقص میآید، مکرر برای خود بنده پیش آمده که در درك مطلب غامضی یا حل مسئله مشکلی و امانده و مدتها فکر را مشغول ساخته حتی خواب را از چشم ربوده همینکه حل و مکشوف میشد چنان وجد و شعفی در خاطر م ایجاد میکردید که از هیچ امر دیگری اینقدر خورسند نمیگردیدم .

عاشقی که پس از مدت‌ها سوز هجران بوصال معشوق نائل گردیده
از شدت شوق و شغف سر از پا نمی‌شناسد .
چیست از این خوب تر ، در همه روزگار

دوست رسد نزد دوست ، یار بنزدیک یار
معروف است مولانا جلال الدین دوانی پس از آنکه کتابی در
امهات و غوامض مسائل حکمت تألیف کرد بسیار خشنود گردید و حالت
عجب و غروری در خود احساس نموده در تخیل آورد که آیا مطالب
و قضایای این کتاب را هر يك از خلفای سه گانه در مییافته‌اند یا نه ؟
یقین کرد هیچیک از آنان درك نمی‌کرده بلکه مدعی مراتب علمیت هم
نبوده‌اند ، سپس متوجه علی علیه السلام شده دید تمام این مسائل کوچکترین
رشح‌های است از رشحات فضل و دانش ، و قطره ایست از بحریکران
بیانات عالیه آن بزرگوار ، آنگاه حال خضوع و خشوعی در او ایجاد
گردید و آن سه خلیفه را با حضرتش مقایسه نموده سپس بی‌اختیار این
رباعی را انشاء نمود :

آن چهار خلیفه‌ایکه بودندی نغز

بشنو سخنی لطیف و شیرین و ملغز

بادام خلافت ز پی گردش حق

افکند سه پوست تا برون آمد مغز

خلاصه موفقیت و نیل بمقصود و آرزو نشاط آور است .

دیگر از اموریکه موجب کمال وجد میگردد انجام وظیفه و

اطاعت در انجام امر است خاصه اگر توأم باعشق و علاقه و شوق و محبت

باشد . مأموریکه از طرف سلطان مأمور اجرای فرمانی میشود همینکه صورت داد کمال سر بلندی و مفاخرت را دارد ، غلامیکه امر مولای خود را انجام داد دلشاد است ، محصلی که وظایف تحصیلیه خود را بجای آورد خوشحال و شکفته است ، عاشقی که جان خود را در لقای معشوق نثار نمود روح او در عالم ملکوت شاد و خرم است ، چه خوش فرموده مرحوم فیض کاشانی علیه الرحمه :

جان در رهت فدا کنم و آرزو کنم

ای صد هزار جان گرامی فدای تو

خوش آندمی که سوی من آیی ز روی لطف

تو جان ز من طلب کنی و من لقای تو

یابم حیات تازه بهر جان فشانندی

گر صد هزار بار بمیرم برای تو

از اینرو معمول است هرگاه امر خطیر یا وظیفه مهمی انجام شد

جشن میگیرند چنانچه در اسلام پس از اجرای دو وظیفه مهم اسلامی

جشن وعید قرار داده اند ، یکی پس از اتمام عمل حج، و دیگری بعد از

صوم ماه مبارک رمضان .

در عید اضحی هم حجاج بیت الله الحرام عید میگیرند برای شکر-

گزاری اینکه موفق شده اند این وظیفه مهم اسلامی را انجام دهند و هم

سایر مسلمین اظهار مسرت و شادمانی میکنند که برادران اسلامی ما

موفق با اجرای این عبادت و وظیفه مهم شده اند . و این امر اشاره است

باینکه تمام مسلمین با یکدیگر اتحاد و یگانگی داشته و مصداق « انما المؤمنون اخوة » بوده در سرور هر يك، دیگران هم مسرور و مدلول « المؤمنون كنفس واحدة » بوده باشند و این نظر در تمام وظایف اسلامی و ایمانی منظور شده است و دلالت دارد بر اینکه مذهب مقدس اسلام تا چه حد اتحاد و اتفاق مسلمین را مورد توجه قرار داده و از نفاق و شقاق نهی فرموده است حتی از مسلمین هم تجاوز کرده عموم موحدین عالم را با اتحاد دعوت نموده که « قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نترك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله »^۱

در عید فطر هم همه مسلمانان چه آنان که موفق بصوم بوده و چه آنها که بواسطه عذر شرعی و مسافرت معذور بوده‌اند جشن و عید میگیرند و شکرگزاری و درخواست توفیق طاعت و شمول رحمت مینمایند.

البته منظور از انعقاد جشن‌های مذهبی، جشن‌های معمول امروزه نبوده چون روح مقدس صاحب شریعت مطهره و پیشوایان دین از اینگونه انجمن‌ها منزجر و متنفر است که بنام جشن مذهبی تعطیل کرده و انواع و اقسام مناهای و اعمال و رفتار ناشایسته که بکلی مخالف دستورات الهی

۲ - سوره آل عمران آیه ۵۷ بگو ای اهل کتاب بیائید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است و همه حق میدانیم پیروی کنیم و آن کلمه اینست که بجز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و برخی را بر بویست تعظیم نکنیم.

و مضر بحال اجتماع است مرتکب شوند ویژه این اوان که وسائل فساد و تمایلات نفسانی از هر جهت بیشتر از سابق مهیا و فراهم است .
 چه قدر جای تأثر و تأسف است که مسلمین متوجه وظایف و تکالیف اسلامی خود که مایه سعادت دنیا و آخرت است نبوده باموریکه در شرع اسلام نهی شده و عقل سلیم هم تصدیق دارد که جز خسران و زیان روح و بدن نتیجه‌ای ندارد مشغول و سرگرم میباشند .
 منظور از انعقاد جشن در اسلام یکی شکرگزاری است بدرگاه الهی که بتأیید و توفیق خداوند متعال موفق بانجام وظیفه اسلامی و مذهبی و اطاعت امر الهی شده است که اگر توفیق حضرت باری تعالی شأنه نبود بانجام آن موفق نمیگردید چنانچه بعد از هر نماز سجده شکر دستور داده شده است .

دیگر توجه و اقرار بنقص و عیب عمل خود که اگر عبادتی مقرون باین حال نباشد و عمل خود را کامل و بدون نقیصه و مقبول پندارد، عجب و غروری حاصل شود که بکلی عمل را غیر مقبول و مردود و مورد عذاب خواهد کرد و متوجه باشد که تا از خودیت چیزی در انسان باقی است هر عمل که بجا آورد نفس در آن شرکت مینماید و چون خداوند « اغنی الشراکاء » است آن عمل را قبول نفرماید و بشریک واگذارد بنابراین باید پیوسته از اعمال خود خجل و شرمنده و خائف و ترسان بود چنانچه حق تعالی در بیان صفات مؤمنین فرماید « و الذین یؤتون

ما آتوا وقلوبهم وجلة»^(۱) که با آنکه تمام اوامر و دستورات الهی را رفتار میکنند بازخائف و ترسانند و باید همواره از مکر و حیلۀ نفس در حذر بود و بخدا پناه برد.

گر نماز و روزه میفرمایدت نفس مکار است مگری زایدت
«اعاذنا الله من شرور انفسنا» ولی اگر متوجه باشد که بتوفیق حضرت حق سبحانه انجام داده و قابل قبول و شایسته مقام با عظمت ربوبیت نیست و تزد نفس خود خجل و شرمنده باشد شاید همین انکسار و شرمندگی موجب جلب فضل و کرم حق شده عمل ناقص او مقبول افتد. چگونه میتوان عملی را شایسته و مقبول دانست در صورتیکه محبوبترین خلق عالم در نزد حق، حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض میکند **«ما عبدناك حق عبادتك»** اگر آن بزرگوار عمل خود را نا قابل داند عمل دیگران معلوم است چه خواهد بود، که در مقابل عظمت و کبریائی الهی هر عمل بسیار نا قابل و حقیر باشد.

جز خضوع و بندگی و اضطراب اندرین حضرت ندارد اعتبار
 در ادعیه مأثوره از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار
 مخصوصاً در دعای عرفه حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحية والثناء
 ودعای عید فطر حضرت سید سجاد عَلَيْهِ السَّلَام مکرر این دو نظر بیان شده
 است **«مالی و عملی فی جنب نعمک و احسانک»** (۲)

۱ سوره مؤنون آیه ۶۲. و آنانکه آنچه وظیفه بندگی و ایمانست بجای آورده و باز دلهایشان ترسانست.

۲ - چه قدر و ارزش است برای من و عمل من در قبال نعمتها و نیکی های تو.

دیگر از علل انعقاد جشن‌های مذهبی تذکر نام بزرگان و پیشوایان و قدردانی از نعمت وجود آنان و بیان مقامات شامخه و اخلاق عالیه آن بزرگواران است مخصوصاً توسل بفضل و تمسک بذیل شفاعت ایشان « چنانچه در تمام اعمال باید روحانیت آن بزرگواران را در نظر داشته و واسطه و شفیع قرار داد ویژه متوجه روحانیت راهنمای زمان خود بوده خود را محتاج و نیازمند فضل و عنایت آن بزرگوار دانست . از اینرو در تمام اعمال صلوات بر رسول اکرم ﷺ وارد شده حتی در نماز واجب شده است درود و تحیت بر آن بزرگوار و آل اطهارش فرستاده شود» بلکه او را حاضر دانسته بطور خطاب ، سلام، بآن حضرت گفته شود « معلوم است آن بزرگواران محتاج درود و تحیت ما نمی باشند چه عین رحمت و فانی در حقند لیکن شاید رشحه‌ای از رشحات و رحمت و فضل آنان شامل حال ما گردد و در عین حال متذکر نعمت وجود آن بزرگواران بوده و اظهار قدردانی می‌شود »

ذکر ایشان ذکر حق است ای پسر

غیر حق از جانشان رفته بدر

ذکر حق مطلق و نسیان خویش

جالب رحمت بود ای خوب کیش

در هر حال متوجه روحانیت آنان بوده و از باطن ایشان کمک

و مدد و طلب شفاعت کرد اگر يك آن نظر فضل و کرم خودشان را

از ما باز دارند در ورطه هلاکت غوطه ور خواهیم شد .

باندك التفاتى زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم فروریزند قالبها

«اللهم لا تكلنا الى انفسنا بمحمد و آله و ارزقنا ولايتهم

و شفاعتهم صلوات الله عليهم اجمعين»

در این جشن هر دو نظر منظور شده است هم شکرگزاری بدرگاه الهی که وسائل و موجباتی فراهم فرمود که يك قسمت از نقائص این بقعه متبرکه که تکمیل گردد و هم نامی از صاحب بزرگوار این بقعه برده شده و از باطن و روحانیت آن حضرت استدعای شفاعت و استرحام نمائیم و هم برای بانی این قسمت آقای مصطفی امیر سلیمانی (حاج مشیر السطنه) و کار کنانیکه با جدیت و تحمل زحمت با عشق و شوق و افری ویژه آقای مهندس ظفر که در تهیه نقشه و سرپرستی آن کمال علاقه را ابراز داشته و آقای مرتضی عبدالرسولی که در نوشتن کتیبه زیبای آن بخط ثلث نهایت ذوق و استعداد خود را بمعرض بروز و ظهور رسانیده و آقای سید مصطفی طباطبائی که در طرح نقشه و نصب کاشی های معرف آن استادی و سلیقه و مهارت خود را بکار برده طلب خیر و مغفرت و اجر جزیل نمائیم **نعم اجر العالمین**

اثر طبع آقای سلطان ابراهیم سلطانی فرزند ارجمند جناب آقای حاج میرزا محمد باقر سلطانی نجل جلیل مرحوم حضرت آقای سلطانعلیشاه شهید نورالله مرقده که در این جشن قرائت نمودند .

* * *

مرغ دل من گشته گرفتار تو عنقا
 ای مایه سرگشتگی عاشق شیدا
 در کوی تو سرگشته بدنبال حقیقت
 غواص صفت غوطه زدم جانب دریا
 چند آنکه بجستم بجز از عشق ندیدم
 در بحر وجود تو نشانی ز نشانها
 گوئی که سرشت تو ز نور ازلی بود
 گوئی که وجود تو بد آرامش دلها
 سر تا بقدم جلوه اسرار الهی
 یا آینه جلوه گه عالم معنا
 خفاش صفت دشمن خورشید ازینرو
 خورشید وجود تو چو تابید بدنیا
 خفاش صفت دشمن نادان حقیقت
 از نور تو شد کور و بقتل تو مهیا
 آن دست که در دامن محراب عبادت
 افکند ز پا پیکر آن عالی اعلا
 گوئی که همان دست دگر باره بر آمد
 بر روی تو در صبح که آن شب یلدا
 تو رفتی و آرامگهت ایشه خوبان
 شد خانکه عشق و مزار دل شیدا

هر روز در این کعبه عشق از سر شوقی
 با لطف خدا رونق دیگر شده پیدا
 امروز تو ای گنبدگر دون بچه نازی
 کاین گنبد زیبا به تفاخر شده بر پا
 از شور محبت شده چون نقش انا الحق
 و ز تابش عشق از لی گشته مطلقاً
 در نیمه شب جلوه ز مهتاب که گیرد
 حقا که سزد با دل دیوانه تماشا
 با کوثر و آب و گل و بار قص درختان
 گو جلوه در این جا که کند حوری و طوبا
 این گر چه کنون سایه فکنده بمزارت
 روحت بجهان سایه فکنده است ز بالا
 فخر است بسی سایه فکندن بمزاری
 کاینجا توئی ای عارف سر مست توانا
 جادارد اگر گنبد قبر چو تو شاهی
 با کبر نظر دوزد بر گنبد مینا
 يك نظره چشم تو و امثال تو ایشاه
 دارد اثری بیشتر از صد ید بیضا
 لبهای تو چون نام دل و عشق بگوید
 بر پیکر بی روح زند روح چو عیسا

امروز تو واصل تو و مظهرت ای دوست
دارند نظر بر زبر گنبد زیبا
فرداست که از همت انفاس کریمش
گلدسته زیبا بکشد سر به ثریا



﴿مقاله ششم﴾

مقاله ایست که در اختتام آینه کاری بقعه متبرکه سلطانی قرائت شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الانبياء
و المرسلين محمد بن عبدالله (ص) وآله الطيبين وعلى خليفته و
وصيه امير المؤمنين علي بن ابيطالب صلوات الله و سلامه عليه
از موقعی که پرتو اشعه خورشید منور اسلام سرزمین ایران را
بنور درخشنده خود منور ساخت جامعه ایرانی بواسطه هوش و استعداد
ذاتی افراد خود در مکتب مقدس اسلام تحت تعالیم صاحب قران اشخاص
بزرگوار و دانشمندان عالیمقدار در هر رشته از علوم تربیت نمود که نام
آن بزرگواران در تاریخ روزگار باقی و مایه افتخار و سر بلندی ایران
است و اگر در تواریخ و تذکره ها مراجعه کنیم در هر رشته باشخاصی
نامی و بزرگانی بر میخوریم که نه تنها ایرانیان بآنها مباحثات میکنند
بلکه جزء نوابغ و مشاهیر عالم محسوب میگردند و آثار و کتب آنها
مورد استفاده محققین عالم میباشد .

وجود این دانشمندان و بزرگان ایران موجب افتخار جامعه ایرانی بلکه مسلمین بوده و ستارگان روشن کننده محیط سرزمین ایران میباشند که بر اثر وجود این بزرگان بود که سطح فکری ایرانیان نیز فزونی یافت .

نوابی که در ایران در هر رشته از علوم و معارف و حرف و صنایع بوجود آمدند باعث شهرت و معروفیت ایران در عالم گردیدند آیا کسی در جهان فلسفه یافت میشود که نام ابو نصر فارابی و ابوریحان بیرونی و امام فخر رازی و ابو علی مسکویه و ابوعلی سینا و محمد زکریای رازی و شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجه نصیر الدین طوسی و میرداماد و صدر المتألهین ملا صدرا و حاج ملا هادی سبزواری را نشنیده باشد یا در علوم دینی نام کلینی و ابن بابویه شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابوالفتح رازی و شیخ بهاء الدین عاملی و شیخ مرتضی انصاری و ملا محسن فیض و مولانا مجلسی و حجة الاسلام میرزا حسن شیرازی و امثال آن بزرگواران بگوش او نرسیده باشد یا در عرفان و تصوف نام سلطان ابراهیم ادهم و بایزید بسطامی و شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ ابو سعید ابو الخیر و بابا طاهر عریان و سنائی و شیخ فرید الدین عطار و مولانا جلال الدین بلخی و شیخ نجم الدین کبری و شیخ صفی الدین اردبیلی و شاه سید نعمت الله ولی و شیخ محمود شبستری و نورعلیشاه اول و مظفرعلیشاه و حاج زین العابدین شروانی مستعلیشاه و جناب حاج ملاسلطان محمد سلطانهلشاه مسموع او نشده باشد یا در سرودن اشعار و ذکر مضامین بدیعه و نکات ادبی و بیان مواعظ و اخلاق و توضیح

معانی و رموز دینی و مذهبی نام دقیقی و فرخی و عسجدی و ناصر خسرو
 علوی و فردوسی و سنائی و انوری و خاقانی و نظامی و عنصری و منوچهری
 و ظهیر فارابی و خیام و عطار و شیخ مصلح الدین سعدی و خواجه حافظ
 شیرازی را نداند در علوم دیگر هم از قبیل تاریخ و نجوم و ریاضیات
 نام ابوریحان بیرونی و ابو نصر فارابی و بیهقی و ملا مظفر گنابادی و
 حکیم عمر خیام نیشابوری و طبری را نشنیده باشد این عده که نام
 برده شد معدودی از بزرگان و دانشمندان بود برای مثال ، والا برای
 ذکر نام همه آنها صفحات متعدده بلکه کتاب ضخیمی لازم است .

مانسبت بهمه بزرگان و دانشمندان فرق مختلفه اسلامیّه از نقطه
 نظر علم و دانش احترام قائلیم و نام آنان را بتجلیل و تعظیم ذکر
 میکنیم مخصوصاً نسبت بسلسله فقهای عظام رضوان الله علیهم که مجازین
 در روایت و متصدی تبلیغ احکام و وظایف شرعیه قالبیه هستند
 و عرفای کرام که مجازین در درایت و تلقین اوراد و اذکار و احکام
 و وظایف قلبیه میباشند احترام و تکریم خاصی قائلیم و تأسف
 داریم که عوام و جهال بواسطه نادانی و تعصبات بی معنی موجبات تفرقه
 و جدائی ما بین فرق اسلامی را ایجاد نموده اند در صورتیکه گویندگان
 شهادتین همگی دارای يك دین و يك کتاب و يك قبله میباشند و باید
 همه آنها متحد و متفق شده و برای اعلاای دین مقدس اسلام جانفشانی
 کنند حتی نسبت برؤسای مذاهب دیگر هم که پابند بدیانت هستند احترام
 میکنیم و معتقدیم که بموجب آیه شریفه « تعالوا الی کلمة سواء
 بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا » جبهه واحدی در

مقابل دستجاتیکه مخالف با اصل دیانت هستند تشکیل دهیم .

با وجود این در میان مشاهیر و علما و دانشمندان آنانکه علم را با عمل و فضایل اخلاقی توأم نموده و در نفس خود جمع کرده‌اند البته بر دیگران برتری و شرافت دارند زیرا وقتی وجود بزرگان در جامعه مؤثر خواهد بود که به بینند يك نمونه عملی از علم و فضیلت میباشند اگر عالم آنچه بیان میکند با عملش مقرون باشد البته افراد جامعه تشویق شده و هدایت میگردند پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر حکمی باو وحی و الهام میگردید اول خود آن بزرگوار عمل میفرمود و در احادیث نبوی و اخبار معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از عالمی که بعلم خود عمل ننماید مذمت بسیار رسیده‌است و علت عمده آنکه نصایح و مواعظ بسیاری از مبلغین مذهبی در جامعه امروزه مؤثر واقع نمیشود و روز بروز برفساد جامعه افزوده میگردد همانا آنست که غالباً گویندگان خلاف آنچه میگویند از آنها ظاهر میشود . « یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم » بنابر این علما و حکما و عرفائیکه نمونه‌ای از مکارم اخلاقی مولای متقیان علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در وجود آنان نمایان بود و علم را با عمل کاملاً توأم نموده و از جمله در امر معیشت و حوائج دنیوی خود را با دست رنج خود گذرانده و از ارشاد مردم و دعوت آنان برای تقوی و امانت و حقانیت هم فارغ نبوده‌اند بر دیگران ترجیح و فضیلت دارند و از تعظیم و تکریم نام ایشان و ابقای آثار آنان و تجلیل و احترام مقابر گذشتگان آنها باید فروگذار نکرد. از فیلسوف و حکیم نامی آقا محمد رضا قمشه‌ای سؤال کردند علت آنکه فضلا و

طلاب از همه جا برای استفاده از محضر درس حاج ملا هادی بسبزواری میروند چیست؟ ولی شاگردان شما عده معدودی هستند در صورتیکه شما از هر حیث هم در حکمت و هم در مطالب عرفانی از حاجی داناتر و در تهران مرکز ایران اقامت دارید جواب دادند: مطلب بزرگی از من سؤال کردید علت آنستکه حاجی علم را با عمل و فضیلت توأم نموده ولی من هر چه خواستم توأم کنم نتوانستم.

عالم ربّانی و حکیم صمدانی و عارف نامی مرحوم آقای سلطان علیشاه شهید طاب ثراه از زمره این علمای روحانی بوده که علم را با عمل و تقوی و فضیلت توأم نموده بود و نمونه‌ای از مجموعه فضایل اخلاقی و زهد و تقوی و پرهیزکاری بوده است مرحوم آقای شهید جامع کمالات صوری و معنوی و دارای مقام عالی روحانی بوده است و حقیقت معنای **الفقر فخری** در وجودش تحقق یافته بود و صفت اهل اللّهی و فقر و درویشی که جز استغنائی طبع و اتکای بذات حق و رفع حوائج با کدّ یمین و بی نیازی از ما سوی اللّهِ و آزادی از قیود نفس چیز دیگری نیست در همه اعمال و اخلاقتش تجلّی نموده بود و در راه هدایت خلق و راهنمایی بسوی حق از هیچ رنج و زحمت خود داری نمیفرمود و باید نام این بزرگوار در گنجینه دل‌های دوستداران با احترام و تکریم تمام محفوظ بماند ولی افسوس که در عوض آنکه جامعه، وجود این قبیل مجذربان جمال حق و سیراب شدگان جام محبت الهی را بزرگترین نعمت حق دانسته و شکرگزار باشند و از وجودشان استفاضه نمایند بتحریرک معاندین بد فطرت بدست عوام نایبنا و محروم از حس بشریت بدرجه شهادت میرسند

چنانکه این بزرگوار بدست دشمنان خود که خفاش صفت منکر آفتاب بودند شربت شهادت نوشید و در این محل که امروز محل توجه دل‌های آگاه است مدفون گردید. کافی نیست که ما فقط اظهار تأسف از اعمال آنان نموده و بصرف اظهار محبت و ابراز ارادت قناعت ورزیم بلکه باید راهی را که ایشان پیموده‌اند بییمائیم و بدستورات آن بزرگوار که عین دستورات قرآن و فرمایشات **الکمه اطهار** عَلَيْهِ السَّلَام است رفتار نمائیم و اخلاق و رفتار آنحضرت را سرمشق خود سازیم تا بتوانیم جزئی از حقوق ایشان را که در گردن ما دارند اداء نموده و خطاهای گذشتگان را جبران نمائیم و روح آن بزرگوار را شاد سازیم و برای آیندگان نمونه‌ای از پیروی حقیقت‌بیادگار گذاریم از جمله قدردانی و شکرگزاری ما نسبت بآن بزرگوار آنست که سر تعظیم و تکریم بمقام مقدس آنحضرت فرود آورده و نگذاریم نام ایشان از انهان و انظار منتفی گردد و در ابقای آثار آن بزرگوار و طبع و نشر تألیفات و تعمیر و تکمیل و تزین مقبره ایشان که تذکره عملی است سعی و کوشش نمائیم نه آنکه خدای نخواستہ دچار فراموشی و بی‌توجهی شده و مانند مقبره عارف جلیل‌الشیخ احمد غزالی در قزوین که از اقطاب بزرگوار سلسله عرفاء و صاحب تفسیر بحر الموده (تفسیر سوره یوسف) و مقبره عارف بزرگوار آقای حسینعلیشاه در کربلای معلی در شرف نابودی و انهدام باشد و اگر توجهی در تعمیر آنها نشود قریباً منهدم خواهد گردید و البته این امر مخالف با آیه شریفه **«الهیکم التکائر حتی زرتم المقابر»** نیست زیرا ما بزرگان دین و اولیاء خدا را زنده میدانیم و توجهی کند بقبور آنان میکنیم

بالاصاله وبالذات نیست بلکه از نظر انتسابی است که بوجود مقدس آن
بزرگواران دارد .

بر زمینی که نشان کف پای تو بود

سالها سجدۀ صاحب نظران خواهد بود

امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا
وما حب الدیار شغفن قلبی و لكن حب من سكن الدیارا

و کسانی هم که زیارت قبور بزرگان میکنند باید توجه باین قسمت
داشته باشند و زیارت سنگ و گل را بالتبع در نظر گیرند و احترام و
شرف بنا و خاک و زمین بواسطه اضافه تشریفیه است که بآن ابدان پاک
و بواسطه آن ، بارواح بزرگ آنان دارد .

والبتّه توجه بآثار این بزرگوار و تجلیل مقام ایشان نشانه قدردانی
و سپاسگزاری است همچنین تذکر اخلاق و رفتار و گفتار ایشان سر مشقی
است برای ما و ما را بوظایف روحی و جسمی آگاه میگرداند و روح
ما را بواسطه توجه بروح مقدس آن بزرگوار و ایستمداد از باطن آنحضرت
قوی نموده و انشاءالله در بجه عالم ملکوت بروی ما باز گردد و از اینرو
هر قدر در تکمیل و تزئین این بقعه متبرکه بکوشیم باز حق آنرا
ادا نموده ایم .

از جمله کسانی که صورتاً و معنأ پیرو و ارادتمند واقعی مرحوم آقای
شهید رحمة الله علیه بوده مرحوم حاج مشیرالسلطنه امیر سلیمانی بوده
است از ابتدائیکه در حلقه ارادتمندان آن بزرگوار در ۱۳۱۸ قمری
داخل گردید با عشق و علاقه مفرطی آنچه توانست در تجلیل نام آن

حضرت و تکمیل بقعه متبرکه سعی و کوشش نمود .

مرحوم حاج مشیر السلطنه فرزند مرحوم عضد الملک نایب السلطنه در سال ۱۲۹۷ قمری مطابق ۱۲۵۸ شمسی متولد شد و در حین جوانی که بحبوحه ایام بروز امیال نفسانی است با وجودیکه امثال و هم سنان ایشان در عیش و نوش و تفریح و خوشگذرانی بسر میبردند داخل در سلك فقر و در زمره ارادتمندان مرحوم آقای شهید طاب ثراه وارد گردید و با وجود مخالفت و اهانت و ملامت حتی تکفیر و تنجیس، هیچگونه خللی در عقیده و ارادت او وارد نیامد بلکه روز بروز بر عشق و علاقه او میافزود و يك سفر در زمان حیات آقای شهید بگناباد مشرف گردید و چندی توقف نمود و با وجودیکه در دربار سلطنتی از خواص و نزدیکان شاه و دارای مناصب و مشاغل مهمه بود این مناصب و احترامات را بهیچ میشمرد و عوالم درویشی را ترجیح میداد پس از انقراض سلسله قاجاریه مکرر خواستند شغلی از قبیل وزارت یا شغل‌های سابق باو رجوع کنند قبول ننمود و بقول شاعر .

کسی که نوبت الفقر فخر زد جانش

چه الثفات نماید بتخت و تاج و لوا

با کمال استغناء طبع که از خصایص درویشی است با مر زراعت و رسیدگی بامور شخصی میپرداخت در دوره مرحوم آقای نورعلیشاه طاب ثراه و در دوره بندگان حضرت آقای صالح علیشاه ارواحنا فداه مکرر به بیدخت مشرف گردید و گوشه مدرسه یا صحن مزار را بر عمارات مجلل و باغهای مصفا ترجیح میداد و در سالهای اخیر مرتباً ایام نوروز و عید

غدیر در بیدخت مشرف بود و چندی اقامت میگزید و هر کس ایشان را میدید آثار علاقه و عشق و محبت و بستگی او را مشاهده مینمود. گر ندیدی عشق را کارش نگر

رنک و روی عاشق زارش نگر

در امور راجع بفقربی اختیار بود و از هیچگونه خدمتی خودداری نداشت در سفرهایی که بندگان آقای صالح علیشاه ارواحنا فداه بتهران شرف نزول میفرمود مرحوم حاج مشیر السلطنه در تمام مدت اقامت پروانه وار گرد شمع وجودش میگردید و از خدمت گزاری و جان فشانی کوتاهی نداشت و غالباً در منزل خود از آن حضرت پذیرائی شاهانه مینمود و بزبان حال میگفت:

خاندام گرچه نیست لایق تو

لیک هستم بصدق عاشق تو

بنده را هر چه هست و هر چه شود

بی گمان جمله آن خواجه بود

در اواخر دچار عارضه کسالت و شکستگی پا و ضعف مزاج گردید و با وجود کمال دشواری و سختی که در حرکت داشت از تشرف بیدخت با هر زحمتی بود خود داری نمینمود حتی دو ماه قبل از فوت خود بیدخت مشرف گردید و آثار خدا حافظی و فوت از رفتار و عملیات او واضح و آشکار بود در چهارم مرداد ۱۳۴۰ شمسی مطابق ۱۲ صفر ۱۳۸۱ قمری بدرود حیات گفت و دعوت حق را اجابت نمود و در بقعه متبرکه پائین پای مرحوم آقای سعادتعلیشاه و مرحوم آقای نورعلیشاه دفن

گردید رحمة الله عليه ولی او نمرده است و آثار و اعمال صالحه او نام او را باقی خواهد داشت .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما

«المال والبنون زينة الحیوة الدینا والباقیات الصالحات»

خیر عند ربك ثوابا وخیر املا « آن مرحوم در تکمیل و تجلیل مقبره آقای شهید علاقه فوق العاده ای داشت و از ابتدا در بنا و تکمیل آن سعی وافر مینمود علاوه در شرکت در اصل بنا ، هزاره داخلی بقعه از سنگ مرمر بهزینه ایشان انجام گردید پوش دوم گنبد و کاشی کاری سطح آن در دو نوبت بهمت ایشان صورت گرفت این آئینه کاری مجلل که مشاهده میفرمائید بهمت و هزینه ایشان انجام شده و میل داشت رواقی در خارج بقعه بسمت جنوب ساخته شود که بوسعت داخلی بقعه افزوده گردد که امید است در آتیه انجام شود همچنین میخواست جدار خارجی بقعه را از سنگ مرمر بیوشاند علاوه بر این اقدامات ، در تهران تکیه و حسینیه بسیار مجلل که نظیر آن در هیچیک از نقاط ایران نیست با فرش های قیمتی و تمام لوازم از جارها و باد زنها و بخاریها وقف نمود و مقداری از املاک خود را برای روضه خوانی و اطعام معین نمود و در قسمت محله دولاب مسجد مجللی باضافه دو دبستان بنا کرد گذشته از اینها برای حرم مطهر کربلای معلی و نجف اشرف موقوفاتی تعیین نمود .

آئینه کاری بقعه متبرکه که امروز جشن آنرا میگیریم بر حسب

همت و بذل جهد و مال مرحوم آقای حاج مشیر السلطنه در ذبحجه سال ۱۳۸۰ قرار داد آن با آقای سید عسکری شیشه بر آستان مقدس رضوی و برادر زاده ایشان آقای سید باقر فراهی و فقهما الله بسته شد بعداً شروع بچوب بست شد سپس در تاریخ یکشنبه ۱۸ محرم ۱۳۸۱ مطابق ۱۱ تیر ۱۳۴۰ اولین قطعه آینه بوسیله آقای صالح علیشاه کار گذاشته شد و آقای سید باقر فراهی با جدیت و پشت کار تمام و با شوق و علاقه وافر قلبی شروع بکار نمود و در آئینه کاری نهایت سلیقه و مهارت را بخرج داد. ضمناً در سه کتیبه بالای سر و جلوی رو و پائین پا آیات شریفه از سوره هل اتی که در باره علی علیه السلام و فاطمه و حسنین علیهم السلام و فضه نازل شده نوشته و جای داده شد و آیات مذکوره اینست .
ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا تا آخر آیه
و کان سعیمک مشکورا و در سر درب ورودی تاریخ آینه کاری جای داده شده و در حدود ۴۸۰ متر مربع آئینه در آئینه کاری خود بقعه مصرف گردید و در تمام این مدت آقای محمد رضای مؤیدی نیز با نهایت خلوص و محبت و علاقه بمراقبت ، در کار و تهیه لوازم کار آقای فراهی اشتغال داشته و کوشش لازم را نمود از خداوند مهربان سلامتی و توفیق و اجر دارین برای آقایان فراهی و مؤیدی و سایر کارکنان آن خواستاریم و امیدواریم این خدمت و زحمت که از روی کمال صدق و صمیمیت انجام داده شده مورد قبول حق و صاحب بزرگوار بقعه واقع و موجب سعادت و خیر دنیا و آخرت ایشان گردد .

در پایان گفتار تذکر آ عرض میشود که هر چند زحمات و کوششهای شبانه روزی آقایان فوق فقط از روی کمال صدق و خلوص و علاقه و محبت ایمانی و برای رضای خدا بوده و هیچگونه نظری برای قدردانی صوری نداشته و ندارند چه، میدانند داشتن این نظر برای آنان باعث تقلیل اجر معنوی و اخروی است ولی درعین حال ما نیز بنوبه خود از مساعی و فدا کاری آنان سپاسگزاری و قدردانی نموده از خداوند مهربان خواستاریم که بهمه آنان اجر دارین مرحمت فرماید .

متولی معظم جناب آقای صالح علیشاه ارواحنا فدا هم از آقایان نامبرده ابراز مسرت و رضایت فرموده و بیادگار این خدمت بزرگ و پایان دادن بان ، هدیه و انعامی بهر يك مرحمت فرمود .

در خاتمه از درگاه خداوند آمرزش و علو درجه مرحوم آقای حاج مشیر السلطنه امیر سلیمانی و ازدیاد توفیق و وسعت و برکت و قوت ایمان برای دو فرزند ایشان آقایان مهندس علی اکبر خان و مهندس علیرضا خان امیر سلیمانی را خواستار و موفقیت و سعادت و سلامت آقایان مؤیدی و فراهی و کارمندان ایشان و سایر کارکنانیکه در این کار بزرگ خدمتی انجام داده اند خواهانیم و اجر دارین برای آنها مسئلت داریم . با اجازه مبارک اشعاریکه جناب آقای هادی حائری راجع باین بقعه سروده اند قرائت میشود .

این بارگاه پادشه عرش درگه است

این مرقد منور سلطانعلیشه است

اینجا مزار و مشهد سلطان اولیا است
 نزد مقام شامخ آن، عرش کوتاه است
 روح الامین بخاک درش سوده است رخ
 شهر جبرئیل امین، فرش این ره است
 بر عارفان نباشد جز در گمش پناه
 نور ولایتی است که من جانب الله است
 جانهای پاک زنده دلان در جوار او است
 حرمت نگاهدار، حریمش منزله است
 ارشاد و ختم بروی و بر خاندان او
 روی سخن بجانب دل‌های آگه است

و صلی الله علی محمد و آله اجمعین



﴿ مقاله هفتم ﴾

شرحی است که درموقع کسالت و مسافرت قطب العارفین حضرت
آقای صالح علیشاه قدس سره در سال ۱۳۳۳ خورشیدی نوشته شده .

دلی کو با تو همراه است و هم بر

چگونه مهر بندد جای دیگر

دلی کورا تو هم جانی و هم هوش

از آن دل چون شود یادت فراموش

فروردین سال ۱۳۳۳ نزدیک میشد و شور طبیعت به پیروی از سیر

جبری خویش جنبش می یافت .

در چمن باد بهاری به کنار گل و سرو

بهوا داری آن عارض و قامت برخاست

شور بلبل ، عطر گل، عشوه سنبل، از نو آغاز میشد تمام موجودات

طبیعت با وجد و شغف خود را آماده استقبال بهار میکردند و با شادی

و طرب وسائل پذیرائی آنرا فراهم مینمودند ولی مرغ دل من چون

همیشه سرخوش و شاد نبود و در نشاط و فرح آنها شرکت نمینمود و

ساعت بساعت برافسردگی و پژمردگی اومیافزود نه هوای پرواز داشت

و نه میل باغ و کشتزار ، گفتم ایدل خوشتر ز عیش و صحبت باغ و بهار

چیست؟ چرا اینقدر افسرده و غمگینی؟ مگر نه بینی که گل در چمن شکفته و مرغان بدور او، مگر مشاهده نمیکنی که تمام موجودات شاد و خرم در انتظار فروردین مترنمند؟ چرا خموش و سر بگریبانی؟ چرا باین درمانده چون پار و پیشینه به نشاط نمیپردازی؟ چرا سر در تحیّر داری؟ نکند از اعمال ناشایسته و کردارهای زشت من خائف و ترسانی. شاید میترسی که خدای قهار مرا بعد از خود گرفتار نماید و مرا بنا فرماید و غفلت‌های شصت ساله معذب دارد مگر نمیدانی که او غفار است و با کرم و فضل با گناهکاران رفتار فرماید و خود فرموده (ان الله یغفر الذنوب جمیعاً) بعلاوه حضرت پیر بزرگوار ارواحنا فداه شفیع و ما را دستگیر است، مایوس مباش و نا امید مشو که فرموده (لاتیأسوا من روح الله) ولی غم دل کم نمیشد و آن بآن زیاد تر میگردید، معلوم شد که موجب نهانی دارد که من از آن بی خبرم شب جمعه رسید و بیجسه فقری رفتم انجمن را دیدم همه مانند من مغموم و مهموم و بی وجد و خاموشند سلام کردم و در صف افسردگان نشستم با الهها خداوند این چه حال است در همه مشاهده میکنم چه شده که همه افسرده و پژمرده و محزونند مگر روز واپسین عالم موجودات در رسیده؟ مگر در روح این عالم خدشهای وارد آمده؟ مگر جان عالم در اضطراب و تزلزل است که این هم و غم همه را فرا گرفته بچه علت دل‌های همه افسرده و گرد و غبار غم و اندوه عالم را احاطه نموده؟ مگر خدای نخواست و لیلی از اولیاء خدا در رنج و صدمه است چه، اولیاء و مقربان درگاه الهی موجب قوام عالم و واسطه فیض مطلق و آئینه سرا پا نمای

حق میباشند و بمنزله روح عالمند و اگر در کدورت و رنج باشند همه عالم در زحمت و رنج و غم و اندوهند و سیل سرشکم جاری شد و هر چند خواستم خود داری کنم نتوانستم .

نالہ را هر چند میخواهم که پنهان تر کنم

سینه میگوید که من تنگ آمدم فریادکن

سر بگریبان کرده گفتم ایدوست .

ما محب صادق و دلخسته ایم

در دو عالم دل بتو بر بسته ایم

چه حکمت است که همه را رنجور و در غم و ماتم داری؟ و آنشب را آنچه خواستم بخوابم خواب فرار مینمود و تا صبح بگریه و ناله بدون آنکه علت را بدانم گذراندم و در انتظار دمیدن صبح و آمدن سپاه روز بودم ، و چون روز فرا رسید در صدد تفحص بر آمدم و بی اراده از این خیابان بآن خیابان و از این کوی بآن کوی حیران و سرگردان روان بودم ناگاه بدوستی رسیدم او را گریان و منقلب دیدم پرسیدم ای برادر این چه حال است که در تو میبینم؟ ناگاه آهی کشید و اشکش جاری شد و گفت ای بیخبر مگر نشنیده ای که بندگان حضرت مولی ارواحنا فداه مبتلای بمرض سخت و بعلت کسالت و مرض ناچار بتربت حیدریه برای معالجه تشریف آورده اند؟! بمحض شنیدن این خبر تمام اعصابم بلرزه در آمد و بی اختیار بزمین افتادم و سیل سرشکم مانند ابر بهاری جاری شد و فهمیدم تمام این هم و غم و قبض و گرفتگی از آن بوده که جان جانان ما مریض و رنجور است و البته جان که متأثر باشد

تمام اعضاء و جوارح متأثر و متألم است چنانچه فرموده اند (شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا یفرحون بفرحنا و یحزنون بحزننا)
 بیخود نبود که بهار امسال، شرح جمالش غم افزا و ذکر جمیلش اندوه آور بود این خبر برق آسا بگوش سر باختگانش رسید و بازار غمزدگی گرم و در آن هنگامه جز متاع تحیر و آه جانگداز خرید و فروش نمیشد و اشک چشم مانند سیل جاری بود مجالس فقری غمگده و ملاقات دوستان حزن آور بود گفتم اینست نتیجه اعمال ناپسند و کردار زشت ما، اوست که جورکش سالکان طریق است، اوست که انواع بلا و عقوبات حاصل کردار ناشایست گرویدگانش را بصورت رنج و بیماری جبران میکند و تحمل مینماید در اینوقت گریه امانم نداد و سخنم قطع شد و گفتم هیهات! هیهات! وجود ما جز رنج و ملال و زحمت برای حضرت مولی حاصلی ندارد چنانچه آن بزرگ عالم فرموده «ما هزاران را بخوانیم تا یکی را بیاییم» .

صد هزاران زان میان یک صوفیند

ما بقی در دولت او میزیند

واقعا مصداق پذیرفت و بالعیان دیدم که .

کرم بین و لطف خداوندگار

گنه بنده کرده است و او شرمسار

مؤتمر بامر « فاستقم کما امرت و من تاب معک » همه انبیاء

و راهنمایان حق میباشند .

دستی بسر زدم و افسوس بی نهایت خوردم و از کردار خویش که

باعث رنج و بیماری مولی شده تأسف بردم و بر ضایع کردن عمر خود
دریغ و افسوس خوردم و غزل مرحوم فیض را بنظر آوردم که میفرماید:
برفت عمر و نکردیم هیچ کار دریغ

نه روزگار بماند و نه روز کار دریغ

برفت عمر بافسانه و فسون افسوس

گذشت وقت به بیهوده و خسار دریغ

نکرده‌ام همه عمر یک عمل خالص

نبوده‌ام نفسی با تو هوشیار دریغ

هر آنچه کردم و گفتم تمام ضایع بود

بهرزه رفت زمن روز و روزگار دریغ

بیار گفتم امسال کار خواهم کرد

گذشت عمر من امسال همچو پار دریغ

نه یک فسوس و ده و صد که بی حساب فسوس

نه یک دریغ و ده و صد که بیشمار دریغ

غنیمتی شمر این یک دو دم که ماند، ای فیض

بکار کوش و مگو رفت وقت کار دریغ

گفتم ای موربی دست و پای با کدام زهره در صف نیکان در آمدی

و با کدام سرمایه دعوی شرکت در پیروی نمودی تو که جز نافرمانی

عملی نداری و جز رنج و ملال برای دوست حاصل نداشتی اینک که بلاشک

محبوب را از رفتار غفلت آمیز ماها رنجور و بیمار می بینی با کدام

دیده بروی مبارکش مینگری؟ آری .

شرم ما ز اعمال ناشایست خود باشد که نیست

نامه قتلی بجز مکتوب خود جاسوس را
 ای گنه کار روسیاه نامه وجود علیلت بر تبه کلریت گواه زنده است
 چگونه از خجلت در پیشگاه مولی سر بر آوری؟ و باچه رو در چشمان
 مبارکش نظر اندازی؟ بهمین دلخوش شدی که .
 هزار جرم زما دید جمله را پوشید

ز پیر میکده آموز جرم پوشی را
 ولی غافل بودی که کشیدن بار گناه تو دوست را در چه رنج و
 ملال اندازد . بهر حال تهران غمکده ای بیش نبود و جلسات فقری
 محیط غم و اندوه ، دوستان نه روزها راحت و نه شبها استراحت داشتند
 همه در انتظار مژده سلامتی مولی و ورد زبانها يك جمله بود . از مولی
 چه خبر؟

بعد از چند روز تلگرافی رسید که بندگان حضرت مولی ارواحنا
 فداه بخاطر خستگی که از گوشه و کنار بطوف کویس میروند با بار
 گران مشقت بیماری به بیدخت مراجعت فرموده و پس از برگزاری ایام
 عید بلافاصله بتهران برای معالجه عزیمت میفرمایند .

وعده وصل چون شود نزدیک

آتش شوق نیز تر گردد

وعده دیدار، صبر و طاقت از همگی ربود و در انتظار وصل دوست

دم شماری میکردیم .



چه خجسته صبحگاهی که جمال یار بینم
 لب آن حبیب بوسم رخ آن نکار بینم
 اگرم ز در درآید چو صباح نیک بختان
 ز من آنچه هست پنهان همه آشکار بینم
 چو بهار می پرستان به نشاط و تازه روئی
 کند آنچه دل تمنا همه در کنار بینم
 این بینوای در مانده که از فرط تنگ رسوائی همنشینی نداشتم
 و متحیر بودم سوز درونی و درد دلم را با که در میان گذارم ناچار بگوشه
 کلبه احزان خود خزیده بگریه و ناله پرداختم و میگفتم :
 همه شب مردمان در خواب و من بیدار چون باشم
 غنوده هر کسی با یار و من بی یار چون باشم
 و تسلی خاطر از آن بود که در تنهایی بیاد دوست مینالم .
 ذکر تو مرا مونس یار است بشب
 در ذکر توام هیچ نیاساید لب
 و در تمام شب گاهی از خواری مینالیدم ، گاهی بزاری نوحه
 میکردم که سحرها روی بام رفته و به نسیمی که از کوی دوست میوزید
 میگفتم .
 ای صبا نکستی از خاک در یار بیار
 بپر اندوه دل و مژده دلدار بیار
 گردی از رهگذر دوست بکوری رقیب
 بپر آسایش این دیده خونبار بیار

کام دل تلخ شد از صبر که کردم بیدوست

خنده ای زان لب شیرین شکر بار بیار

و خوش بودم که همه شب با دوست در گفتگویم .

با دل همه شب حدیث تو میگویم

بوی تو من از باد سحر میجویم

دو روزی گذشت خبر رسید که فردا شب ساعت هفت موکب پر

شکوه حضرت مولی ارواحنا فداء بایستگاه راه آهن میرسد .

رسید قاصد و پیغام وصل جانان گفت

نوید رجعت جان را بجسم بیجان گفت

همه در انتظار رسیدن آن ساعت، بیقرار و بامید زیارت جمال

مبارکش بی طاقت و از فرط نگرانی کسالت آنحضرت اندوهگین بودند از چند

ساعت قبل هر يك با دلی پر طیش و قلبی مرتعش بایستگاه آمده و در

انتظار دقیقه معهود بودند ناگاه قطار رسید و در ایستگاه

توقف نمود و جمال بی مثال حضرت مولی ارواحنا فداء از پنجره واگن

نمایان شد ولی چه جمالی ! با چهره زرد و لاغر، افسرده و پژمرده ، در

کمال ضعف و ناتوانی، عمامه مبارک ژولیده، موهای محاسن درهم ریخته،

بطوریکه قیافه مبارکش بکلی تغییر یافته و بزحمت شناخته میشد از

مشاهده اینحال چنان حال انقلاب و تأثر در همه ایجاد شد که غالباً

نمیتوانستند از گریه خود داری کنند ولی آنحضرت پس از پیاده شدن

از قطار با همان لطف مخصوص در کمال انبساط و خوشروئی با همه

برخورد میفرمود و نسبت بهر يك اظهار لطف و مرحمت مینمود گوئی

ابدأ رنج و کسالتی در وجودش روی نداده آری اولیاء حق و بزرگان در مقابل قضای الهی تن در داده و برضای حق خشنود و مسرور میباشند و هیچگاه دم بشکایت نکشایند بلکه بلایا و مصائب را بجان استقبال کنند چنانچه سر حلقه اولیاء حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحية و الثناء در مقام مناجات عرض کرد: «رضاً بقضائك صبراً علی بلائك لا معبود سواك يا غياث المستغيثين» و مولوی علیه الرحمه در بیان حال اولیاء فرماید:

قوم دیگر میشناسم ز اولیا

که دهانشان بسته باشد از دعا

از رضا که هست رام آن کرام

جستن دفع قضاشان شد حرام

در قضا ذوقی همی بینند خاص

کفرشان آید طلب کردن خلاص

حسن ظنی بر دل ایشان گشود

که نیوشند از عزا ایشان کبود

هر چه آید پیش ایشان خوش بود

آب حیوان گردد از آتش بود

زهر در حلقومشان شکر بود

سنگ اندر راهشان گوهر بود

جملگی یکسان بودشان نیک و بد

از چه باشد این ز حسن ظن خود

کفر باشد نزدشان کردن دعا

کای اله از ما بگردان این قضا

و تا چنین نباشد مسند ولایت را نشاید و تاج کرامت را نیابد

« الله اعلم حیث یجعل رسالته » اراده خود را فدای اراده حق کنند

و مراد خود را در مراد حق دانند چنانچه آن حضرت دایم میفرمود:

(پسندم آنچه را جانان پسندد) فیض فرماید:

گر بسوزد گو بسوز و ور نوازد گو نواز

عاشق آن به کو میان آب و آتش در بود

حضرت شاه نعمه الله فرماید:

هر چه ما را میرسد از او بود

چون از او باشد همه نیکو بود

بنده را اختیار و مراد نیست و بحکم مراد خود بودن، بترك

بندگی گفتن است و اولیای حق را اراده و اختیاری نیست و آنچه کنند

یا گویند باراده و الهام الهی نمایند چنانچه قرآن معظم درباره رسول

مکرم ﷺ فرماید « ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی »

و هر که اراده خود رامستقل پندارد بخطا رود و بمراد نرسد که فرمود:

« عبدی ترید و ارید و لایکون الا ما ارید فان رضیت بما ارید

کفیتک ما ترید » .

بهر حال عاشقان دلداده و دوستان جان باخته یا رای آن نداشتند

که محبوب و مولای خود را بدین حال مشاهده کنند همه منقلب و گریان

و متأثر و نالان، هر يك سر بردست و با زن و فرزند چون طواف کعبه

دورش میگردیدند و از خدا جز قبولی جان ناقابل و شفای دوست آرزویی نداشتند این بینوای درمانده هم شرم و آزر را بیک سو نهاده با جان منفعل و سرازش مساری بزیر، روان گنهگار خود را با آرزوی نثار بخاک پیشگاهش برده و بنای تضرع و التماس را نهاده . تقاضای قبول این قربانی ناقابل را نموده دامان مبارکش را گرفته و با زاری و بیقراری سرشرومندگی و درماندگی در پیش افکنده و از حقارت و عدم قابلیت این قربانی بدون آنکه بروی مبارکش نظر افکنم استدعای قبول این فدیة کمتر از بال مگس را نمودم و سه طوف دور وجودش طواف کرده سرعجز و انفعال بر زمین نهادم آری .

گر نثار قدم یار گرامی نکنم

جوهر جان بچه کار دگرم باز آید

باری مدت بیست روز بدینحال در تهران توقف فرمود و فقرا و دوستان و دلدادگان با حال تأثر بزیرارش نائل بودند بالاخره با تجویز اطباء و اصرار دوستان برای معالجه بصوب ژنو حرکت فرمود! آه چه مسافرتی که آتش فرقت آن بزرگوار خرمن دل گروهی را سوزانید و سیل غم دوری آنحضرت خانه دل جمعی را ویران نمود .

غم فرقت عزیزان غم جانگداز باشد

قدمی زیاردوری، سفری دراز باشد

و مدت سه ماه که پر از رنج و ملال گذشت بطول انجامید و در این مدت که بیشتر از سه قرن نمایش داشت شب و روز دوستان مضطرب و متوحش و درسوزوگداز و رازونیا زگریان و نالان و بدرگاه الهی ملتجی و

متوسل بودند و از خداوند منان شفای کامل و سلامت و مراجعت آنحضرت را مسئلت مینمودند و در مجالس فقری که عموماً شبها تشکیل میشد دائماً قطرات اشک در مقابل نور چراغ چون شهاب ثاقب لحظه بلحظه میدرخشید و خاموش میشد و درهمه ولایات و نقاط، مجامع فقری بدعا و ختم و توسل برگزار میکردید خواب و خوراک از همه رفته و شبها تا صبح بناله و گریه و تضرع و زاری بدرگاه الهی میگذشت تا بحمدالله بفضل و کرم خدای متعال بسلامتی مراجعت و دیدگان دوستان زیارت جمالش روشن و قلبها منبسط و منور گردید و از وجد و شغف و شادی و مسرت و شکر و سپاسگزاری خودداری نداشتند و صورت بر خاک نهاده سجده حق بجای آوردند و بزبان حال میسرودند .

یارب زغم هجران رستیم مبارک باد

از زحمت رنج و غم جستیم مبارک باد

از نور جمال تو شد دیده ما روشن

از دیدن غیر تو رستیم مبارک باد

وسپاس و ستایش مر خداوند مهربانی را که درمان دهنده دردها و بر آورنده آرزوها و گشاینده درها است که بعد از آن همه رنج و اضطراب و تشویش و انقلاب که در اثر کسالت آن عالیجناب داشتیم اکنون بحمدالله آن بزرگوار را در حال صحت و سلامت زیارت و از فیض محضر انور حضرتش کامیاب و موفقیم و از کرم و فضل عمیمش امیدواریم که دست ما را از دامان ولایتش کوتاه نفرموده و اعمال ناهنجار و رفتار

با ولایت و راه هدایت

ناگوار ما را صرف نظر فرماید و از خداوند متعال عفو و بخشایش و رفع
گرفتاریهای ظاهری و باطنی همه فقرا را طلب فرماید بمنه و احسانه
و بحرمة محمد و آله صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین .



﴿ مقاله هشتم ﴾

در سالنامه کشور در تاریخ ۱۳۷۸ چاپ شده :

سلسله علیه نعمة اللهيه سلطانعلي شاهي گنابادي

سلسله گنابادي يكي از معروفترين رشته هاي نعمة اللهيه كه بام السلاسل معروف است ميباشد ، رشته اجازه اين سلسله مرتب بحضرت شاه نعمة الله ولي و از ايشان منتهي ميشود بحضرت جنيد بغدادی كه از بزرگترين عرفاء و درك زمان حضرت هادی عليه السلام و حضرت عسکری عليه السلام را نموده و چون زمان او مقارن با زمان غيبت صغری امام زمان عج بوده و اجازه ارشاد از طرف قرين الشرف حضرت قائم عج نیز داشته از اينرو نزد عرفاء بشيخ الطائفة و اول الاقطاب في الغيبة معروف است آن بزرگوار تربيت شده سرى سقطي است كه اجازه ارشاد از حضرت ثامن الائمه و حضرت جواد و حضرت هادی عليه السلام داشته و آن بزرگوار تربيت شده معروف كرخي بوده است كه درك زمان حضرت كاظم عليه السلام را نموده و افتخار در باني حضرت رضا عليه السلام را داشته و از طرف آنحضرت اجازه ارشاد داشت و باصطلاح عرفاء شيخ المشايخ بوده و سلاسل معروفيه باو منتهي ميشود و علت آنكه اين سلسله برضويه مشهور است از جهت اين است كه امور طريقت از آنحضرت بيش از ساير ائمه عليه السلام منتشر شد چنانكه امور شريعت و

احکام ظاهر شرع بوسیله حضرت صادق علیه السلام انتشار یافت از اینرو مذهب شیعه را مذهب جعفری گویند .

سر سلسله کنونی این سلسله جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه میباشد ایشان در ذیحجه ۱۳۰۸ قمری در بیدخت گناباد تولد یافته در پنج سالگی به مکتب رفته پس از آموختن خواندن و نوشتن در نزد اساتید گناباد بتحصیل علوم فارسی و ادبیه پرداخت و بعد در خدمت جد^۱ بزرگوار خود آقای سلطانعلی شاه طاب ثراه و پدر عالمقدار آقای نور علیشاه قدس سره کسب فضائل صوری و معنوی نمود مدتی هم در اصفهان نزد اساتید بزرگ از قبیل مرحوم جهانگیر خان و آخوند ملا محمد کاشانی و سایر اساتید بزرگ بتکمیل تحصیلات پرداخت پس از آنکه پایه تحصیلات صوری را استوار نمود بفکر علوم معنوی و روحی افتاده مدتی از درك حضور پدر بزرگوار کسب فیض کرد و بعداً مأذون در امامت جماعت و تعلیم اذکار لسانی گردید و بر حسب امر پدر در تصفیه نفس و تزکیه روح کوشید و بریاضات شرعی مشغول شد پس از حصول کمالات معنویه در تاریخ یازدهم ربیع الثانی ۱۳۲۹ قمری از طرف پدر بزرگوار در ارشاد و راهنمایی طالبین مجاز و بلقب صالح علی ملقب شد و در ۱۳۳۰ بخلاف و جانشینی پدر بزرگوار با لقب صالح علیشاه مفتخر گردید و بعد از رحلت پدر عالمقدار بنص صریح و کتبی بخلاف و جانشینی و عهده داری امور فقراء مشغول شد و اکنون مسند فقر بوجود این بزرگوارزینت بخش و در حدود ۶۹ سال از سن مبارکش میگردد و امید است سالهای سال نعمت هدایت بوجود

مبارکش برقرار باشد .

ایشان خلیفه و جانشین پدر بزرگوار خود آقای حاج ملاعلی نور علیشاه ثانی طاب ثراه میباشد آقای نور علیشاه در ربیع الثانی ۱۲۸۴ متولد گردید در کودکی به مکتب رفت و بتحصیل پرداخت و بواسطه هوش سرشاری که داشت باندک مدتی در مدرج علمی ترقی شایانی نمود در هفده سالگی برای تحصیل بمشهد رفت و چون در امر مذهب مرد بود برای تحقیق بدون اطلاع قبلی بمسافرت پرداخت و مدت هفت سال، تمام ممالک اسلامی شرق و غرب را پیمود و با بزرگان و مدعیان هر سلسله و مذاهب و دانشمندان معاشرت و مصاحبت نمود و چون یقین بصحت رویه پدر بزرگوار خود حاصل کرد در سال ۱۳۰۷ قمری بکناباد مراجعت نمود و بامر پدر عالیقدر خود، بتزکیه نفس و ریاضت پرداخت و بحد کمال انسانی نائل شد و در رمضان ۱۳۱۴ قمری مجاز در ارشاد و راهنمایی و به جانشینی پدر منصوب و بلقب نور علیشاه ملقب گردید و بعد از شهادت پدر پیشوای فقرای نعمة اللهی شد ولی در مدت ده سال خلافت خود گرفتار انواع دشمنی و کارشکنی معاندین و دشمنان بود و آنی راحت و آسوده نبود بالاخره بطهران مهاجرت فرمود و بدعوت و اصرار دوستان و فقراء سفری بعراق (اراک) و کاشان نمود و در مسافرت کاشان بدستور ماشاء الله خان پسر نایب حسین کاشانی مسموم گردید و فوراً بطرف تهران حرکت نمود و در سحر ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۷ قمری در کهریزک در سن ۵۴ سالگی رحلت فرمود و جنازه ایشان را باتجلیل تمام بحضرت عبدالعظیم علیه السلام آورده و در صحن امامزاده حمزه

در مقبره مرحوم سعادتعلیشاه طاب ثراه مدفون گردید . این بزرگوار با وجود گرفتاری‌های معاندین دارای تألیفات مفصله متعدده بشمارای است که هر يك در حد خود بی نظیر و مانداست و از همه مهمتر و معروفتر کتاب صالحیه است که الحق تا بحال چنین کتابی در عرفان نوشته نشده است .

ایشان خلیفه و جانشین پدر بزرگوار خود آقای حاج ملاسلطان محمد سلطانعلیشاه اعلی الله مقامه هیباشد آقای حاج ملاسلطانمحمد گنابادی از نوابغ روزگار و از مفاخر تشیع و عرفان محسوب میگردد این بزرگوار در تمام مراتب علمی کامل و در علوم دینی مجتهد مسلم و در طریقت و بیان حقایق عرفانی و امور روحی بی نظیر و مراتب سیر و سلوک را در تألیفات و تصنیفات متعدده خود بطوری واضح و ساده ذکر نموده که کمتر کسی از سابقین توانسته است حقایق را باین وضوح بیان کند و الحق پرده از روی رموز و اسرار نهانی بر داشته و در واقع يك رویه خاصی که جمع شریعت و طریقت و ظاهر و باطن باشد ایجاد کرده است ازاینرو این سلسله بنام ایشان به سلسله گنابادی مشهور شده . این بزرگوار در ۱۲۵۱ قمری از کتم عدم بعرضه وجود قدم گذاشت و ستاره درخشانی در آسمان حکمت و عرفان طلوع نمود و در حجر پدر و تربیت مادر زیست مینمود در سه سالگی پدر ایشان مفقود الاثر گردید در پنج سالگی بمکتب رفت و در مدت کمی فارسی رابکمال رسانید در سن هفده سالگی عربیت را از حیث صرف و نحو و معانی و بیان و منطق تکمیل نمود و برای تحصیل فقه و اصول بمشهد و

عتبات عالیات مسافرت نمود و در تمام علوم دینی از فقه و اصول و تفسیر و حدیث و رجال و غیر ذلک بدرجه اجتهاد رسید سپس بایران مراجعت نمود و در سبزواری خدمت فیلسوف شهیر مرحوم حاج ملاهادی سبزواری بتحصیل و تکمیل حکمت پرداخت و بر همه شاگردان آن مرحوم سبقت یافت و در سایر علوم نیز از قبیل علم اخلاق و علم قیاس و هندسه و هیئت و طب و تاریخ و عروض و علوم غریبه و اصطراب اطلاع کامل حاصل کرد بطوریکه احدی بر او برتری نداشت و چون از این علوم کیفیت روحانی ندید درصدد علوم معنوی افتاد و مدتی بتجسس و کوشش پرداخت اتفاقاً ملاقات آقای سعادتعلیشاه اصفهانی طاب ثراه دست داد و شیفته و فریفته ایشان گردید و دست از تمام مراتب صوری و مقامات علمی کشیده ارادت و آستانه بوسی ایشان را اختیار نمود و بامر پیر بریاضات و تهذیب اخلاق و تصفیه باطن مشغول گردید و باندک مدتی بمدارج عالیه روحی نائل شد و در شوال ۱۲۸۴ قمری از طرف آقای سعادتعلیشاه بخلعت ارشاد منخلع و بآنجناب تفویض تام شد و به لقب سلطانهعلیشاه مفتخر گردید و در محرم سال ۱۲۹۳ آقای سعادتعلیشاه بدار بقاء ارتحال یافت و از این موقع تصدی مسند فقر و امر ارشاد و هدایت بعهدہ ایشان قرار گرفت و با وجود اصراریکه عده‌ای از دوستان نمودند که سکونت خود را در یکی از شهرها قرار دهند ایشان قبول نفرموده و همان موطن اصلی یعنی بیدخت را که از قراء بی‌اهمیت گناباد بود انتخاب و سکونت گزید و از اطراف و اکناف طالبین حق و سالکین الی الله برای کسب فیض و درک حضور ایشان بگناباد مسافرت میکردند

و از اینرو گناباد که هیچ اسم و شهرتی نداشت معروف و مشهور گردید در بدو امر که وجود ایشان باعث شهرت گناباد گردید اعیان و علماء محل با ایشان اظهار موافقت و مرافقت داشتند ولی چون دیدند کم کم تحت الشعاع ایشان واقع شده اند و از طرفی مانع اغراض مادی آنان می باشد بنای مخالفت و دشمنی را گذاشتند و اشرار را بدشمنی آن بزرگوار و امیداشتند بالاخره حاج ابوتراب نوغابی که سر دسته اشرار بود و وجود ایشان را مخالف منافع مادی خود می پنداشت چند نفر اشرار را تطمیع نمود و در سحر ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری از دیوار وارد باغچه ای که ایشان برای وضو میرفتند شده و هنگام گرفتن وضو بایشان حمله نموده آن نور هدایت و عاشق دلسوخته احدیت را مخنوق و مقتول نمودند و جسد مبارک را در آب روان انداختند پس از ساعتی که بطلب ایشان آمدند جسدی روح را در آب روان دیدند جسد مبارک را حرکت داده پس از تفسیل و تکفین در تپه مجاور بیدخت بخاک سپردند و اکنون آن محل دارای بقعه و بارگاه و چندین صحن و وسیع و تکیه برای تعزیه داری و متفرعات دیگر میباشد و زیارتگاه عارف و عامی و عالی و دانی و مهبط فیوضات ربانی و مطاف اهل دل بویژه فقراء نعمة اللہیہ است .

چنانچه ذکر شد ایشان خلیفه و جانشین آقای حاج آقا محمد کاظم سعادتعلیشاه میباشد و آقای سعادتعلیشاه خلیفه منصوص آقای حاج زین العابدین رحمتعلیشاه شیرازی بود بعد از رحلت آقای رحمتعلیشاه سه نفر ادعای جانشینی ایشانرا نمودند یکی آقای حاج آقا محمد

منورعلیشاه عم^ع آقای رحمتعلیشاه که سلسله مرحوم آقای حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین منسوب بایشان است و دیگر مرحوم آقای حاج میرزا حسن صفی علیشاه که سلسله ایشان بهمین اسم مشهور است و دیگر جناب آقای حاج آقا محمد کاظم سعادتعلیشاه اصفهانی که بموجب فرمانی که موجود است در زمان آقای رحمتعلیشاه شیخ المشایخ بود و در فرمان تصریح بخلافت ایشان شده است و رشته سلسله گنابادی منتسب بایشان است .

عده پیروان سلسله گنابادی تقریباً در حدود چهل هزار است البته این عدد کاملاً تقریبی است و در غالب شهرهای مرکزی و شرقی و جنوبی ایران میباشند در شهرهای دیگر و نقاط شمالی و غربی هم وجود دارند ولی عده آنها نسبتاً کمتر است و چون بزرگان این سلسله معتقدند که در ظواهر شریعت مقدسه با سایر شیعه حقه اثناعشر و علماء اعلام هیچگونه اختلافی در عقاید و اعمال ندارند و از طرفی انشعاب و دوئیت را موجب ضعف و انحطاط اسلام میدانند لذا هیچ امری که موجب امتیاز و جدائی از سایرین بوده باشد ندارند حتی محل مخصوص بنام خانقاه یا لباس خاصی دارا نمیباشند و میگویند حتی الامکان باید سعی نمود که این اختلافات ظاهری که موجب تشنّت و تفرقه و ایجاد جدائی است وجود نداشته باشد همه با هم متحد و متفق در اعلائی کلمه اسلام و رفع مفاسد و اموری که مخالف شریعت مطهره است بکوشند .

اکنون جناب آقای صالح علیشاه دارای چهار نفر شیخ مجاز در هدایت و دستگیری میباشند .

۱ - جناب آقای آقا مهدی آقا مجتهد سلیمانی (وفا علی) که از مجتهدین و علماء بزرگ و اهل تنکابن میباشد سن ایشان در حدود ۸۱ سال و بعد از طی تمام مراتب و مقامات علمی و صوری ب فکر علوم معنوی و ترقی روحی بر آمده و سلوک در این سلسله را اختیار و پس از ریاضات شرعیه و طی مراتب سیر و سلوک در تاریخ غره رجب ۱۳۶۵ قمری از طرف جناب آقای صالح علیشاه مأمور ارشاد و دستگیری گردیده و در طهران اقامت دارد .

۲ - جناب آقای حاج سلطان حسین تاینده (رضا علی) فرزند ارجمند جناب آقای صالح علیشاه که بعد از تکمیل تحصیلات قدیمه و نیل بمقام اجتهاد، دوره دانشکده معقول و منقول را نیز دیده و بدرجه لیسانس نائل شد سپس به گناباد مراجعت کرده و تحت توجه و تربیت پدر بزرگوار بمقامات عالیه معنوی و روحی رسید و در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۶۹ قمری مجاز در امامت جماعت و تعلیم اوراد و اذکار لسانی شده سپس در تاریخ یازدهم ذیقعد ۱۳۶۹ مآذون در دستگیری و هدایت گردید و بلقب رضا علی مفتخر شد .

معظم له از نویسندگان نامی و دارای تألیفات و تصنیفات متعدده مفیده از قبیل تجلی حقیقت و فلسفه فلوطین و نابغه علم و عرفان و رساله خواب مغناطیسی و یادداشت های سفر بممالک عربی و خاطرات سفر حج و از گناباد به ژنو و گردش در افغانستان و پاکستان و رساله رفع شبهات و غیره میباشد که غالباً بچاپ رسیده است .

۳ - جناب آقای حاج محمدخان راستین (رو نقعلی) خلف

الصدق مرحوم حاج میرزا محمد علیخان مجتهد عراقی که از اعیان و معروفین و موجهین و موثقین عموم، و ساکن اراک میباشد قبلاً اجازه امامت جماعت داشته و در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۷۴ قمری مجاز در تلقین ذکر و فکر و ارشاد گردید .

۴ - جناب آقای آقا شیخ عبدالله صوفی (عز تعالی) ساکن املش که بعد از تکمیل تحصیلات دینیه در قم و نجف اشرف در این سلسله وارد شده و با کمال صدق و اخلاص مراتب سیر وسلوک راپیموده و بمراتب عالیه روحی نائل بدو اجازه امامت جماعت داشته و در تاریخ ۲۴ ذیحجه ۱۳۷۴ قمری مجاز در ارشاد و دستگیری گردید . این مشایخ گاهی بر حسب امر و دستور پیر بزرگوار بشهرها و نقاطی که شیخ ثابتی ندارند مسافرت نموده و بر اهنمائی طالبین و مستعدین میپردازند علاوه بر مشایخ فوق عده ای هم دارای اجازه در امامت جماعت و تعلیم اوراد و اذکار لسانی میباشند از جمله آقای آقا شیخ هادی شریفی درسمنان. آقای آقا سید محمد شریعت در قم. آقای میرزا سید محمد حکیم الهی در تون (فردوس). آقای حاج میرزا ابولقاسم نورنژاد فرزند بزرگوار جناب آقای نور علیشاه در مشهد. آقای آقا سید مجدالدین مصباحی در شیراز. آقای آقا سید هبة الله جذبی در طهران. آقای آقا شیخ علی بحرانی در ششده فسا .

﴿ مقاله نهم ﴾

خلاصه اصول تعلیمات و رویه معموله سلسله علیه گنابادی

۱ - کمال تقید و دقت در انجام تکالیف و وظایف شرعیه دارند حتی علاوه بر اتیان واجبات و ترك محرّمات تا ممکن شود مستحبات را نیز عمل نموده و از مکروهات اجتناب نمایند بلکه بزرگان توصیه مینمایند که تا بتوانند از امور مباحه هم خود داری کنند که مبدا بمکروهات و بالنتیجه بمحرّمات دچار گردند . و این تکالیف شرعیه تا حیات باقی است و لو هر قدر در مراتب روحی ترقی کند ساقط نمیگردد بلکه هر قدر در مقامات معنوی بیشتر ترقی کند سعی و کوشش او در عبادت و طاعت و خضوع و خشوع زیاد تر گردد . و در دستورات طریقتی بعضی از مستحبات را موظفند همیشه انجام دهند مانند دوام بر طهارت و ادای فرایض در اول وقت و بیداری سحرها برای عبادت ، خصوص بین-الطلوعین و قرائت مقداری از قرآن مجید بعد از ادای نماز صبح و خواندن صلوات کبیره بعد از نماز صبح و موقع خواب .

در مجامع فقری هم پس از ادای نماز جماعت (در صورت بودن مأذون) یکی از کتبی که شامل وظایف شرعیه و دستورات اخلاقی و عرفانی است خوانده شده و بعد مقداری از اشعار عرفای بزرگ خوانده

می‌شود و همه با حالت سکوت بیاد خدا و استماع می‌باشند .

۲ - از غروب روز پنجشنبه تا بعد از ادای فرایض ظهر جمعه بموجب آیه شریفه **اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع** امور دنیوی را ترک کرده از کسب و کار و امور دنیوی دست کشیده بامور مذهبی از قبیل شرکت در مجامع فقری و زیارت اخوان و قبور بزرگان و عیادت بیماران و دستگیری بینوایان و اعانت مظلومان و غیره مشغول می‌باشند یا بعبادت و بندگی خدا و خواندن دعا می‌پردازند .

۳ - اشخاصیکه مبتلا باستعمال **تریاک** یا سایر مواد مخدره از قبیل حشیش و بنگ و مسکرات و غیره می‌باشند در این سلسله قبول نشده و استعمال **تریاک** را مطابق فتاوی بیشتر از علماء حرام میدانند و در این سلسله معتادین باین امور وجود ندارند حتی غالب بزرگان از استعمال قلیان و سیگار هم بعلت مضر بودن بصحت مزاج اجتناب دارند .

۴ - کلیه پیروان این سلسله باید از راه کسب و کار رفع احتیاجات زندگی خود را نموده و حتی خود بزرگان هم از طریق زراعت و حفر قنوات و احیای زمین موات امرار معاش می‌کنند و از تنبلی و بیکاری پرهیز دارند و اشخاص بیکار که از راه تکدی یا دوره‌گردی یا خواندن در معابر تحمیل و سر بار دیگران هستند قبول نشده و در این سلسله یافت نمی‌شوند .

۵ - نسبت به **بیچیک** از سلاسل بلکه مذاهب تنقید و بدگوئی ننموده با همه به محبت و دوستی رفتار مینمایند بلکه بدگوئی نسبت

بر رؤساء و بزرگان هر سلسله و مذهب را بموجب آیه مبارکه « **ولاتسبوا الذین یدعون من دون الله بغير علم** » حرام میدانند و اگر مدح یا ذمی نمایند مطابق رویه قرآن مجید عمل را ملامت قرار میدهند نه شخص را. و دستور کلی (با خداوند بیندگی و طاعت و با عموم بمهربانی و شفقت و با برادران دینی بکوچکی و خدمت) میباشد .

۶- تعدد زوجات را بمصداق آیه مبارکه « **فان خفتم الا تعدلوا فواحدة** » و آیه شریفه « **ولن تستطیعوا ان تعدلوا** » جایز نمیدانند مگر در موارد ضرورت و نادره که بعلم شرعیه ناچار از تعدد گردند . طلاق را نیز بموجب حدیث شریف « **ان ابغض الاشیاء عندی الطلاق** » اجازه نمیدهند مگر در مواردی که توافق غیر ممکن یا مخل امور دنیائی یا مذهبی بوده باشد .

۷- نسبت به علماء اعلام که مجازین روایت و مأمور تبلیغ احکام شرعیه فرعیه هستند کمال تجلیل و احترام را قائلند و پیروان را در وظائف شرعیه امر میکنند که از مراجع تقلید اخذ تکلیف نمایند چه شریعت را پایه و اساس و مقدمه طریقت میدانند و بدون انجام وظایف شرعیه که از روی تقلید صحیح باشد امور قلبی و طریقتی را بی اثر دانند .

۸- دخالت در هر يك از امور مذهبی را بدون اجازه از صاحب اجازه ای که اجازه آن بوساطه متصل بیکی از معصومین علیهم السلام شود جایز نمیدانند مانند امامت جماعت و اخذ وجوه خدائی و قضاوت و فتوی و غیره، و میگویند همان طوری که بدون حکم و فرمان شاه کسی نمیتواند

در امور دولتی دخالت کند ولو هر قدر عالم بقوانین اداری یا حقوقی یا جریان مالی باشد، همچنین در امور مذهبی هم بصرف دانستن احکام جایز نیست مباشرت نماید مگر آنکه اجازه از صاحب اجازه صحیحه غیر مخدوشه داشته باشد.

۹- هیچیک از پیروان، حق دعوت و تبلیغ ندارند و باید بعمل و کردار نیک رفع شبهات کرده و خلق را راغب و مایل بدیانت نمایند و اساساً میکنند طریقت امر قلبی و باطنی است و دعوت مربوط بامور ظاهری و شریعتی است هر کس مورد فضل و هدایت الهی واقع گردد (چه هدایت مخصوص ذات اقدس الهی است که «ان الله یهدی من یشاء») بقلب او میاندازد که در صدد طلب حق بر آید و چون در طلب خود سعی و کوشش پرداخت و با تضرع و نیازمندی از خداوند ارائه طریق خواست خداوند بموجب آیه شریفه «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا» البته او را بطریق حق راهنمایی فرماید و بنمایند خود رساند. از اینرو این سلسله هیچگونه تظاهر و اجتماعات تبلیغی ندارند و غیر از مجامع فقری که معمولاً شبهای جمعه و دوشنبه و صبحهای جمعه است مجامع عمومی دیگری ندارند و در این مجامع هم فقط بذکر خدا و مذاکره امور مذهبی و ذکر فضایل و مکارم بزرگان مشغولند. و در این مجامع هم ورود غیر پیروان مانعی ندارد.

۱۰- پیروان این سلسله اجازه ندارند در سیاست دخالت کنند (البته مشاغل دولتی جزو کسب و کار است) یا در احزاب و دستجات

سیاسی وارد کردند . و در مجامع فقری هم هیچگونه مذاکرات سیاسی نباید بشود بلکه در آن مجامع امور مادی و دنیوی هم صحبت نشود و فقط بیاد خدا و امور روحی و معنوی پردازند و در عین حال قوانین مملکتی را محترم شمرده مطیع باشند و تا بتوانند از وظایف شخصی تجاوز نموده بکار خود مشغول و متوجه خوب و بد دیگران نباشند و سعی باشند که حتی الامکان خود را اصلاح نمایند .

۱۱ - از خصوصیات این سلسله آنکه غالب مشایخ و مجازین آنها علمائی هستند که تمام مراتب علمی و صوری را بحد کمال رسانیده و مجتهد یا قریب الاجتهادند که بعد از طی تمام مقامات علمی و داشتن احترامات صوری ب فکر تکمیل باطن و علوم معنوی و ترقی روحی ، همان مراتبی که اصحاب سر ائمه اطهار علیهم السلام دارا بودند بر آمده و ترك تمام مراتب و مقامات صوری را نمودند بلکه خود را مورد طعن و لعن ظاهر بینان قرار داده و سلوک در این سلسله و تسلیم بنماینده الهی را اختیار نموده اند (رجوع شود بحالات مشایخ این سلسله در کتاب نابغه علم و عرفان) .

۱۲ - این سلسله چون در ظاهر و وظایف شرعیه هیچگونه اختلافی در اعمال و اعتقادات با علماء اعلام و شیعه حقه اثنی عشریه ندارند بحسب ظاهر و لباس و محل عبادت که مسجد است تمایزی نداشته و حتی محل خاصی بنام خانقاه را که موجب دوئیت و تشتت گردد معتقد نیستند چه بزرگترین علت ضعف و انحطاط اسلام را همین ایجاد فرق مختلفه اسلام میدانند و میگویند باید همه با هم متحد و متفق شده و در صداعلای کلمه

اسلام و رفع مفاسد و خطراتی که پیش آمده بر آیند . طریقت امر معنوی و اصلاح نفس و تصفیه روح است و مستلزم مظاهر خاصی نیست و طیفه پیروان آنست که در ظاهر با سایر مسلمین که برادران اسلامی هستند مشابه و مشترك بوده و وضع خاصی که آنها را از دیگران متمایز نماید نداشته باشند فقط جدیت کنند که در انجام وظایف شرعی و اخلاقی خود را ممتاز نمایند و در وظیفه طریقتی هم در هر حال بیاد خدا و از ذکر او غافل نشوند که بموجب حدیث شریف « الذکر طاعة و الغفلة معصية » غفلت و فراموشی از یاد خدا را گناهی عظیم شمارند و در عین آنکه بامور دنیوی مشغولند باید در دل بیاد خدا باشند که مثلی است مشهور (دست بکار و دل با یار) .

اندر همه جا با همه کس در همه کار

میدار نهفته چشم دل جانب یار

يك چشم زدن غافل از آن شاه نباشید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

۱۳ - در این سلسله الزامی بگذاردن شارب ندارند و بزرگان

فرموده اند که : دینی را بموئی نبسته اند . ولی هیچیک از علماء هم بحرمت یا کراهت آن فتوی نداده اند بلکه قائل باستحباب آن هستند و این استحباب را هم علماء تشیع از راه تسامح در ادله سنن قبول نموده اند و الا غالب روای این اخبار، غیر موثقتند .

۱۴ - بزرگان عرفا را، نمایندگان حق و نایب امام عَلَيْهِ السَّلَامُ و مجازین

درایت و مأمورین اصلاح نفوس و تهذیب اخلاق و تصفیه روح و متوجه

نمودن خلق بسوی خدا میدانند و اجازه آنها را بوسائط صحیحه متصل بامام علیه السلام رسانند و امر و اطاعت دستورات آنها را امر الهی دانند چنانچه علماء اعلام را نمایندگان حق و نایب امام علیه السلام در تبلیغ احکام و وظائف شرعیه دانند و باید اجازه روایت آنها هم بوسائط غیر مخدوشه بامام علیه السلام متصل گردد.

۱۵ - عبادات و اعمال مذهبی باید بامر الهی باشد که اگر بدون امر الهی انجام شود نتیجه و ثمر اخروی نخواهد داشت نهایت آنکه اگر از روی صدق و اخلاص بدون شائبه ریا و اغراض نفسانی باشد خداوند متعال بمصداق آیه مبارکه « **و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا** » او را بامر الهی رساند و پس از تسلیم بامر او اجر و ثواب اعمال گذشته او را هم باو عطا خواهد فرمود.

۱۶ - ولایت علی علیه السلام را که مطابق اخبار صحیحه متواتره شرط قبول اعمال و دخول در باب علم است غیر از اظهار علاقه و محبت و ارادت و اعتقاد بخلافت بلا فصل آن حضرت دانند و الا هزاران اشخاص از مذاهب غیر از اسلام هم اظهار محبت و ارادت بآن بزرگوار رامینمایند پس باید آنها هم دارای ولایت باشند بلکه میگویند بموجب حدیث شریف « **بنی الاسلام علی خمس الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولاية** » که ولایت را که امر معنوی و قلبی است جزء اعمال بدنی و جوارحی ذکر فرموده اند و الا باید توحید و نبوت و معاد را نیز ذکر کرده باشند و آن عمل بدنی که ترخیص در آن داده نشده است بیعت ایمانی است که تا کسی این بیعت را انجام ندهد اگر تمام عمر مشغول

عبادت و طاعت باشد هر آینه خداوند او را برو در آتش جهنم اندازد و این بیعت ایمانی و بیعت اسلامی در زمان حیات رسول اکرم ﷺ ظاهر و آشکار بوده است بعد از آن حضرت مخالفین بزور از مردم بیعت اسلامی می گرفتند ولی بیعت ایمانی را علی و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام بعد از آن حضرت تا زمان غیبت کبری خود آن بزرگواران یا نواب و مشایخ آنها بواسطه خوف از خلفای جور مخفیانه از اشخاصی که خداوند آنها را هدایت می فرمود بیعت می گرفتند و آیات قرآنی بالصراحه و اخبار و احادیث بالکنایه و تواریخ بر این امر دلالت دارد و ثابت است و هیچ دلیلی از آیات و اخبار در دست نیست که در زمان غیبت امام زمان عجل الله فرجه این امر مهم که بموجب آیه مبارکه **«الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»** که موجب اكمال دین است ساقط و نسخ شده باشد لذا باید عقلاً و نقلاً و فضلاً در زمان غیبت هم این عمل را انجام دهند و آنها مجازین در درایت و بزرگان عرفا میباشند که با اجازه متصله بوسائط بامام عَلَيْهِمُ السَّلَام از مستعدین، اخذ بیعت مینمایند ولی البته باید اشخاصیکه بیعت میگیرند با اجازه صحیحه و غیر منخوشه که متصل بامام گردد بوده باشند. بیعت معامله با حق است که **«ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة»** پس باید معامله با نماینده حق که اجازه داشته باشد انجام گیرد.

۱۷ - توفیق در خدمت نماینده حق و صاحب اجازه، اولاً بهدایت و راهنمایی حق است که هر کس را خدا بخواهد به نماینده خود هدایت میفرماید ثانیاً تشخیص صاحبان اجازه حقه بحسب ظاهر به دو امر است

یکی نص و دیگر اثر ، نص یعنی اجازه او بدون قطع و فصل کتباً یا شفهاً (نه در خواب) متصل بامام عَلَيْهِ السَّلَامُ گردد و البته تحقیق این امر مستلزم دقت و تعمق در حالات و کتب عرفا و بزرگان است . اما اثر عبارت از آنست که در ملاقات و زیارات آنان مطابق دستور حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد که از آن حضرت سؤال کردند که « من نجالس ؟ » فرمود من ینذکر الله رویته و ینزید فی علمکم منطقہ و یرغب فی الاخرة عمله » باید ملاقات و مجالست و مصاحبت او شما را بیاد خدا اندازد و بیان او بر دانائی شما بیفزاید و عمل و رفتار او شمارا راغب و مایل بآخرت نماید و از دنیا و علاقه بآن متنفر سازد چنین کسی شایستگی آن دارد که تسلیم او شوید بعلاوه باید اعمال و رفتار و عقاید او کاملاً مطابق شرع انور باشد که اگر عملی از اعمال شریعت را مهمل گذارد یا عقایدی مخالف قرآن مجید و احادیث داشته باشد قابل اطاعت و پیروی نخواهد بود البته این تشخیصات در بدو امر است و بعد از آنکه تسلیم امر شد و بدستورات عمل کرد حس^۱ میکند که روز بروز نفس او اصلاح شده و اخلاق رذیله او تبدیل بصفات حسنه گردیده و صفا و نورانیتی در قلب او ایجاد شده آن وقت یقین میکند که براه نیک و حقی مییابد .



﴿ مقاله دهم ﴾

لطیفه عرفانی

قال الله عز وجل لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و نیز در سوره بنی- اسرائیل « ایما تدعوا فله الاسماء الحسنی » که برای خداوند متعال اسماء نیکوئی است که امر میفرماید بآن اسماء نیکو خدا را بخوانید اسم چیزی است که دلالت کند بر مسائلی که گفته اند « الاسم ما یحکی عن الغیر » یا کلماتی که مدلول یسمی اسمی است. و اختصاص بلفظ ندارد بلکه ممکن است لفظ باشد چون لفظ زید یا یوسف که دلالت بر شخص معینی مینماید یا ذهنی است چنانچه عبارتی یا نصیحتی یا حکایتی شخصی گفته باشد هر موقع آن عبارت یا نصیحت یا حکایت بنظر آید ذهن متوجه آن گوینده میگردد یا موجودات عینی است چون اگر کسی مسجدی بنا کند یا انبار آبی و امثال آن هر وقت آن مسجد یا آب انبار دیده میشود آن شخص بانی در نظر آید شیخ مصلح الدین سعدی فرماید .

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کز و ماند سرای زر نگار

اسماء الهی اعم است از لفظی و ذهنی و عینی بنا بر این تمام موجودات علویه و سفلیه که برای شخص بصیر دلالت بر وجود ذات اقدس الهی دارد اسماء الهیه میباشند که .

و فی کل شیئی له آیه تدل علی انه واحد

و بابا طاهر گوید:

بدریا بنگرم دریا ته وینم

بصحرا بنگرم صحرا ته وینم

بهرجا بنگرم کوه و درر دشت

نشان از قد رعنای ته وینم

و تمام موجودات اسماء حقند که دلالت بر ذات یگانه حق دارند و لیکن دلالت آنها متفاوت است هر قدر دلالت اسم زیادتر باشد اسمیت آن واضح تر و آشکار تر است. عالم عقول که مرتبه ملائکه مقرین است و دلالت آنها بر حق و صفات و اسماء حق کاملتر است احسن است از عالم نفوس که بمدِّ برات تعبیر میشوند و عالم ملکوت علیا و عالم نفوس احسن از اشباح نوریه است که عبارت از رجال اعراف است و عالم اشباح نوریه دلالتشان احسن است از مادیات و ملکوت سفلی، ملکوت سفلی که عالم شیاطین واجنه است و چون عوالم مادیات و سفلیات بواسطه حجب ظلمانیه مادیت دلالتشان پوشیده است آنها را نمیتوان اسماء حسنی نامید. این مراتب در سیر نزول است ولی در حالت صعود که توجه بعالم بالا و حق است اولی و اوضح و احسن و اکبر اسماء الهیه وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (ص) میباشد که فرموده: **انا الاسم الاعظم . ونحن اسماء الحسنی و لاسم اکبر منی**، زیرا که خوبی اسم یا از خوبی دلالت آنست بر مسمی یا از جهت خوبی مسمی است یا از جهت خوبی و نکوئی خود اسم است بدون ملاحظه دلالت آن چون آینه که یا از جهت خوبی شفافیت صورت را خوب نشان دهد

یا خود صورتی که در آینه نمایان است خوب است یا خود آینه قطع نظر از نشان دادن صورت خوب است و وجود مقدس پیغمبر مکرم ﷺ از هر سه جهت بر تمام اسماء حسنی الهیه برتر و افضل بوده است که حدیث من رانی فقدرای الحق از جهت مظهریت تامه حق فرموده باشد که هر که مرآیند حق را در آینه صاف و شفاف من دیده است از جهت مظهریت تامه و حدیث « خلق الله الادم علی صورته » نظر بهمین مظهریت تامه است و پس از وجود مقدس آن حضرت وجود الله اطهار و انبیاء و اولیاء ﷺ اسماء حسنی الهیه هستند که اکمل و اشرف آنها وجود مبارک مولی الموالی علی عالی صلوات الله و سلامه علیه میباشد که عمان سامانی گفته .

به پرده بود جمال جمیل عز و جل

بخویش خواست که جلوه کند بصبح ازل

چو خواست آنکه جمال جمیل بنماید

علی شد آینه خیر الکلام قل و دل

از جهت مظهریت تامه نه از جهت شخصیت آن ذات مقدس . و بعد از آن حضرت ائمه اثنا عشر ﷺ اسماء حسنی الهیه میباشد که مخصوصاً امروز آینه سر تا پا نمای حضرت احدیت وجود مقدس خلیفه الله فی الارض حضرت امام قائم حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه میباشد اللهم نور قلوبنا بنور جماله که اگر شخصیت آن بزرگواران بعنوان توسل منظور شود کفر است و اگر شخصیت و

مظهریت منظور گردد شرك است و هرگاه بعنوان مظهریت توسل شود موحد است که فرمودند هر که عبادت کند اسم را کافر است و هرگاه عبادت کند اسم و مسمی را مشرک است و اگر عبادت کند مسمی را بعنوان مظهریت اسماء موحد است چنانکه کسی که در آینه نگاه میکند میگوید خودم را دیدم در صورتیکه خود او در خارج آینه است. تمام مسلمین بطرف خانه کعبه سجده میکنند اگر بخود خانه سنگ و گل سجده کنند کافرند و اگر بخانه و صاحب خانه سجده کنند مشرک اند و اگر صاحب خانه را بامر صاحب خانه بعنوان اینکه این خانه منسوب باو است سجده کنند عبادت است و چون انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم اجمعین اسماء حسناء الهیه هستند باید بوسیله آنها خدا را خواند چنانچه از آیه شریفه مستفاد است که خدا را با اسماء حسناى او بخوانید. بنا بر این توسل به ائمه هدی و اولیاء و مقربان درگاه الهی شرك نخواهد بود و بمصداق آیه مبارکه و ابتغوا الیه الوسیله آن بزرگواران وسیله و شفیع خواهند بود. و مکرر در دعاء دوازده امام خواجه خوانده میشود:

یا سیدنا و مولینا انا توجهننا و استشفعنا و توسلنا بک
الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا فی الدنیا و الاخره یا
وجیها عندالله اشفع لنا عندالله

﴿ مقاله یازدهم ﴾

فضیلت مجالس ذکر

مجالس ذکر و انجمنهای فقری روضه‌ایست از ریاض جنت و نور بخش آسمانها و برکت و وسعت و رحمت زمین و مسرت بخش بزرگان و محبوب مؤمنان اگر موفق بحضور در این مجالس شدیم باید شکر گزار بوده و کاملاً متوجه حق و متذکر و خیالات دنیویه را از خود دور نموده و خانه دل را مخصوص حق قرار دهیم تا مورد عنایت حق واقع گردیم و بصیرت و بینائی یابیم .

برو تو خانه دل را فرو روب مهیا کن برای جای محبوب
چو تو بیرون شوی او اندر آید بتو بی تو جمال خود نماید
و سعی کنیم که در غفلت نبوده بذکر و فکر و یاد حق مشغول
باشیم که شیطان و جنود او با تمام وسائل مجهز و در صدد اغوای انسان
و راهزنند که عرض کرد : **فبعضتك لاغوینهم اجمعین الا عبادك**
منهم المخلصین و سعی و جدیت و جد دارند بهر وسیله‌ایست از یاد
خدا باز دارند . میدان مبارزه و مجاهده است و اگر فضل و لطف حق
شامل نشود بر شیطان و جنود او فائق نخواهیم شد و از برکات اینگونه
مجالس برخوردار و بهره مند نخواهیم بود باید در دل از خدا جز خدا
نخواهیم و خواهشهای دنیویه که قابل اعتناء نیست از خود دور سازیم

از خدا غیر از خدا را خواستن ظن^۱ افزونی است کلی کاستن
و دل بلکه تمام اعضاء را بیاد خدا مشغول داریم که شیخ سعدی
فرماید :

خالی از ذکر تو عضوی چه حکایت دارد

سر موئی بغلط در همه اعضايم نيست
بزرگترین حجاب ، خود بینی و خودیت است تا این حجاب پاره
نشود بصیرت و بینائی حاصل نکرده و مولی الموالی عليه السلام در دعای کمیل
عرض میکند : لا ینال ذلك الا بفضلک و کرمک امیدواریم بفضل
حق و توجه اولیاء حق بتوانیم از برکات اینگونه مجالس مستفیض
گردیم که سعادت دنیا و آخرت و اصلاح جمیع امور ظاهریه و باطنیه
از برکات این مجالس وانجمنها است که فرموده اند: تفکر ساعة خیر
من عبادة سبعین سنة که مقصود از تفکر یاد حق بودن و خود را فراموش
نمودن است .

شرحی را که مرحوم آقای مستعلیشاه شیروانی در ریاض السیاحه
در باب فضل مجالس ذکر فرموده اند نوشته میشود :

بر ارباب دانش و اصحاب بینش مخفی نیست که حضور حلقهها
و مجالس ذکر الهی را فضل و مزیت است از حضور حلق و مجالسی که
در آن ذکر حق سبحانه و تعالی ننمایند بلکه بغیر از لهو و لعب بچیز
دیگر زبان نکشایند زیرا حلق و مجالس ذکر الهی ، محل فیوض و
رحمت حق سبحانه و تعالی وملائکه است و حلق و مجالس دیگر محل
نزول قهر و سخط خدای تعالی است بلکه شیاطین اهل آن حلق و

مجالسند روایت نموده شیخ زین الدین درمنیته المریدین عن رسول الله (ص) قال اذا مررتهم في رياض الجنة فارتعوا قالوا يا رسول الله ما رياض الجنة قال هي حلق الذكر فان لله تعالى سيارات من الملائكة يطلبون حلق الذكر فاذا آتوا عليهم حفوا بهم یعنی حضرت فرمود باصحاب خود که هرگاه مرور و گذر شما واقع شود در باغهای بهشت پس چرا کنید و لذت برید عرض نمودند که یا رسول الله چیست باغهای بهشت حضرت فرمود که آن حلقه های ذکر الهی است پس بدرستیکه از برای خدای تعالی ملائکه چندند که سیر میکنند و طلب مینمایند حلقه های ذکر را پس هرگاه آمدند و رسیدند بمجلس و حلقه ای که ذکر الهی در آنجا مینمایند پس طواف مینمایند بایشان اگر حفوا بمعنی طافوا باشد یا آنکه احاطه مینمایند بر دور ایشان اگر حفوا بمعنی احاطو باشد . من جمله حدیث ابی ذر رضی الله عنه :

قال رسول الله (ص) حضور مجلس الذكر افضل من الصلوة
الف ركعت و حضور مجلس العلم افضل من شهود الف جنازة
قيل وما يقرأ القرآن فقال هل ينفع القرآن الا بالعلم .

یعنی حضرت رسول ﷺ فرمود که حاضر شدن در مجلس ذکر بهتر است از هزار رکعت نماز و حاضر شدن در مجلس علم بهتر است از حاضر شدن در تشییع هزار جنازه ، گفته شد یا رسول الله چه چیز است ثواب از برای قاریان قرآن پس حضرت فرمود که آیا فایده میدهد قرآن یعنی قرائت آن مگر با علم ، از این حدیث شریف که

حضرت رسالت پناهی فضل مجلس ذکر را و مجلس علم را هر يك عليحده بیان فرموده است خالی از وجه معجزه نیست زیرا که آنحضرت میدانست که جماعتی از عباد هوی و ابنای دنیا و عبید بطون و نفس آماره مفتون بهم خواهد رسید و ظاهر خواهد گردید که انکار اهل ذکر و اهل علم نمایند و احادیث حلق ذکر و مجالس آنرا تأویل به حلق و مجالس درس و علم فرمایند چنانکه بعضی علماء سوء و تا بعین سلاطین و مخالفین ایشان نموده‌اند تا اینکه این حدیث تکذیب و تأویل ایشان بوده باشد. روایت نموده شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی از کتاب

من لا یحضره الفقیه قال النبی (ص) **باد روا الی ریاض الجنة فی دار الدنيا فقیل یا رسول الله و ما ریاض الجنة فی دار الدنيا**

فقال **حلق الذکر** یعنی حضرت فرمود که مبادرت نمائید در رفتن بسوی باغهای بهشت که در دار دنیا است پس گفتند اصحاب یا رسول الله چه چیز است باغهای بهشت در دار دنیا پس حضرت فرمود که حلقه‌های ذکر. در دعای دوشنبه از حضرت کاظم علیه السلام در مصباح کبیر و غیر آن مذکور است که بعضی از عبارات در آن دعا این است (**ان تجعل راحتی فی لقائك و عملی فی سبیلک و حج بیتک الحرام و اختلاف الی المساجد و مجالس الذکر**) یعنی حضرت طلب نموده از حق سبحانه و تعالی بآنکه بگرداند راحت او را در لقای حق و عمل و شغل او را در اعمال مقرر به و حج بیت الله الحرام و آمد و شد بمجالس ذکر و مساجد. احادیث دیگر هم بدخول حلق و مجالس ذکر زیاد وارد شده است انتهى. با این احادیث که ذکر شد معین است که انجمن مقدس ذکر مورد

توجه حق تعالی و مورد نظر انبیاء و اولیاء و ملائکه است و ملائکه اطراف مجلس ذکر را احاطه کرده و برای اهل آن دعا و طلب استغفار میکنند ارواح مؤمنین هم که احاطه باین عالم طبیعت دارند غبطه حضور در این مجالس را میخورند خاصه که انعقاد مجلس بنام مبارک یکی از بزرگترین اولیای عظام تشکیل گردیده باشد از حضرت حق درخواست و مسئلت داریم که ما را مؤید و موفق بدارد که قدر این مجالس را دانسته بغفلت و خیالات دنیوی متوجه نباشیم و همواره متذکر و متوجه حق بوده از فیض مجلس ذکر محروم نگردیم که فرمودند . الذکر طاعة و الغفلة معصية هر آنی که متذکر حق باشیم در عبادت و هر لحظه که بغفلت گذرانیم در معصیت خواهیم بود .

اجتماعات مذهبی فقط باید برای یاد خدا و تذکر و توسل ببزرگان دین و روانهای پاک آن بزرگواران باشد و اغراض دنیوی و امور مادی در بین نباشد و بلکه بزرگان مامنع فرموده اند که در اجتماعات مذهبی که باید فقط برای یاد خدا باشد از امور دنیوی سخن بمیان آید و وقت گرانهای اجتماعات ما صرف اغراض مادی گردد چنانچه خرید و فروش در مسجد را منع کرده اند .

البته از کار دنیا و اجتماعات دنیوی ممانعت نشده بلکه کسبی که بیاد خدا و از جنبه اطاعت امر باشد ممدوح بلکه واجب شمرده اند ولی فرموده اند مجالسی را که مخصوص یاد خدا و توسل است و حلقه ذکر نامیده میشود روضه ایست از ریاض جنت و ارواح مطهره انبیاء و اولیاء علیهم السلام حاضرند بلکه صاحب ولایت و راهنمای زمان و ولی امر در آن مجلس

حاضر و ناظر است و نباید خود را بامور دنیویه که قابل اعتناء و توجه نیست آلوده ساخت چون خدا **اغنی الشراء** است و عبادتی را که شائبه غرض مادی در آن باشد ردّ میکند و مجالسی هم که باغراض دنیویه مشوب باشد فیض و اجر نخواهد داشت.

بزرگان و پیشوایان ما که ائمه اطهار صلوات الله علیهم باشند بعد از قضیه عاشوراء برای اینکه وسیله اجتماع مذهبی در میان موجود باشد و ذکر امور دنیویه در آن در میان نیاید فاجعه شهادت حضرت حسین علیه السلام را که بزرگترین وقایع جانسوز عالم است متذکر گردیده و به پیروان و مؤمنین دستور میدادند که از تذکار مصائب حسین علیه السلام غفلت نوززند و دور هم بنشینند و بیاد ظلمی که نسبت بآن بزرگوار شده، بوده باشند در این دستور هم منظور سیاسی و هم اجتماعی و هم دینی مندرج بوده زیرا منظور این بوده که اعمال و رفتار و گذشت از مال و جان آنان را سرمشق خود قرار داده رفتارنمائیم علاوه، از توجه بغیر خدا در آن مجالس منصرف، و روح خود را اتصال بعالم ملکوت داده و ارتباط بآن عالم اصلی خود پیدا کنیم.

این امر که باین نظر منظور و دستورداده شده برغلبه احساسات مذهبی و شدت محبت دینی به بزرگان در میان شیعه رواج یافته و در وفات و تولد همه بزرگان دین اجتماع نموده و بیاد خدا و ذکر مناقب و مصائب آنان مشغول بودند و در روزهای تولد جشن گرفته و در ایام وفات سوگواری را بجا میآوردند.

بزرگان عرفا نیز در هر زمان از این سنت سنیه پیروی نموده و

در اقامه عزا داری و گاه هم جشن تولد ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ جدّ بلیغ مینمودند از جمله مرحوم مبرور سلطان الاولیاء حضرت آقای شهید طاب ثراه در این امر جهد وافر مبذول میداشت و در تمام سال مجالس سوگواری حضرت سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ را منعقد و کسانی که درک فیض زیارتشان را کرده اند همه میگویند که حضرتش در مجالس سوگواری کثیر البکاء بوده و بلکه گاهی در امثال روز عاشوراء و بیست و یکم رمضان حال انقلاب برایشان دست میداد و البته همانطور که عرض شد باید منظور را متوجه باشیم و پی باصل مقصود ببریم و حال توسل و تذکر را زیاد کنیم و در اینگونه مجالس در خواست فیض از منبع فیض نمائیم و قدردان نعمت موجوده بوده و از خداوند بخواهیم که حال شکر را از ما سلب نفرموده و نعمت موجوده یعنی ادامه نعمت وجود حضرت ولی امر و راهنمای زمان ارواحنا فداه را از حضرت حق مسئلت نمائیم .

حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که از دنیا رحلت فرمود بشریت آنحضرت از دست رفت ولی معنویت و روحانیت او باقی و در وجود مبارک حضرت مولی الموالی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جلوه نمود و این فیض حق قطع شدنی نیست و در هر زمان در مظهری جلوه گر است و امروز در وجود مقدس امام زمان حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه متجلی و اشعه انوار آنحضرت در وجود اولیای حق ظاهر و هویدا است و از خداوند مسئلت داریم که چشم ظاهر و باطن ما را بزیارت جمال مبارکش منور فرماید . مولوی علیه الرحمة در دیوان خود فرموده :

هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد
دل برد و نهان شد

هر دم بلباس دگر آن یار بر آمد
 که پیرو جوان شد
 فی الجمله هم او بود که می آمد و میرفت
 هر قرن که دیدی
 تا عاقبت آن شکل عرب و ارب بر آمد
 دارای جهان شد .
 ایضاً مولوی فرماید :

آن سرخ قبائی که چومه یار بر آمد
 امسال در این خرقه زنگار بر آمد
 آن ترک که آنسال به یغماش بدیدی
 این است که امسال عرب و ارب بر آمد
 آن یار همانست اگر جامه بدل کرد
 آنجامه بدل کرد و دگر بار بر آمد
 آن باده همانست اگر شیشه دگر شد
 بنگر که چو خوش بر سر خمار بر آمد
 آنشمع بصورت بمثل مشعله شد
 وین مشعله زین روزن اسرار بر آمد

در مشارق الانوار از حضرت مولی الموالی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده
 که فرمود: « فانا نظهر فی کل زمان و وقت و اوان فی ای صورۃ
 شئنا باذن الله عز و جل » یعنی ما ظاهر میشویم در هر زمان در هر صورت
 که بخواهیم باذن خدای تعالی .

بنابراین اینها بهانه و وسیله برای توسل و التجأ و یاد حق است
 چنانکه عرفا در کعبه و بتخانه محبوب را می بینند .

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

امید است در اینگونه مجالس از یاد خدا غفلت ننموده و بذکر
و فکر خود که دستور داده شده مشغول و از خداوند و اولیاء حق
استمداد نموده نورانیت و معرفت و نیستی و رفع گرفتاری های
صوری و معنوی و اصلاح مشکلات ظاهری و باطنی خود را مسئلت
نمائیم که بطوریکه ذکر شد دعا و توسل و التجاء در اینگونه مجالس
اجابت خواهد شد .



« بخش دوم »

شرح حالات

تاریخ مختصر حضرت حاج ملا سلطان محمد

(سلطان علیشاه) قدس سره

عالم ربانی و حکیم صمدانی مرحوم حاج ملا سلطان محمد بن ملا حیدر از اهالی گناباد خراسان و طائفه آنجناب مشهور بطائفه بیچاره است و وجه تسمیه آنست که دو نفر از اجداد آنها مورد لطف و عنایت حضرت رضا علیه السلام بوده و از طرف قرین الشرف آن حضرت از راه ملاحظت به بیچاره مخاطب گردیدند و آنها این نام را افتخاراً برای خود نگاهداشتند .

مرحوم حاج ملا سلطان محمد در ۲۸ جمادی الاولی ۱۲۵۱ قمری از کتم عدم قدم به عرصه وجود نهاد و ستاره درخشانی در آسمان علم و عرفان طلوع نمود در سن سه سالگی پدر آن جناب در سفر عتبات عالیات مفقود الاثر گردید و آنجناب در دامن محبت مادر و تربیت برادر بسن پنج سالگی رسید و بمکتب رفت و در مدت کمی خط نویس و قرآن خوان گردید سپس بعللی ترک تحصیل نمود تا در سن هفده سالگی مجدداً بتحصیل اشتغال یافت و مقدمات عربی و فنون ادبیه را کاملاً فرا گرفت و استعداد فوق التصوری از خود بروز داد سپس بمشهد مقدس رفت و چندی بتکمیل تحصیلات پرداخت و از آنجا بعتبات عالیات مسافرت نمود و از محضر مدرسین عالیقدر مانند مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله علیه فقه و

اصول و تفسیر و حدیث و رجال را فرا گرفته اجازه اجتهاد دریافت و مجتهد مسلم و مورد توجه عموم مدرسین و مجتهدین گردید و بایران مراجعت نمود و برای تکمیل فلسفه و حکمت بسبزواری رفت و در خدمت حکیم ربانی مرحوم حاج ملاهادی سبزواری بتحصیل حکمت مشغول گردید و در حکمت اشراقی و مشائیدی طولانی بهمرسانید و بر اسفار حواشی معتبری نوشت و ضمناعلوم مختلفه حکمت الهی و طبیعی و علم اخلاق و علم قیاس و علوم ریاضی و هیئت و نجوم و طب و حتی علوم غریبه را بحد کمال رسانید بطوریکه در هیچیک از این علوم و فضائل برتری بر او وجود نداشت ولی آن بزرگوار در جستجوی گمشده‌ای بود که هیچکدام از این علوم او را بسوی مطلوب و مقصود او راهنمایی نمی نمود و تشنگی باطنی او را فرو نمی‌نشاند و چهره زیبای مقصود را در این علوم ظاهری مشاهده نمی نمود لذا در تجسس و کوشش مقصود حقیقی بر آمد و بتضرع وزاری بدرگاه حضرت باری مشغول شد اتفاقاً جناب آقای حاج آقا محمد کاظم اصفهانی ملقب به سعادتعلیشاه که از مشایخ و اقطاب سلسله‌علیه نعمه‌اللیه بود بعزم تشرف ارض اقدس بسبزواری وارد شد و مرحوم حاج ملاهادی شاگردان را بزیارت آن بزرگوار امر فرمود و مرحوم حاج ملاسلطان محمد در همان جلسه زیارت اول ربه‌شده شد ولی تسلیم نشد پس از حرکت آقای سعادتعلیشاه، دردبال آن بزرگوار حرکت نمود و شوق و ذوق رو بشدت گذاشت تا بالاخره در سال ۱۲۷۹ ترک وطن نمود و پیاده بسمت اصفهان حرکت کرد و خدمت مرحوم سعادتعلیشاه رسید و مولوی وار تسلیم شمس سعادت شد و در حلقه ارادت ایشان

وارد و بامر ایشان بر ریاضت و مجاهدت مشغول شد و در مدت قلیلی تمام مراحل سلوک را پیمود و بمقام فناء فی الله فایز گردید و از طرف آن حضرت مأمور ارشاد و دستگیری عباد شد جناب سعادت علیشاه در اواخر عمر بکلی امر ارشاد را بایشان تفویض فرمود بطوریکه طالبین را بآن جناب ارجاع میفرمود. آقای سعادت علیشاه در ۱۲۹۳ ق لیک حق را اجابت فرمود و جناب سلطان علیشاه بنص صریح آن بزرگوار پیشوائی سلسله علیه نعمة اللهیه را عهده دار گردید و زمام امور فقرا و تربیت سالکین را بدست گرفت و از این بیعد قریه گمنام بیدخت معروفیت تامی یافت و مدت ۳۴ سال مسند ارشاد بوجود مقدسش مفتخر بود و در این مدت مشایخ بزرگ و عرفای نامی تربیت نمود تا در سحر ۲۶ ربیع- الاول ۱۳۲۷ قمری در سن ۷۶ سالگی در موقعیکه مشغول گرفتن وضو و مهیای عبادت و راز و نیاز بدرگاه بی نیاز بود بدست معاندین جنابش که آن بزرگوار را مانع مقاصد دنیوی خود میدانستند مخنوق و شهید شد و در تپه مجاور بیدخت مدفون گردید رحمه الله علیه و اکنون مزارش که شامل قبه و بارگاه و مشتمل بر چند صحن است زیارتگاه عموم و مطاف اهل دل میباشد.

اخلاق و صفات آن بزرگوار

زندگانی آن بزرگوار خیلی ساده و بطور دهاتی بود و معیشت ایشان از راه زراعت میگذشت و لباس ساده در بر مینمود و برای پیروان خود لباس و کسوت مخصوص تعیین نفرمود و مکرر میفرمود بهترین

لباسها لباس تقوی و پرهیزکاریست و پیروان را بمراقبت کامل از احکام شریعت مطهره امر میفرمود و خود کوچکترین مستحبتی را ترك نمی نمود و در زندگانی بقناعت توصیه مینمود و در عین حال که امور ظاهریه و باطنیه را اداره مینمود بتألیف کتب مفیده عرفانی اشتغال داشت و حقایق عرفانی و مراتب سلوک را بطور وضوح و ساده بیان فرموده که میتوان گفت کمتر کسی از سابقین توانسته است آن حقایق را باین وضوح بیان نماید کتب معروفه آن جناب که تاکنون بچاپ رسیده از این قرار است .

۱ - تفسیر بیان السعادة که دو نوبت بچاپ رسیده ۲ - سعادتنامه دو نوبت چاپ شده ۳ - مجمع السعادات ۴ - ولایت نامه دو نوبت بچاپ رسیده است ۵ - بشارت المؤمنین دو دفعه بچاپ رسیده ۶ - تنبیه - النائمین دو نوبت بچاپ رسیده است ۷ - شرح عربی بنام ایضاح بر کلمات قصار بابا طاهر ۸ - شرح فارسی بنام توضیح بر کلمات قصار بابا طاهر دو نوبت بچاپ رسیده است .

مشایخ آن بزرگوار

۱ - مرحوم سلطانعلیشاه از تاریخ ۱۲۹۳ ق که عهده دار مسند ارشاد گردید تا سنه ۱۲۹۷ شیخ مجاز و مآذونی تعیین نفرمود و اولین شیخی که معین فرمود مرحوم آقا میرزا محمد صادق نمازی شیرازی ملقب به فیض علی بود آن جناب در اصفهان برای تجارت سکونت داشت و مجذوب مرحوم آقای سعادتعلیشاه بود پس از مهاجرت آقای

سعادت‌علیشاه تهران ، برای شوق زیارت آن جناب بتهران حرکت نمود ولی موقعی رسید که تابوت بر در خانه مرحوم سعادت‌علیشاه بود و فقراء شال سیاه بگردن داشته و باده خواران از دوری پیر می‌فروش در ناله و خروش بودند . مشاهده این حالت سبب تألم و تأثر بهت آمیزی در ایشان شد و حالت انسلاخی در او ایجاد گردید و در آن حال مشاهده کرد که هر چند غسل دهنده دیگری است ولی جناب ملاسلطان محمد مشغول غسل جسد مبارک میباشد و این امر سبب بصیرت ایشان شد و از همان تهران برای گناباد حرکت نمود و پس از تجدید عهد به ریاضت و تصفیه نفس اشتغال ورزید بدو در ۱۲۹۳ ق مجاز در دادن اوراد و ادعیه شده و پس از دو سفر دیگر به گناباد در سال ۱۲۹۷ قمری مأذون بارشاد و دستگیری گردید و فیضعلی لقب یافت و باصفهان مراجعت نمود و بارشاد و هدایت طالبین مشغول گردید ولی دوره دستگیری ایشان چندسالی بیش نبود و در سال ۱۳۰۱ قمری رحلت فرمود و در جوار قبر شریف فیضعلیشاه پدر جناب نورعلیشاه اول در تخت فولاد اصفهان مدفون گردید و ماده تاریخ وفاتش این مصرع است « صادق الوعد بود شیخ جلیل » .

۲- پس از فوت مرحوم فیضعلی جناب سلطان‌علیشاه قریب ده سال کسی را برای دستگیری و ارشاد تعیین نفرمود تا آنکه در سال ۱۳۱۱ قمری جناب حاج ملا محمد جعفر برزکی کاشانی را اجازه دستگیری داد .

جناب حاج ملا محمد جعفر از علماء معروف کاشان بود و تولد

ایشان در سال ۱۲۶۰ قمری بوده و مدت‌ها در نجف اشرف بتحصیل علوم دینیّه اشتغال داشت و ابتداءً با فرق صوفیه عداوت و دشمنی می نمود ولی پس از تحقیقات زیاد و معاشرت دگرگون گردید و شیفته و روبروده مرحوم فیضعلی شد و تلقین ذکر و فکر از آن جناب یافت سپس چند سفر بکناباد نمود و بامر پیر به تصفیه و تجلیه اشتغال ورزید و در سال ۱۳۰۸ قمری اجازه دادن اوراد یافته و در سفر دیگری پس از یکسال ریاضت و خدمت و صحبت درشوال ۱۳۱۱ قمری اذن ارشاد و اجازه دستگیری یافت و مفتخر بلقب **محبوبعلی** گردید و بکاشان مراجعت نمود و درقریه فین که از توابع نزدیک کاشان است سکونت گزید و بهدایت و ارشاد و تربیت فقراء مشغول گردید . در ۱۵ رجب ۱۳۱۶ قمری رحلت نمود رحمه الله علیه . مادّه تاریخ وفات او (که او شد واصل با رحمت رب) و درقریه فین کاشان در امامزاده سلطان سید علی مدفون گردید .

۳ - در همانروز که مرحوم **محبوبعلی** اجازه یافت مرحوم **حاج شیخ عبدالله حائری** نیز مأذون بارشاد و دستگیری گردید . آن جناب فرزند آیه الله مرحوم **حاج شیخ زین العابدین** مازندرانی بود که از مجتهدین نامی و مورد توجه واز مراجع بزرگ تقلید اکثر شیعه بود جناب **حاج شیخ عبدالله** پس از تکمیل تحصیلات بدرجه اجتهاد رسید در موقعیکه جناب **سلطانعلیشاه** از مکه مراجعت نمود در کربلائی معلی **حاج شیخ عبدالله** ایشان را ملاقات کرد و در همان دیدار اول روبروده و مجذوب شد و سه روز متوالی مصاحبت ایشان را ترك نمود تا در سلك پیروان آن جناب وارد گردید و از این رو بسیار مورد ملامت

و تشنیه از خویش و بیگانه گردید ولی بملامت آنان اعتنائی نداشت و پس از حرکت جناب سلطان‌علیشاه نتوانست توقف کند و شور عشق و جذبۀ شوق در او شدت یافت و بدون اطلاع بطرف گناباد حرکت نمود و مدت هشت ماه در گناباد توقف نمود چند سفر دیگر هم بگناباد نمود تا در سال ۱۳۱۱ ق اجازه ارشاد یافته و بلقب **رحمت‌علی** ملقب گردید از آن بیعد مرتب تابستان را در گناباد و زمستان را در عتبات بسر میبرد و در سال ۱۳۱۷ ق بمکه معظمه مشرف گردید و در سال ۱۳۲۲ ق بنا بخواهش فقرا در تهران اقامت گزید.

در زمان مرحوم آقای نور علی‌شاه خلیفه مرحوم سلطان‌علیشاه اجازه ایشان تجدید شد و بلقب **رحمت‌علیشاه** ملقب گردید. در زمان حضرت آقای **صالح علی‌شاه** مجدداً اجازه یافت و مدت ۴۶ سال در راه ارشاد و هدایت طالبین خدمت‌ها نمود و عده زیادی بوسیله ایشان در سلک طریقت و سلوک وارد شدند. در سال ۱۳۱۶ شمسی بمرض حبس البول مبتلی شد و در ۲۹ ذیحجه ۱۳۵۶ قمری بر اثر عمل جراحی دار فانی را وداع و بوصول محبوب حقیقی نائل و در مقبره مرحوم آقای **سعادت‌علیشاه** دفن گردید **رحمة الله علیه**. آن جناب دارای اخلاقی بس پسندیده و حسن معاشرتی بس نیکو داشت و عموم طبقات حتی مخالفین صوفیه شیفته اخلاق آن بزرگوار بودند و همه بنظر تجلیل و احترام بدیشان نظر داشتند با خویش و بیگانه و عالم و عارف و غنی و درویش بطور محبت و ملاطفت رفتار مینمود جامعیت او بقدری بود که حتی علماء نسبت باواظهار حقارت مینمودند. حافظه‌ای بس قوی داشت و تمام مطالب

درسی که خوانده و مذاکرات علمی که شده بود حاضر الذهن و غالب دیوانهای شعرای عرفانی را حفظ داشت . بسیار با مناعت و غنی الطبع بود و با استغناء و عزت نفس و با اظهار ارادت و علاقه‌ای که از مقامات عالیه نسبت باو میگردید اعتنائی نمینمود ولی نسبت با افراد فقراء بقدری علاقمند بود که اگر چند روزی ملاقات نمیشدند خود حرکت میفرمود و بسراغ آنها میرفت با مخالفین خود که علنا مخالفت میکردند نهایت محبت و احسان میفرمود از جمله فرمایشات او میفرمود : این هنر نیست که انسان فقط در صدد تهیه آسایش خود باشد و گلیم خود را بخواهد از آب بیرون آورد لازمه انسانیت آنست که در صدد آسایش دیگران باشد و گلیم آنها را از آب بیرون آورد و به مضمون (رنج خود و راحت یاران طلب) همواره مهیا و آماده رفع گرفتاری دیگران و تهیه آسایش آنها بود . رحمة الله علیه رحمة واسعة .

۴- جناب حاج ملا علی فرزند عالیقدر مرحوم حاج ملاسلطان

محمد در ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۸۴ ق متولد و در دو سالگی از مادر یتیم شد و از شش سالگی بتحصیل پرداخت و نزد پدر بزرگوار خود و سایر اساتید بفرافتن ادبیات عرب و فقه و اصول و سایر علوم متداوله مشغول شد و در سال ۱۳۰۰ قمری با اجازه پدر بزرگوار برای تکمیل تحصیلات عازم مشهد شد و چون نسبت بامر مذهب مردد بود بدون اطلاع پدر برای تحقیق امر مذهب بطور گمنام بطرف ترکستان حرکت نمود و مدت هفت سال بافغانستان و هندوستان و کشمیر و حجاز و عراق و یمن و مصر و شامات و ممالک عثمانی و سایر کشورهای اسلامی مسافرت نمود و در

هرجا با بزرگان مذاهب و کسائیکه ادعا داشتند معاشرت و مذاکره نمود و بر ادعای آنها واقف گردید و ضمناً بکسب کمالات و تکمیل معلومات اشتغال داشت و پس از تکمیل تحقیقات و قطع یافتن بصحت رویه پدر بزرگوار خود در سال ۱۳۰۷ قمری بگناباد مراجعت نمود و بامر پدر مأمور ریاضت و تهذیب و تخلیه و تجلیه نفس گردید و مدتها در ریاضت و خلوت بود تا در ۱۵ رمضان ۱۳۱۴ قمری از طرف پدر عالی قدر مأذون در دستگیری و راهنمایی شد و بخلافت پدر معین و بلقب نورعلیشاه ملقب گردید.

در سال ۱۳۱۸ بامر پدر مجدد بمگه معظمه مشرف شد و پس از شهادت پدر بزرگوار بنص صریح پدر پیشوائی سلسله نعمة اللہیہ و راهنمایی را عهده دار گردید ولی غالب اوقات گرفتار اذیت و آزار دشمنان از قبیل سالار خان بلوچ و قشون روس و مخالفین داخلی بود بالاخره بتهران حرکت نمود از آنجا سفری به اراک و کاشان و همدان کرد و در کاشان مسموم شد و در سحر ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۷ در موقع مراجعت بتهران در کهریزک بدرود زندگانی گفت و جنازه ایشانرا با تجلیل بتهران حرکت داده و در حضرت عبدالعظیم در صحن امامزاده حمزه در مقبره مرحوم سعادتعلیشاه بخاک سپردند.

آن بزرگوار در مدت ده سال خلافت خود با آنکه تمام این مدت دچار مخالفتهای داخلی و خارجی بود بتألیف کتب مفیده بسیاری اشتغال داشت که شماره تألیفات آن بزرگوار آنچه در دسترس است و بعضی از آنها شامل چندین جلد قطور است به ۲۴ تألیف میرسد که بعضی بیچاپ

رسیده و برخی بچاپ نرسیده است . مهمترین آنها رساله صالحیه که دارای پنج حضرت و هزار مطلب است و دارای جمیع مطالب حکمیه و کلامیه و اسرار و رموز عرفانیه است و الحق کتابی باین جامعیت دیده نشده .



شرح احوال حضرت آقای سلطانعلیشاه شهید اعلی الله مقامه

سلطان العارفين وبرهان المحققين العالم الرباني والکامل الصمداني
الواصل بالله و الشهيد في سبيل الله -مولانا حاج ملا سلطان محمد
سلطانعلیشاه طاب الله ثراه برای جامعه شيعه بخصوص سلسله عليه فقراء
زحمات زياد كشيده و نام مبارکش در تاريخ از نوابغ جامعه شيعه و فقر
ثبت و ضبط شده و خواهد شد ولي افسوس که ما مردم ناسپاس قدردان
آن بزرگوار نبوده و در موقعی که دستمان از دامان آنحضرت کوتاه شد
بخود آمده و بر گذشته افسوس میخوریم که این افسوس مؤثر نیست
چنانکه مولوی فرماید :

گهی خوشدل شوی از من که میرم

چرا مرده پرست و خصم جانیم

کنون پندار مردم آشتی کن

که در تسلیم ، ما چون مردگانیم

اهل کوفه تا حسین علیه السلام زنده بود شمشیر بروی او کشیده و دست
خود را بخون مقدس آن خون خدا آلوده کردند ولی کار که از کار
گذشت و نهرهای خون در کربلا جاری شد پشیمان شده و افسوس خوردند
و خون از چشمان جاری نمودند .

این بزرگوار نیز تا زنده بود اهالی گناباد قدردان وجود آنحضرت
نبوده و مورد دشمنی زیاد واقع شد بالاخره کمر قتل آن نور خدا را

بستند و شقاوت را بنهایت رسانیده هنگام سحر که بهار عاشقان و گاه نغمه سرائی آنان مییاشد این عاشق دلداده و این غریق دریای احدیت را که در تمام عمر صدمه اش بموری نرسیده و در رفتار و اخلاق سرآمد دوران و مورد تحسین دوست و دشمن بود بدرجه رفیعۀ شهادت رسانیده و جسد مقدس او را که مهبط آن روح ملکوتی صفات بود در آب انداختند .

ما در این مصیبت عظمی عزادار و سوگوار و شریک غم و اندوه حضرت صاحب ولایت ارواحنا فداء بوده و بآنحضرت تسلیت عرض مینمائیم و روان پاک آن بزرگوار و سایر بزرگان دین را در درگاه حضرت احدیت واسطه و شفیع قرار داده توفیق پیروی از دستورات آن بزرگوار را مسئلت میداریم .

اینک تاریخ مختصری از شرح حال آن بزرگوار

شرح مفصل تاریخ آنحضرت را حضرت آقای حاج آقا تائبند (رضا علی) روحیفداء تألیف فرموده و در نظر است انشاء الله بطبع رسیده و مورد استفاده و استفاضه همه قرار گیرد .

حضرت سلطان محمد بن حیدر محمد بن جنابذی الخراسانی یگانه زمان و نادره دوران و در جامعیت علوم ظاهری و مقامات معنوی و روحانی مسلم دوست و دشمن و ذکر محامدش نقل هر انجمن بود همواره علماء و عرفاء شدر حال نموده و در آستانه اش مستفیضانه معتکف میبودند و تحریرات و تقریراتش را دست بدست میربودند حیائی مفرط و وفاری مغیبط داشت و همتی بلند ، در تجلیه بواطن قلوب و تصفیه ظواهر نفوس

ید بیضاء مینمود و در جذب کل و محبوبیت عامه آیتی بود هر بیننده را رباینده و هر جوینده را نماینده ، درگاهش ملجاء ملا و درویش و بیگانه و خویش و مرجع صوفی و فقیه ، و رحمت عامه او بی‌غرضیش ممالاریب فیه بود با همه شیرین محضری و گشاده روئی از مهابتش کسیرا یارای تکلم نبود.

یغضی حیاء و یغضی من مهابته

فلا تکلم حتی حین یبتسم

در رعایت قانون شریعت مقدسه و تأدب بوظایف طریقت رضویه و جمع بین وحدت و کثرت و معنی و صورت و منع سالکین از تنبلی و بیکاری و جمع ذکر باری و کسب بازاری یعنی دست بکار و دل با یار داشتن و بیماران قلبیه و قالبیه را پرستاری نمودن و اشتغال بانتظام معاد و معاش و حفظ هر دو جهت فرمودن کمال اهتمام را میفرمود .

چو او صاحب‌دلی در قرن‌ها گیتی ندارد یاد

قرین درروم دهند و سندن و بغداد و خراسانش

لوای علم و حلم و حکمت و عرفان بنام او

چنان بر شد که پرشد عالمی از صیت عرفانش

چنانچه موافق و منافق بر حسن خلق آن پسندیده خالق متفق

بودند اوقات شریفه را بتهدیب اخلاق طالبین و وظایف طاعات و عبادات

و درس تفسیر و اصول کافی بسر میبرد .

قرنها زین پیش پیر معنوی خوش اشارت کرد اندر مثنوی

واقعا در حقیقت سفته است مولوی در وصف آن‌شه گفته است

جمع صورت با چنین معنی ژرف نیست ممکن جز ز سلطان شگرف
عجب آنکه در کتاب دیوان بزرگ غزلیات مولوی علیه الرحمة
چند سال قبل از حضرت شاه نعمه الله ولی رحمة الله علیه فرموده و
چندین سال قبل در هند طبع شده این شعر در ضمن غزلی درج است که
دو شعر اولش اینست .

اگر تو عاشقی در ما نظر کن دل از دیدار خوبان بهره ور کن
بکوی عاشقان سر بر کن آخر دلت را از خبرها با خبر کن
و بعد میفرماید :

اگر داری هوای نعمه الله بیایکره سوی سلطان گذر کن
و جا دارد کرامتی برای مولوی قرار داد که اخبار از ظهور شاه
نعمه الله ولی و حضرت سلطانعلیشاه داده باشد چنانچه سلطان بایزید
بسطامی بشارت آمدن شیخ ابوالحسن خرقانی را داد زیرا تولد مولانا
در ۶۰۴ قمری و وفات او در ۶۷۲ ق و تولد حضرت شاه نعمه الله در
۷۳۱ ق و وفات آنحضرت در ۸۳۴ ق واقع . بنابراین مولانا پنجاه سال
قبل از تولد حضرت شاه رحلت نموده است و در میان بزرگان عرفاء بعد
از مولوی غیر از حضرت سلطانعلیشاه معروف بسطان نبوده قبل از مولوی
سلطان ابراهیم ادهم و سلطان بایزید بسطامی بوده ولی اولی در ۱۶۲
ق و دومی در ۲۶۱ ق وفات یافته اند پس نظر مولانا در این شعر بطور
قطع حضرت سلطانعلیشاه بوده است .

آنحضرت فرزند ملا حیدر محمد بن سلطان محمد بن ملا دوست محمد
بن ملا نور محمد بن حاج محمد بن حاج قاسمعلی بوده و طایفه آنها بطایفه

بیچاره شهرت داشته و وجه تسمیه آنست که دو نفر از اجداد آنها در زمان حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء از ملازمان آنحضرت و مورد لطف بوده‌اند و در یکی از مواقع از طرف قرین الشرف آنحضرت از راه ملاطفت بخطاب بیچاره مخاطب گردیدند و آنها این نام را افتخارا برای خود نگاهداشتند و در زمان صفویه از طرف سلاطین صفویه از پرداخت مالیات معاف بودند و فرمانی هم در این باب صادر شده که اکنون موجود است .

حضرت ملا سلطان محمد در شب سه شنبه ۲۸ جمادی الاولی سال ۱۲۵۱ قمری در قریه نوده که از قرای گناباد است متولد شده و ملاحیدر محمد پدر آن بزرگوار در سال ۱۲۵۴ در هفتاد سالگی بعزم تشریف کربلا از گناباد حرکت کرده از راه هندوستان رهسپار و بعداً مفقود الاثر شده بود .

حضرت ملا سلطان محمد در پنج سالگی بمکتب رفته و بواسطه هوش سرشاری که داشت در مدت قریب پنج ماه خواندن قرآن و نوشتن را کاملاً فرا گرفت ولی بعداً بواسطه پریشانی و ناداری مجبور بترك تحصیل شد و از طرف برادر بزرگتر خود ملا محمد علی، موسی و اربکوسفند چرانی و امور زراعتی اشتغال ورزید در هفده سالگی مجدداً در مدرسه بیلند که یکی از دهات گناباد است شروع بتحصیل عربیت و علوم دینی نمود سپس با اجازه والده ماجده بمشهد تشریف آورده چند سالی در آنجا بتحصیل پرداخت آنگاه مدتی در عتبات عالیات و سبزوار بتحصیل علوم اشتغال داشت و نزد حکیم الهی مرحوم حاج ملاهادی سبزواری

رحمة الله عليه با استفاده پرداخت و در تمام علوم معقول و منقول سرآمد اقران و مجتهد مسلم زمان خود گردید پس از آنکه در بحار جمیع علوم غواصی نمود و جز شکسته پاشیده‌های جواهر چیزی نیافته و گوهر گرانبهای معرفت و جوهره عبودیت و تاج اصطفاء ربوبیت را بدست نیاورد و چهره زیبای مقصود حقیقی و طلعت با جلوت معرفت حقایق را از پرده علوم صوریه طالع نیافت در جستجوی گمشده قلبی خود بر آمد و جوایای علوم معنوی و مراتب ترقیات روحی شد و ملاحظه میفرمود که با این همه رنج و تعب بمقصود نرسیده تا آنکه جناب آقای حاج آقا محمد کاظم سعادتعلیشاه رحمة الله عليه بقصد تشریف مشهد مقدس وارد سبزوار شد و جناب حاج ملاهادی درس را تعطیل کرده بشاگردان میفرماید که مرد عارف بزرگی وارد شده بروید او را زیارت کنید حضرت آقای ملاسلطان محمد در ملاقات اول حسن سیره و صفات ممدوحه ایشان را می بیند و بهتر و کاملتر از دیگران مییابد ولی تسلیم نمیشود و وردی برای خود از ایشان تعلیم میگیرد سپس باصرار والده ماجده بگناباد مراجعت فرمود و صبیبه مکرمه جناب حاج ملاعلی ساکن بیدخت که امام جماعت و عالم مسلم العدالة بود عقد نمود ولی شرط میکند که باید زفاف چند سالی تاخیر افتد و در باطن حلیت زفاف را بر خلاصی نفس ناطقه از چنگال طبیعت و تحقق بمراتب روحانیت و فعلیت اخیره و فصل اخیر نوع انسان که موجب حشرالی الرحمن است دانسته و پس از چندی جذبه ایشانرا ربوده و از راه یزد بطرف اصفهان حرکت میکند از مرحوم حاج ملاعلی سؤال میکنند بکجا رفته اند فرموده بود: در

پی اهل الله . عرض میکنند مگر شما اهل الله نیستید میفرماید : از من و امثال من درد دوا نمیشود . در موقع حرکت ایشان حضرت آقای سعادتعلیشاه طاب ثراه میفرماید : آتش شوقی از خراسان شعله ور شده و تا چند روز دیگر باینجا میرسد در روز موعود که حضرت آقای ملاسلطانمحمد وارد میشود حضرت آقای سعادتعلیشاه میفرماید : آتشی که گفتم این شخص است و نیز روزیکه آقای سعادتعلیشاه در سفر خراسان بسبزوار میرسد و آقای ملاسلطانمحمد را می بیند میفرماید : غرض من از این سفر نبود مگر تشرف بمشهد و این شخص ، بهر حال در اصفهان خدمت جناب آقای سعادتعلیشاه تلقین ذکر و فکر یافته و در مرحله سلوک وارد میشود بعد از سه روز جناب آقای سعادتعلیشاه میفرماید : این آخوند در سه روز راهی راطی کرد که فقیر کار کن در شصت سال طی میکند .

اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیکبختی دید
 هکذا روز بروز در جدیت بریاضات و آداب قلبیه و معنویه
 سلوک افزوده و باندک زمانی تمام مراتب سیر و سلوک و اسفار اربعه را
 طی کرده بسرحد مقام قرب و فناء رسید و از طرف آنحضرت شفاه و
 صدرا مأمور بدعوت خلق و تکمیل نفوس و تربیت عباد شد و بامر
 آقای سعادتعلیشاه بوطن مراجعت فرمود پس از چندی نیز با جمعی
 عزیزمت اصفهان مینماید . و در آستانه پیر بزرگوار معتکف و بتکمیل
 روح و ریاضات شرعیه مشغول میشود و مجدد بامر آنحضرت بگناباد
 مراجعت میفرماید و باصبیه مرحوم حاج ملا علی که قبلاً عقد نموده

بود زفاف کرد .

بعد از چهار روز از تولد حضرت آقای نورعلیشاه طاب ثراه که در سال ۱۲۸۴ ق واقع شد زیارت کربلای معلی مشرف شد و در مراجعت نیز چندی در خدمت آقای سعادتعلیشاه طاب ثراه بتخلیه و تجلیه اهتمام داشته سعه کامل بهم رسانید و در ۱۸ شوال ۱۲۸۴ مخلع بخلعت ارشاد شده و تفویض تام بآنجناب میفرماید و بلقب سلطانعلیشاه مفتخر میگردد و مرحوم جناب آقا میرزا عبدالحسین بر حسب امر تا چندی بامر دلالت مشغول و باعث توجه و واسطه رغبت قلوب عباد بحضرت حق بود بعد از رحلت آقا میرزا عبدالحسین مرحوم جناب حاج میرزا علینقی رحمه الله علیه بامر دلالت تعیین میشود .

حضرت آقای سعادتعلیشاه طاب ثراه بعد از تفویض امر بحضرت آقای سلطانعلیشاه دیگر دستگیری نمی فرمود و حواله بخدمت آنجناب میفرمود ایشان هم روانه خدمت آنحضرت مینمود چون حضرت آقای سعادتعلیشاه دیده بود این امر مورث تعویق امور عباد و طالبین است اراده تمامیت جلوه فرمود و لباس بدن را انداخته در تاریخ ۲۲ محرم ۱۲۹۳ ق از جهان فانی بعالم جاودانی رحلت فرمود و در همان روز رحلت آنحضرت، فقراء مشاهده کردند که در جبهه مبین حضرت آقای سلطانعلیشاه اثر خون هویدا شده و درغم و اندوه فوق العاده که هیچگاه در ایشان دیده نشده بود میباشند و کسیرا جرأت سؤال از سبب و علت آن نبود و بعد از مدتی که خبر رحلت حضرت آقای سعادتعلیشاه رسید فهمیدند همان روزیکه آن آثار در جبین مبین آن حضرت مشاهده

شد روز رحلت آقای سعادت‌علیشاه بوده است .

پس از رسیدن این خبر دستخطی بتمام فقراء ولایات مرقوم فرمود که آنحضرت بحکم بداء بسببی از اینعالم رخت در کشید در صورتیکه اجل موعود هنوز نرسیده بود اکنون به آنچه دارید باقی باشید تا خبر و دستور مجدد رسد .

و از آن بیعد روی فقر فقراء الی الله بحضرت آقای سلطان علیشاه شد و اول کسیکه بزیارت آنحضرت آمد و تجدید عهد نمود مرحوم جناب آقا میرزا محمدصادق نمازی اصفهانی بود که ایشان برای تشرف خدمت حضرت آقای سعادت‌علیشاه طاب ثراه از اصفهان حرکت میکنند وقتی به طهران میرسد که تابوت بردر خانه آنحضرت بوده و مؤمنین شال سیاه بگردن و ناله و گریه میکردند انقلاب و انسلاخ غریبی بایشان دست میدهد چون درمغسل وارد میشود مشاهده میکند که هر چند غسل دهنده بظاهر دیگر اند اما حضرت آقای سلطان علیشاه غسل دهنده است و از همانجا بدون تأخیر بسمت گناباد حرکت میکند و پس از تشرف و تجدید عهد، بریاضات اشتغال و باجازه دادن اوراد و اذکار مأذون میشود و پس از دو سفر دیگر که ببیدخت مشرف میشود در تاریخ ۱۲ جمادی الاولی ۱۲۹۷ مأذون بارشاد گشته بلقب فیضعلی سرافراز میگردد و توسط ایشان فقراتجدید عهد نموده و جمع کثیری براسلوك میآیند و در سال ۱۳۰۱ رحلت میکند^(۱) از آن بیعد تا سال ۱۳۱۱ قمری حضرت آقای شهید

(۱) در قبرستان تخت فولاد اصفهان جنب قبر شریف فیض علیشاه پدر نورعلیشاه اول دفن گردید. ماده تاریخ وفاتش این مصرع است (صادق الوعد بود شیخ جلیل) .

مأموریت ارشاد و دستگیری بکسی مرحمت نمی فرماید تا در تاریخ نهم شوال ۱۳۱۱ فرمان ارشاد و دستگیری بافتخار مرحوم مبرور جناب آقای حاج شیخ عبدالله حائری رحمة الله علیه بالقب رحمتعلی و نیز در همان روز فرمان ارشاد و دستگیری مرحوم جناب حاج ملا محمد جعفر - بزرگمی رحمة الله علیه را با لقب محبوبعلی صادر میفرماید و در تاریخ ۱۵ رمضان المبارک ۱۳۱۵ فرمان خلیفة الخلفائی حضرت آقای نورعلیشاه طاب ثراه را صادر و امور عموم فقراء را بآن بزرگوار تفویض فرمود.

خود آنجناب کم کم از اکناف و اطراف عالم مرجع عباد و مطاف زهاد گشته سبب هدایت و تهذیب بسیاری گردید و در مقر اصلی خود بیدخت که از دهات گناباد و قریه گمنامی بود سکونت گزید و با آنکه عده بسیاری خواهش کردند که در یکی از شهرهای مهم سکونت کند تا همه کس بتواند خدمت آنحضرت برسد قبول نفرمود و گمنامی و سکونت در ده را ترجیح داد چنانچه حضرت آقای نورعلیشاه طاب ثراه و بندگان حضرت آقای صالحعلیشاه ارواحنا فداه هم تغییر محل سکونت را از آن محل قبول نفرمودند.

و فقرا و طالبین از اطراف و اکناف با دوری راه و سختی وسائل پیاده و سواره حضورشان مشرف میشدند و با آنکه گناباد در نهایت گمنامی بود از آن بیعد بواسطه شهرت نام مبارک آن بزرگوار در همه جا مشهور گردید.

قریب برحلت حضرت آقای سعادتعلیشاه طاب ثراه جناب آقای حاج

ملاعلی جد مادری حضرت آقای نورعلیشاه و صبیبه مکرمه ایشان که زوجه عقیقه حضرت آقای سلطانهعلیشاه طاب ثراه ووالده ماجده حضرت آقای نورعلیشاه طاب ثراه بودند به مرض وبا مرحوم شدند و از آن مخدره معظمه يك پسر ذکور (حضرت آقای نورعلیشاه نورالله مرقدہ متولد ۱۲۸۴ ق متوفی ۱۳۳۷) و يك دختر باقیماند پس از فوت آن مخدره معظمه حضرت آقای سلطانهعلیشاه طاب ثراه تا هفت سال تأهل اختیار نفرمود تا نطف پاک آنحضرت در غیر ارحام نجیه قرار نگیرد تا آنکه صبیبه جناب آقای میرزا عبدالحسین را که صورتا از سادات عظام و افاخم نجباء و معنا از مشاهیر عرفاء بود بحباله نکاح درآورد و از آن مکرمه يك اولاد ذکور جناب آقای حاج میرزا محمد باقر سلطانی سلمه الله متولد ۱۳۱۵ ق و پنج اولاد اناث پدید آمد اکنون از اولاد اناث آنحضرت دو نفر در قید حیاتند. (۱)

آنحضرت علاوه بر سلطنت و ریاست معنوی گرفتار ریاست ظاهری و ابتلاآت فوق العاده از مردم شد و مرجع عموم ناس هم گردید و ضمناً بآبادی و زراعت هم اشتغال داشت و اداره زندگی خود را از زراعت تهیه میفرمود. همین دو امر سبب عداوت بسیاری شد ولی هر کس بنوعی دشمنی و بدی میکرد بصدقات الهیه گرفتار میشد که از شرح آن صرف نظر میشود (با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد).

(۱) در تاریخ ۲۵ ذیحجه ۱۳۹۲ قمری مطابق دهم بهمن ۱۳۵۱ ش یکی از صبا یا مرحومه زهرا بیگم رحلت نمود و در اطاق مجاور بقعه پدر بزرگوار مدفون گردید.

با تمام این زحمات دائماً برای هدایت و راهنمایی خلق بتألیف کتب مفیده که تا کنون مانند آنها در بیان مطالب عالیہ عرفانی دیدہ نشدہ مشغول بود کتب معروف آنحضرت که تا کنون بطبع رسیدہ و اکنون خیلی نایاب است عبارتست از بیان السعادة و مجمع السعادات و سعادتنامه و ولایت نامه و بشارة المؤمنین و شرح کلمات عارف کامل با باطاهر بفارسی و عربی و تنبیه النائمین، که هر یک گوهریست از خزانه الہی و در نفیسی است از مخزن عرفانی .

جاهلان عالم نما و عالمان جهالت پیرا و اعیان و پیروان شیطان در ابتدای امر که نام ایشان موجب شهرت و آبادی گناباد و ضمناً باعث شهرت آنان میگرددید محبت و موافقت با آنحضرت داشتند ولی بتدریج چون دیدند نام آنان تحت الشعاع واقع شدہ و وجود آن حضرت مخالف منافع مادی آنان است شروع بمخالفت و دشمنی نمودند و هر چند آنها در ظاهر خود را متدین و متشرع جلوه میدادند ولی در باطن مخالف حق و پیرو شیطان و هوای نفس بودند و با حق و اهل حق ضدیت و دشمنی داشتند .

ابلهان تعظیم مسجد میکنند

در جفای اهل دل جد میکنند

مسجدی کو اندرون اولیا است

سجده گاه جمله است آنجا خداست

ولی آن بزرگوار با همه نهایت محبت را داشته و با تمام بمهربانی

و نیکی با مؤلف و مخالف رفتار می فرمود و نسبت به مسئی انتقام

نکشیده کظم غیظ نموده بلکه عفو و احسان میفرمود و در تمام عمر راضی باذیت موری نبود و هر چه دشمنی دشمنان زیادتیر میشد احسان و محبت آن بزرگوار افزوتر میگردد .

در سال ۱۳۰۵ قمری بمکه معظمه مشرف شد و در مراجعت در عتبات عالیات با آقایان علماء و مراجع تقلید ملاقات نموده مورد تجلیل و احترام معظم لهم مخصوصاً مرحوم آیه الله حاج میرزا حسن - شیرازی رحمة الله علیه واقع گردید که مخصوصاً مرحوم میرزا بچند نفر از خراسانی ها فرمود با بودن جناب آخوند (مقصود حضرت آقای سلطانعلیشاه) مراجعه بمن در اخذ تکالیف لازم نیست . در سایر شهرها هم مورد احترام علماء و رجال واقع شده و نام مبارک ایشان در بلاد شهرت یافت و در همین سفر بود که جذبه و عنایت آنحضرت مرحوم آقای حاج شیخ عبد الله حائری رحمة الله علیه را ربوده و در زمره ارادتکیشان و مجذوبین آنحضرت در آمد و شاید مقصود از این سفر ربودن همان نور بوده است ولی این شهرت و اشتها آنحضرت موجب شدت حسد حاسدین شده عداوت آنها بیشتر شد لیکن آنحضرت چنانچه عرض شد با همه بمهربانی و مدارات رفتار میفرمود حتی با کسانی که علنی اظهار دشمنی مینمودند احترام و محبت میفرمود ولی غرض و حسادت مغرضین و آتش حسد آنان روز بروز در ازدیاد بود مخصوصاً بعض اختلافات مادی که با بعض فقراء پیدا شده بود سبب گردید که دشمنی آنها نسبت بآن بزرگوار شدت یافت (که از شرح آن صرف نظر میشود) و گمان میکردند علت پیشرفت پیروان ایشان بواسطه بستگی

بآنحضرت است در صورتیکه در اینگونه امور آن بزرگوار ابدآ دخالتی نمی فرمود بلکه دائماً توصیه و امر بمسالمت و مدارات می فرمود از این رودشمنان در صدد از بین بردن و خاموش کردن آن نور خدائی برآمده و دسیسه ها و تهیه ها دیدند تا بالاخره چند نفر را با دادن مبلغی برای قتل آنحضرت حاضر کردند که سر دسته و محرک اصلی حاج ابوتراب نوغابی بود که مخصوصاً در موارد متعدده مورد محبت و مهربانی های آنحضرت واقع شده بود .

از طرف دیگر چون آن بزرگوار همه کمالات غیب و شهود را دارا و بلسان حال و مقال از حضرت رب العزة مسئلت مینمود که بسعادت شهادت هم فایز گردد مسئلت آن بزرگوار باجابت رسید و در شب شنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری یکساعت باذان صبح که آنحضرت برای وضو بلب نهر در باغچه کوچکی که متصل بدولت سرای ایشان بود تشریف برد و با آنکه هر شب خادمه با چراغ همراه می آمد آنشب خود ایشان چراغ را برداشته و از آمدن خادمه ممانعت فرمود و نزدیک باغچه چراغ را بزمین نهاده بدون چراغ داخل باغچه شد تا قتله که در آنجا مخفی شده و منتظر تشریف آوردن آن بزرگوار بودند شرمنده نشده از کاریکه قلب عالم امکان را متزلزل و سکان سماوات را منقلب مینمود باز نمانند و هنگام ورود به باغچه فرمود (مطابق شرحی که یکی از قتله نقل میکند) **لا حول ولا قوة الا بالله** ناگاه یکی از قتله که مخفی شده بود از پشت سر جامه آنحضرت را کشید نگاه بعقب فرموده فرمود کیستی؟ جواب نداد فرمود: ای بیحیا از خدا شرم

نداری؟ ولی او شرم نکرده گلوی مبارك را گرفته قدری فشار داد ولی از شرم و ترس دستش از کار افتاد ناگاه دیگران هجوم آورده حمله کردند و با فشردن گلو آنقدر تأمل کردند تا آن نور هدایت و عاشق دلسوخته احدیت را منخوق و مقتول نمودند و بعد از بر داشتن سه انگشتر آن حضرت را که فیروزه و یاقوت و الماس بود و در آن چند روز اخیر مخصوصاً برخلاف عادت و معمول در انگشت کرده بود و چهار تومان پول که مخصوصاً آنشب گرفته و برای آنها در جیب مبارك گذاشته بود باعامامه آنحضرت بر داشته و چند زخم به پیشانی مبارك زده بجهت آنکه احتمال دهند سر مبارك بدرخت برخورد و جسد مطهر را در نهر آب انداخته فرار کردند.

ایدریغا ایدریغا ایدریغ گشت پنهان آفتابی زیرمیغ
 قطره ای کوبود در بحر مجاز سوی دریای حقیقت رفت باز
 از ذکر کرامات عدیده و اخبار از شهادت و کیفیت آنشب آنحضرت
 خودداری کرده فقط بیک قضیه که مرحوم آقای رحمت علیشاه رحمه
 الله علیه نقل فرموده اکتفا میکنم.

میفرمود: در اوائل محرم ۱۳۲۷ یعنی همانسال شهادت که دو ماه بعد
 این مصیبت عظمی واقع گردید در خدمتشان مشرف بودم و با سوز و
 گداز و راز و نیاز این اشعار مولوی را باعجز و انکسار میخواندم.

بیخود شده‌ام جانا بیخودتر از این خواهم

با چشم تو میگویم من مست چنین خواهم

من تاج نمیخواهم من تخت نمیخواهم
در خدمت افتادن بر روی زمین خواهم

چون باین شعر رسیدم و خواندم

ای یار نکوی من بگرفت گلوی من

گفتا که چه میخواهی گفتم که همین خواهم

آنحضرت را گریه شوق دست داد مثل اینکه این مطلب مطلوب

آنجناب بوده و از زبان ایشان گفته شده با حال گریه و زاری بدرگاه

حضرت باری تضرع و بیقراری میفرمود حال این بنده و سایر دوستان

با انقلاب ایشان منقلب شده تا مدتی سراجی آنحضرت ماتم سرا شد که

بی اختیار همه میگریستیم معلوم شد اثر این خواستن در سحر ۲۶ ربیع-

الاول ظاهر گردید .

خلاصه اهل بیت چون دیدند مراجعت آنحضرت تأخیر شد بجستجو

برآمده بلب نهر آمدند و چراغ آوردند ناگاه آنحضرت را بیحرکت

در آب افتاده دیدند، گمان ضعف مفرط و غشوه کرده آنحضرت را حرکت

داده در رختخواب خوابانیده بدادن دواهای مقوی و داروهای پرداختند

و فوراً کسیرا بدنبال حضرت آقای نور علیشاه که در آنشب یکی از

دهات دیگر تشریف برده بود فرستادند بعد از ساعتی ایشان خود را

باعجله رسانیدند و موقعی بود که یقین برحلت آن بزرگوار شده بود اهل بیت

از فرط علاقه و محبت هنوز احتمال حیات میدادند ولی چون متوجه شدند همه

بشیون افتادند که در تمام بیدخت ناله و فریادها بلند شد و دوست و

دشمن حتی قاتلین بسر میزدند و مثل باران اشک میریختند و زنها در

کوچه‌ها خاك برس‌میر یختند و مردها سر بدیوار میکوبیدند کسی نبود که شیون و فریاد نکند و بی اختیار بسر نزنند چنان غوغائی از گریه و ناله برپا شد که چشم فلک ندیده و گوش روزگار نشنیده بود و هیچکس نه در ایام عاشورا و نه غیر آن چنین محشر عزائی ندیده بود و کسی را یارای دم زدن نبود و تحقیق مطلب امکان نداشت همه حتی قتلہ بسر و سینه میزدند و هیچکس نمی‌دانست این انقلاب از کجا است و تا مدتی این انقلاب و تعزیه داری برقرار بود حتی بعضی از فرط علاقه شب را تا صبح در سرفر مغرب مطهر بعزاداری و گریه و زاری مشغول بودند زنها از همه کار حتی خانه و بچه دست برداشته و دائماً اطراف مدفن مبارک را گرفته بگریه و زاری اشتغال داشتند حتی بچه‌ها می‌آمدند خاك قبر مطهر را بوسیده و مثل باران اشک میریختند در ولایات هم که خبر شهادت رسید همه جابسوگواری و عزاداری مشغول شدند و در همه نقاط محشری از گریه برپا بود هنوز هم اشکها نخشکیده و هر گاه بزبان میگردد و یا بر خیال می‌خلد آتش از دل شعله میزند و آب از دیده روان میگردد .

خلاصه حضرت آقای نور علی‌شاه که خود کمال انقلاب را داشته اهل بیت را امر بصبر و آرامش فرمود و جسد مبارک را حرکت داد ولی زنها جلوی جسد را گرفته با گریه و شیون و پریشان کردن مو نمی‌گذاشتند مولای حقیقی و معشوق واقعی خود را از درون سرا بیرون ببرند بهر نحو بود جسد را بیرون برده ولی مردم بخاك افتاده جلو جنازه زمین را میبوسیدند و فریاد و اسلطاناوا مولانا بلند بود بالاخره جسد مطهر را بمدرسه آورده در آنجا جناب آقای شیخ محسن صابر علی

بامر حضرت آقای نور علیشاه مشغول تفسیل شدند. در موقع غسل دادن مرحوم حاج نایب الصدر فرزند مرحوم جناب آقای رحمت علیشاه - شیرازی طاب ثراه زخم زیر گلوی مبارک را که جای فشار انگشتان بود وسیاه شده بود و زخم‌های پیشانی منور را دیده فریاد زد گلو و پیشانی زخم است و آنحضرت را شهید کرده‌اند آنگاه دیگران هم آن آثار را مشاهده کردند و قطع نمودند که آنحضرت را شهید کرده‌اند. بعد جنازه را حرکت داده با فریادها و ناله‌های دلخراشی بقبرستان مجاور آورده در مرتفع‌ترین نقاط آن قبری حفر کرده ولی چه کسی حاضر بود آن جسد مبارک را که قبله عالمیان و کعبه مقصود مؤمنان و مهبط انوار الهیه و روح ملکوتی بود در قبر داخل کند خود حضرت آقای نور علیشاه جسد مطهر را داخل قبر نموده خود داخل قبر شد امر فرمود سر قبر را ساعتی با پارچه ببوشانند و جز صدای گریه و ضجه در بیرون و درون صدائی ظاهر نبود پس از مکث بسیار از قبر خارج شده صیحه کشیده و نظری باطراف جمعیت انداخته فرمود پدر مرا شهید کرده‌اند و بدست مخنوق نموده‌اند و شب آنروز فرمود که در قبر کیفیت قتل و قتله بر من مکشوف شد و بعداً معلوم و واضح خواهد شد ولی متعرض احدی نشدند. بعدها خود قتله گفتند که حضرت آقای نور علیشاه پس از خروج از قبر بما نظر غضبناکی فرمود که در اثر آن ما فهمیدیم ایشان ما را شناختند و بدینجهت از میان جمعیت فرار کردیم.

مدفن آنحضرت را در قبرستان بیدخت در تپه ای که مرتفع و مشرف بر تمام اطراف بود و اکنون بنام صحن بالامعروف است قرار دادند

و شروع به تسطیح و ساختمان نمودند مقداری در زمان حضرت آقای نورعلیشاه و تکمیل آن در زمان بندگان حضرت آقای صالح علیشاه واقع گردید و اکنون دارای گنبد و بارگاه مفصل و صحن های متعدد و محل زیارتگاه عموم و مطاف اهل دل و فقرای نعمه اللہیہ میباشد .

ما فقرای نعمت اللہی سلطانعلیشاهی که افتخار پیروی ائمه اطهار صلوات اللہ علیہم و این بزرگوار را داریم با دلی بریان و چشمی گریان و همگی اشکبار و سوگوار بحضرت بندگان آقای صالح علیشاه مدظله العالی علی رؤس الانام تسلیت عرض نموده و دوام قوت ظاهر و باطن آنحضرت و ادامه نعمت عظمای وجود آن بزرگوار را از خداوند مسئلت مینمائیم و ارواح مطهره انبیاء و اولیاء و ائمه هدی صلوات اللہ علیہم و روح مطهر و روان منور این بزرگوار را شفیع قرار داده بیچارگی و مذلت و گرفتاری و در ماندگی خود را در امور دنیا و آخرت عرض و طلب عفو و بخشش و لطف و آمرزش نموده و رفع موانع و مشکلات صوری و معنوی خود را عاجزانه میخواستیم و مسئلت مینمائیم که ما را توفیق دهد و تأیید فرماید که بعهد و میثاق الہی خود رفتار نموده و بذکر دوام و فکر مدام مشغول باشیم .

گر نه فضلش دستگیر ما بود وای بر ما زانکه رسوائی بود

لایحه‌ایست که شش ۲۶ ربیع الاول مصادف با رحلت سلطان العرفاء حضرت آقای شهید رضوان الله علیه قرائت شده

امشب شبی است با عظمت و دارای اهمیت مخصوص، امشب شبی است که اولیاء و ملائکه سوگواری دارند، امشب شبی است که بزرگ وقت و راهنمای زمان و نماینده حق عزادار است من خود مشاهده کرده‌ام که در چنین شبی حضرت آقای صالح علیشاه ارواحنا فداء گریبان را باز و عزادار بوده و مجلس سوگواری منعقد مینمودند در غالب شهرها امشب مؤمنین مجالس سوگواری تشکیل داده و بتذکر و توسل اشتغال دارند امشب شبی است که اشیاقاً نهایت شقاوت خود را بروز داده و نماینده حق و مقربترین خلق خدا را مخنوق و شهید کرده‌اند پس ما که خود را پیرو آن بزرگوار دانسته و امید فضل و کرم و شفاعت از آن حضرت را داریم باید عزادار و بوسیله تذکر و توسل پیوستگی و علاقه معنوی خود را ثابت نمائیم شرح حالات و کیفیت شهادت آن بزرگوار انشاء الله فردا عرض خواهد شد امشب مجملاً عرض میکنم .

حضرت سلطان الموحدين و برهان الواصلين مولانا سلطانعلیشاه
رضوان الله علیه از سال ۱۲۹۳ تا ۱۳۲۷ ق مدت ۳۴ سال که دوره خلافت
و سلطنت آن بزرگوار بود قوافل طریقت با استقامت شریعت، راه

حقیقت پیمودند و عشاق بی پروای مخالف ، بنوای راست میسرودند .
شبی و شمعی و جمعی چه خوش بود تا روز

نظر بروی تو کوری چشم اعدا را
عمر ابد و حیات مخلد و عیش سرمد داشتند که ناگهان تند باد
حوادث نخل امید بر افکند و بساط نشاط برچید خونها در رگهایفسرد
دست قضا رگهای گلورا بیفشد چنانکه چشمها بازماند .
زینهار از دور گیتی و انقلاب روزگار

در خیال کس نگشتی کانچنان گردد چنین
شبی که روز آن عالم سیاه و چراغ دل را تباہ و روز قیامت را
آبستن بود بزاد ، شب شنبه ۲۶ ربیع الاول وقت سحر بعضی اشرار بر
آن قدوه اختیار و قبله ابرار حمله نموده گلوی مبارکش را گرفته فشار
دادند تا جان ملکوتی بجان آفرین تسلیم فرمود و عالمی را بخاک سیاه
نشانند و جسد مطهرش را در آب روان انداختند .

لا اقمرت لیلة صارت صبیحتها

بدور آل رسول الله فی خسف

بهار امید صاحب نظران هیچ گمان چنین خزانی نداشت .

بهیچ باغ نبود آن درخت مانندش

که تند باد اجل بیدریغ بر کندش

از این قضیه هایله و فجیعه صائله درد بی دوا و غمی بی منتها

پدید آمد .

نه آن درینغ که هرگز بدررود از دل
 نه آن حدیث که هرگز برون شود از یاد
 گر آب دیده دلخستگان به پیوستی
 بیکدگر برود همچو دجله در بغداد
 جناب شاه قاسم انوار در مرثیه مختوم میفرماید .
 من چکویم که چه شد فوت زمن و اسفا
 سالک راه خدا ساکن درگاه شهود
 رفت از این دار فنا جانب محبوب ازل
 رو بدیوار خدا کرد که نعم المشهود
 گر چه گریه عود مافات نمیدهد ولی اختیاری نیست .
 قضای حکم ازل بود و روز ختم عمل
 دگر چه فایده تعداد ذکر و تکرارش
 و لیک دوست بگرید بزاری از دوری
 اگر چه باز نگردد بگریه و زارش
 معاندین و قتلہ خیال میگردند که پس از شهادت آن حضرت
 تجلی نور حضرت احدیت و مسند هدایت و ولایت بر چیده میشود ولی
 غافل از آنکه .
 چراغی را که ایزد بر فرزند
 هر آنکس پف کند ریشش بسوزد
 مصطفی را وعده داد الطاف حق
 که بمیری تو نمیرد این سبق

برعکس چنان معاندین وقتله باوضع فجیع و کیفیت غریبی در اندک مدتی بمکافات خود رسیده، نیست و نابود شدند که اکنون اثری از آنها باقی نیست ولی بساط هدایت و مسند خلافت و فروغ نور حقیقت روز بروز وسیعتر و نورانی تر گردیده بطوریکه بحمدالله در این زمان بهترین ادوار فقر و راحت ترین از منته سابقه است سر از گور پرمار و مور بیرون کرده تجلی نور حقیقت را مشاهده کنند.

عدو که گفت بغوغای در گذشتن او

جهان خراب شود سهو بود پندارش

هم آن درخت نبود اندرین حدیقه ملک

که بعد او متفرق شوند اطيارش

چراغ را که چراغی از او فرا گیرند

فرو نشیند و باقی بماند انوارش

خلاصه در ابتدا کسی خیال شهید شدن آن حضرت را نمیکرد و بدن مطهر بیحرکت را در رختخواب خوابانیده و مشغول معالجه و مداوا شدند بتصور آنکه حالت ضعف و غشوه بر آن حضرت عارض شده وای هر چه اقدام کردند اثر حیاتی ندیدند تا بکلی مایوس از حیات آن حضرت شده فریاد و شیون بلند کرده بر سر زدند و غوغائی از ناله و گریه برپا نمودند. چون اطلاع رحلت بخارج دولت سرا رسید فریاد و شیون از تمام ده بلند شد و قیامتی برپا گردید که نظیر آن در هیچ عهد و زمانی دیده نشده بود، مرد وزنی نبود که فریاد نکند و بر سر و سینه نزد صدای گریه تمام ده را فرا گرفته گویا صدای ناله ملائکه و درو

دیوار هم با صدای آنها هم ناله بودند و اشک مانند باران از دیدگان
میبارید .

ای تجھ گر قیامت می بر آری سر ز خاک

سر بر آور وین قیامت را میان خلق بین

نازنینان حرم را موج خون بیدریغ

ز آستان بگذشت و ما را خون دل از آستین

* * *

دل شکسته ، که مرهم نهد دگر بارش

یتیم خسته ، که از پای بر کند خارش

چون مرغ کشته ، قلم سر بریده میگرد

چنانکه خون سیه میرود ز منقارش

چگونه غم نخورد در فراق او درویش

که غم فزون شد و از سر برفت غمخوارش

از آب چشم عزیزان که بر بساط بریخت

بروز باران مانست صفا و بارش

نظر بحال چنین روز بود در همه عمر

نماز نیمه شبان و دعای اسحارش

غمی رسید بروی زمانه از تقدیر

که پشت طاقت گردون دو تا کند بارش

همین جراحت غم بود کز فراق رسول

بروزگار مهاجر رسید و انصارش

در اینموقع حضرت آقای نورعلیشاه طاب ثراه که آنشب رادر خارج بیدخت تشریف برده بود وارد و قیامتی را مشاهده کرد چنان انقلاب و تغییر حالی در ایشان ظاهر گردید که ذرات عوالم امکان را منقلب و سکان سماوات را مضطرب نمود آنحضرت مشاهده فرمود که اکنون وقتی است که باید دست قدرت از آستین ولایت بیرون آورده از انقلاب جلوگیری کند و دیگران را ساکت نماید بدرون دولت سر اوارد و اهل بیت حرم را امر بصبر و آرامش فرمود و فوراً جنازه مطهر آن حضرت را حرکت داده بمدرسه آوردند ولی انقلاب فریاد و گریه باندازه ای نبود که بتوان از آن جلوگیری نمود فریاد و گریه چنان آسمان بیدخت را فرا گرفته بود که کسی را یارای خودداری نبود تمام مدرسه از بالای بام تا داخل آن و کوچه های اطراف آن از جمعیت و از دحام عجیبی احاطه شده گویا ملائکه هفت آسمان هم بصورت بشری برای زیارت آن جسد مبارک آمده با خلق روی زمین هم ناله بودند بمحض اطلاع از این مصیبت عظمی اهالی دهات دیگر گناباد فوج فوج و دسته دسته مردها شالهای سیاه بگردن و زنها با موهای پریشان با فریاد و شیون بی اختیار و دیوانه وار رهسپار بیدخت بودند و همه را آرزوی دیدار آن جسد مطهر بود از کثرت جمعیت و از دحام خلق ورود بمدرسه ممکن نبود همه فریاد ناله بلند کرده بر سر و سینه میزدند بعضی دیوانه وار و بی اختیار سر بدیوار میکوفتند حضرت آقای نورعلیشاه طاب ثراه که از مشاهده این انقلاب بیشتر منقلب و نگران اهل بیت بود که خود را تلف نکنند دائماً بدولت - سرا تشریف برده و اهل بیت را تسلیت داده امر بصبر و آرامش میفرمود

ولی اختیار از دست آنها خارج بود بعضی در گوشه دولتسرا روی خاک نشسته خاک بر سر میریختند بعضی بحال ضعف و غشوه افتاده کسیرا حالت پرستاری نبود بعضی لطمه بصورت و موی میکنند راستی قیامتی بود که چشم فلک خیره و در هیچ دوره وعهدی نظیر آنرا ندیده بود حضرت آقای نور علیشاه طاب ثراه ناچار خود بامر تغسیل و تکفین نپرداخته و مرحوم آقا شیخ محسن صابر علی^(۱) رحمه الله علیه را به نیابت امر به تغسیل و تکفین فرمود در حین غسل دادن سیاهی زیر گلو در اثر فشار انگشتان و زخمهای پیشانی مشاهده شد و فریاد بلند شد که آنحضرت را شهید کرده اند و باجل خدائی رحلت فرموده ولی هیچکس باور نمینمود که کسی را جرأت این جسارت بوده باشد بعد جنازه مبارک را حمل به قبرستان مجاور ده نموده و در مرتفعترین نقاط قبری کنده و جسد مطهر را خود حضرت آقای نور علیشاه داخل قبر نموده خود نیز وارد قبر شده امر فرمود با پارچه سر قبر را ببوشانند و مدتی با پدر بزرگوار بر ازو نیاز و دواع مشغول بود، و چون بیرون تشریف آورد با حالت انقلابی باطراف جمعیت نظری انداخته فرمود پدر مرا شهید کرده اند و در قبر مبارک کیفیت شهادت و قتل آنحضرت بر من مکشوف گردید ولی متعرض احدی نشد در صورتیکه بعضی از قتل در همان جمعیت حاضر بودند و آنحضرت نگاهی بآنها فرمود پس ازدفن باقاعه عزاداری

(۱) در تاریخ دوم ربیع الثانی ۱۳۲۷ قمری مفتخر بارشاد و دستگیری

شده و در تاریخ ۲۳ محرم ۱۳۳۷ رحلت نموده و در بقعه شاه داعی الله در شیراز مدفون گردید .

مشغول و تا مدتی این مراسم عزاداری برقرار بود که تاکنون هم خاطرات این مصیبت باقی و هرگاه بیاد آورند آتش از دلها شراره زده و اشک مانند باران روان میشود .

همان روز تلگرافاتی بولایات صادر فرمود از اینقرار .

طهران آقای حاج شیخ عبدالله ، سحر بیست و ششم ربیع حضرت مولا حایل وصال تام انداخته با حضرت کاظم بوصول یار رسید اطلاع لازم که شاید میل فاتحه گیری باشد ، بنخیال بقعه و مزار ، دفن در بیدخت ، خبر حرکت و عدم تلگرافید ، اطلاع به فقراء دهید ، بر حال سابق باقی تا خبر ثانوی علی .

طهران ، جناب جلالتمآب اجل آقای سالار السلطان سحر بیست و ششم فقراء خاک بر سر ، اطلاع لازم . علی

طهران ، جناب جلالتمآب اجل آقای سراج الملك . سحر بیست و ششم ربیع حضرت مولا قبل از وضو و مناجات پرده کشیده ما بتعزیه و فاتحه ، دفن در بیدخت خیال بقعه ، اطلاع لازم ، تکلیف فقراء با آقای رحمتعلی اطلاع خواهم داد علی .

طهران ، آقای اعتماد . سحر بیست و ششم حضرت مولا با آخر کار رسیدند شهید ، اطلاع لازم ، بفقراء آنجا اطلاع ، مصیبت دار علی .

اصفهان ، آقای محمد قلیخان سحر بیست و ششم ربیع حضرت مولا ترك ظاهر فرمود بفقراء آنجا اطلاع ، مصیبت دار ، تفصیل بایست ، فقراء بحال خود باقی تا موقع . علی

سمنان ، آقای عمیدالممالک سحر بیست و ششم ربیع حضرت مولا راحت اختیار فرمود فقراء مصیبت دار اطلاع لازم ، بسمنان اطلاع دهید فقراء بر حال خود باقی تا موقع آن . علی

کاشان ، جناب میرزا غلامحسین خان بتوسط استاد محمد عطار سحر بیست و ششم ربیع مناجات حضرت مولا یکسره شد فقراء مصیبت دار بفقراء صفحات کاشان اطلاع ، فقراء معجلاً بحال خود باقی تا موقع آن . علی

شیراز ، آقای نقیب الممالک سحر بیست و ششم ربیع حضرت مولا چون حضرت کاظم بوصول بی حایل رسید اطلاع لازم فقراء آنجا مسبوق شده مصیبت دار باشند فقراء بر حال خود باقی تا موقع تجدید . علی پس از وصول این خبر تاجر آور در ولایات هم مراسم عزاداری برقرار شد .

ما این مصیبت عظمی و فقدان طاقت فرسا را با دلی بریان و چشمی گریان بوجود اقدس بندگان صاحب ولایت و خلیفه وقت و راهنمای زمان حضرت آقای صالح علیمشاه مد ظله العالی علی رؤس العالم که حاضر و ناظر این انجمنند تسلیت عرض کرده و استدامه و دوام بزرگ نعمت ولایت پناهی را از درگاه حضرت احدیت مسئلت مینمائیم .

در خاتمه برای ترویج روانهای پاک پیمبران و مقربان ، ویژه پیشوایان بزرگ شیعه و مشایخ آن بزرگواران مخصوصاً روح مقدس حضرت آقای شهید رحمة الله علیه ارمغان توجه و بخواندن سوره مبارکه فاتحه و اخلاص یاد میکنیم .

کیفیت شب شهادت حضرت آقای سلطانعلی شاه طاب ثراه

شب ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری برای آنجناب شب عجیبی بود و شب قدر و آخرین شب هجران آنحضرت محسوب میشد و در آنشب آتش شوق میخواست هستی آن بزرگوار را بیاد فنا دهد و بامید وصال محبوب حقیقی میل داشت بال و پر در آورده و بکوی دوست پرواز کند آری.

وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد
گوش جاننش خطاب الرجعی را از معشوق حقیقی شنیده و از شنیدن آن بی پا و سر گردیده اطراف خانه هروله مینمود و این شعر را میخواند:

ما تیغ برهنه‌ایم در دست قضا

خودکشت هر آنکه خویش را برمازد

اول شب بمسجد تشریف برد و برخلاف معمول نماز را خیلی طول داد البته آواز وصل در گوش دلش طنین انداز شده و نوید سر آمدن هجران را میداد و میل داشت بیشتر با محبوب در راز و نیاز باشد چه نماز وداع بود و میدانست نماز آخرین ایشان است. دعای قنوت را هم که همیشه مختصر میفرمود خیلی طولانی کرد و با حال انقلاب و گریه این دعا را قرائت فرمود. **الهی البیت بیتک والعبد عبدک والضعیف**

ضیفك و لكل ضیف قری فاحسن قرای یعنی پروردگار من این خانه خانه تو است و این بنده بنده تو و این وارد ، مهمان تو خداوند با مهمان و وارد خود بفضل و کرم رفتار فرما و دعاهاى دیگر نظیر این دعا خواند و حال جنابش منقلب شده گریه بسیار نمود که تمام حاضرین هم منقلب شده صدای صیحه و گریه آنها بلند شد .

پس از ادای نماز حرکت فرمود و موقع خروج از مسجد دم در برگشته نگاهی بحاضرین کرده فرمود : خدا حافظ . معلوم است دل از مسجد نمیکند چه خانه محبوب است و همیشه در این خانه مقدس با محبوب راز و نیاز داشته و لذت‌ها برده اکنون باید این خانه مقدس را برای همیشه ترك گوید . سپس درب دولت سرا کربلائی ملا اسداله را که در آن موقع مباشر رساندن نان و چراغ مسافری بود صدا فرموده مقداری قبض نان باو مرحمت کرد ، کربلائی اسدالله عرض میکند : اینها را که بدهکار هستم فرمود : قبض دادن ما بتو تمام شد و بعد هر کس باشد خواهد داد که از این فرمایش فوق العاده مضطرب و نگران شده بعمویش که او هم حاضر بود میگوید : عمو این چه فرمایشی بود فرمودند عمویش میگوید منم نگران و متحیرم ، وارد مدرسه میشود می‌بیند فقراء هم دور هم جمع شده با وحشت و انقلاب میگویند این چه وضعی بود که از ایشان مشاهده کردیم ؟ ایشان چند دفعه وداع کرده و خدا حافظی فرمودند . و همه شب فقرا نگران بودند . در منزل بر يك صفحه هفت سطر و در هر سطر دو کلمه جلاله الله را نوشته و بدیوار پشت بقبله مقابل موضع نشستن خود کوبید و بآن نظر میفرمود و بعض

ادعیه در یکورقه نوشته در وسط قرآن گذاشته و قدری موی مبارک مرحوم آقای سعادتعلیشاه را که مرحوم سراج الملك خدمت ایشان فرستاده بود در پاکتی نهاده سر آنرا بسته روی پاکت نوشتند بدست نور چشم مکرم حاج ملا علی برسد و همان شب فرزند ارجمندشان آقای نورعلیشاه به برقیان رفته بود سایر اقوام و بستگان هم هر يك برای کاری در خارج بیدخت بودند که آنشب را در بیدخت حاضر نبوده و دشمنان با سودگی کار خود را انجام دهند بعد لباس خود را تغییر داده لباس نو و تازه‌ای در بر کرد و سه انگشتر قیمتی برخلاف معمول در انگشت نمود مبلغی پول هم در جیب گذاشت که قاتلین محروم بر نکردند و تا وقت سحر هیچ خواب نکرده برآز و نیاز و عبادت و بندگی و گریه و زاری مشغول بود که منخدره زوجه ایشان نقل میکند: که من هر وقت بیدار شدم دیدم ایشان بیدارند و تعجب میکردم که چرا امشب استراحت نمی‌کند؟ موقع سحر برخلاف معمول که برای تجدید وضو، خادمه چراغ میبرد در آنشب زودتر از شبهای دیگر حرکت فرموده خود چراغ را برداشته از آمدن خادمه ممانعت نمود و در بیرون باغچه چراغ را گذاشته و در تاریکی وارد باغچه شد و مقصودشان این بود که قاتلین که همه ریزه خوار خوان احسان و نمک پرورده آن جناب بودند خجلت نکشیده دست از عمل فجیع خود بر نداشتند و قضای محتوم که ندای وصال و وعده اتصال بود واقع شود.

آری مردان خدا و دلباختگان شاهد دلربا و غرقه شده دریای فنا از مرگ بدن نهراسند بلکه بدان شایقند چه زندگی خود را در

مرگ دانند و زبان حالشان این است .

اقتلونی اقتلونی یا ثقاة
ان فی قتلی حیاة فی حیاة
ان فی موتی حیاتی یافتی
کم افارق موطنی حتی متی

آزمودم مرگ من در زندگی است

چون رهم زین زندگی پایندگی است

چون بیباغچه وارد شد فرمود : **لا حول ولا قوة الا بالله .**

عبدالله از پشت سر جامه آنحضرت را کشید نگاهی بعقب نموده فرمود کیستی ؟ جواب نداد فرمود : ای بیحیا شرم نمیکنی ؟ ! او اندکی تأمل کرده بعد جلو آمده گلوی مبارک را گرفته فشار داد ولی ترس و شرم مانع شده دستش بلرزه افتاد که عبد الکریم و جعفر و مهدی هجوم آورده گلوی آنحضرت را آنقدر فشردند تا آنکه روح شریفش از زحمات این دنیای دنی خلاصی یافته پرواز نمود و جان ملکوتی بجان آفرین تسلیم فرمود و عالمی را بخاک سیاه نشانند و قتله عمّامه مبارک و انگشترها و پول در جیب را برداشته و جسد مطهرش را در آب انداختند .

مرحوم حاج نایب الصدر گوید :

ایدریغا ایدریغا ایدریغ
قطب اهل فقر شه سلطانعلی
آفتابم رفته اندر زیر میغ
شد شهید از جور قوم باطلی
از فراق ای امام المتقین
روز ماشب گشت ای شمس الیقین
تو برفتی با سعادت هم قرین
در جوار رحمة للعالمین
تو برفتی سوی دار بیزوال
ما بمانده غرقه در بحر ملال
معاندین و قتله خیال میکردند که پس از قتل آن حضرت تجلی

حضرت احدیت و مسند هدایت و ولایت برچیده میشود ولی غافل از آنکه :

چراغی را که ایزد بر فرزند
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد
یریدون لیطفؤا نور الله بافواهمم و الله متم نوره ولو
کره الکافرون

مصطفی را وعده داد الطاف حق که بمیری تو نمیرد این سبق برعکس چنان معاندین و قتله با وضع فجیعی در اندک مدتی بمکافات رسیده و نیست و نابود شدند که اکنون اثری از آنها باقی نیست مگر بنی امیه تصمیم نگرفتند که ریشه خانواده رسالت را بکلی از بیخ کنده نیست و نابود کنند و با آن وضع فجیع از کشتن کوچک و بزرگ آنان دریغ نکردند نتیجه چه شد اکنون بهیچوجه از خانواده بنی امیه اثری نیست جز لعن و شتم ، ولی خورشید رسالت محمدی سرتاسر عالم را منور و ستارگان درخشنده او در تمام عالم پراکنده اند در این قضیه هم قتله بکلی نابود شدند ولی بساط هدایت و مسند خلافت و فروغ نور حقیقت روز بروز وسیع تر و نورانی تر گردیده بطوریکه بحمدالله در این زمان بهترین دوره فقر و راحت ترین ادوار سابقه است دشمنان سر از گور پر مار و مور بیرون آورده تجلی نور حقیقت را مشاهده کنند .

شهادت این بزرگوار از بسیاری جهات شباهت کامل بشهادت سرور اولیاء و راهنمای اصفیاء مولی الموالی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دارد و این تعجب ندارد اگر عشق و ارتباط معنوی بین عاشق و معشوق

و محبّ و محبوب کامل گردد چنان در معشوق و محبوب فانی میگردد که هم اعمال و رفتار او بدون اختیار شباهت باعمال و رفتار محبوب پیدا میکند و هم حوادث و عوارضی که به محبوب وارد میشود آثار آن در دوست نمایان میگردد بلکه محبّ و محبوب یکی و متحد میشوند که مجنون وار میگوید :

من کیم لیلی و لیلی کیست من هر دو یک روحیم اندر دو بدن
انامن اهووی ومن اهووی انا نحن روحان حللنا بدنا
و بجائی میرسد که عین محبوب میگردد و میگوید :

ترسم ای فصاد اگر فصدم کنی تیغ را ناگاه بر لیلی زنی
چنانچه در روز رحلت جناب آقای سعادتعلی شاه در بیدخت
همه مشاهده کردند که چنان آثاری در حضرت آقای شهید نمایان شد که نزدیک بود روح از بدن مبارکش مفارقت کند و آثار خون درجهبه منیرش ظاهر بود و کسی نمی دانست علت چیست تا پس از مدتی خبر رسید و معلوم شد آن آثار در اثر رحلت آقای سعادتعلی شاه بوده است . از جهت همین اتصال حقیقی بولایت مطلقه کلیه یعنی یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام

است که باید شبیه بهمان حوادثی که بر آنحضرت وارد شد بر این بزرگوار هم وارد شود . سرتاسر زندگی این بزرگوار شباهت بآنحضرت داشت شهادت این بزرگوار هم ازجهاتی شباهت داشت . آن حضرت را درموقع سحر که زمان اتصال کامل بمعشوق حقیقی است بفیض شهادت رسانیدند این بزرگوار را هم در سحر موقع عبادت و شروع اتصال بحق شهید

نمودند . همان قسمی که شب نوزدهم رمضان حضرت حسنین را به نخيله که عسکرگاه حضرت بود فرستادند این بزرگوار هم فرزند ارجمند خود آقای نور علیشاه را به برقیان روانه کرد . آنحضرت را ابن ملجم مرادی ضربت بس مبارک زد این بزرگوار را هم بعد از خفه نمودن ، عبدالکریم پسر حاج ابوتراب با چاقوی قلمتراش پیشانی مبارک را خراش داد که اطمینان از فوت ایشان پیدا کند آنحضرت را موقعی ضربت زدند که بستگان و اهل و عیال حاضر نبودند این بزرگوار را هم موقعی بشهادت رسانیدند که هیچ يك از اهل و عیال حاضر نبودند، آنحضرت بدست کسی شهید شد که پرورده نعمت و مورد لطف و محبت آنحضرت بود این بزرگوار هم بدست کسانی شهید شد که يك عمر مورد لطف و پرورده خوان نعمت ظاهری این بزرگوار بودند و نیز همانطوریکه آنحضرت در شب نوزدهم رمضان بخواب نرفته و تمام شب را مشغول عبادت و بندگی حق بود این بزرگوار هم در شب ۲۶ ربیع الاول استراحت نفرموده و تمام شب را بعبادت و راز و نیاز با حق مشغول بود و نیز همان قسم که وجود مقدس آنحضرت را در گلیمی گذاشته از مسجد بخانه آوردند این بزرگوار را هم در گلیمی نهاده از سر جوی بدولت سرای ایشان آوردند و در اعمال و رفتار و اشتغالات زندگی این بزرگوار هم بامولی الموالى على على عالی صلوات الله وسلامه علیه شباهت بسیار است که از ذکر آنها صرف نظر میکنیم .

این مصیبت جانگداز قلوب همه را جریحه دار و چشمهای تمام را اشکبار نمود بلکه بجای اشک، خون از چشمها جاری نمود و

چنان غم و اندوه آن در قلوب جای گرفته و خاطرات این مصیبت باقی مانده که اکنون هم هر گاه یاد آید آتش از دل‌ها شراره زده و اشک مانند باران روان شود .

ما این مصیبت عظمی و فقدان جان گداز را با دلی بریان و چشمی گریان بآستان مقدس بندگان حضرت مولای اعظم حضرت آقای صالح علیشاه ارواحنا فداء و سایر آقایان تسلیت و تعزیت عرض کرده و بقاء صحت و دوام نعمت ذات مبارک را از درگاه حضرت احدیت نیازمندانہ مسئلت داریم و دوام افاضات ظاهریه و باطنیه آنحضرت را خواستاریم و ارواح مقدسه انبیاء و اولیاء خاصه روح پر فتوح حضرت آقای شهید و آقای غریب را شفیع قرار داده استدعای عفو و بخشش و رفع گرفتاریها و مشکلات مادی و معنوی و خطرات سلوک را داریم و مخصوصاً مسئلت داریم که ما را بیروی بزرگان و اطاعت و بندگی حق موفق دارد و توجه ما را بحق بیشتر نماید و ذوق و شوق ما را زیاد و دل ما را از علائق دنیوی خالی کند و در همه حال ما را بخود وانگذاشته در حفظ و حمایت خود قرار دهد و با اعمال و کردار ناشایسته ما ننگرد و بفضل و کرم خود با ما رفتار فرماید و بعجز و بیچارگی و در ماندگی ما رحم کند آمین یارب العالمین .

باحسان خود پوزش ما پذیر
که جز تو نداریم کس دستگیر

وقایع شهادت حضرت آقای شهید رحمة الله عليه

همه‌ماها که ارأشئیده‌ایم که حضرت آقای سلطانعلیشاه رضوان الله علیه در شب ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری بتحریر معاندین بدفطرت و بدست چند نفر عوام نایینا و محروم از حس بشریت بدرجه شهادت رسیده بالطبع این سؤال در نظر می‌آید که شخصیکه در مراتب علوم ظاهریه مجتهد مسلم و در تمام معلومات سر آمد زمان بوده و در کمالات معنوی و روحانی معنای الفخر فخری در وجود مقدسش تحقق یافته و صفت اهل اللهی و فقر و درویشی که جز استغناى طبع و رفع حوائج باکد یمین و بی‌نیازی از ما سوی الله و آزادی از قیود نفس آماره و محبت و رأفت نسبت بجمیع خلق چیز دیگری نیست در همه اعمال و اخلاقش تجلی نموده و در مقام زهد و تقوی نادره دوران و در حسن خلق و سلوک با خلق حتی با دشمنان منکری نداشته و در گاهش ملجأ ملا و درویش و بیگانه و خویش و مرجع صوفی و فقیه و رحمت عامه او و بی‌غرضیش مهالاریب‌فیه و حضرتش پناه هر بیچاره و فقیر و طبیب هر بیمار و مریض و دادرس هر مظلوم و ستم رسیده بوده و در تمام عمر حتی اذیتش بموری نرسیده چه شده که مورد دشمنی و عناد واقع شده و شهید گشته است؟! مختصراً جواب این سؤال مقدر نوشته میشود .

حضرت آقای شهید طاب ثراه از خانواده خیلی اصیل و محترم

و اباً عن جد مورد احترام و تجلیل بوده‌اند ولی محل سکونت آنها که گناباد باشد بقدری گمنام و غیر مشهور بوده که از نام آن کمتر اطلاعی در خارج داشتند در خود محل هم خانواده‌های دیگری بوده‌اند که نسبتاً عنوانی داشته‌اند ولی در خارج اشتهار و معروفیتی نداشتند پس از آنکه حضرت آقای شهید با آن مقامات علمی و مرجعیت عرفانی بموطن خود عودت فرمود و از اطراف و اکناف برای استفاضه و استفاده از مقامات علمی و فیوضات روحانی بسوی آن محل یعنی گناباد روی آوردند و نام گناباد در اطراف شهرت یافت و نامی از آن بمیان آمد، اعیان و اشراف آن محل ملاحظه کردند که بواسطه وجود آن بزرگوار روز بروز بر اهمیت آن افزوده شده و بالطبع موجب معروفیت آنها هم خواهد شد لذا با نظر موافقت و ارادت نسبت بایشان رفتار مینمودند ولی کم کم دیدند نام آنها تحت الشعاع نام آن بزرگوار واقع شده آتش حسد در قلوب آنها شعله ور شد و کینه آن بزرگوار را در دل گرفته ذلت آنجناب را مایه عزت خویش و مرگ و فنای ایشانرا سبب بقای شوکت خود پنداشتند و روز بروز بر کینه و دشمنی خود افزودند در صورتیکه اگر بعقل خود رجوع میکردند صورتاً و معنأ باید قدردان وجود ایشان باشند، ولی حب ریاست و جوش حسد چنان جلوی چشم آنها را گرفته بود که بهیچوجه بعقل خود رجوع نکرده دائماً در صدد دشمنی و عداوت و ایجاد وسائل اذیت ایشان بودند حتی در صدد تهیه وسائل قتل آن بزرگوار بر آمدند ولی ایشان با همه حتی با دشمنانیکه علناً بنای عداوت را گذاشته بودند در کمال محبت و مهربانی رفتار میفرمود و

اعمال آنها را غمض عین بلکه بعفو و احسان عمل مینمود ولی این رویه
 ابدأ در طرز رفتار و عداوت دشمنان تغییری نمیداد و آن بآن بر عداوت
 و دشمنی آنها میافزود از جمله کسانی که بیشتر از همه با جنابش دشمنی
 و کینه داشت حاج ابوتراب نوغابی از ملاکین آنجا بود و ادعای تولیت
 موقوفات زیادی را داشت. در اوائل اظهار ارادت میکرد و حتی خدمت
 آنحضرت اظهار طلب مینمود و مدتها در مدرسه بیدخت مشغول تحصیل
 بود ولی غالباً بین او و مرحوم حاج محمد حسین معین الاشراف پسر عموی
 پدر او که از ارادت کیشان با اخلاص آن جناب بود و در موضوع تولیت
 موقوفات نزاع داشت و مرحوم حاج محمد حسین معین الاشراف بواسطه هوش
 و ذکاوت زیادی که داشت همیشه غالب میآمد و او را محکوم میکرد
 و حاج ابوتراب گمان میکرد که غلبه و پیشرفت او بواسطه بستگی
 بآنحضرت است از اینرو با اینکه قبلاً اظهار ارادت میکرد کینه
 آنحضرت را در دل گرفت و روز بروز بر دشمنی خود میافزود، از
 طرف دیگر آصف الدوله والی خراسان با سلسله فقرا و صوفیه دشمنی
 کاملی داشت و به میرزا شفیع خان حاکم گناباد و تون و طبس دستور
 داد که از منسوبین عرفان و تصوف جلوگیری کند و او بنای سختگیری و
 بد رفتاری را گذاشت. ابوالقاسم خان عماد الملک هم که قبلاً حکومت
 طبس و فردوس و گناباد را داشت نفوذ آنحضرت را مانع قدرت و استقلال
 خود میپنداشت. اعیان محل هم وجود آن بزرگوار را مغل ریاست
 خود تصور میکردند بدین جهت دشمنان آن حضرت جمعاً دست
 بهم داده در صدد بر آمدند که وسائل قتل آن حضرت را فراهم

کنند و اجرای این امر فجیع بدست حاج ابو تراب اجرا گردید که در میان دشمنان از همه شقی تر و بیرحم تر بود ووش این شخص این بود که هر که مانع مقاصد او میشد بقتل او اقدام میکرد از جمله پسر عموی خود محمد علی را در جوانی کشت و جسدش را در حوض آب انداخت و میرزا ابوالقاسم شریعتمدار کاخک را که یکی از معروفین گناباد بود بواسطه اختلافی که با او داشت مسموم نمود و ملاحسین قوزدی را نیز با آنکه قبلاً با او دوستی داشت بر اثر اختلافات ملکی زخمهای مهلك زد ولی او جان بدر برد و نیز درصدد برآمد مرحوم حاج معین الاشراف و مظفر السلطان را هم که مخالف اجرای مقاصد او بودند بکشد و عنوان مصوف و مذهب را پیش کشید و از اینراه مشغول فتنه انگیزی شد در اینموقع ملاحسین قوزدی از او بوالی خراسان شکایت نمود و والی مأمورینی برای دستگیری او فرستاد حاج ابو تراب فرار کرده بتهران آمد و درتهران مدتی درخفازندگی میکرد و بعداً از انقلابات مشروطیت استفاده کرده بگناباد بازگشت نمود جمعی از عوام را هم فریب داد و با خود همدست نمود و چون مرحوم حاج معین الاشراف را مسبب گرفتاریهای خود میدانست بیش ازپیش با اودشمنی آغاز کرد و از لوازم کینه‌ورزی فرو گذار نکرد و ضمن فتنه و فساد در آزار و اذیت فقرا هم میکوشید بطوریکه فقرای نوغاب فوق العاده در زحمت و مشقت بودند ، مرحوم حاج معین الاشراف بقصد شکایت نزد نیرالدوله که درنیشابور بود ووالی خراسان شده بود حرکت کرد ولی نیرالدوله بواسطه مخالفت اهالی مشهد معزول شد و مرحوم حاج معین الاشراف بدون اخذ نتیجه مراجعت

نمود این امر بر دشمنی حاج ابو تراب افزود و در صدد برآمد هر چه زودتر درخت را از ریشه بکند و درصدد تهیه وسایل قتل حضرت آقای شهید برآمد.

در خود بیدخت هم جمعی از اهالی بر اثر اغراض مادی مخالف و دشمن آنحضرت بودند ولی جرأت اظهار نمیکردند از جمله سیدمحمد رضا عربشاهی و برادرش میرزا مسیح در رأس مخالفین، و این دو نفر فرزندان آقای سید باقر سبزواری بودند که از فقرای خیلی با محبت بود و بواسطه فرط ارادت به بیدخت آمده ساکن گردید و بعد از چندی فوت نمود سید محمد رضا بعد از فوت پدرش در تحت تربیت و محبت حضرت آقای شهید نسبتاً ترقی نمود و منبر هم میرفت و چون لطف و محبت حضرت آقای شهید را نسبت بخود میدید تقاضای ازدواج با یکی از صباپای آقای شهید را نمود و چون قبول نفرمود بنای دشمنی را گذاشت و تمام محبتهای سابقه را فراموش نمود و ضمناً خیال میکرد اگر ایشان کشته شود ریاست روحانی و امامت جماعت مسجد و تولیت موقوفات مدرسه بیدخت با او خواهد شد. دیگر از دشمنان آنحضرت میرزا عبدالله خواهرزاده آنحضرت بود که چون صبیبه کربلائی اسحق را که قبلاً دیگری خواستگاری کرده بود برای خود عقد نمود و حضرت آقای شهید باو تغیر و تشدد کرد و مورد بی لطفی آنحضرت واقع گردید لذا موجب دشمنی او شد. دیگر جعفر بود که مدتی در کارهای کشاورزی آنحضرت و رسیدگی بعلوفه حیوانات بمنزل آقای شهید رفت و آمد داشت و از اوضاع ساختمان آن منزل کاملاً مطلع بود چندی هم حمامی بود و بواسطه

عدم کفایت و قابلیت در اواخر هر دو کار را از او گرفته بودند از این رو کینه و دشمنی آنجناب را در دل گرفت و منتظر فرصت بود، حاج ابو تراب بتدریج این دشمنان را با خود همدست نمود و در نوغاب و قصبه و جویمند و بیدخت مجالسی مخفیانه تشکیل دادند و بقتل حضرت آقای سلطانه‌علیشاه تصمیم گرفتند و قرار گذاشتند شب شنبه که اجتماع در بیدخت کمتر و فقرائی هم که روز جمعه از اطراف برای زیارت آمده‌اند متفرق شده‌اند و مردم متوجه نیستند مقصود خود را انجام دهند و چند شب شنبه باین قصد به بیدخت آمدند حتی دو سه نفری نیمه شب بدر منزل آنحضرت آمده در میزدند بخیال اینکه آنحضرت بیرون آمده مقصود خود را انجام دهند ولی بمقصود نائل نگردیدند و بعداً خود آنها قضیه را نقل کردند چنانچه کربلائی یوسف نام اهل قریه منند گناباد نقل کرد که حاج ابو تواب صد تومان بمن وعده داد و يك ششلول هم داد که بروم ایشانرا بکشم نصف شب رفتم بدر منزل ایشان ، دردم خود آن حضرت با لاله روشنی آمدند در را باز کردند ششلول را زدم در نرفت برای بار دوم و سوم زدم باز در نرفت دستم سست شد و لرزه بر من افتاد خندید و دست در جیب نموده مبلغی پول بمن داده فرمود بیا این پول را بگیر و از گناباد برو که اگر فقرا خیر شوند بتو صدمه میزنند من خجالت کشیده عنذر خواهی کرده و رفتم .

انجمن‌هایی که برای این مقصود در بیدخت تشکیل میشد در منزل سید محمد رضا عرب شاهی بود و چهل نفر در آن شرکت داشته وهم سوگند برای قتل آن حضرت شدند متنفذین جویمند و قصبه نیز از قضیه

آگاه و با آنها همراه بودند در مشهد هم یکی از متنفذین بعنوان مشروطه خواهی و توسعه طرفداران خود مسبوق و با آنها همراهی مینمود ولی کسانی که خود را برای کشتن آنحضرت آماده کرده و در آن شب مرتکب این جنایت عظمی شدند پنج نفر بودند شیخ عبدالکریم پسر ارشد حاج ابو تراب که صورتاً در لباس اهل علم و از طلاب بود، میرزا عبدالله خواهر زاده آن حضرت. جعفر، حسن مطلب نوغابی، مهدی پسر ملاعلی تربتی این پنج نفر کسانی هستند که در آن شب مرتکب قتل شدند و بقیه چهل نفر با اسلحه در اطراف منزل و در پشت بیدخت بحفاظت و پاسبانی مشغول بودند این پنج نفر از پشت دیوار باغچه ای که شبها آنحضرت برای تجدید وضو تشریف میآورد بالا آمده بر درخت رفتند و در بالای درخت یک نفر برای کشیک مانده بقیه بدرون باغچه آمدند در پشت دیوار باغچه هم چند نفر دیگر کمین کرده که اگر کمکی لازم باشد کمک نمایند، بین باغچه و اندرون دری بود که از طرف اندرون می بستند اشرار خواستند از آن در بدرون منزل روند چون بسته بود پاشنه آنرا بااره شروع بیریدن نمودند در آن بین صدای پائی بگوششان رسیده ترک کردند سپس دو نفر از باغچه بیالای بام رفته که از بام باندرون منزل بروند ولی ممکن نشد و در همان بام بکشیک مشغول شدند، دو نفر هم در مطبخی که در باغچه بود پهلوی تقاری که برای شستن جامهها گذاشته بودند پنهان شده منتظر فرصت بودند تا شقاوت خود را انجام دهند.

حضرت آقای شهید موقع سحر بر خلاف معمول هر شب که خادمه

ایشان چراغ میبرد در آن شب زودتر از شبهای دیگر حرکت فرمود و خود چراغ را برداشته از آمدن خادمه ممانعت نمود و در بیرون باغچه چراغ را گذاشته و در تاریکی وارد باغچه شد و مقصودشان این بود که قاتلین که همه ریزه خوار احسان و نمک پرورده آن جناب بودند خجلت نکشند و دست از کار خود بر ندارند و قضای محتموم که ندای وصال و وعده اتصال بود واقع شود.

چون بصحن باغچه رسید فرمود: **لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم**، عبدالله از پشت سر جامه آنحضرت را کشید ایشان نگاهی بعقب نموده فرمود کیستی؟ جواب نداد فرمود ای بیحیا شرم نمیکنی؟! او اندکی تأمل کرد بعد جلو آمد و گلوی مبارک را گرفته فشار داد ولی ترس و شرم مانع شده دستش از کار افتاد و عبدالکریم و جعفر و مهدی هجوم آورده گلوی آنحضرت را آنقدر فشردند تا آنکه روح شریفش از زحمات دنیا خلاصی یافته پرواز نمود و جان ملکوتی بجان آفرین تسلیم فرمود و عالمی را بخاک سیاه نشاند و جسد مطهرش را در آب روان انداخته فرار نمودند چون اهل بیت مراجعت ایشان را بتأخیر دیدند بطلب ایشان آمده جسد ایشان را که خیال میکردند در حال غشوه است باندرون بردند بعداً ملتفت شدند که فوت نموده اند و شروع بگریه و شیون نمودند در این موقع حضرت آقای نورعلیشاه وارد شده و با حال انقلاب جسد مطهر را حرکت داده پس از تفسیل و تکفین در تپه مجاور بیدخت دفن نمودند.

این مصیبت جانگداز قلوب همه را جریحه دار و چشمهای تمام

را اشکبار نمود بلکه بجای اشک خون از چشمها جاری نمود و چنان غم و اندوه آن در قلوب جایگرفته و خاطرات این مصیبت باقی مانده که اکنون هم هرگاه یاد آورند آتش از دلها شراره زده و اشک مانند باران روان میشود.

پس از شهادت آنحضرت هر يك از کسانی که در قتل ایشان شرکت داشته یا همراهی نمودند بکیفر خود رسیده و موجب عبرت مردم گردیدند.

پس از قتل حضرتش مدتها بیدخت و گناباد بلکه همه جا دچار انقلابات و اغتشاشات زیاد گردید تا آنکه جنگ بین المللی اول پیش آمد و در حقیقت دست طبیعت انتقام خود را کشید و مصداق فرمایش شیخ نجم الدین کبری که فرموده بود: خونبهای فرزندانم مجدالدین سرمن و سر تو و سر تمام اهل مملکت است. بروز کرده ایکن خود قتل نیز بکیفر کردار خود رسیدند و چون دشمنان مخصوصاً قتله از نتیجه کار خود ترسان بودند هر روز بدروغ و تقلب، تظلماتی بخارج نموده و فقرا را اذیت و آزار میکردند حاج ابو قراب که محرک اصلی قتل بود با بعضی متنفذین گناباد تهیه اسلحه و نفرات نموده باذیت و آزار فقرا اشتغال داشت حتی همه جا از کشتن جناب آقای نور علی شاه طاب ثراه خلیفه و جانشین آن بزرگوار سخن میگفت، از اینرو آنجناب نیز تنها بیرون نمی آمد و غالباً چند نفر از پیروان و فدا کاران ایشان موقع بیرون رفتن در خدمتشان بودند از جمله اقدامات حاج ابو تراب این بود که پیامها و نامهها بسالارخان بلوچ که در آن موقع بر تربت تسلط یافته بود فرستاد و او را تطمیع کرد که

اگر بگناباد بیائی گنجها و نقدینه‌های فراوانی بدست خواهی آورد و او حکم قتل حضرت آقای نور علیشاه را از یکی از عالم نماهای مشهد گرفته با پانصد سوار بلوچ بجویمند آمد و جناب آقای نور علیشاه را با چند نفر از خواص ایشان بیست و پنج روز توقیف و خانه و منزل ایشان را غارت نمود و بعد از ۲۵ روز ایشان را حرکت داده بجنگل برد که با تلگرافات زیاد آنجناب را آزاد کرد .

بر اثر شرارتهای دیگری هم که حاج ابو تراب داشت از طرف دولت بوالی خراسان حکم شد که او را گرفته بتهران بفرستد والی خراسان هم بفرماندار گناباد وطبس و فردوس دستور داد که او را بگیرد و فرماندار او را گرفته بمشهد فرستاد در آنجا طر فداران او هر چه جدیت کردند او را مستخلص کنند مؤثر نشد و او را بتهران بردند و مدتها در شهر بانی محبوس بود و کسی از حالش نمی پرسید شیخ ذبیح الله گنابادی که وکیل او بود بهر جامتوسل شد اثری نکرد حتی بهیئت علمیه تهران نیز ملتجی شد و همدستان و طرفدارن او شکایاتی بدولت و مجلس شورایملی کردند باز هم مؤثر نشد بالاخره یکنفر از طرف علمای تهران برای شفاعت نزد جناب آقای نور علیشاه که در آن موقع در تهران بود آمد و اصرار زیاد در عفو و اغماض و خلاصی او نمود آنجناب فرمود من او را حبس نکرده و شکایتی از او ننموده ام کردار و عملیات بدخود او او را طبعاً بکیفر رسانیده و انتقام خدائی ، او را باین وضع انداخته است ولی چون بمایپناهنده شده است از گذشته های اوساکتیم ، ولی از این بیعد از اذیت ما و فقرا دست بر دارد و از قتله مرحوم آقا حمایت نکنند چون

این پیام بهیئت علمیه رسید از عفو و اغماض آنجناب در شکفت شدند و بنا شد حاج ابوتراب حاضر شده ملزم شود که در صورتیکه باز فقرارا اذیت کند دوهزار تومان آن زمان بپردازد و مدتی طول کشید و او در حبس بود تا این التزام نامه نوشته شد و بامضای وزارت کشور و شهر بانی رسید و از حبس خارج گردید و حضور جناب آقای نور علیشاه آمد و اظهار تشکر و عذر خواهی نمود و اجازه مرخصی گرفته حرکت کرد و مبلغی هم برای خرجی راه باو مرحمت کرد بعض فقرای تهران و بین راه تصمیم داشتند او را بکشند آنجناب نهی فرمود و بفقرای عرض راه مرقوم فرمود که هیچگونه اذیتی باو نکنند فرمود اینها انتقام خون مرحوم آقا نیست شما اقدام نکنید خداوند انتقام خواهد کشید حاج ابوتراب سالماً بگناباد وارد شد ولی بمحض ورود نظر بخت ذاتی، مجدد شروع به تفتین و افساد نمود و دیگران را باذیت و آزار فقرا و ادار میکرد و میگفت من ملتزم شده‌ام که اذیت نکنم ولی شماها که ملتزم نشده‌اید و باین ترتیب دشمنی ذاتی خود را انجام میداد.

در این اوان محمد علی نوغابی که بدو مقنی و بعد بنیشابور رفته در کارخانه پنبه مستخدم گردیده بود و از این راه مختصر مال و توانائی پیدا کرده و بگوسفند خریدن مشغول شده بود يك سفر برای خریدن گوسفند بگناباد آمد و آن اوقات مصادف با فتنه سالار خان بلوچ بود حاج ابو تراب تفنگک او را گرفته بسالار داد لذا کینه حاج ابوتراب در دل محمد علی جایگیر شد و منتظر وقت بود که انتقام خود را بکشد به نیشابور برگشت در اینموقع شورشی برضد اداره نمک در نیشابور برپا

و محمد علی جزو آشوب طلبان شد و بیش از همه هیاهو و داد و فریاد میکرد اداره شهر بانی آشوب طلبان را تعقیب کرد و محمد علی فرار کرده برجی را سنگر قرار داد مأمورین شهر بانی بمنزلش رفته اموالش را غارت کردند و گوسفندان را بردند محمد علی آشفته شده تصمیم به مخالفت با دولت و یاغیگری را گذاشت و با چند نفر، اسب و سلاحی بدست آورده بتاخت و تاز مشغول شد و یاغیگری مشهور گردید از طرف دولت چند دفعه اردو فرستاده شد و در صدد دستگیری او بر آمدند ولی موفق نشدند و پیروان محمد علی کم کم زیاد شده بهفتاد نفر رسید و بفردوس تاخت و رئیس شهر بانی آنجا را با یکنفر دیگر از کارمندان کشته نعش آنها را بدرخت آویخت و باغنیمت بسیار برگشت قشون دولتی باز او را تعقیب کردند ولی باز نتیجه ای نگرفتند و محمد علی رفته باردوی نائب حسین کاشانی پیوست و پس از تصرف و غارت چند محل از طرف نائب حسین بلقب سردار معروف شد و چون شنید در غیبت او عیال او را که نزد حاج ابو تراب سپرده بود به سعایت حاج ابو تراب بار دو برده اند عرق غیرت و حمیتش بجنبش آمده روی بکناباد نمود و در عمرانی منزل کرد و از اعیان و متمولین دهات اسب و تفنگک مطالبه نموده میگرفت از جناب آقای نو رعلیشاه هم اسب و تفنگک و آذوقه خواست آن جناب مقداری آذوقه برای او فرستاد و پیغام داد آنچه موجود بود فرستادم از حاج ابو تراب هم چند اسب و تفنگک خواست او جواب داد اگر دلو و طناب میخواهی برایت میفرستم این جواب محمد علی را غضبناک کرد و از همانجا یکسره آهنگک نوغاب نمود و ازهرده و قصبه که میگذشت جار

میزد که هر که در اینجاست از کوچک و بزرگ باید همراه بیاید و جمع زیادی با او همراه شدند و خود او در عقب بآنها گفت هر که برگردد با تیر میزنم حاج ابوتراب هم پس از آن جواب مراقب خود بود و در برج خانه اش نگاهبان گماشته بود نزدیک نوغاب محمد علی تیری رها کرد و عبدالکریم که یکی از نگاهبانها بود مطلع گردید در این بین محمد علی وارد کوچه منزل حاج ابوتراب شد ، او با آسیابان خود در سکوی درب منزل نشسته حساب میکرد چون محمد علی را دید فوری به درون منزل رفته در را بست محمد علی از پشت در و حاج ابوتراب از درون منزل مشغول فحاشی و ناسزاشدنند درین بین عبدالکریم از سوراخ برج نگاه کرده ناگاه چشم محمد علی با او افتاد تیری زد که به پیشانی شیخ عبدالکریم اصابت کرد و فوری جان داد و درست همان محلی که با چاقوی قلمتراش پیشانی مبارک آقای شهید را خراش داده بود با تیر محمد علی برابر گردید پس از آن مستحفظین برج تاب مقاومت نیاورده از برج پائین آمده تسلیم شدند و محمد علی آنها را خلع سلاح کرد بعد محمد علی هر چه کوشش کرد درب منزل را باز کند موفق نشد امر کرد درب را آتش زدند و بمنزل وارد گردیدند حاج ابوتراب فرار کرده در مطبخ با تفنگی که در دست داشت پنهان شد و همراهان محمد علی بغارت کردن منزل مشغول شدند و آنچه در منزل بود بتاراج بردند ولی خود محمد علی هیچ دست باموال نزد همراهان او دور مطبخ را گرفته تیر میزدند حاج ابوتراب هم از داخل تیر میزد، دیدند از این راه بر او فائق نمیشوند سقف مطبخ را خراب کرده و مشغول تیر زدن شدند او مستأصل شده با طاقی که به مطبخ راه داشت رفت

خواستند وارد آن اطاق شوند دو نفر را تیر زد ولی کارگر نشد سپس سقف آن اطاق را نیز خراب کردند باز او باطاق دیگر فرار کرد چون شب فرا رسید و کار او خاتمه نیافت محمد علی امر کرد که از دکانهای نوغاب یازده پیت نفت آوردند و هر چه لحاف و فرش و چیزهای دیگر بود نفت زده آتش میزدند و از سقف باطاق میانداختند و آن اطاق يك پارچه آتش شد که شعله آن از سقف خارج میشد و هر چه در آن اطاق بود سوخت حتی قنذاق تفنگ و بعضی اعضای بدن حاج ابوتراب هم سوخت و بواسطه دود زیاد ، راه منفذ آزادی نداشت و ناچار سر را در طرف دودکش بخاری نگاهداشته تنفس میکرد و تا صبح بدین ترتیب در اطاق بسر برد ولی باز کسی جرأت نمیکرد وارد اطاق شود صبح درب اطاق را خراب کردند که وارد اطاق شده او را بگیرند او باطاق دیگر رفت و در پشت صندوقی پنهان شد و تیر میزد همراهان محمد علی هم مشغول تیر زدن شدند خود محمد علی چون محل اختفاء او را یافت باده تیر دو تیر زد که اتفاقاً بمغز سر حاج ابوتراب اصابت کرد مغزش متلاشی شده بزمین ریخت و يك طرف صورت او هم جدا شد و در دو طرف صورت دو استخوان ماند و بزمین افتاد که موقعیکه خواستند او را دفن کنند اجزای سرش را در درپارچه جدا گانه پیچیده با او دفن کردند .

موقعیکه کار حاج ابوتراب تمام شد پسر دیگرش ابوالقاسم را نیز بقتل رسانید پس از آن طنابی پپای او بسته کشان کشان بصحن منزل آوردند و حاج ذبیح الله بيك را که از خویشان او بود مجبور کرد که جسد او را در صحن منزل بگرداند بعد هم محمد قاسم را که از فقرا بود

گفت تو هم طناب را بگیر و دور منزل بگردان و در موقع گرداندن حاضرین کف میزدند و شادی میکردند اهالی نوغاب و دهات مجاور هم که غالباً از تعدی و ظلم حاج ابوتراب بتنگ آمده بودند پس از قتل او شادی ها کردند و کودکان کف میزدند ولی چون خبر قتل او بهییدخت رسید و فقرا خواستند جشن بگیرند حضرت آقای نور علیشاه اجازه نفرمود و هیچگونه آثار شادی بروز نداد و این قضیه روز یازدهم ربیع الثانی ۱۳۲۹ ق یعنی تقریباً دو سال بعد از قضیه شهادت واقع گردید اتفاقاً اول وقت همانروز فرمان اجازه و دستگیری بندگان آقای حاج شیخ محمد حسن ارواحنا فداه با لقب صالح علیشاه صادر گردیده بود .

محمد علی سردار پس از خاتمه کار حاج ابوتراب بعمرائی برگشت و قشون دولتی او را در کیسور محاصره کردند ولی دست نیافتند و مدتی در محاصره بود و دچار سختی آذوقه شد که ناچار اسبها را کشته مصرف میکردند بالاخره پیروانش با او خیانت کردند و با قشون دولتی سازش نمودند و شبانه دو نفر از قشون دولتی را از برج بالا کشیدند و آنها کمین کرده موقعیکه محمد علی از اطاق بیرون آمد دو تیر بر او زدند ولی کارگر نشد و ملتفت شد که پیروانش خیانت کرده اند و چاره پذیر نیست باطاق خود برگشت و تفنگ را زیر گلوی خود گذاشت و با پای خود تفنگ را حرکت داد و خود را کشت .

یکی دیگر از قتله جعفر بود که او را دستگیر کرده بمشهد بردند و چند سال در آنجا محبوس بود و بوسائلی متوسل گشت و مستخلص شد بگناباد برگشت و موقعیکه بقاین میرفت دو نفر با او بعنوان رفاقت

حرکت کرده و در بین راه او را کشتند .

دیگر میرزا عبدالله همشیره زاده آنحضرت بظاهر انکار داشت و بر ائمت می‌جست و خدمت آقای نور عایشاه نیز زیاد میرسید و اظهار نیازمندی مینمود ولی همه از حلال او آگاه و از او متنفر بودند بالاخره مفقود شد و معلوم نشد بدست کی کشته شده است . دیگر حسین نوغابی که از طرفداران حاج ابو تراب بود که در موقع حمله محمد علی کشته شد . دیگر مهدی پسر ملاعلی تربتی از ترس فقرا همیشه سرگردان و گمنام بود و در سختی و فشار زندگی میکرد تا از دنیا رفت . بطور کلی طولی نکشید که تمام قاتلین و مسببین بکیفر کردار ناشایست خود رسیدند و اثری از آنها باقی نماند .

بس تجربه کردیم درین دار مکافات

با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد

تعجب آنستکه بعدها وهم اکنون که بچشم خود عاقبت دشمنان و معاندین را دیده یا شنیده‌اند بهیچوجه عبرت نگرفته و بموجب خبث طینت و ناپاکی طویرت باز در فکر مخالفت و تولید زحمت برای بزرگان و فقراء میباشند و هر موقع که بفتنه انگیزی و مخالفت اقدام نموده یا میکنند جز بزیان و ضرر خودشان نتیجه نمیگیرند و باز هم دست بر نمی‌دارند ولی .

نیش عقرب نه از ره کین است

اقتضای طبیعتش این است

از خداوند متعال مسئلت مینماییم که وجود نعمت بزرگان و اولیاء خود را در حفظ و حمایت خود نگاهداشته و بر جلوه و نورانیت آنها بیفزاید، پیروان و دوستان آنها را زیاد کند و دشمنان و معاندین آنها را اصلاح فرماید.



شرح حال حضرت آقای حاج ملا علی نور علیشاه
ثانی طاب ثراه در شب ۱۵ ربیع الاول که مصادف
باشب رحلت آن بزرگوار بود قرائت گردید

العالم الربانی و الحکیم الصمدانی حضرت آقای حاج ملا علی
نور علیشاه ثانی قدس سره السبحانی در هفدهم ربیع الثانی ۱۲۸۴ قمری
قدم بعرضه این دارفانی نهاد و در دو سالگی از مادر یتیم شد و والده ماجده
آنحضرت در سال ۱۲۸۶ بمرض وبا بدرود زندگی گفت و تمام دوره
طفولیت و صباوت در تحت توجه و حجر پدر بزرگوار بدون مادر و سر-
پرست مهربان گذرانید در ۱۷ سالگی به قصد ادامه تحصیل با پدر
عالیقدر خود بمشهد عزیزت فرمود ولی از ازل کودکی شور و حرارتی
در سر آنجناب بود که موجب حیرت هر بیننده و شنونده میگردد و
افکار عالیه و خیالات مقدسه متعالیه و مناعت و شهامت و شجاعت و جدیت
و استقامت در اطوار و حالات ایشان آشکار و آتشی در درون آن بزرگوار
شعله ور بود که نمیتوانست توقف کند و با آسایش خاطر به تحصیل پردازد
و لذا پس از چند ماه بطور ناشناس و بدون وسائل و لوازم سفر بعزم
سیاحت و خدا جوئی بسمت ترکستان حرکت فرمود و مدت هفت سال
زحمت سفر و ریاضت را تحمل نمود و غالب ممالک و بلاد اسلامی شرق
و غرب را پیمود، واضح است در این مدت چه زحمات و صدماتی بر خود
هموار نمود ولی در مقصد عالی که میپیمود تمام آنها را با رضا و رغبت

استقبال می نمود و از هیچ زحمت و ریاضتی روگردان نبود پس از هفت سال ریاضت و رنج سفر که از شرح آن خودداری میشود بگناباد و آستانه بوسی پدر بزرگوار مراجعت فرمود و بامر پدر عالیقدر خود بر ریاضت و تصفیه قلب و تزکیه نفس و تخلیه و تخلیه و تجلیه مشغول شد و مدت‌ها خلوت‌گزید و با قلّ ما یقنع قناعت فرمود تمام روزها روزه دار و شبها بیدار و بتوجه و عبادت مشغول بود غذا و افطاریکه برای ایشان می‌آوردند تناول نمی‌فرمود و بدون اطلاع دیگران، بخوراک گربه‌ها میداد که محترمه عیال ایشان نقل میکند: غذائیکه برای ایشان می‌بردیم آنرا گذاشته می‌فرمود بعداً می‌خورم و آنرا رد نمی‌کرد ولی بعدها چند مرتبه ملتفت شدیم که خود ایشان نمی‌خورد و بگربه‌ها میدهد و غذای خودشان غالباً مقدار مختصری نان جو بدون خورشت بود. در این مدت ریاضت طوری مستغرق بود که بهیچوجه توجهی بغیر حق نداشت چنانچه فرزند کوچک ایشان بنام سلطان‌حسین وفات نمود و جناب آقای شهید برای حرکت دادن جنازه او تشریف آورد و اظهار تألم فرمود و دیگران نیز اندوهگین بودند ولی خود ایشان بواسطه اشتغال بتصفیه قلب و انقطاع از خلق ابداً خم بابر و نیارود و اظهار تأثری ننمود حتی از اطاق هم بیرون نیامد و هر روز صبح حضرت آقای شهید باطاق ایشان تشریف برده ساعتی در خلوت دستوراتی داده مراجعت می‌فرمود پس از خاتمه دوره ریاضت يك شب پس از مراجعت از مسجد فرمود: موقعیکه در مسجد بودم بچه کوچکی را در بغل زنی دیدم که شباهت زیادی بفرزند خودم داشت و از دیدن او بیاد فرزند خودم افتادم و قلبم آتش گرفت.

پس از مدت‌ها ریاضت و چندین اربعین خلوت، مخلع بخلعت هدایت شده زیارت مشهد مقدس و حج بیت الله الحرام برای دفعه دوم مشرف و پس از زیارت اعتاب مقدسه بگناباد مراجعت و باستفاضه از محضر انور پدر بزرگوار و مقداری اوقات روزرا بزراعت مشغول بود که ناگاه قضیه فاجعه و واقعه هائله شهادت حضرت آقای شهید اتفاق افتاد قلم اینجا رسید سر بشکست .

چون قلم در وصف این حالت رسید

هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

پس ز شرح سوز آن کم زن نفس

رب سلم رب سلم گوی و بس

این واقعه بر آنجناب فوق العاده سخت و ناگوار و تأثر آورشد. در آن شبانه روزی که معاندین و قتلہ در صدد ارتکاب این امر فجیع بودند ایشان برای سرکشی به قنات به برقیان تشریف برده بود پس از خبر دادن بایشان برق آسا مسافت سه فرسخ را در يك ساعت طی کرده حاضر شد و آن داهیه کبری و مصیبت عظمی را که نمونه قیامت کبری بود مشاهده فرمود که دوست و دشمن حتی خود مرتکبین و قتلہ مالک خود نبوده نمی توانستند از ناله و گریه خودداری کنند که شرح آن جداگانه باید عرض شود مجعلاً چون دید که اهل بیت و اکثری از بستگان ، نزدیک است خود را تلف کنند امر بصبر و تحمل فرمود و فوراً جسد مبارک را حرکت داده بمدرسه برد و بامر ایشان مرحوم آقا شیخ محسن سروستانی ملقب به صابر علی

رحمة الله عليه و ملاقاسم شورابی در حوض مدرسه غسل داده و با کفنی که حاج نایب الصدر تقدیم نمود تکفین نمودند و قرب قریه بیدخت در موضع مرتفعی بتعین آقای نور علیشاه قبری حفر و جسد مطهر را خود ایشان در قبر داخل کرده بامر ایشان سر قبر را با پارچه پوشانیدند و ایشان داخل قبر شده توفقی نموده بیرون آمد و باحالت خشم و غضب بجمعیت حاضرین نظر انداخته فرمود: پدر بزرگوارم را کشته اند، و در همان نظر، قتله متوجه شدند که آنان را شناخته از میان جمعیت و ازدحام فرار کردند و بعداً اقرار و اعتراف بارتکاب و عده محرکین و متوافقین و کیفیت قتل نمودند.

از طرفی چون اوضاع ایران در آن اوقات منقلب بود و حکومت مقتدر و دادرسی در کار نبود هر کس بهر وسیله دانست و توانست دست تطاول و چپاول دراز نمود، من جمله قتله و بعضی اعیان خود خواه که محرک و مسبب این قتل و خشنود از این امر بودند خطه گناباد را بر عموم فقراء خصوصاً منتسبین ایشان تنگ گرفته بانحاء مختلفه تهدید و اذیت و آزار جانی و غارت اموال آشکارا و پنهانی مینمودند، که بیشتری خود آنجناب را مورد خطر جانی گمان میکردند زیرا معاندین تهدیدات و ارجوزه قتل ایشان را منتشر میساختند اگرچه خود آنجناب را بواسطه علم بعاقبت کارنگرانی نبود لیکن ظاهر اصلاح در تحفظ و تحرین دانستند ولی منسوبین علاوه بر مصیبت شهادت با یک نوع ترس و بیم زندگانی مینمودند، و چون محرکین و مسببین و مباشرین این واقعه از خود و بروز این عمل بیمناک بودند برای اخفاء و اطفاء نایره ای که خودشان

افروخته بودند خواستند این خون بنا حق ریخته را پایمال و آن گلوی فشرده را بکلی خفه نمایند که هیچ آوازی بلند نشود لذا هر روز اسبابی چیده و تظلمی بخارج گناباد می نمودند و به مجسمه های استبداد که بلباس مشروطه ظلم و بیداد می کردند استظهار جسته به معمولاتی متمسک میشدند و چند نفر از آنها به تربت رفته به سالار خان بلوچ پناهنده شدند و بکلی امر را مشتبه نمودند، سالار خان که یکی از سوارهای بلوچ و معروف بسرقت و شرارت بود چون ایران را خالی از دادرس و دست خوش هرکس و ناکس دید بر شهر تربت تاخت و شجاع الملک را که یکی از اعیان و متمولین و حاکم تربت بود بقتل رسانید و تمام دارائی و ثروت او را که بیش از چند ملیون آتزمان بود ضبط نمود و برجای او نشست و صدر العلماء تربتی را بقتل رسانید و بنام مشروطه خواهی مقاصد شوم خود را انجام میداد .

بعضی از متنفذین مشهد را نیز بوسیله پول با خود همراه نمود . دشمنان و اعیان گناباد که این اوضاع را دیدند موقع را مفتنم شمرده او را تشجیع و تطمیع نمودند و بکنج بی رنج نوید دادند و گفتند اگر شجاع الملک رانه کرور نقد بوده در بیدخت جواهرهای قیمتی است که ارزش آنها صدها برابر دارائی شجاع الملک است ، سالارخان که از حقیقت حال بی اطلاع بود اجازه و احکامی از تربت و مشهد بدست آورد و با پانصد سوار بلوچ و دو برادرش حاتم خان و عطا خان و دو شیخ از دین بی خبر شیخ ابراهیم شاهرودی روضه خوان و حاج شیخ صادق برادر شیخ علی اکبر مجتهد تربتی رو بگناباد نهاد و در جویمند که مقر حکومت و

قریه معظم گناباد است ساکن گردید و عطاخان و شیخ ابراهیم را بدیدن آقای نور علیشاه بعنوان تعزیت و تسلیت فرستاد و آنروز ۱۲ رجب ۱۳۲۷ یعنی سه ماه و نیم بعد از شهادت بود و روز بعد را بناهار دعوت نمود روز بعد آقای نور علیشاه با پنج نفر از خواص منسوبین خود بجویمند تشریف بردند و سالارخان دو نفر سوار برای امنیت راه و احترام فرستاد، سالارخان بظاهر در تکریم و تجلیل ایشان کوشیده خواهش نمود که در اطاق شیخین نهار صرف شود در حین اشتغال بصرف نهار صد نفر سوار به سرکردگی و راهنمایی حاج ابوتراب نوغابی و چند نفر دیگر از همان جنس به بیدخت فرستاد و آنها بقتلاً در حین ظهر به بیدخت آمدند و اغلب از قتله و شرکاء آنها همراه بودند و دیگران هم ملحق و موشهای خانگی که سالهای سال از همان نان و نمک پرورده شده و مرفه و آسوده بودند بعلت خبث طینت و کمی طویت بنای خرابی گذاشتند و قبلاً هم انتشار داده بودند که خود ایشان را با هر کس که با ایشان بوده بقتل رسانیده اند تا زنها و سایر منسوبین مضطرب و بی دست و پا شده و همینکه خبر ورود این عده رسید زنها و بچهها منزلها را وا گذاشته و با لباس مبدل پناه بمنازل رعایا بردند و هر چند نفر در گوشه‌ای با بدن لرزان و چشم گریان و دل سوزان با حال پریشان پنهان گردیدند و فقرائیکه مشغول محافظت بودند خواستند بدفاع بر آیند تا کشته شوند یا دفع دشمن نمایند جناب آقای حاج شیخ محمد حسن که در آن موقع نوزده سال از سن شریف ایشان گذشته بود فرمود قتل جناب آقای نور علیشاه و همراهانشان دروغ است و خود آنان منتشر نموده اند شماها تسلیم باشید که جان

جانان ما در گرو است لذا تسلیم شده از دفاع و نزاع صرفنظر نمودند آنها هم بدون معارض و مزاحم دست تطاول و غارت و تاراج گشودند و بمنزل آقای نور علیشاه رفته و آنچه دیدند بردند و آنچه نتوانستند ببرند شکستند و بعضی داخلی‌ها هم برای خود تامین آتیه نموده هر چه دیدند بردند ولی بعد از شهادت حضرت آقای شهید بفوریت آقای نور علیشاه مخلفات و اسناد شخصی و امانات را در محلی مخفی نمود که آنچه باید محفوظ باشد محفوظ ماند خلاصه لفظ تاراج محتاج بتوضیح نیست چند نفری هم بمنزل آقای رئیس العلماء که از منسوبین نزدیک بود رفته تاراج نمودند و نکته‌ایکه خالی از اهمیت و لطافت نیست و دلیل و برهان قاطعی است بر بی عقلی مرتکبین، آنکه کرده‌ایکه دارای نقشه جغرافیائی و از کارهای خوب مرحوم سرتیب عبدالرزاق خان مهندس بغایری بود شکستند و گفتند اینها بت پرست میباشند و بت آنها را شکستیم و ندانستند که:

بت شکن بوده است اصل اصل ما

چون خلیل حق و جمله انبیاء

بهر حال تا پنج روز در بیدخت مشغول تهدید و غارت بودند و از همه نوع جسارت و سختی و فشار بر فقراء کوتاهی نکردند و فقراء را با جبار و ادار بتوبه و زدن شارب نمودند علاوه خسارت زیاد بتمام گناباد وارد آوردند و در آن چند روز در بیدخت محشری بود چند نفر از مسافرین و فقراء که در مدرسه منزل داشتند از جمله مرحوم آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب و آقای شیخ غلامحسین حاجیانی را از سر نماز گرفته

کت‌های آنان را بریسمان بسته جلو اسب انداختند و روانه جویمند نمودند و در حبس انداختند تا خود آقای نور علی‌شاه توسط و ضمانت آنها را نموده گفتند: اینها چه تقصیر دارند هر چه از آنها میخواهید من خود میدهم، و آنها را مستخلص نموده نجات دادند، تا بیست و پنج روز آنجناب را با چند نفر از منسوبین و مخصوصین محبوس داشتند و از بیرون آمدن یا ملاقات با ایشان ممنوع بودند و توهینات محترمانه بخيال خود مینمودند گاهی مطالبه کاسه الماس و زمانی مطالبه کیمیا و تاج شاه عباس و تبرزین دسته الماس شاه اسماعیل و از اینگونه مطالبه مینمودند که آثار نادانی و القا آت شیطانی بد خواهان بود و الادیسه تبرزین چگونه الماس میشود و در مطالبه کَشکول حضرت شاه سید نعمة الله ولی، آنجناب فرمود که: نزد ما بود و منبت و خوش خط با زنجیر نقره، برای شما منتهی بیست تومان ارزش دارد ولی برای ما بعالمی میارزد و کسان خودتان برده‌اند و اکنون در اطاق علی خان ناظر زیر خورجین آبداری پنهان است و چون فرستاد و تحقیق کرد دید صحیح فرموده در جواب تاج فرمود: تاج مخصوص پادشاهان و تاج ما درویشی است.

تاج ما تاج خواجه معراج میستاند ز تاج شاهان پاج

ما نه محتاج تاج شاهانیم بلکه شاهان بتاج ما محتاج

از جمله سه هزار تومان آن زمان از ایشان نقد مطالبه نمود،

فرمود منسوبین ما را رها کنید تا بروند تهیه کنند، و آنها را رها نموده با چند نفر مأمور آمدند و قدری از املاک شخصی ایشان را فروخته و آنچه توانسته کوشیدند تا آن وجه را مهیا نموده تسلیم کردند و از

حاج محمد حسین معین الاشراف هم که با ایشان محبوس بود پانصد تومان آن زمان خواسته و گرفتند مع ذلك دست بر نداشته و در صدد گرفتن فرزند آنجناب آقای حاج شیخ محمد حسن برآمدند آنجناب مخفیانه پیغام داد که پنهانی بطرف طهران حرکت کند و آقای میرزا محمد باقر سلطانی هم که ۱۳ ساله بود بعداً حرکت کرد و در سبزوار بایشان ملحق شد و از سبزوار بطهران تلگراف‌هایی باولیاء امور دولت مخابره کردند و از تهران تلگرافاتی شد که ایشان رامستخلص نماید ولی سالارخان میگفت من مطیع مشهد هستم و تا از آنجا دستوری نرسد ایشان را رها نمیکنم و هرچه تلگراف از تهران بحکومت گناباد و قاین و سیستان مخابره شد نتیجه‌ای نکرد بالاخره آن جناب فرمود: هر اراده و دستوری در باره ما داری عمل کن که رعایا و مردم آسوده شوند، معلوم است يك چنین عده با معیت اشرار داخلی چه اندازه خسارت به محل می‌رسانند در صورتیکه هیچ دادرسی هم نیست بالاخره بعد از بیست و پنج روز حبس ایشان را از راه جنگل برای تربت حرکت داد در موقع حرکت خطه گناباد از فریاد و گریه دوستان ایشان محشر شده بود بگمان اینکه حرکت از غیر شاهراه بخیال قتل ایشان است ولی خود ایشان مردم را تسلی داده و امر به صبر و وعده مراجعت میداد و سوارها مردم را با نهایت سختی میزدند و دور می‌کردند، بعد از حرکت ایشان معاندین شادی‌ها کردند و قطع داشتند که دیگر ایشان برگشت نخواهند نمود، ولی:

عزیز مصر برغم برادران حسود

ز قعر چاه برآمد بر اوج ماه رسید

از کثرت تلگراف که از مرکز و نجف و سایر نقاط به مشهد و تربت مخابره شد از مشهد توسط رئیس تلگراف خانه قاین به سالارخان تلگراف شد که بفوریت ایشان را رها کن و رئیس تلگراف خانه خود از قاین با عجله حرکت کرد و بگناباد آمد موقعی که ایشان را حرکت داده بودند بدون درنگ بطرف جنگل حرکت کرد و هشت فرسخ مسافت را تاخته و خود و اسبش را به تعب انداخت و در جنگل تلگراف را به سالار خان رسانید و خود را مورد تحسین و دعای فقراء گردانید بمحض رسیدن تلگراف ایشان را رها ساخت و سه روز بعد از حرکت مراجعت فرمود و دیدار خود را برای دوستان که بهترین ارمغان بود عطا نمود، روز ورود مسعود ایشان که اشک چشم ها هنوز نخشکیده بود فقرا از شادی بوجد درآمدند :

أبکائی الدهر و ربما أضحکنی الدهر بما یرضانی
تمام بیابان از ازدحام مستقبلین پر بود و شادی و شکر گزاری
نموده از شدت شعف گریه میکردند و با تجلیل و تکریم تمام ورود
اجلال فرمود .

پس از غائله سالارخان قضیه محمد علی سردار و تاخمت و ناز او پیش
آمد و هر چند خداوند محمد علی را برانگیخت برای بکیفر رسانیدن قتلۀ
حضرت آقای شهید که بالاخره هم همه آنها را نابود ساخت و بکیفر
اعمال خود رسانید، مع ذلك برای آقای نورعلیشاه هم اسباب زحمت
و نگرانی بود چه همانطور که از دیگران اسب و تفنگ و آذوقه
خواست از آنجناب هم مطالبه میکرد و یک دفعه از ایشان اسب و تفنگ

و آذوقه مطالبه نمود ایشان آنچه موجود بود فرستاد و پیغام داد آنچه موجود بود فرستادم، يك مرتبه هم خود ایشان را احضار کرد مرحوم حاج صدر الاشراف عرض کرد من عوض شما میروم که اگر خطری باشد برای من باشد و من فدائی شوم، حاج صدر نزد وی رفت و با او مذاکره کرده او را از این خیال منصرف نمود که بعدها هم متعرض بیدخت نگردید لیکن از آقای ملا محمد صدر العلماء نزد او بد گوئی کرده بودند و با آنکه سابقاً با ایشان آشنائی و سابقه داشت تصمیم بقتل ایشان گرفت و یکدفعه که ایشان به دولوئی رفته بود به محمد علی برخورد و او ایشان را بدرخت بسته و حکم تیر زدن بایشان را داد ولی خواهر محمد علی خود را رسانیده حائل شد و گفت اول باید مرا بکشی بعد ایشان را، زیرا که هیچ گناهی ندارد و بدین جهت از کشتن ایشان صرف نظر کرد، گاهی هم اظهار میکرد که من باید آقای نورعلیشاه را به قتل برسانم ولی خداوند مجال باونداد و بعد از نابود ساختن قاتلین حضرت آقای شهید بدست خود مقتول گردید که شرح آن مفصل و در کتاب نابغه علم و عرفان ملاحظه خواهید نمود.

دیگر از قضایای دوره خلافت حضرت آقای نورعلیشاه طاب -
 ثراه قضیه یوسف خان هراتی است شرح آنرا جناب آقای حاج میرزا محمد باقر سلطانی نجل جلیل مرحوم آقای شهید رحمة الله علیه بدین نحو نقل فرمود: یوسف خان هراتی و جمعی از اشرار در مشهد طغیان نموده بازار و اذیت مردم مشغول شدند و پس از تعقیب بحرم مطهر رفته پناهنده شدند و آن موقع روسها در خراسان بودند (موقع جنگ

بین الملل اول) و چون روسها دیدند که دولت ایران از عهده دفع آنها بر نمیآید خودشان اقدام کرده و حرم مطهر را بتوپ بستند یوسف خان و همدستانش متواری شدند و برای رفتن بافغانستان بطرف گناباد حرکت کردند و در حدود صد نفر تفنگچی و اشرار همراهش بودند در این وقت اتفاقاً مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله رحمتعلی شاه طاب ثراه در بیدخت مشرف بود وقتی خبر عزیمت یوسف خان بطرف گناباد رسید مرحوم آقای رحمتعلی شاه خدمت حضرت آقای نور علیشاه عرض کرد بنظر من با آمدن این اشرار بگناباد صلاح نیست در بیدخت تشریف داشته باشید و ایشان شبانه مخفیانه با ده نفر مستخدم حرکت فرمود و از بیراهه و راههای غیر معمولی به تربت تشریف برد یوسف خان در بیدخت بمنزل مرحوم آقای نور علیشاه وارد شد و چون همراهانش زیاد بودند آنها را بمنازل فقراء تقسیم کردند و خود یوسف خان را در مدرسه منزل دادند و مرحوم آقای رحمتعلی شاه بملاقاتش رفته فرمود آقای نور علیشاه چند روز قبل بطرف طهران حرکت کرده اند یوسف خان اظهار تأسف کرده بود که من با ایشان کار داشتم و سه شبانه روز در بیدخت توقف نمود و بعد بطرف افغانستان حرکت کرد ولی در این مدت صدمه جانی و مالی بکسی نرسانید و پس از رفتن او آقای نور علیشاه از تربت مراجعت فرمود.

این قضیه هم که خاتمه یافت واقعه روسها پیش آمد، بدین شرح که در موقع جنگ بین الملل اول که روسها يك قسمت ایران را اشغال و قشون خود را وارد کردند، من جمله عدّه زیادی هم به گناباد

فرستادند معاندین حسود باز بنای دسیسه و شبهه کاری را گذاشتند و بآنها گفتند که آقای نور علیشاه با آلمانیها همراه و دارای عده و اسلحه میباشد و این نقشه را طوری القاء کردند که آنها باور نمودند و عده‌ای سالدات خدا شناس را ببیدخت فرستادند و در سیزدهم ماه رمضان موقع افطار بقتلاً به بیرونی آنجناب وارد گردیدند در این موقع چون نفوذ و غلبه روسها در ایران زیاد بود هیچ کس نتوانست دم زند و تسلیم نشود و آنها باندرون آنجناب رفته تمام اطاقها را بازرسی کرده صندوقها را شکستند و چنان اضطراب و ترس در زنها ایجاد کردند که در همان وقت بواسطه پریشانی و اضطراب، يك فرزند شش ساله ایشان بحوض آب افتاد و خفه گردید، پس از جستجو و بازرسی و خسارت زیاد آنجناب را تحت الحفظ بجویمند بردند و يك شبانه روز نگاه داشته سپس برای تربت حرکت دادند و هیچکس را نگذاشتند خدمت ایشان حرکت کند فقط یکی دو نفر پنهانی در عقب ایشان رفتند موقعیکه به قنسولخانه تربت وارد شدند چون چشم قنسول بایشان افتاد معذرت خواست و بسالداتها اعتراض نمود که این شخص از آنچه در باره او گفتند مبرا است بعد از اظهار احترام عرض کرد شما مشب و فردا را در اطاق دکتر تشریف داشته باشید و استراحت فرمائید و منتظر دستور از مرکز بود، در اثنای آن شبانه روز از خود مرکز تلگرافی راجع باستخلاص ایشان رسید و خود قنسول هم ارادتی پیدا نمود و فهمید تمام آنچه که گفته‌اند از روی غرض و دشمنی بوده لذا ایشان را آزاد کرد و عرض کرد هر کجا میل دارید تشریف ببرید، ولی ایشان تا اواخر ماه مبارك

را بر حسب استدعای پسر موحوم صدرالعلماء تربتی در منزل او توقف فرمود و عموم علماء و رجال واعیان از ایشان دیدن نموده از این پیش آمد اظهار تأثر نمودند خود قنسول هم مکرر خدمت آنجناب شرفیاب و غالباً مذاکره مذهبی مینمود من جمله پرسید شما چه ادعائی دارید؟ فرمود هر کس بخواهد پیروی حضرت عیسی را کند باید پیروی از رویه من کند و ما از پیروان حضرت عیسی هستیم، عرض میکند مگر شما محمدی نیستید؟ میفرماید: حضرت محمد ﷺ هم از اوصیاء حضرت عیسی است عرض میکند: شما محمد ﷺ را افضل از عیسی میدانید چطور از اوصیاء اوست؟ میفرماید، ممکن است جانشین، افضل باشد چنانچه ویلhelm جانشین پدرش میباشد و شما از پدرش هیچ ترس و واهمه نداشته اهمیتی باو نمیدادید ولی از او چنان خائف و ترسانید که با احتمال ارتباط با آلمان این هیاهو را راه انداخته و مرا باینجا آورده اید، و مثال میزند به نور لامپ که هر قدر حباب لامپ شفافتر باشد نور چراغ زیاد تر است در عین آنکه شعله چراغ یکی است، و او تمام فرمایشات ایشان را تصدیق میکند، در اواخر ماه مبارک عازم مراجعت به گناباد میشود و با نهایت تجلیل و احترام حرکت میفرماید قنسول هم برای احترام ایشان عده ای سالدات به همراهی ایشان روانه میکند و در کمال احترام و استقبال شایان وارد بیدخت میشود ولی نتیجه این عمل معاندین این شد که روسها در گناباد نفوذ پیدا کردند و هر کس با دیگری غرض داشت او را متهم بظرفداری از آلمانها میکرد و فوراً روسها آنها را گرفته بروسیه میفرستادند، چنانچه چند نفر از آنها در روسیه مردند و عده ای

در انقلاب روسیه بایران مراجعت کردند ، بعد هم دشمنان آنحضرت در خود گناباد بنای مخالفت با ایشان را گذاشتند و نسبت به فقر اءسخت گیری و آزار مینمودند .

و بعضی ها پنهانی بخیال قتل ایشان بر آمدند لذا آنجناب ناچار مخفیانه تمام امور ظاهر و باطن را به جناب آقای صالح علیشاه ارواحنا فداء تفویض و بدون اطلاع شبانه بطرف طهران حرکت فرمود و در اوائل ماه رجب ۱۳۳۵ وارد تهران شد و چندی در طهران توقف فرمود يك سفر هم بطرف عراق (اراك) و همدان و تویسرکان تشریف برد ، در این ایام گناباد محل تاخت و تاز بود و ورثه حاج یوسف حکومت گناباد را وادار کردند که پس از خسارت مالی زیاد که بر پدر و مادر یوسفعلی وارد آورد او را بدار زد و بر فقر اسختگیری نموده آنها را بتوبه و زدن شارب مجبور و وادار مینمود و آنچه ممکن بود بمنسوبین ایشان و فقراء اذیت و آزار رسانید ، حتی دوسه نفر از مسافرین و فقراء کشته شدند که قاتل آنها معلوم نشد، اینگونه اخبار بسمع مبارک ایشان میرسید و بر تألم روحی ایشان میافزود لذا لقاء رحمت الهی را خواستار گردید و مقبره متبر که حضرت آقای سعادتعلیشاه را امر بمرمت و توسعه داده معماری احضار و دستور العمل داد که تا مراجعت من از کاشان باید بهمین دستور تمام شده باشد که در همین جا منزل خواهم نمود فقراء خیال میکردند که حضرت ایشان در مراجعت اقامت را برای ملاقات اینجا قرار خواهند داد و احتمال دیگری نمیدادند ، در خود بیدخت هم موقع حرکت فرموده بود : که دیگر مراجعت نخواهم کرد و

در سبزوار هم بکنایه فرموده بود. از تهران هم تلگرافی بجناب آقای صالح علیشاه فرمود که صریح در اخبار رحلت بود ولی از آنجائیکه فراق دوست را انسان نمیتواند تصور نماید برای فرمایشات ایشان محملی درست کرده توجیه میکردند، فقراء اصفهان هم استدعا کرده بودند باصفهان تشریف ببرند جواب داده بود باید به کاشان بروم و نخواهد شد باصفهان بیایم با آنکه کاشان سر راه اصفهان است معلوم است مقصود چه بوده، تلگرافهایی هم مرقوم فرمود و جوف کتابی نهاده بود و بعد از رحلت آن حضرت بدست آمد که تصریح در رحلت خود فرموده بود، بهر حال بر حسب دعوت فقراء کاشان حرکت فرمود و محترمانه ورود کرد، تمام علماء و رجال و طبقات مختلفه از ایشان دیدن نمودند، پس از چند روز ماشاء الله خان پسر نایب حسین ایشانرا برای نهار دعوت نمود و بعد از نهار قهوه آوردند صرف میفرماید و از آنجا بیرون آمده عبا را که هرگز رسم نداشت بر سر انداخته بمنزل میرود و حال کسالتی در خود احساس میفرماید فوراً امر به حرکت میدهد و آقای ضیاء الحکما هم تا قم همراه آمده در بین راه مشغول معالجه بود ولی روز بروز ضعف بنیه و انقلاب بیشتر میشد تا در سه فرسخی تهران در کهریزک امر حق را تسلیم و ندای حق را لبیک و جان را بجانان میسپارد و از زحمت این دنیای دون راحت میگردد، جسد شریف را ملازمین ایشان که من جمله مرحوم آقای رحمتعلیشاه بود با چشم گریان و دل بریان با حالت عزا بتهران حمل کردند فقرا که انتظار مراجعت ایشان را داشته چون این واقعه را شنیدند محشری از ناله و گریه وزاری برپا کردند و بی اختیار

صداها بناله و گریه بلند بود، و جسد مطهر را بر حسب امر خود آن بزرگوار در جوار قبر آقای سعادتعلیشاه دفن کردند و تا مدتی مشغول عزاداری بودند چون این خبر تأثر آور بگناباد رسید دوست و دشمن بگریه آمدند و تا مدت چهل روز به عزاداری مشغول بودند رحمة الله علیه. اکنون هم در بیدخت معمول است که این دهه و دهه آخر ربیع الاول را مرتب مشغول عزاداری میباشند مخصوصاً در این شب و روز پانزدهم در مسجد و مزار حضرت آقای شهید و دولت سرای بندگان ارواحنا فداء مراسم سوگواری برقرار است ما هم در این انجمن که قطعاً مورد توجه حضرت پیر بزرگوار ارواحنا فداء و روح مطهر آقای نورعلیشاه و سایر ارواح مقدسه اولیاء و بزرگان است مراسم سوگواری را بجا آورده و تسلیت و تعزیت خود را به مقام محترم حضرت پیر بزرگوار ارواحنا فداء عرض و از خداوند مسألت مینمائیم که سالهای سال توجهات و عنایات ظاهریه و باطنیه آن حضرت را از ما سلب نفرماید و روح پر فتوح آن حضرت را شفیع قرار داده نیازمندان و با حالت عجز و انکسار توجهات و عنایات خاصه آن حضرت را مسألت مینمائیم.

* * *

لایحه ایست که در سال دیگری شب ۱۵ ربیع الاول به مناسبت
تصادف بارحلت قطب العارفين العالم الرباني والعارف الصمداني
حضرت آقای حاج ملاعلی نور علیشاه ثانی اعلی الله مقامه
قرائت گردیده

چون این انجمن و مجلس ، حلقه ذکر و روضه ایست از ریاض
جنت خاصه امشب که بنام نامی یکی از بزرگترین پروانگان شمع
حقیقت و جانبازان بزم احدیت حضرت آقای تور علیشاه طاب ثراه است و
روح مطهر آن بزرگوار و سایر بزرگان دین متوجه این انجمن و حضرت
صاحب ولایت ارواحنا فداه هم ناظر و متوجه میباشند و منظور نظر
انبیاء و اولیاء و ملائکه است ، در این چند دقیقه که این لایحه قرائت
میشود همگی متوجه و متذکر بوده و از خداوند بخواهیم و روح بزرگان
را شفیع قرار دهیم که شداوند و گرفتاریها و بلیات صوری و معنوی ما
را بر طرف و فرج ظاهری و باطنی و معرفت و نورانیت و بینائی و بصیرت
و خیر و سعادت دنیا و آخرت و نیستی و رفع علاقه مادیت عنایت فرماید
و قطع داشته باشید که اگر توجه داشته و همت بخواهیم خداوند اجابت
میفرمايد ، ما باید قدر این مجالس را بدانیم و شکر این نعمت را بجا
آوریم الان هم با همه روسیاهی ، برکات و فضلات حق در اثر همین
مجالس است امیدواریم خداوند ما را توفیق دهد که قدر این مجالس را
دانسته و بغفلت نگذرانیم . الان در یکی از عالیترین قصرهای بهشت

نشسته و ملائکه بالهای خود را در زیر پای شما گسترده افتخار خدمتگزاری دارند و هر در خواستی کنید آنها آمین میگویند آنانکه صفای باطن و چشم دل دارند ملائکه را می بینند من روسیاهم که کور و از دیدن آنها محرومم .

البته آقایان دیگر هستند که از همه جهت تقدم و سبقت بر بنده داشته و تمام دوره خلافت آن بزرگوار را درك کرده و شاهد و ناظر قضایای دوره آنحضرت بوده اند ، اگر در ذکر قضایا یا ذکر تواریخ اشتباهی ملاحظه فرمایند استدعا دارم تذکر دهند ، ضمناً چون با عجله وبدون دقت نوشته شده و در تلفیق عبارات و بیان مطالب ممکن است اصلاحاتی لازم داشته باشد ، امید عفو دارم .

تاریخ مفصل آن بزرگوار را انشاء الله حضرت آقای حاج آقا تابنده روحیفداه همانطوریکه تاریخ مفصل حضرت سلطان العرفاء آقای شهید طاب ثراه را مرقوم فرموده و انشاء الله به چاپ خواهد رسید با قلم توانای خود مرقوم فرماید و بدین جهت خیلی از قسمت های شرح حال آن بزرگوار را با اشاره فناعت کرده ورد شده ام و همین قسمت هم از مرقومات و بیانات بندگان حضرت آقای صالح علیشاه ارواحنا فداء و حضرت آقای حاج آقا تابنده روحیفداه و سایر آقایان استفاده و اقتباس شده است .
انعقاد مجالس سوگواری بنام بزرگان دین و تأسیس آن اولاً برای قدر دانی و سپاس گذاری است که آن بزرگان از جهات روحی و معنوی برگردن ما حق بسیار بزرگ دارند چه وجود آنان چراغ فروزانی است که روح ما را از عالم تاریکی و نادانی و گمراهی بسوی روشنائی و علم،

هدایت و راهنمایی کرده‌اند که بترقیات معنوی نائل شویم ، دیگر تذکر و یادآوری و بیان اخلاق و رفتار و گفتار آن بزرگان است که آنها را سرمشق رفتار و کردار خود قرار داده ما را بوظایف روحی و جسمی و فقری خود آگاه گرداند و روح ما بواسطه توجه باروح آن بزرگان و استمداد از باطن آنها قوی شده و دریچه آن عالم انشاء الله بروی ما گشوده شود .

از اینرو امشب که شب پانزدهم ربیع الاول و مصادف باشب رحلت حضرت عالم ربانی و عارف صمدانی مولانا الحاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی غریب رحمة الله و برکاته علیه میباشد بیاد آن بزرگوار مجتمع شده مزایای روحی و جسمی و مقامات معنوی ایشان را از نظر گذرانیده بستگی و علاقه خود را بفقر و دیانت محکمتر ساخته بروح مقدسش متوسل شویم و از روان پاک و روح تابناک ایشان و سایر بزرگان دین مخصوصاً حضرت راهنمای زمان ارواح العالمین له الفدا استمداد کنیم و رفع مشکلات صوری و معنوی و بر طرف شدن مواقع و مهالك سلوک را که عمده آن علائق دنیویه و خودیت و خود بینی و غفلت است از آنان بخواهیم و توفیق بندگی و ذکر دوام و فکر مدام باعجز و نیازمندی از خداوند طلب نمائیم چه در این قبیل مواقع روح بزرگان بیشتر متوجه بعالم شهود و طبیعت بوده توسل بهتر و زود تر اثر میبخشد و دعا نیز زود تر باجابت میرسد .

ائمه و پیشوایان بزرگ شیعه که دوازده نفر جانشینان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میباشد به پیروان و شیعیان دستور میدادند که در روز

عاشورا خصوصاً مجالس تذکر و سوگواری تشکیل دهند و از قضیه کربلا یاد کنند و اخلاق و رفتار آنان را سرمشق قرار داده طبق آن عمل نمایند تا به کمال منظور برسند و همین دستور، اجازه بلکه تشویق و ترغیب است برای اجتماع در ایام سوگواری سایر بزرگان، البته منظور آنان گریه و بعضی امور دیگر از قبیل سینه زدن و پیراهن چاک کردن و زنجیر زدن و سایر تظاهرات نبوده و هدف بزرگتر و منظور عالیتری داشته‌اند چه مقصود بیدار کردن خفتگان غفلت و تهییج صفات انسانیت در پیروان بوده تا بدین وسیله وارد مراحل تکامل مادی و معنوی شده و مقامی را که در خور میباشند از هر حیت حایز گردند و بترقی و تعالی نائل آیند و چون منظور تذکر است و زمان و مکان مدخلیت تأمه ندارند رسیده‌است که «کل یوم یوم عاشورا و کل ارض ارض کربلا» یعنی برای کسانی که در صد پیروی حسین بن علی علیه السلام و سایر بزرگان باشند و متذکر نام و اخلاق و رفتار آنان گردند هر روز و همه جا می‌توانند حال توسل داشته و چنگک بدامن آن بزرگواران زنند و همان تأثیری که در توسل روز عاشورا برای زائرین حائر حسینی در کربلا است برای این شخص که افتخار پیروی پیدا نموده در هر روز و هر جا ممکن است پیدا شود از اینرو خواندن زیارت عاشورا اختصاص به روز عاشورا و بودن در کربلا ندارد بهمین جهت عرفا می‌گویند «هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی» یعنی مناط همان توجه و حضور قلب و زنده داشتن دل و احیاء شعائر الهی است و هر موقع که اینحال برای کسی پیدا شود شب قدر او ظاهر شده

صبح وصال و روز بقاء را در دنبال خود دارد البته زمان و مکان نیز بی تأثیر نیست و مدد مینماید :

بر زمینی که نشان کف پای تو بود

سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

اصل در هر عمل همان توسل قلبی و ارتباط معنوی است و اگر مقتضیات دیگر از قبیل شرافت مکان و اقتضای زمان وجود داشته باشد توسل و تذکر بهتر تأثیر میکند و نظر باینکه هدف اصلی و منظور واقعی از تأسیس این قبیل اجتماع و مجالس، تذکر و یادآوری نام بزرگان و اولیاء و اعیان امر دین و شعائر و مقدسات مذهبی و فقری و ایجاد و ظهور یگانگی و برادری و خشنود نمودن ارواح بزرگان دین بتوجه و همت و انجام امور خیریه و دعا در باره خود و برادران و کمک بهمه افراد نوع ویژه برادران دینی میباشد، پس سوگواری روز وفات و جشن هنگام تولد در اصل منظور فرقی ندارد و هدف و منظور در هر دو یکی است بلکه در رحلت هر يك از بزرگان چون امر بجانشین او منتقل میشود وجود او را باید سیاستگزاری نمود و قدردانی کرد، سوگ و جشن با هم و تسلیت و تهنیت و تجدید عهد مقارن است چنانچه در مرگ سلاطین صوری هم معمول است و روز نهم ربیع الاول هم که سابق جشن میگرفتند شاید بمناسبت اولین روز امامت دوازدهمین وصی پیغمبر عجل الله فرجه بوده زیرا رحلت حضرت حسن بن علی العسگری علیه السلام در هشتم واقع شده و از حیث افول و غروب آفتاب سابق و از دست رفتن نعمت وجود آن حضرت سوگواری و از جهت توجه به نعمت موجوده و بستگی به لاحق جشن

و خوشحالی است البته روان شخص گذشته نیز چون بوصول رسیده شاد است از این رو امشب را هم میتوانیم مجلس سوگواری فرض کرده از جهت رحلت و وفات پیشوای بزرگوار ما حضرت آقای نور علیشاه ثانی طاب ثراه، و هم جشن تصور کرده از جهت روز اول خلافت بندگان حضرت آقای صالح علیشاه ارواحنا فداه و این سوک و جشن صوری برای سالکان راه حقیقت و روندگان طریق عالم ملکوت چندان مهم نیست بلکه منظور آنست که بدینوسیله روح آنها بواسطه توجه بارواح بزرگان از خطرات سلوک که لاتعدولا تحصی است گذشته و از درکات و مهالك که جز به فضل حق ممکن نیست نجات یافته بیاد محبوب خرم و مشغول باشند از اینرو عارف بزرگوار مولانا جلال الدین بلخی فرماید: عارفان هر دمی دو عید کنند، زیرا دم بر آوردن و دم فرو بردن آنها بیاد محبوب میباشد و دمی را که بیاد او نباشند و به غفلت بگذرانند موجب کدورت و سوک درونی خود میدانند:

گر نه از دل ز پی ذکر تو آید بیرون

بلب از سینه نیاورده بسوزم دم را

تمام زحمات بزرگان دین و رهنمایان عالم بشریت برای این بوده که کسی را هدایت نموده و او را بیاد خدا آورند و کشته شدن آنان و تحمل مصائب بهمین منظور بوده.

پس وظیفه ما این است که بشکرانه زحماتی که برای هدایت ما کشیده اند حتی الامکان متذکر آن بزرگواران باشیم، دستور و امر بصلوات بر پیغمبر اکرم ﷺ و آل آن حضرت حتی در نماز بهمین منظور

بوده است امشب هم ما همین منظور را پیروی نموده و انجمن خود را بیاد این عارف بزرگ زینت میدهیم .

این بزرگوار در هفدهم ربیع الثانی ۱۲۸۴ قمری متولد گردید و عالم را بقدم مبارکش منور فرمود والده ما جدہ ایشان صبیہ مکرمہ آقای حاج ملاعلی که از مجتهدین و علمای بزرگ و زهاد گناباد بود در دو سالگی ایشان رحلت نمود آن بزرگوار در دوسالگی بی مادر شد در همان اوقات آقای حاج ملاعلی جد ایشان هم از دنیا رفت ، از پنج سالگی بتحصیل فارسی و قرآن پرداخت و بعداً نزد پدر بزرگوار و سایر اساتید بفرآ گرفتن ادبیات عرب و فقه و اصول و سایر علوم متداوله مشغول شد و در سال ۱۳۰۰ از طرف والد ماجد برای تکمیل تحصیلات عازم مشهد مقدس گردید و چون نسبت بامر مذهب مردد بود و باید اختیار مذهب از روی تحقیق باشد نه تقلید ، پس از چند ماهی که در مشهد مشغول تحصیل بود بدون اطلاع ظاهری پدر بزرگوار خود بطور ناشناس بطرف ترکستان حرکت فرمود و از آنجا بافغانستان و هندوستان و کشمیر و حجاز و عراق و یمن و مصر و شامات و ممالک عثمانی و سایر کشورهای اسلامی سفر کرد که شرح مسافرتهای آن بزرگوار بسیار مفصل و کاملاً قابل استفاده است متأسفانه تاکنون شرح مسافرتهای آن حضرت ضبط نشده و امیدواریم جناب آقای تابنده روحیفداه چنانکه سایر قسمتها را جمع آوری و تألیف فرموده این قسمت را هم تألیف و در دسترس ما بگذارند خلاصه درهرجا بابزرگان مذاهب مختلفه ملاقات و باکسانیکه ادعائی داشتند معاشرت و مذاکره نموده بر ادعای آنها کاملاً واقف گردید

و این سفر هفت سال طول کشید و در تمام این مدت ضمناً به کسب کمالات و علوم اشتغال داشت و در سال ۱۳۰۵ که پدر بزرگوارشان به مکه مشرف شد ایشان نیز بطور تصادف مشرف به حج شده از دور پدر بزرگوار را دیده ولی چون تحقیقات خود را کامل نکرده بود اظهار آشنائی ننمود و از حضرت آقای شهید هم اظهاری نشد و سیاحت خود را تعقیب فرمود ولی پس از تکمیل تحقیقات و پی بردن به صحت رویه پدر عالیقدر عازم گناباد شد و در سال ۱۳۰۷ بوطن مراجعت فرمود.

در موقع ورود به بیدخت حضرت آقای شهید رحمه الله علیه از دولت سراب استقبال ایشان تا نزدیک مسجد تشریف آورد و چون ایشان چشمشان بجمال مبارک افتاد به خاک افتاد زمین را بوسیده سجده شکر بجا آورد در این موقع سرائی سبزواری این رباعی را بداهتاً عرض کرد:

فرزند جناب تو که ممتاز آمد

چندی پی مقصد بتک و تاز آمد

چون دید که مقصود توئی در عالم

برگشت و بخانقاه خود باز آمد

پس از چندی با صبیبه کریمه خالوی خود مرحوم حاج ملا محمد صالح ازدواج فرمود نخستین فرزند ارجمند ایشان قطب العارفین و کهف السالکین المولی المومنین حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه مدظله العالی علی رؤس العالم در هشتم ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۰۸ قمری متولد گردید و غیر از حضرت معظم له از حضرت آقای نور علیشاه طاب ثراه از همان بانوی مخدیره معظمه سه فرزند

برومنه بزرگوار ذکور جناب آقای حاج میرزا حسینعلی (حاج آقاسعدتی متولد ۱۳۱۵ق) و جناب آقای حاج ابوالقاسم آقا (حاج آقا نور نژاد متولد ۱۳۲۱ق) و آقای سلطانمحمد (حاج آقای نوری متولد ۱۳۳۳قمری) و یک صبیبه محترمه بیاد بود باقی گزارد و آن بانوی محترمه مکرمه معقوده جناب آقای حاج معین الاشراف سعیدی بود و مرحومه شده است (۱)

ضمناً از طرف پدر بزرگوار مأمور تهذیب و تجلیه و تزکیه نفس گردید و چند اربعین بریاضت و خلوت گذرانید تا در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۱۴ قمری از طرف پدر بزرگوار مازون در دستگیری و راهنمایی و ارشاد شده بنور علیشاه ملقب گردید. در سال ۱۳۱۸ بامر والد ماجد مجدد بمکه معظمه مشرف شد و این سفر در حدود یکسال طول کشید.

در شب شنبه ۲۶ ربیع الاول سال ۱۳۲۷ قمری حضرت آقای شهید والد ماجد آنحضرت اعلی الله مقامه مخنوق و شهید گردید و پس از آن حضرت، پیشوائی سلسله علیه نعمه المیه و راهنمایی و ارشاد را عهده دار گردید ولی غالب اوقات گرفتار اذیت و آزار دشمنان بود. از جمله سالارخان بلوچ چند ماهی از شهادت نگذشته بود که آن بزرگوار را مدتی توقیف نمود و بعد با خود برد و منازل آنحضرت و بستگان ایشان را غارت کرد و چندی از این بابت در زحمت و مشقت

(۱) در تاریخ ۱۶ ربیع الاول ۱۳۵۱ قمری فوت نموده و در اطاق

مجاور بقعه معروف باطاق حاج معین مدفون شد.

بود شرح قضیه سالار را مرحوم آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب (درویش ناصر علی) که خود شاهد و گرفتار شد مرقوم داشته که عین آن قرائت میشود :

پس از شهادت آن بزرگوار امر خلافت و ارشاد به حضرت آقای نور علیشاه استقرار یافت و دشمنان این بزرگوار خیلی بیشتر از والد ما جدش بودند بعضی عالم نماهای مشهد سالارخان بلوچ را وادار کردند که با عده زیادی به گناباد آمده به جویمند وارد شود پس از ورود او حکومت آترمان که از طرف دولت آنوقت بود فرار نمود و روز دوازدهم شهر رجب همان سال حضرت آقای نور علیشاه طاب ثراه بدیدن سالار رفتند او ایشان با جمعی از بستگان را توقیف نمود و عده ای بلوچ با بعضی از اهالی محل به بیدخت آمده دست بغارت منازل آنحضرت و بستگان ایشان گشودند طرف عصر همان روز وارد مدرسه گشتند و این فقیر را با نه نفر دیگر بجرم درویشی دست بسته یکفرسخ و نیم تا جویمند جلو اسب دوان بردند .

پیام دادم نزد آن بت کشمیر

کهزیر حلقه زلفت دلم چراست اسیر

جواب داد که دیوانه شد دل تو ز عشق

بره نیارد دیوانه را بجز زنجیر

پس از يك شبانه روز که در حبس توقف داشتیم بر حسب امر و در خواست آنحضرت حکم باحضار ما داد پرسید اینجا چرا آمده اید ؟
گفتم برای تحصیل علم ، گفت مگر جای دیگر نمیشد تحصیل نمود ؟

دیگر اینجا نمایند و باوطن خود برگردید، پس از استخلاص، آقای نور علیشاه فرمود بروید به بیدخت و دستورهای مخصوصی داد که به مشهد برویم.

آنحضرت بیست و پنج روز با بعضی بستگان توقیف بودند و آن اوقات مشروطه‌طلبان و مجاهدین بختیاری به تهران حمله نموده بودند و تهران را گرفته و محمد علیشاه به قنسول خانه روس پناهنده شده بود و آنموقع زمام کارها در دست ولیخان سپهدار اعظم و حاج علی قلی خان سردار اسعد بود پس از وصول اخبار گناباد به تهران، هر چند از طرف سپهدار و سایر وزراء به سالار تلگراف شد که این حرکات وحشیانه را موقوف نما و مجبوسین را رهاکن اطاعت نمیکرد، بالاخره آیه الله‌زاده خراسانی بمشارالیه تلگراف نمود که موقع نازک و باریک است حضرات را رها کن سالار خان اطاعت نمود.

بعد سالار را به تهران بردند و صدمه‌ها دید و حضرت آقای نور علیشاه توسط فرمود تا خلاصی یافت.

و در همین سال در خدمت آنحضرت به تهران آمدم و در آنموقع شخص پدر کشته غارت زده از حبس درآمده در صورتیکه آشنا و بیگانه خلاصی ایشان را گمان نمیکردند باز با جدیت تمام به نشر امر فقر و دستگیری طالبان پرداخت و مشایخ درایت و روایت نصب فرمود:

دشمن آتش پرست باد پیما را بگوی

خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجوی»

انتهی شرح مرقوم آقای درویش ناصر علی.

بعداً نیز تحریکات و دشمنی‌های دشمنان داخلی اسباب زحمت و اذیت بود و در این موقع که جنگ بین الملل اول بود و قشون روس تزاری قسمتی از خاک ایران را در اشغال داشت تحریکاتی نمودند و اتهامات سیاسی بایشان وارد آوردند و روس‌ها آن بزرگوار را بعنوان اسارت به تربت بردند و چون براءت آنحضرت معلوم شد ایشان را آزاد نموده با نهایت احترام بهمراهی چند نفر سالدات مگناباد مراجعت فرمود.

شرح قضیه روسها را بندگان حضرت آقای صالح‌علیشاه ارواحنا فداء بقلم مبارک خود بدین نحو مرقوم فرموده‌اند :

بسم الله الرحمن الرحيم تفصیل از این قرار است که میگفتند چند نفر آمانی با جمعی بختیاری برای رفتن بافغانستان از طرف طبرس وتون وقاین میخواهند بروند قنسول روس در مشهد بایالت اظهار میکند که ممانعت نماید ایالت هم چند نفری مأمور به تون میفرستد برای بر گردانیدن آنها، روسها باز متقاعد نشده قریب صد وهفتاد نفر سالدات روانه مینمایند اینها یوم شنبه یازدهم شهر رمضان ۱۳۳۳ قمری وارد جویمند حکومت نشین دهات گناباد شدند و آذوقه و علیق از نایب الحکومه میخواهند او هم حواله بدهات میدهد که بیاورند عصر دوازدهم ماه قریب چهل نفر سالدات وارد بیدخت شده با راه بلدی کربلائی رستم نام که اداره کاریخانه تربت تا گناباد با او بود و سابقاً با حاج اقبال التولیه به بیدخت آمده و اظهار دوستی میکرد اول ورود دوطرف کوچه را گرفته درب منزل حضرت آقا را کوبیدند بعد همان رستم نام با نایب قنسول مشهد وارد

منزل شدند حضرت آقا افطار میل میفرمودند حرکت کرده میفرمایند برای چه جهت آمده اید؟ اگر برای آذوقه و علیق است بروید بیرونی تا غذا بخورید تهیه مینمایم، نایب قنسول اظهار میدارد که برای این نیست شما با آلمانیها رابطه دارید و آنها بخیال شما میآیند و صدقبضه تفنگ آلمانی بتوسط حاج اقبال برای شما فرستاده شده باید تفتیش نمائیم، ایشان خود حرکت فرموده با نایب قنسول و شش نفری که داخل منزل شده بودند بتمام اطاقها رفته و سر صندوقها را با کلید باز کرده دیده بودند اسلحه نیست، فرمودند ما پنج تفنگ داریم و فرستاده آنها را فرموده بودند و از مذاکرات با نایب قنسول واضح شده بود که کسی شبهه کاری کرده گویا رئیس پستخانه میرزا مهدیخان که معزول شده بود و رفقاییش از گناباد و مشهد بغرض شخصی شبهه کاری کرده بودند، بعد از تفتیش آنها را نشانده میوه آورده بودند که بخورند و خود مشغول نماز شده در موقعیکه ایشان مشغول نماز بودند رستم وقت یافته آنها را اشاره بر رفتن در اندرون کرده بود، دو مرتبه رفته و صندوقها را با قداره شکسته و مجری پول را درست برداشته بیرون برده خالی کردند که شکسته شده آنرا در بیابان دیدند اگر چه در این مجری فقط پنجاه تومان پول سردستی و قدری اسباب قیمتی و اجاره خطهای ملکی بوده احتمال دزد داخلی هم بعضیها میدهند و هر چه اسباب قیمتی بنظرشان آمده برداشته و آمدند منزل حقیر، من هم که اول ورود آنها خواستم بروم به آن منزل مانع شدند و احدی را راه نمیدادند مگر چند نفری از خودیها که از دیوارها بهر نوعی بود خود را داخل کرده بودند که

مطلب را بفهمند و من مسبوق نبودم بلکه متوحش از طرف دیگر رفتم که زبان دانی ترکی یا روسی پیدا کرده بلکه بشود داخل منزل شده مطلب واضح شود و با آنها حرف بزند بالاخره شیخ تقی تهرانی را که ترکی میدانست با یکنفر که روسی میدانست فرستادم بعد از بیرون رفتن من چند نفری که در بیرونی من بودند گویا در را بسته بودند آنها در را شکسته و داخل منزل شدند و اطاقهاییکه مقل بود باز کرده صندوقها را شکسته پول و اسباب قیمتی هر چه بود تماماً برداشته و کاغذها را ریخته بودند، در منزل حضرت آقا هم کاغذهای اجاره خط که سردست بود برده بودند لیکن اسناد املاک و سایر اسناد مهمه را قبلاً پنهان فرموده بودند قریب يك ساعت بود که آنها داخل منزل حضرت آقا بودند و صنائی هم بلند نبود و احدی را هم نمیگذاشتند داخل منزل شود حسن اتفاق بود که زنها آنشب منزل حاجی قوام التجار بودند فقرا هم جمعیت کرده و متوحش بودند از در دیگر منزل از دیوار کسی را خدمت حضرت آقا فرستاده تکلیف خواسته بودند و عرض کرده بودند که ما میتوانیم اینها را از بین ببریم ولو آنکه اسلحه نداریم اگر اذن بدهید، جواب فرموده بودند اینها نقداً کاری ندارند و ما هم اهل این نوع اعمال نیستیم از ما صبر و تسلیم است، بعد از نماز نایب قنسول میگوید حال که تفنگ نبود باید بجویمند بدیدن رئیس قشون بیائید که میگویند شما بیرون نمیروید، فرمودند من باختیار دید و باز دید نمیکنم اگر اجباری است می آیم، و مال خواسته اسب حاضر کرده بودند سوار شده و فوراً حرکت دادند، جمعیکه میخواستند در خدمت ایشان

بروند مانع شدند فقط یکی دو نفر که زحمات و کتکها را متحمل شده بهر نوع شده بود رفتند در جویمند هم رئیس قشون همان مذاکرات نایب قنسول را نموده جواب می‌شنود تا صبح ایشان را در بیرون آبادی و از صبح تا عصر در باغی نگاه میدارند و مانع از رفتن و آمدن هم بودند فقط شیخ تقی تهرانی و آن یک نفر روسی دان خدمت ایشان رامیکردند، عصر سیزدهم ایشان را با پنج نفر سالدات حرکت داده به تربت فرستادند و آن دو نفر هم با ایشان رفتند و احدی را غیر از همان دو نفر نگذاشتند بروند اگر چه جمعی پنهانی رفتند و در تربت خدمت ایشان رسیدند از اول حرکت بیدخت تا تربت بوجود مبارک غیر از همان تحت الحفظی صدمه‌ای بحمد الله نرسید شب حرکت دادن از بیدخت به آقای مصدق السلطان تلگرافاً اطلاع دادم آقای حاج قوام التجار هم که وکیل التجار دولت روسیه بود توسط آقای مصدق السلطان به قنسولگری مشهد تلگرافی نمود خود ایشان هم شب بعد از حرکت ایشان از جویمند حرکت کرد چون با قنسول تربت سابقه داشت و روز شانزدهم بعد از ظهر وارد تربت شد، سالداتهای روس هم حضرت آقا ارواحنا فداه را به تعجیل برده و یک منزل آخر دو منزل یکی کرده و دو شب بعد از ورود حاجی قوام وارد تربت شدند و بر قنسول خانه وارد گردیدند، دم در قنسول خانه نهر آبی بود حضرت آقا مشغول وضو گرفتن شدند قنسول که آدم خلیق و خوش مشربی بود بیرون آمده میگوید برای شما منزل دکتر رامعین کرده‌ام آنجا بروید منم می‌آیم بعد خودش هم آنجا می‌آید و اظهار میدارد که اشتباه شده بیخیشد کار شمشیر بریدن است شما که امروز

خسته‌اید تمارض کنید کسی نزد شما نیاید فردا خودم دیدن خواهم کرد آنوقت هر که بخواهد بیاید و شما هر جا خواستید خواهید رفت و قدری قند و چائی فرستاده پرسیده بود که غذا چه میخورید؟ که تهیه شود فرموده بودند: بایشان بگوئید ما غذای مخصوص داریم و خودمان تهیه خواهیم کرد حاج عبدالحسین درویش را هم از همان اول اذن رفت و آمد داده بودند، ولی سالدات گذاشته بودند که مانع رفت و آمد دیگران باشند فردا خود قنسول آمده معذرت خواهی زیاد نموده عرض میکند از اکنون شما آزاد و مطلق العنان هستید هر کجا میخواهید بروید چه اینجا و چه جای دیگر گناباد یا بمشهد میل خودتان است گویا این يك روز مانع بودن هم برای این بوده که احتمال میداده که دستور گرفتن ایشان از مشهد بوده و میخواسته تلگراف نموده تحقیق نماید حضرت آقا در همان جلسه اول مذاکراتی را که با نایب قنسول در بیدخت، وبا رئیس قشون در جویمند فرموده بودند فرموده گفته بودند که، برای ما و کار مادر هر جا هر حال نقصی نخواهد بود چه تربت باشد و چه مشهد حتی در پطر و گراهم ما مشغول کار خود خواهیم بود لیکن شما توپ بحرم مطهر امام ثامن بسته و دیدید خدا چه کرد بشما! آلمانی را که چندان اعتنائی با او نداشتید شما را بچه روز رسانید حال دل مرا شکستید منتظر عاقبت آن باشید برای ما هر قسم کنید مقصود ما خواهد بود! بعد از استخلاص، آقای صدر العلما پسر مرحوم صدر العلما مشهور بترتبی که از سابق دوستی و ارادت داشت با اصرار زیاد ایشان را منزل خود برده بعنوان دید و بازدید آنجا بودند حکومت و رؤسای ادارات

دولتی و اعیان و اشراف و تجار و علماء اغلب دیدن کرده و بهیجان آمده اظهار همدردی مینمودند و اغلب ضیافت نمودند جمعی هم اظهار طلب میگردند ، خود قنسول با نایب قنسول مکرر بدیدن آمده مذاکرات مذهبی مینمودند، من جمله اظهار میدارند که شمار امیگویند صوفی هستید شما چه عقیده دارید؟ بنیال اینکه صوفی مذهب علیحده است یا اینکه قریب به سنتی است و شاید رابطه با افغانها دارند بدون هیچ ترس و خوف میفرمایند من پیرو همان عیسی هستم که شما قائلید و در آخر - الزمان عیسی در رکاب قائم عجل الله فرجه خواهد بود در این زمان هر کس بنخواهد اطاعت عیسی کند باید پیروی رویه من کند ، عرض میکند مگر نه شما مسلمان و امت محمد میباشید؟ میفرمایند در میان انبیاء دوئیت نیست ما محمدی و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم جانشین عیسی بود و طوری بیان میفرمایند بدلیل عقلی که او قبول مینماید و ثابت میفرمایند لزوم بودن حجت را در هر دوره و میفرمایند از آدم دست بدست رسید تا عیسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از عیسی به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد به دوازده امام و امروز باجازه بما رسیده عرض میکند شما قائلید که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اکمل از عیسی بود پس چطور جانشین او بود؟ میفرمایند بر رعیت اطاعت سلطان و والی و حاکم و کدخدا واجب است و آنها مراتب دارند همانطور است مراتب انبیاء و اولیاء ، چنانچه در سلطنت ظاهری هم اقتدار آنها مراتب دارد مثل اینکه سلطان سابق آلمان اسم و رسمی نداشته و شما هم باو اعتنائی نداشتید و سلطان حالیه آلمان که جانشین همان سلطان است اقتدار را بجائی رسانیده که برای دو نفر آلمانی این هیاهو را راه انداخته

ومرا تحت الحفظ اینجا آورده‌اید و این سلطان آلمان تمام عالم را بهم زده، همانطور در سلطنت معنوی محمد ﷺ کار را بجائی رسانید که سابق و لاحق احدی باو نخواهد رسید و قنسول اغلب را تصدیق مینمود و بعضی ایراداتی هم بر قوانین شریعت اسلام عرض کرد و جواب قانع‌کننده شنید.

بالاخره روز بیست و هفتم رمضان عازم حرکت شدند چون روز اول تلگرافی با آقای مصدق السلطان فرموده بودند که اگر ایالات صلاح میدانند برای زیارت مشهد مقدس بیایم و ایالت جواب داده بود که بعدها تشریف بیاورند بجهاتی اکنون صلاح نیست و گناباد هم تا آخر ماه نروند باین جهت تا بیست و هفتم توقف فرمود و آقای سالار همایون که بعد از این قضیه به سردار مخصوص^(۱) ملقب شد خواهش میکند که بادرشکه تشریف ببرید، با اصرار زیاد درشکه گرفته با آدم مخصوص خود و پنج سوار قرائی همراه مینماید و خود او هم تا دوفرسخی بدرقه کرده و سوارها را چون لازم نبود حضرت آقا مرخص فرمودند قنسول هم برای محافظت پنج نفر قزاق روسی همراه میفرستد و روز ۲۸ وارد عمرانی که چهار فرسخی بیدخت است شده خبر که رسید جمعی شب و عده زیادی از درویش و غیره روز باستقبال آمدند و بحمدالله روز ۲۹ با کمال شکوه و تجلیل تمام وارد گردید و تمام اهالی محال از موافق و منافق دیدن کردند. انتهى دستخط مبارك.

بعد از این قضیه باز دشمنان بانواع مختلفه دست از دشمنی بر

(۱) بعدها بلقب مشیرالسلطنه معروف شد.

نداشته و دائماً در صدد تحریکات و اذیت بودند تا آنکه مجبور به حرکت از گناباد شده و در اوائل سال ۱۳۳۵ قمری بتهران مسافرت فرمود چندی در تهران تشریف داشت و جمع زیادی در این مدت دستگیری شدند از آنجا سفری بارک و همدان فرمود و بعداً بر حسب خواهش و استدعای دوستان کاشان بدانجا مسافرت فرمود و در کاشان عموم علماء و اعیان و رؤسای ادارات احترام و تجلیل و دیدن نمودند و از طرف ماشاء الله خان پسر نایب حسین دعوت بناهار گردید و اجابت فرمود سایر مدعوین و حتی مخصوصین خود آن بزرگوار پس از صرف نهار متفرق شدند و قهوه مخصوصی برای آنحضرت آورده صرف فرمود و از آنجا بیرون تشریف آورده عبا را که هرگز رسم نداشت بر سر انداخته به منزل مراجعت نمود و حال کسالتی در خود احساس نموده امر به حرکت فرمود درین راه کسالت و انقلاب دائماً رو بتزاید بود و ایشان هم امر به سرعت در حرکت میفرمود تا آنکه در سحر ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۷ قمری سم اثر خود را کرده در کهریزک در سن ۵۴ سالگی روح ملکوتی پرواز و مصداق **ما منا الامموم او مقتول** را که شامل غالب پیروان ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام است ظاهر ساخت و در مانند سحر امشب در سال ۱۳۳۷ قمری روح مقدسش از قفس تن خلاصی یافته بعالم قدس پرواز نمود و عالم اسلام و فقر را عزادار و مصیبت زده کرد، جنازه مبارک ایشان را با تجلیل هر چه تمام تر بطرف حضرت عبدالعظیم عَلَيْهِ السَّلَام حرکت داده و در صحن امامزاده حمزه عَلَيْهِ السَّلَام در مقبره مقدسه مرحوم آقای **سعاد تعلی‌شاه** طاب ثراه بخاک سپردند رحمة الله و بر کاته علیه آنحضرت در تمام مدت کوتاه خلافت

خود که قریب ده سال بود با تمام گرفتاریها و صدمات بیگانه و خودی و اذیتها و حبسها آنی از هدایت و راهنمایی و دستگیری و تشویق مردم به آبادانی فر و گذار فرمود و یادگارهای بزرگ از خود بجا گذاشت در زمان آنحضرت عده زیادی را تربیت فرموده به منصب ارشاد و هدایت و امامت جماعت مفتخر داشت شیوخ منصوب از طرف آن بزرگوار علاوه بر مرحوم مبرور حضرت آقای حاج شیخ عبدالله حائری (رحمتعلیشاه) اعلی الله مقامه عبارتند از قطب الاقطاب و لب الالباب مولانا المؤمن الحاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه مد ظله العالی علی رؤس العالم و مرحوم آقای شیخ محسن صابر علی رحمة الله علیه و مرحوم آقای محبوب علی سمنائی رحمة الله علیه و مرحوم آقای حاج میرزا یوسف ارشاد علی رحمة الله علیه و آقای حاج شیخ عباسعلی منصور علی عدهای هم مجاز و مفتخر بامامت جماعت و تلقین ذکر لسانی گردیدند ، بعلاوه با تمام گرفتاریها کتب زیادی تألیف فرمود از اینقرار .

۱ - رافع الاحراض در علم نحو و صرف و تصریف و اشتقاق ،

۲ - معین ادراک نحو فارسی .

۳ - کتاب سهل و آسان در صرف و نحو فارسی .

۴ - تنظیم که الفیه است بیحر رجز عربی در علم معانی و بیان

و بدیع .

۵ - تذهیب التهذیب شرح بر تهذیب المنطق .

۶ - کتاب کامل در مطالب منطقیه .

۷ - مناهج الوصول در شرح معالم الاصول .

- ۸ - کتاب حکومادر علوم غریبه
- ۹ - کتاب سلطان در الهی اخص مشتمل بر کلام و حکمت و عرفان .
- ۱۰ - سلطنت الحسین در مرانی
- ۱۱ - کتاب قلم در اخبار و تواریخ مشتمل بر هفت جلد کبیر
- ۱۲ - نجد الهدایه در اختلاف مذاهب و ملل در ۱۲ جلد .
- ۱۳ - رجوم الشیاطین تقریظ بر تفسیر بیان السعاده .
- ۱۴ - ذوالفقار در اثبات حرمت کشیدن تریاک (دو دفعه چاپ شده)
- ۱۵ - رساله صالحیه مشتمل بر جمیع مطالب حکمیه و کلامیه و رموز و اسرار عرفانیه (سه مرتبه بچاپ رسیده است) .
- ۱۶ - رساله مجدییه در آداب شریعت جلد اول .
- ۱۷ - خوبی نامه .

علاوه بر اینها کتبی است که استنساخ نشده مثل نخبه وزاد الحجاج و دم آدم و حسابان الحساب و رساله اسطرلاب و علویه در کلام و نسخه ای در علم رمل و نسخه رمزی در صنعت و صحیفه مکاشفات از این تألیفات در جوم و ذوالفقار و مجدییه و صالحیه و خوبی نامه بطبع رسیده و کتب دیگر هنوز بطبع نرسیده است .

آنحضرت مکرر به کنایه و اشاره و تصریح رحلت خود را خبر داده و حتی مدفن خود را معین فرموده بود از همه و اضحتر و صریحتر تلکرافاتی است که قبل از حرکت به کاشان راجع به رحلت خود و تعیین جانشین و خلیفه خود مرقوم فرموده در جوف مثنوی قرار داده

بود که بعد از رحلت ایشان بدست آمد ، صورت تلکرافات بخط ومهر آن بزرگوار موجود و از روی آن عکس برداری شد ، صورت تلکرافات از اینقرار است .

شیراز توسط جناب آقای نقیب الممالک - جناب آقای آقا شیخ محسن صابر علی امر دین پس از من راجع بفرزند مکرم حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه است تجدید و دعوت بآن نمائید بفقراء اطلاع دهید که تمرد از او استکبار از حق است و السلام . علی

مشهد بتوسط جناب آقای مصدق السلطان مخابره شود بفقراء بلدان حرکت از این دار و لقاء پروردگار را برگزیدم خلافت با فرزند مکرم حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه است فمن تبعه فانه منی و السلام . علی اصفهان. جناب حاج شیخ عباسعلی منصور علی اجابت ندای ارجعی نمودم امر مفوض بجناب نور چشم مکرم حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه است اطاعت بایشان و دعوت بایشان نمائید بفقراء اطلاع دهید . علی

طهران جناب مستطاب حاج شیخ عبدالله رحمتعلیشاه زمان من منقضی شد و امر مفوض است من الله بجناب مستطاب حاجی شیخ محمد حسن صالح - علیشاه فرزند عزیز تکلیف آنجناب رجوع بایشان و دعوت تجدید و جدیدی بایشان است بسایر فقراء اطلاع دهید و السلام . علی

کاشان جناب آقای میرزا صدر الدین من رفتم فقراء و امر دین را واگذاشتم من الله بجناب فرزند مکرم آقای حاجی شیخ محمد حسن صالح علیشاه رجوع بایشان و تجدید اذن از ایشان است بفقراء اطلاع دهید و السلام . علی

سبزوار جناب حاج شیخ عماد الدین چون مرا خواستند امر دین را من الله بجناب فرزند مکرم حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه مفوض نمودم رجوع بایشان بر فقراء فرض تجدید نمائید اطلاع بفقراء دهید خود هم اذن جدید بنخواهید و السلام . علی

و نیز موقعیکه حضرت آقای نور علیشاه طاب ثراه تهران تشریف داشت حضرت بندگان آقای صالح علیشاه ارواحنا فدا به تربت تشریف آورده تلگرافاً استجازه میفرماید که به تهران حرکت کند حضرت آقای نور علیشاه طاب ثراه تلگراف فرموده و دستوراتی داده در ضمن میفرماید حرکت شما موقوف بطرف گناباد حرکت کنید صحیفه مختومه باسم شما گشوده شد و رویه و رفتار شما تماماً مانند مرحوم آقا است بدون کم و زیاد تکلیف شما در طریقت غیر تکلیف من است ، که این تلگراف مشعر بر رحلت و عدم عودت آن حضرت است بگناباد و قطبیت و خلافت حضرت آقای صالح علیشاه ارواحنا فدا .

و نیز در موقعیکه عازم به حرکت کاشان بودند در مقبره متبرکه که حضرت آقای سعادتعلیشاه طاب ثراه تشریف آورده و امر بمرمت و تزئین و توسعه آن داده معماری احضار و دستور العمل داده میفرماید تا مراجعت من از کاشان باید این مقبره بهمین دستور تمام شده باشد که در همینجا منزل خواهیم نمود و در خود گناباد هم در موقع حرکت خبر داده بود که دیگر مراجعت نخواهم کرد و در سبزوار نیز با شماره اخبار از رحلت خود فرموده بود و نیز فقراء اصفهان استدعا کرده بودند که سفری باصفهان فرماید جواب مرقوم فرمود که چون باید بکاشان بروم نخواهد

شد که باصفهان بیایم با آنکه کاشان سر راه اصفهان است معلوم است مقصود چه بوده .

مجدد ما فقرای سلسله علیه عالیہ مرتضویہ نعمۃ اللہیہ روان پاک آن بزرگوار را در پیشگاه حضرت احدیت و مقام رسالت و ولایت کلیه الهیہ شفیع و واسطه قرار داده ازدیاد ایمان و نورانیت و معرفت و زوال حجاب خودیت و خود بینی و رفع گرفتاریها و گشایش صوری و معنوی همه فقراء را خواستاریم و برای ترویج روانهای پاک پیامبران و نزدیکان درگاه خداویژه پیشوایان بزرگوار شیعه و مشایخ آن بزرگواران مخصوصاً روح مقدس این بزرگوار ارمغان توجه و بخواندن سوره فاتحه و اخلاص یاد میکنیم و صلی الله علی محمد و آلہ الطیبین الطاهرین .



شرح مختصر زندگانی بندگان حضرت آقای صالح علیشاه ارواحنا فدا

حضرت قطب العارفين و صالح المؤمنين مرحوم حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه سلیل جلیل مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی ابن مرحوم حاج ملاسلطان محمد گنابادی سلطانعلیشاه طاب ثراهم در ظهر شنبه هشتم ذی الحجة الحرام یکهزار و سیصد و هشت هجری قمری از صبیبه مرحوم حاج ملامحمد صالح عالم جلیل القدر متولد گردید و پس از ایام رضاعت چون مرحوم نورعلیشاه قدس سره بامر پدر بزرگوار بعزت و ریاضت مشغول بود در هجر تربیت و عنایت جد عالیقدر خود قرار گرفت و این توجه و حصانت تا زمان شهادت مرحوم آقای سلطانعلیشاه رضوان الله علیه برقرار بود و در این مدت تحت تعلیمات جد عالیقدر و سایر اساتید، ادبیات فارسی و عربی و مقداری از فقه و اصول و حکمت را آموخت .

سه ماه بعد از شهادت آقای شهید، سالار بلوچ باغواهی مخالفین بگناباد آمد و آقای نورعلیشاه را جلب نمود و در صدد برآمد آقای صالحعلیشاه را نیز گرفته حبس نماید آقای نورعلیشاه پنهانی دستور داد از گناباد حرکت بهتران نماید و بعد از استخلاص آقای نورعلیشاه امر کرد برای ادامه تحصیل باصفهان برود و با استعداد ذاتی و هوش فطری

از محضر اساتید بزرگ مانند آخوند ملا محمد کاشی و مرحوم جهانگیرخان قشقائی و سایر اساتید بزرگ، علوم منقول و معقول را تکمیل فرمود و موقعیکه آقای نور علیشاه بتهران تشریف آورد ایشان را احضار فرمود و در تاریخ شعبان یکهزار و سیصد و بیست و هشت از طرف والد ماجد مجاز باقامه جماعت و تلقین اذکار لسانی گردید در ربیع الثانی ۱۳۲۹ بفرمان هدایت و راهنمایی مقتخر و بلقب صالح علیشاه ملقب گردید و در رمضان ۱۳۳۰ قمری بخلاف و جانشینی پدر بزرگوار معین شد، و در همین سال بعزم زیارت بیت الله الحرام حرکت فرمود و پس از انجام حج بعبات عالیات مشرف و در آنجا بملاقات علماء اعلام و حجج اسلام منجمله آیه الله آقای حاج سید محمد کاظم طباطبائی یزدی و آیه الله شریعت اصفهانی و دیگران موفق و از طرف آن مراجع مورد احترام و تجلیل واقع شد، در مراجعت از مکه معظمه با صبیۀ آقای ملا محمد صدر العلماء ابن مرحوم حاج ملا محمد صالح ازدواج نمود و در تاریخ بیست و هشتم ذیحجه ۱۳۳۲ قمری مطابق با ۲۵ آبان ۱۲۹۳ شمسی خداوند اولین فرزند ذکور بنام آقای سلطان حسین بایشان عطا فرمود که اکنون خلیفه و جانشین آن بزرگوار و مسند هدایت بوجود مقدسش زیب بخش و مرجع توجه سالکین الی الله میباشد.

در این اوان که هنگام جنگ بین المللی اول و در ایران هم انقلاب بود و شهرها منقلب شده و دولت در کمال ضعف و انواع فتنه و آشوب شروع شده بود و در هر نقطه اشرار بغارت و چپاول مشغول بودند، در هر گوشه خراسان هم فتنه و انقلابی آغاز شد از جمله گناباد هم دچار

دستبرد تعدی اشرار واقع و باعث زحمت آقای نور علیشاه هم گردیدند حتی بخیال کشتن ایشان هم بر آمدند لذا ایشان خائفاً یترقب پنهانی در اواخر سال ۱۳۳۵ قمری بتهران حرکت نمود معاندین ایشان را دور دیده بر فشار و زحمت فقرا افزودند ، حتی یکی از فقرا بنام یوسفعلی را بدار زدند و چند نفر دیگر را کشتند این اوضاع باعث شد که آقای صالح علی شاه هم از گناباد حرکت کرده بترت آمد و از آنجا تلگرافی خدمت آقای نور علیشاه عرض و اجازه خواست که بتهران حرکت کند ولی ایشان اجازه نداده تلگراف زیر را منخبره فرمود ، در ضمن دستورات میفرماید حرکت شما موقوف، بطرف گناباد حرکت کنید صحیفه مختومه باسم شما گشوده شد و رویه و رفتار شما تماماً مانند مرحوم آقا است بدون کم و زیاد، تکلیف شما در طریقت غیر تکلیف من است ، که کاملاً مشعر باخبار رحلت و دستور جامعی با آقای صالح علیشاه بود ، آقای نور علیشاه در مسافرت کاشان مسموم شد و در تاریخ ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۷ لبيك حق را اجابت کرده و بساحت قدس پرواز نمود ، آقای صالح علیشاه علاوه بر زحمات و گرفتاریهای محلی دچار عزای پدر بزرگوار هم گردید در ربیع الاول ۱۳۳۸ بتهران مسافرت فرمود و از آنجا بزیارت عتبات مشرف گردید، در سال ۱۳۴۱ هم بتهران مسافرت نمود و پس از چهل روز اقامت بگناباد مراجعت فرمود در رجب ۱۳۷۳ قمری مبتلا بکسالت ناگهانی شده بدواً بترت برای معالجه رفت ولی اطباء حرکت ایشان را برای معالجه و عمل بتهران لازم دیدند و پس از مراجعت بگناباد و توقف چند روزی ، بتهران حرکت نمود ، در تهران پس از

معاینات دقیقه و مشورت اطباء لزوم مسافرت ایشان را باروپا اظهار کردند و باصرار اطباء و دوستان در تاریخ نهم شعبان ۱۳۷۳ بوسیله هواپیما حرکت کرد و در شهر ژنو در بیمارستان کاتولیکی بستری شد، و بوسیله دکتر پریه تحت عمل قرار گرفت و با آنکه محل عمل پس از مدت کمی بهبودی یافت ولی عوارض آن موجب شد که توقف در بیمارستان قریب سه ماه بطول انجامید و در دوم ذیقعد ۱۳۷۳ با هواپیما بایران مراجعت فرمود و این سفر غم انگیز خاتمه یافت و بزیارت و ملاقات ایشان دوستان احساسات محبت آمیز و شوق انگیز اظهار نمودند ولی عارضه درد پا تا مدتی بلکه تا این اواخر مختصری باقی بود بطوریکه تا چندین مدت بجمع کردن پا قادر نبود، در سال ۱۳۷۵ بازسفری بتهران نمود و بزیارت عتبات عالیات مشرف گردید و تا فلسطین و زیارت بیت المقدس و اماکن متبرکه آن نواحی تشریف برد و با آنکه شایق و مایل بود بزیارت روضه مطهره حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مدینه طیبه مشرف شود بعللی موفق نگردید ولی همواره اظهار اشتیاق باین تشریف را میفرمود.

در رجب ۱۳۸۰ بمقصد انجام عمره مفرده و زیارت مدینه طیبه حرکت فرمود عید ولادت با سعادت مولای متقیان را در مکه معظمه مشرف و بانجام عمره موفق شد و پس از توقف هفت روزه بمدینه منوره حرکت فرمود و تا بعد از عید مبعث حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مشرف بود پس از آن حرکت فرموده از جدّه بوسیله هواپیما بعمان تشریف برد و بزیارت بیت المقدس و اماکن متبرکه آن قسمت مشرف گردید

و از آنجا بی‌غدا درفته و بزیارت کاظمین و کربلای معلی و نجف اشرف تشریف حاصل نمود و پس از توقف چند روز و ملاقات علماء اعلام و مراجع تقلید بتهران مراجعت و تا آخر صفر المظفر ۱۳۸۱ در تهران توقف فرموده برای گناباد حرکت نمود در سال ۱۳۸۲ نیز بتهران تشریف آورد و در دهه محرم ۱۳۸۳ نیز بعقبات عالیات مشرف گردید در خلال این مدت مکرر هم بعزم تشریف آستانه مقدسه حضرت ثامن الائمه علیه آلاف التناء و التحية تشریف حاصل نمود.

در این سنوات اخیره ضعف مزاج و کسالت ایشان شدت یافت و بمختصر تغییر در هوا یا حرکت یا خوراک نا مناسب کسالتی عارض میشد و در عین آنکه محسوس بود که مزاج طبیعی رو بانحطاط است مع ذلك از رسیدگی بامور و کوشش و اجراء بر نامه روزانه خود داری نمیفرمود و تظاهر بکسالت و ضعف نمینمود حتی روز قبل از رحلت صبح بحمام رفته، بعد هم مدتی در بیرونی به پذیرائی و رسیدگی امور پرداخته و چون باندرون تشریف برد کسالت شدت یافت و فشار خون بحد قابل توجهی تنزل نمود و با مراقبت اطباء قدری بالا آمد و بهیچوجه آثار رحلت ظاهر نبود حتی شب طیب و اهل خانه و پرستاران را باصرار مرخص نمود فقط یکی دو نفر از افراد بسیار نزدیک در ملازمت ایشان ماندند ولی هنگام اذان صبح پنج شنبه نهم ربیع الثانی ۱۳۸۶ قمری مطابق ششم مرداد ۱۳۴۵ شمسی عرق زیادی در جبین مبین ظاهر و در سن هفتاد و هفت سالگی پس از پنجاه سال که در تربیت سالکین و ترویج وظایف و تکالیف دینی مسلمین و عمران و آبادی بیدخت گذراند ندای حق را اجابت

نمود و روح ملکوتی صفاتش با شیان قدس پرواز نمود و در بقعه متبرکه مرحوم سلطانعلیشاه طاب ثراه در بیدخت در جوار جد بزرگوارش مدفون گردید رحمة الله علیه رحمة واسعة .

حالات و صفات آنحضرت

اهتمام تام در حفظ ظواهر شریعت داشت و کوچکترین اعمال شرعیه را ترك نمیفرمود حتی مستحبات و مکروهات را مواظب بود، علاوه بر وعظ و ذاکرین که تحت تربیت و دستورات ایشان بوعظ و ذکر مصیبت مشغول بودند، یکنفر اهل منبر فاضل متدین را معین فرموده که در تمام ایام سال در مسجد مسائل شرعیة لازمه و وظایف اخلاقیه را ب مردم تعلیم دهد، خود ایشان ثلث آخر شب را بیدار و به تهجد و عبادت تا قریب بطلوع آفتاب مشغول بود، هر روز صبح در موقع قرائت قرآن عده ای از زنها حاضر شده و در حین قرائت دستورات قرآنی را برای آنها بیان میفرمود، پیروان را تأکید در بیداری سحر مینمود حتی وقتی برای اینکه فقرا سحرها را بیدار باشند فرموده بود من هر سحر بدون خبر بمنزل یکی از شما میآیم که بامید آمدن ایشان همه بیدار باشند، در قرائت قرآن اصرار زیاد داشت و میفرمود قرائت قرآن دستور عمومی است و مسلمان باید هر صبح مقداری قرآن تلاوت نماید حتی کسانی هم که سواد ندارند هر روز صبح قرآن مجید را باز کرده تیمناً و تبرکاً زیارت کرده بیوسند، در مدارس و مکاتب محل مراقب بود که حتماً باطفال قرآن را تعلیم دهند و خود گاهی بمدارس تشریف برده و اطفال را در

قرائت قرآن تشویق مینمود، پیروان را دستوراکید میداد که در اعمال شرعیه از یکی از مراجع، تقلید نمایند.

در انعقاد مجالس تعزیه داری حضرت خامس آل عبا علیه آلاف التحية و الثناء و سایر ائمه اطهار و مجالس جشنهای مذهبی کمال اهتمام را میفرمود، در عیدین اضحی و فطر به مسجد رفته نماز عید را با امام جماعت مسجد اقتدا میفرمود، افرادی که مبتلا بعبادات منهییه بودند از قبیل افیون و غیره در خدمت ایشان راه نداشتند، مواظب بود که اذان اعلامی در سه موقع در وقت خود گفته شود و قبل از اذان صبح یکساعت در مأذنه مناجات شود بطور کلی قریه بیدخت در زمان ایشان يك قریه مذهبی بود که تمام شعائر دینی اجراء میگردید، معمولاً عصرها بصبح مزار آمده تفسیر بیان السعادة را تدریس و مطالب ذوقیه و دقایق سلوک را بطوری بیان میفرمود که هم عامی بیسواد و هم عالم زحمت کشیده استفاده مینمود و در ضمن تدریس دستورات مذهبی و وظایف اخلاقی و اجتماعی را ذکر میفرمود، رساله پند صالح را که جامع دستورات دینی و اخلاقی و اجتماعی است تألیف فرمود و پیروان را امر فرمود که همیشه با خود داشته و مکرر مراجعه نمایند، شبهای جمعه بعد از اذان فرایض، رساله صالحیه تألیف مرحوم آقای نورعلیشاه را شرح میفرمود و در نظر داشت شرحی بر آن مرقوم فرماید، در اخلاق حمیده و صفات پسندیده، یگانه زمانه بود همتی بلند داشت در دستگیری فقرا و دلجوئی ضعفا و بیماران و مصیبت دیدگان بی اختیار بود باگشاده روئی و مهربانی بدر دل گرفتاران توجه میفرمود، با همه به برابری و مساوات رفتار

مینمود و تا ضعف مزاج و عدم توانائی غلبه نکرده بود بیازدید همه رعایا حتی کارمندان خود تشریف میبرد، در حال ایشان غنی و فقیر و قوی و ضعیف مساوی بود و با هر کس مطابق حالش سلوک میفرمود، در معاشرت و پذیرائی واردین حتی در موقع کسالت خود داری نداشت و درب بیرونی همیشه بروی واردین باز بود، هر کس بزیارت ایشان می آمد ولو بیگانه و خارج از مذهب اسلام هم بود با انبساط و مسرت خاطر از محضر ایشان خارج میشد غالباً در موقع استراحت و خواب ایشان هم اگر مهمانی وارد میشد از خواب و استراحت خود صرف نظر نموده پذیرائی میفرمود، فقط میفرمود: در ماه مبارک رمضان میل ندارم در روز مهمانی بر ما وارد گردد که ناچار بپذیرائی شوم، با ضعف مزاج و اصرار اطباء روزه ماه رمضان را افطار نفرمود، ساختمان بقعه متبرکه مرحوم سلطانعلیشاه را تکمیل نمود که اکنون یکی از بقعه‌های بسیار مهم و مورد بازدید و ستایش سیاحان خارجی است چند صحن بر آن اضافه نمود مخصوصاً يك صحن بسیار وسیع با حجرات زیاد و لوازم آن بنام صحن کوثر بهزینه خود بنا نمود و آب قنات صالح آباد را که بهمت و هزینه خود احداث فرموده بود مظهر آن را در آن صحن جاری نمود و باز هم در تکمیل این آستانه نقشه‌هایی در نظر داشت که قسمتی از آن شروع شده بود، بعلاوه در عمران و آبادانی محل کوشش فراوان فرمود اراضی جنوب قریه بیدخت که مرتفعتر و دارای پستی و بلندی زیادی بود تسطیح نموده منازلی ساخت و خود و بستگان سکنی اختیار نمودند و دیگران را تشویق بساختن فرمود که امروز قسمت

آباد بیدخت گردیده است و با نقشه معین خیابانها کشیده و قسمتی هم اسفالت شده و منازل برای ادارات و مغازه‌ها و گاراژها و مهمانخانه در اطراف خیابان ساخته شده و با آنکه زمین آنجا استعداد نمو اشجار را ندارد با زحمت و کوشش زیاد اشجاری در کنار خیابانها غرس نمود، اشتیاق زیادی بساختن آنها را عمومی داشت چندین آب انبار در نقاط مختلفه بنا نمود در تعمیر و تکمیل مساجد سعی وافیه داشت در ایجاد بیمارستان و درمانگاه و دبستان و دبیرستان اقدامات کافی مبذول و برای سازمان هر یک، زمین زیادی اهداء نمود و یک قسمت از اوقات خود را صرف امور خیریه و عمران و آبادی و اصلاح حال اهالی میفرمود، با همت و هزینه خود قناتی احداث کرد که اکنون حیات و زندگی اهالی و امور زراعتی آنجا بوجود آن قنات است ضمناً باصلاح و تنقیه چند قنات دیگر هم پرداخت، گذران ایشان از امور کشاورزی بود و در آن امر اطلاعات کافی و تخصص داشت زارعین را به کشاورزی جدید آشنا و تشویق میفرمود و زمینهای بایری را قابل زراعت نمود و اهالی را با احداث باغ و غرس اشجار ترغیب مینمود و شخصاً در غرس اشجار و پیوند و تقویت درختان و دفع آفات آنها با اطلاع بود و دستورات مفیده میداد و بیدخت را که قریه‌ای کم آب و بدون استعداد بود با سعی و کوشش خود معمور و آباد نمود، مکرر از ایشان تقاضا شد که در یکی از شهرها اقامت نماید قبول نکرده در همان بیدخت که قریه‌ای از قراء گناباد است سکونت اختیار فرمود، در امور سیاسی و کارهای دولتی بهیچوجه دخالت نمیفرمود و حتی در موقع انتخابات آنچه اصرار میکردند که نظریه خود را اظهار دارد میفرمود

از وظیفه ما خارج است، وظیفه ما مراقبت در امور دینی و مذهبی و طریقتی است و رعیتی هستیم مطیع قوانین دولت، چنانچه تغییراتی که در قوانین دولتی و امور اجتماعی پیش می‌آید و مخالف شرع نبود اولین کسیکه در گناباد اجرا مینمود ایشان بود.

حضرتش بسیار کم غذا بود ولی قبل از همه شروع میفرمود و آخر همه دست میکشید و شاید بیش از ده مثقال میل نمی‌فرمود و مراقب دیگران بود که بطور کامل غذا برای ایشان موجود باشد.

از آنجناب هفت فرزند برومند شایسته ذکور و یکنفر اناث بیادگار باقیست و همگی فاضل و دانشمند و مورد تجلیل و احترام هستند ارشد و اجل آنان سلطان العارفين و برهان المحققين العالم بالله آقای حاج سلطان حسین تائبنده رضا علیشاه ارواحنا فداه است که جمیع سالکان الی الله بوجود مقدسش افتخار و کلیه عارفان بالله بذات ملکوتی صفاتش مفتخرند، دیگر آقای دکتر حاج محب الله آزاده دکتر متخصص در بیماریهای چشم و گوش و حلق، و آقای دکتر حاج آقا نور علی تائبنده دکتر در حقوق و قاضی عالیقدر دادگستری، و آقای دکتر نعمت الله تائبنده دکتر متخصص در امراض داخلی و اطفال، و آقای مهندس نصر الله تائبنده مهندس ساختمان و راه، و آقای مهندس شکر الله تائبنده مهندس راه و ساختمان و آقای محمود آقا تائبنده اولین دانش آموز ممتاز دوره متوسطه که اکنون در خارج مشغول ادامه تحصیل میباشد، صبیبه معظمه آنحضرت عیال جناب آقای سلطان ابراهیم سلطانی نجل حضرت آقای حاج میرزا محمد باقر سلطانی ابن مرحوم آقای سلطانعلیشاه میباشد.

شرح حال مختصر قطب العارفين و كهف الموحدين
حضرت آقای صالح علیشاه طاب ثراه که در شب
نهم ربیع الثانی ۱۳۹۰ قمری قرائت شد

هر گاه در تذکرها و تواریخ ایران و این سرزمین کهنسال دقت کنیم در می‌یابیم که همواره در تمام ادوار مردان بزرگ و اشخاص نامی و نوابغی در تمام شئون اجتماعی و سیاسی و هنری و علمی و عرفانی در ایران وجود داشته که تمام هم خود را صرف اصلاح و تهذیب جامعه و ترقیات صوری و معنوی افراد نموده‌اند، از جمله دسته‌ای از سلاطین، و پادشاهانی عادل و دادگستر و وزرائی دانا و عالیقدر دیده میشوند که جامعه ملت خود را در مهمل امن و امان و در رفون مختلفه احتیاجات بشری ارتقاء داده‌اند و نامشان با افتخار و سربلندی زینت بخش صفحات تاریخ گردیده است، دسته دیگر علماء و حکماء و عرفاء و دانشمندان بوده‌اند که مریبان و استادان روح انسانیت میباشند و تاریخ بواسطه این گروه بعالم انسانیت افتخار و آنان را بدوستانان بشر معرفی مینماید.

این سرزمین غالباً بلکه همیشه توانسته است از خود، دانشمندان و عرفائی بوجود آورد که اوراق نفیس کتب حکمت و عرفان بواسطه وجود آنان قدر و ارزش پیدا کرده و هیچگاه نگذاشته شهپر دانش و عرفان سایه خود را از سر علم و معرفت باز دارد، آنچه تاریخ ایران توانسته است موقعیت معنوی خود را حفظ کند وجود همین دسته از عرفاء

و حکماء و علماء حقیقی و دانشمندان برجسته این سرزمین است که کتب و بیانات و کلمات حکمت آمیز ایشان همواره دانشمندان و محققان و طالبان علم و عرفان را بحیرت و تعجب در آورده که بنام آنان مؤسساتی تأسیس و کتب آنانرا بالسنه مختلفه ترجمه می نمایند ، این بزرگان نامی که در هر رشته وجود داشته آثار و کتب و بیانات آنان سرزمین باستانی ایران را آنطور که شایسته یک مرز و بوم دانش و عرفان و حکمت است بدنیای بشریت معرفی کرده و مستشرقین بزرگ را وادار نموده تا آثار گرانبهای آنها را بهر قیمتی هست تحصیل نمایند و آن لآلی حکمت را به ملل خود تقدیم دارند .

یکی از این بزرگان نامی و عرفای بسیار گرامی که قریب نیم قرن عمر خود را صرف ترویج شریعت و هادی طریق طریقت و راهنمایی طالبان حقیقت و در تربیت افراد و تهذیب اخلاق و اصلاح روحی و معنوی و تبعیت کامل از ملکات فاضله و مکارم اخلاق **علی بن ابیطالب** علیه السلام را داشت و با دسترنج خود از کشاورزی اعاشه خود و خانواده خود را تهیه نمود و در دستگیری بیچارگان و کمک به مسکینان و ساختن ابنیه خیریه عمومی خود داری نداشت عالم ربانی و عارف صمدانی مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه طاب ثراه قطب سلسله علیه رضویه نعمه اللهبه سلطانعلیشاهی میباشد. مرحوم آقای صالح علیشاه خلیفه و فرزند مرحوم آقای نور علیشاه ثانی ابن مرحوم سلطانعلیشاه شهید رضوان الله علیهم از بزرگان عالم عرفان و نابغه عصر و زمان خود بود که در چهار سال پیش در چنین شبی رخت از این دارفانی خاکی بر بست و بدار باقی و وصال

محبوب حقیقی پیوست و عالم تشیع و عرفان را داغدار و عزادار نمود که هنوز هم غم و اندوه این حادثه جانگداز باقی و اشک چشمها خشک نشده است، این عارف بزرگوار در تاریخ هشتم ذیحجه سال ۱۳۰۸ قمری در بیدخت که یکی از قصبات گناباد است از کتم عدم بعرصه وجود قدم گذاشت و ستاره درخشانی در آسمان حکمت و عرفان طلوع نمود و بنور نیر خود جهان علم و معرفت و دنیای روحانیت را روشن و نوید روحبخش داد این سرحلقه عرفان تا سن ۲۹ سالگی بتحصیل علوم ظاهری و فنون ادبی اشتغال داشت و در ضمن تحصیل با پدر عالیقدر خود بر ریاضت و مجاهده نفس میپرداخت، پس از تکمیل تحصیل و رسیدن بمقامات شامخه روحانی با پدر بزرگوار مامور ارشاد و هدایت طالبان راه حق گردید و در سال ۱۳۳۰ قمری از طرف حضرت آقای نور علیشاه بجانشینی و خلافت معین و بلقب صالح علیشاه مفتخر گردید، پس از رحلت پدر بزرگوارش در سال ۱۳۳۷ قمری که در اثر مسمومیت روی داد بموجب فرمان و وصیت، عهده دارس پرستی فقراء سلسله علیه نعمه - اللهیة سلطانعلیشاهی گردید و مسند ارشاد بوجودش زیب و زینت یافت و بهدایت طالبان و تربیت سالکان مشغول گردید و در مدت قریب پنجاه سال محضر پر فیض او مورد استفادۀ علماء و دانشمندان و درگاهش ملجأ ملا و درویش و بیگانه و خویش و صوفی و فقیه و رحمت عامه او شامل دوست و دشمن و غریب و اهل وطن بود.

مرحوم آقای صالح علیشاه نمونه حقیقی انسان کامل و جوهره

صفات حمیده و ملکات فاضله بود این بزرگوار نه تنها پیشوای عالم طریقت بود بلکه در تبلیغ و ترویج احکام شریعت مطهره و اجراء تعالیم مقدسهٔ اسلام نیز کمال جد و جهد را اعمال مینمود چنانچه علاوه بر بیانات و سخنان عالیه او در حین تدریس تفسیر قرآن مجید، یکنفر واعظ متدین مورد وثوق رامعین نموده بود که شبها بعد از ادای فریضه در مسجد مسائل و تکالیف شرعیه را برای مستمعین ذکر نماید خود آن بزرگوار هم مقید بود کوچکترین تکلیف شرعی حتی مستحبات و مندوبات از او ترك نکرد. و از مکر و هات پرهیز نماید و در خدمت بخلق و اصلاح امور آنان و رفع گرفتاریها غفلت نمیفرمود و با ضعف مزاج و تحلیل قوا از انجام امور دیگران خود داری نداشت علاقه مفراطی بامور خیریه و تعمیر مساجد و ساختن آب انبار و سازمانهای عام المنفعه مانند بیمارستان و درمانگاه و دبستان و دبیرستان داشت و در اغلب دهات و قصبات گناباد آثار خیریه او باقی و مشهود است، احتیاجات خود را از محصول کشاورزی که خود در تمام او و آن نظارت داشته بدست میآورد، مکرر بزیارت بیت الله و روضه منوره مدینه طیبه و عتبات عالیات و سایر اماکن متبرکه که مشرف گردید آنحضرت بارها بکسالت مبتلی میگردد و بستری میشد ولی بهرحمت بود برای رفع نگرانی فقراء و بستگان بستر را ترك میفرمود، در هشتم ربیع الثانی ۱۳۸۶ قمری کسالت و انقلابی حادث شد و با وجود مراقبت کامل اطباء موقع اذان صبح نهم همان ماه روح مقدسش بعالم قدس پرواز و بملاقات محبوب و مطلوب حقیقی نائل گردید رحمه الله علیه.

ما از فقدان آن بزرگوار متأثر و اندوهناک و با غم و اندوه یاد
میکنیم و از روح پرفتوح او استمداد و از راه دردرگاه حضرت احدیت شفیع
قرار میدهیم ، جسد مبارکش در بقعه متبرکه سلطانی در جوار مدفن جد
بزرگوارش مرحوم سلطانعلیشاه بخاک سپرده گردید .



شرح حال مختصری از سیدنا و مولانا قطب العارفین و کیف السالکین

حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده رضا علیشاه ارواحنا فداه

جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده ملقب برضا علیشاه که اکنون پیشوای سلسله علویه رضویه نعمت اللہیہ سلطانعلیشاهی میباشد نجل جلیل حضرت حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه قدس سره در ۲۸ ذیحجه سال ۱۳۳۲ قمری مطابق با ۲۵ آبان ۱۲۹۳ شمسی از عقیقه کریمه صبیہ مرحوم آقای ملا محمد صدر العلماء تولد یافت و پس از ایام رضاعت و صباوت بآموختن خواندن و نوشتن نزد مرحوم آخوند ملا خداداد خیبرگی مشغول گردید ، سپس مقدمات عربیت را در بیدخت نزد مرحوم آقا ملا محمد رحمانی مشهور بادیب و بعد نزد مرحوم آقا ملا محمد اسمعیل رئیس العلماء و معانی و بیان و قوانین را نزد مرحوم آقای ملا محمد صدر العلماء ، و معالم و شرایع و شرح لمعه و شرح منظومه حکمت و منطق را در محضر انور مرحوم آقای صالحعلیشاه استفاده نمود و بعد در سال ۱۳۱۰ شمسی بامر پدر بزرگوار برای تکمیل تحصیلات باصفهان مسافرت و در آنجا اشارات و قوانین را نزد مرحوم آقای شیخ محمد حکیم خراسانی گنابادی و اسفار را نزد آقا شیخ محمود مفید و شرح مکاسب را نزد آیه الله آقای حاج رحیم آقا ارباب و فرائد را نزد آقای حاج سید مرتضی خراسانی معروف بجارچی و کفایة الاصول را نزد آیه الله مرحوم آقای سید محمد نجف آبادی استفاده نمود و موفق باخذ اجازه

روایت گردید و در همان اصفهان تحصیلات را ادامه داد و شرح فصوص و بعض علوم دیگر را نزد مرحوم آقا شیخ اسدالله ایزدگشسب (درویش ناصر علی) تلمذ نموده پس از ۵ سال توقف در اصفهان بطهران آمد و وارد دانشکده معقول و منقول شده نزد آقایان عصار و مشکوة و آشتیانی و سایر اساتید محترم استفاده علمی نمود و ضمناً در دانشسرای عالی مشغول تحصیل گردید ، در سال ۱۳۱۸ شمسی موفق باخذ گواهینامه لیسانس شد .

در سال ۱۳۲۶ بعزم تشرف عتبات عالیات حرکت فرموده باستان بوسی اعتبار مقدسه مشرف شد و در ضمن به ملاقات علماء اعلام و حجج اسلام و مراجع تقلید از قبیل آیه الله آقای حاج آقا حسین قمی و آیه الله آقای حاج شیخ عبدالکریم زنجانی و آیه الله آقای هبه الدین شهرستانی و آیه الله آقای حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء و آیه الله آقای سید ابوالحسن اصفهانی موفق و مورد احترام آنان واقع گردید و در نجف اشرف از آیه الله آل کاشف الغطاء پس از امتحان و پرسش بعضی مطالب و مسائل غامض فقهی و اصولی با اجازه اجتهاد نائل گردید و پس از درك کامل از زیارت اعتبار مقدسه بطرف سوریه حرکت و در دمشق بزیارت مزار متبرك حضرت زینب سلام الله علیها و سایر مقابر اهل بیت موفق گردید و پس از گردش در شهرهای بیروت و حلب و سایر نقاط آن بطرف مصر حرکت و در قاهره و اسکندریه نقاط تاریخی و مراکز علمی و امکانه تماشائی آنجا را مشاهده فرمود و از مصر بفرسطنین تشریف برد و بزیارت مسجد اقصی و مسجد صخره موفق شد و ضمناً

کلیساهای مهم مانند کلیسای قیامت و کلیسای مریم و کلیسای جسمانی و سایر کلیساهای را دیدن نمود و بنخلیل الرحمن و بیت اللحم رفته و از آنجا بسوریه و عراق حرکت و از راه بصره بایران مراجعت فرمود و پس از توقف چندی در تهران، بگناباد تشریف برد و در تحت مراقبت و تربیت پدر بزرگوار بر ریاضت و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه قلب مشغول گردید و پس از خالص شدن از کدورات نفسانیه و منزّه شدن از تبعات و لوازم عالم طبع و درک فناء در توحید و انغمار در احدیت، مراتب سیر و سلوک را طی نموده و در شعبان ۱۳۶۹ باخذ اجازه اقامه جماعت و تلقین اذکار و اوراد لسانی از طرف پدر عالیقدر موفّق گردید و در ذیقعدۀ همان سال بارشاد و دستگیری طالبین مفتخر و ملقب بوضاعلی شد و برای تشرّف مکه معظمه حرکت نمود، پس از انجام مناسک حج و زیارت روضه منوره نبوی و قبور متبرکه بقیع و سایر مقابر بزرگان بطرف سوریه و لبنان حرکت نمود و از آنجا بمصر و بعد باردن و فلسطین رفته و پس از تشرّف به بیت المقدس و سایر اماکن مقدسه بسوی عراق حرکت و پس از زیارت اعتاب مقدسه و ملاقات مراجع تقلید بسوی ایران مراجعت فرمود در سال ۱۳۳۳ شمسی مرحوم آقای صالح علیشاه مبتلا بکسالتی شد و از گناباد بتهران آمد و در آنجا اطباء لزوم حرکت ایشان را بااروپا برای معالجه لازم دانستند و با اصرار دوستان و الزام اطباء عازم اروپا شد، و حضرت آقای تابنده در ملازمت پدر بزرگوار بژنو تشریف برد و مدت معالجه قریب سه ماه بطول انجامید و در خلال این مدت بر حسب دعوت و اصرار آقای شیخ مصطفی سر سلسله

شاذلیه که در پاریس مقیم است حضرت آقای تابنده بیاریس تشریف برد و نقاط دیدنی و موزه‌های تاریخی و مراکز علمی آنجا را دیدن نمود، در سال ۱۳۳۶ شمسی بنا بدعوت آقای حاج ابوالفضل حاذقی نماینده فرهنگی ایران به افغانستان مسافرت و در مدت اقامت چند روزه شهرهای هرات و کابل و غزنین و مزار شریف و سایر نقاط آنجا را گردش نمود و بزیارت مقابر بزرگان آنجا موفق گردید و بطرف پاکستان حرکت و در شهرهای پیشاور و لاهور و کراچی و کویته گردش نموده بایران مراجعت فرمود و از زاهدان بکرمان و یزد و اصفهان و شیراز تشریف برده بتهران مراجعت نمود و پس از توقیفی در تهران بگناباد حرکت فرمود .

در سال ۱۳۳۸ هم سفری بشهرهای شمالی و غربی ایران فرمود و در ذیقعد ۱۳۷۹ فرمان خلیفه الخلفائی وجانشینی پدر بزرگوار بالقب رضا علیشاه برای ایشان صادر گردید .

در سال ۱۳۴۵ در ملازمت پدر عالیقدر برای انجام عمرهٔ رجیبه بمکه معظمه و مدینه طیبه مشرف و از آنجا به عمان و فلسطین و زیارت اماکن مقدسه موفق گردید و بعقبات عالیات مشرف شد مکرر هم بزیارت مرقد مطهر حضرت ثامن الائمه علیه آلف الثناء والتحیة مشرف گردید . پس از رحلت پدر عالیقدرش که در تاریخ نهم ربیع الثانی ۱۳۸۶ و ششم مرداد ۱۳۴۵ واقع گردید بموجب فرمان و وصیت ایشان عهده دار سرپرستی امور فقرای نعمت اللهی شد و مسند ارشاد بوجود ایشان زیب و زینت یافت ، آن جناب از فضلالی عصر و از علمای دهر محسوب و در اکثر فضائل انسانی و کمالات نفسانی و محامد ذاتی و ملکات فاضله

ممتازویی نظیر ، بغایت متقی و پرهیزکار و از همان اراایل جوانی مراقب و مواظب بندگی پروردگار و مکرر در ایام تحصیل مشاهده شد که شبها در حال قیام و عبادت و روزها بحال صیام است بسیار حلیم و بردبار و در حوادث روزگار صابر و شاکر میباشد ، بلند همت و با سخاوت و در معاشرت بسیار خلیق و با ادب و در مصاحبت و مسافرت رفیق و بی آلایش است و تا کسی مدتی درک مصاحبت و معاشرت آن بزرگوار را ننماید علو مقام و مراتب عالیه روحی ایشان را درک نخواهد نمود این ذره ناچیز و خالی از درک و تمیز مدتها لیلاً و نهاراً سفرأ و حضرأ افتخار و سعادت ملازمت و خدمتگزاری آنجناب را داشته مع ذلك عشری از اعشار و قطره ای از دریای بیکران مراتب عالیه بی پایان آن حضرت را درک ننموده و هر چه بیشتر در حالات و رفتار و فضائل و کمالات ایشان دقت میکرد برعجز و ناتوانی خود از درک آن واقف تر میشد .

کتب بسیاری از هر مقوله دیده و رسائل بیشماری خوانده است و عشق و علاقه زیادی بمطالعه کتب و تهیه آنها دارد و یکی از نویسندگان نامی در فارسی و عربی میباشد و مکرر مقالات مفیده در مجلات فارسی و عربی درج نموده است . کتب و رسائل زیادی برشته تألیف و تصنیف در آورده من جمله تجلی حقیقت در اسرار قضیه تف که در هنگام تحصیل تألیف فرمود ، رساله خواب مغناطیسی ضمیمه کتاب تنبیه النائمین ، شرح حال خواجه عبدالله انصاری ، ترجمه دعای ابو حمزه ثمالی ، فلسفه فلوطین رومی ، نابغه علم و عرفان ، فلسفه ابن رشد و ترجمه کتاب الکشف عن مناهج الأدلّة فی عقاید الملة ، سیر تکاملی و حرکت جوهریه ، تاریخ و

جغرافیای گناباد، یادداشت‌های سفر بممالک عربی، خاطرات سفر حج، گردش در افغانستان و پاکستان، یادداشت‌های از گناباد بژنو، رساله رفع شبهات، و رهنمای سعادت، نظر مذهبی باعلامیه حقوق بشر^(۱) که غالباً بچاپ رسیده و بعضی هنوز چاپ نشده است.

(۱) نظر مذهبی باعلامیه حقوق بشر بزبان انگلیسی ترجمه و چاپ شده

است.

* * *

دردورهٔ خلافت جناب آقای سلطان حسین تابنده رضاعلیشاه تا تاریخ طبع

این رساله، اجازات ذیل صادر شده است.

۱ - در تاریخ ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۸۶ ق اجازه اقامه جماعت و تجدید

عهد و تعلیم اذکار لسانی بمرحوم آقای حاج ابولقاسم آقا نور نژاد رحمة الله علیه صادر گردید و در تاریخ ۴ رجب ۱۳۸۷ در مشهد مقدس رحلت نموده و در صحن مطهر دفن شد.

۲ - در تاریخ ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۸۶ ق اجازه اقامه جماعت و تجدید

عهد و تعلیم اوراد لسانی به آقای حاج شیخ علی اکبر عارف کاشانی صادر و در تاریخ ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۸۶ ق در مشهد مقدس فوت نموده در صحن خواجه ربیع مدفون گردید.

۳ - در تاریخ ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۸۶ تجدید اجازه اقامه جماعت بعلاوه

تجدید عهد و تعلیم اذکار و اوراد لسانی به جناب آقای محمد جواد آموزگار کرمانی صادر گردید و در تاریخ دهم جمادی الاولی ۱۳۸۸ فرمان دستگیری و ارشاد ایشان با لقب ظفر علی صادر و مفتخر گردید.

۴ - در تاریخ هشتم ذیحجه ۱۳۸۷ اجازه اقامه جماعت در شبهای جمعه ←

اکنون برسدگی امور فقراء و تعمیرات مقبره مرحوم آقای سلطانعلیشاه و مرحوم آقای صالح علیشاه رحمۃ الله علیهما و آبادانی محل و ساختن محل کتابخانه و توسعه تکیه برای تعزیه داری اشتغال دارد و ضمناً با امور کشاورزی مشغول و گذران خود را از این راه تأمین مینماید و توصیه و تأکید میفرماید که هر کس مکلف است تا قدرت و توانائی دارد از کدّ یمین و زحمت و کسب، احتیاجات خود را بدست آورد و از

— و دوشنبه به آقای حاج شیخ محمد متضرع امام جمعه لاهیجان صادر شد .

- ۵ - در تاریخ ۱۶ صفر ۱۳۸۸ اجازه اقامه جماعت به آقای شیخ جعفر فانی مشهدی صادر گردید و در تاریخ ۲۰ صفر ۱۳۹۳ رحلت نموده در ایوان مقبره مرحوم آقای مصدق السلطان واقع در صحن مطهر مدفون گردید .
- ۶ - در تاریخ هشتم شوال ۱۳۸۸ اجازه انعقاد مجلس نیاز به جناب آقای حاج محمد راستین (درویش رونقعلی) اراکی دامت برکاته صادر گردید
- ۷ - در تاریخ نهم ذیحجه الحرام ۱۳۸۸ اجازه اقامه جماعت به آقای حاج سید محمد علی طباطبائی معروف بفانی ساکن اصفهان صادر گردید .
- ۸ - در تاریخ ۱۳ رجب ۱۳۸۹ اجازه اقامه جماعت درشهای جمعه و دوشنبه در گراش لار به آقای آقا شیخ فتح الله انصاری صادر گردید .
- ۹ - در تاریخ ۲۶ ذی القعدة الحرام ۱۳۸۹ اجازه اقامه جماعت در سمنان به آقای حاج مهدی دانائی صادر گردید .
- ۱۰ - در تاریخ غره جمادی الاولی ۱۳۹۰ اجازه انعقاد مجلس نیاز به جناب آقای حاج شیخ عبدالله صوفی املشی عزتعلی دامت برکاته صادر گردید
- ۱۱ - در تاریخ غره جمادی الاولی ۱۳۹۲ اجازه اقامه جماعت به آقای محمد علی مودت شیرازی صادر گردید .

گدائی و کلّ بر جامعه منع میفرماید و نیز از کسانی که اعتیاد بامور غیر مشرعه دارند بکلی بیزار و در اطراف ایشان راه ندارند .
از خداوند متعال دوام نعمت وجود مقدس و کمال قوه و قدرت ظاهری و باطنی و صحت و سلامت و رفع هر گونه تکدر و کسالت آنحضرت را با نیازمندی خواستاریم .



شرح حال مختصری از مرحوم آقای وفا علی رحمة الله عليه

مرحوم آقای آقا مهدی آقا مجتهد سلیمانی طاب ثراه نجل مرحوم آية الله آقای آقا میرزا محمد مجتهد علامه تنکابنی صاحب کتاب قصص العلماء در سنه ۱۲۹۷ قمری در سلیمان آباد (از نواحی شهبوار) تولد یافت و از طرف مادری بعارف بزرگوار شیخ زاهد گیلانی بانه پشت منسوب میگردد در سن پنج سالگی پدر بزرگوار ایشان رحلت فرمود ، و در خود وطن خواندن و نوشتن را آموخت در سن ده یا یازده سالگی چون برادر بزرگوارشان مرحوم آقای آقا میرزا علی نقی در تهران مشغول تحصیل بود بتهران آمد ، و در تحت سرپرستی برادر خود مشغول تحصیل گردید مرحوم آقای آقا میرزا علی نقی پس از تکمیل تحصیلات خود در تهران، برای ادامه تحصیلات خود به نجف اشرف حرکت نمود و پس از نيل بمقام اجتهاد به تنکابن مراجعت کرد و از مجتهدین و مراجع تقلید بود و در سنه ۱۳۴۲ قمری در تنکابن رحلت نمود، و مرحوم آقای آقا مهدی آقا در تهران توقف نموده بتحصیلات خود ادامه داد و از محضر مرحوم آقای آشتیانی بزرگ و مرحوم آقای آقا شیخ فضل الله نوری و مرحوم آخوند ملا احمد آملی استفاده مینمود و مورد توجه اساتید خود گردید بطوریکه مرحوم آخوند آملی صبیبه خود را باز دواج ایشان در آورد و از هر سه استاد اجازه اجتهاد اخذ نمود و بامر اساتید خود به موطن خود معاودت کرد و بامور شرعی و تدریس اشتغال ورزید و بطوری مورد توجه و علاقه

عامه قرار گرفت که بنام حجة الاسلام مشهور شد ، صبیبه مرحوم آخوند آملی پس از آنکه اولاد ائانی باوعطا گردید فوت نمود ، و فرزند ایشان هم پس از فوت آن مرحومه ، وفات یافت ، و چون خود آن مرحومه دارای خانه ملکی و مقداری لوازم و ائانیه در تهران بود و شرعاً وارث او مرحوم آقای آقا مهدی آقا بود از اخذ آن امتناع و با خوی آن مرحومه واگذار کرد و بعد با بانوی محترمه علیه سیده خانم که از سلسله سادات امیر کلائی بود ازدواج نمود و به آن محترمه سه اولاد ذکور و پنج اولاد اناث اعطا گردید از این فرزندان یکنفر پسر بنام فضل الله در حین تحصیل در قم در سن ۱۵ سالگی وفات یافت و یک دختر هم در سن دو سالگی فوت نمود و بقیه دو فرزند برومند شایسته ذکور و چهار فرزند اناث باقی میباشند فرزندان ذکور ایشان آقای ضیاء الدین که از همه بزرگترند و آقای حاج آقا کاظم که از همه جهت دارای اخلاق عالیه و صفات پسندیده و مورد توجه و عنایت همه بزرگان میباشند و صبایای آن مرحوم هر یک دارای فرزندان شایسته هستند دامادهای آنجناب عبارتند از آقای ابوالحسن مستوفی و آقای عباس طلوعی و آقای سرگرد صالح صابر زاده و آقای حسینعلی شریف .

آن بزرگوار تا سنه ۱۳۴۲ قمری در محل خود با نهایت احترام و تجلیل اقامت داشته بر تق و فتق امور شرعیه و اصلاح امور عامه و تدریس اشتغال میوزید در این موقع جذبه الهی شامل حال ایشان شد و شوق و ذوق طلب ، ایشان را منقلب نموده نتوانست اقامت کند و از تمام جهات ظاهری و حیثیات صوری دست کشیده عازم تهران گردید و به هدایت

الهی، شرفیاب حضور حضرت شیخ المشایخ آقای حاج شیخ عبدالله حائری مازندرانی رحمت علی شاه رحمة الله علیه گردید و جام محبت و هدایت از دست مبارک ایشان نوشید و از آن ببعد در حالت اتزوا و عزلت بریاضات اختیاری و اضطراری مشغول بود حتی غالب روزها روزه دار و شبها با حیاء و بیداری میگذرانید، تا در غره رجب ۱۳۶۵ قمری مطابق یازدهم خرداد ۱۳۲۵ شمسی فرمان دستگیری و اجازه راهنمایی از طرف حضرت قطب الاقطاب آقای صالح علی شاه ارواحنا فداء صادر و بلقب وفا علی ملقب گردید و از آن تاریخ تا مدت ۲۱ سال بر راهنمایی و رسیدگی امور فقرا مشغول بود و تمام اوقات آن مرحوم چه در حالت سلامت و چه مواقع کسالت از رسیدگی بحال فقرا و غیر فقرا غفلت نمی فرمود و هزاران نفر بطریقه حقه اثنی عشریه و ولایت علویه بوسیله ایشان هدایت و راهنمایی شدند در چند سال اخیر مبتلا بضعف باصره و کمی بنیه و کسالت قلبیه شده بطوریکه کمتر قادر بحرکت بود مع ذلك تمام نامه هائی که خدمت ایشان میرسید خوانده و جواب مرقوم میداشت تا در غره ربیع الثانی ۱۳۸۶ قمری هنگام ظهر در سن ۸۹ سالگی ندای حق را اجابت فرمود و بانهایت تجلیل و احترام جنازه ایشان را حمل و در بقیع: ترکه مرحوم آقای سعادتعلی شاه طاب ثراه واقع در حضرت عبدالعظیم: مدفن امامزاده حمزه بخاک سپرده شد مجالس ترحیم و تعزیت تا مدتی در: ارا، و سایر شهرستانها بیاد آن بزرگوار برقرار بود، از خصوصیات آن بزرگوار یکی قوه حافظه عجیبی که دارا بود و تمام مطالب تحصیلیه را قبل از مرحله فقر و امور واقعه بعد از حالت فقر را حاضر الذهن: داشت و غالباً دیده شد

شخصی را که در ۲۰ سال قبل یکدفعه دیده بود با تغییراتی که در وضع او حاصل شده بود بمحض دیدن میشناخت و دیگر آنکه فرمان ایشان بدون طی مراحل ظاهری و اجازات مقدماتی صادر گردید و در ادوار تاریخیته دیده نشده که هیچیک از بزرگان بدون طی مراحل مقدماتی بصور فرمان نائل گردند، دیگر آنکه فرمانی که برای آن بزرگوار صادر شده از مفصلترین و مهمترین فرمانهای مشایخ است و اجازه درایت و روایت هر دو بایشان اعطا شده است یعنی هم در امور شرعی و هم در دستورات قلبیه مجاز گردید.

از خصایص اخلاقی این بزرگوار آنکه نسبت بتمام اشخاصیکه خدمت ایشان میرسیدند نهایت لطف و محبت رامانند یک پدر مهربان ابراز میداشت و از جزئیات حالات او استفسار نموده در صورت گرفتاری کمک و مساعدت مقتضی انجام میداد. دیگر آنکه هر موقع ولو در حالت مرض و بیماری هم واردین را می پذیرفت و با کمال انبساط و خوشروئی پذیرائی میفرمود رحمة الله علیه رحمة واسعة.

شرح حال شیخ بزرگوار مرحوم شیخ اسدالله ایزدگشسب
ملقب به درویش ناصر علی رحمة الله علیه

مرحوم شیخ اسدالله ایزدگشسب نجل مرحوم استاد محمود گلپایگانی در ۱۳۰۳ قمری مطابق ۱۲۶۲ شمسی در گلپایگان از کتم عدم قدم بعرضه وجود نهاد پدرایشان در سن پنجاه سالگی در ۱۳۳۲ قمری بدرود زندگی گفت واجداد ایشان عموماً از فضلاء و اهل دانش بوده‌اند. مرحوم شیخ از شش سالگی تاهیجده سالگی در وطن بتحصیل علوم و فنون ادبیه فارسی و عربی پرداخت بدین شرح، صرف و نحو و منطق را نزد مرحوم ملا محمد علی و شرح باب حاديعشر و معالم الاصول و قوانین را نزد مرحوم ملا محمد جواد و سیوطی و مغنی و مطول و شرایع الاسلام و خلاصة الحساب را نزد مرحوم حاج ملاعلی و منظومه منطق و شرح تجرید فوشجی را نزد حاج میرزا محمد باقر تحصیل نمود، در سن هیجده سالگی در ۱۳۲۰ ق برای استكمال علوم متداوله رهسپار اصفهان گردید و در مدت شش ماه قوانین الاصول را مجدداً نزد مرحوم آیه الله حاج آقا حسین بروجردی و شرح لمعه را نزد مرحوم آقا سید علی نجف آبادی و شرح منظومه را نزد آقا میرزا محمد علی نویسرکانی تکمیل و ضمناً شرح فصوص الحکم و شفا و اسفار را نزد مرحوم جهانگیر خان قشقائی و آخوند ملا محمد کاشانی تحصیل نمود و از حوزه درس فقه مرحوم آیه الله آقا شیخ محمد تقی نجفی (معروف به آقا نجفی) استفاده نمود سپس به گلپایگان

معاودت کرد و از آنجا به عراق عرب شتافت چندین ماه در کاظمین نزد علمای آنجا از قبیل مرحوم سید ابراهیم خراسانی و آقا میرزا ابراهیم سلماسی استفاده علمی نمود و شرح قانونچه و شرح نفیسی در طب را نزد مرحوم آقا سید موسی طبیب همدانی تلمذ نمود آنگاه به نجف اشرف مسافرت کرد و در آن مکان شریف از حوزه درس مرحوم آیه الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و مرحوم آیه الله شیخ محمد باقر اصطهباناتی معروف به شهید رابع تکمیل حکمت و معقول و فقه و اصول نمود و کتاب شواهد الربوبیه مرحوم ملا صدرا از دین استاد خواند و از طرف مرحوم آیه الله اصطهباناتی ملقب به شمس الحکما گردید پس از آن به تهران مراجعت نمود (این شرح از مقدمه چاپ سوم کتاب اسرار العشق اقتباس شده).

مرحوم ایزد گشسب در نجف اشرف با مرحوم^(۱) شیخ غلامحسین حاجیان دشتی که از طلاب فاضل و دانشمند بود محشور و مأنوس گردید و این انس و دوستی تا موقع رحلت ایشان ثابت و راسخ بود و سفر او و حضراً باهم مأنوس بودند و غالباً باهم از مقصود و مطلوب قلبی و باطنی و عدم کفایت تحصیلات ظاهری صحبت مینمودند اینک شرحی که خود ایشان مرقوم فرموده با مختصر تغییراتی ذکر میشود:

د پوشیده نماند که نگارنده در سال ۱۳۲۴ قمری در اصفهان در کتب حکماء الهیین و عرفاء و صوفیه مطالعه بسیار مینمود و بعضی از کتب

(۱) مرحوم آقای شیخ غلامحسین حاجیان دشتی در تاریخ ۱۲۹۲

قمری متولد و در سوم شهریور ۱۳۳۷ شمسی مطابق ۱۳۷۷ قمری رحلت نموده در سمت غربی تکیه درویش ناصر علی واقع در تخت فولاد اصفهان مدفون گردید.

این طایفه را تدریس میگردید چون از علوم ظاهر و چندان باطنی ندید و راحت بال و اطمینان خیال حاصل نگردید ب جستجوی اهل طریقت بر آمدم و چون صیت فضایل و مراتب درجات مرحوم حاج ملاسلطان محمد جنابذی را از دوست و دشمن شنیده بودم و قدح و مدح از مردم در حق او استماع نموده شخصاً از کتب او تفسیر بیان السعادة و سعادتنامه را خوانده و آثار بزرگی از کلماتش مشاهده میشد غائبانه این شخص را دوست داشته و کمر همت بر میان بستم (با رفاقت شیخ غلامحسین دشتی) بیدیدارش نائل گردم لذا در سفر اول خراسان از سبزوار به گناباد شتافتم در قریه بیدخت که دارالارشاد حضرت حاج ملاسلطان محمد بود وارد شدم (شرح مختصری از مرحوم آقای شهید ذکر شده که ترك گردید) نگارنده در سال ۱۳۲۵ قمری ششم ماه رجب در بیدخت وارد شد و در دو ازدهم همان ماه بشرف فقر و درویشی بدست کرامت پیوست آنحضرت بدلالت فرزند جسمانی و روحانی و خلیفه و وصیش حضرت حاج ملاعلی ملقب به نور عالمشاه تشرف حاصل نمود و يك جهتی دل به دلبر سپرده و قرب دو سال در آن مکان شریف در مدرسه مبارکه به مجاهده و ریاضات و عبادات و ذکر و فکر پرداختم حالات خوش و مکاشفات و انوار و اطوار یافتم .

حضرتش را باین بیمقدار لطفی خاص و مرحمتی باختصاص بود و تا زمان شهادتش اذن مرخصی نداد در واقع در دوران این شخص یگانه و وحید زمانه قریه بیدخت محل ورود سیاحان از بلاد مختلفه ایران بلکه روم و هندوستان بود نگارنده گروهی را در آنجا ملاقات کردم

(بقیه ترك گردید) .

مرحوم ایزد گشسب پس از شهادت آن بزرگوار در خدمت حضرت آقای نور علیشاه تجدید عهد نمود، در قرضیه سالار خان بلوچ که مرحوم نور علیشاه را ۲۵ روز در جویمند نگاهداشت مرحوم ایزد گشسب و مرحوم شیخ غلامحسین حاجیانی و سایر فقرائی را که در مدرسه سکونت داشتند دست بسته جلوی اسب انداخته به جویمند بردند و پس از آنکه يك شبانه روز در حبس توقف داشتند بر حسب امر آنحضرت مستخلص شدند».

در تاریخ هفتم شوال ۱۳۳۲ قمری مجاز در امامت جماعت فقرا و اقامه فاتحه شب جمعه و روشن نمودن چراغ از طرف حضرت آقای نور علیشاه طاب ثراه گردید و باصفهان مراجعت نمود پس از چندماه طاقت دوری و مفارقت ایشان را نیاورده مجدداً به بیدخت مشرف شد و در تاریخ دوازدهم شوال المکرم ۱۳۳۷ قمری مجدد مجاز در امامت جماعت و تعلیم اوراد و اذکار لسانیه شد و در تاریخ هفدهم ربیع الثانی ۱۳۵۰ قمری از طرف حضرت قطب العارفین حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه گنابادی طاب ثراه بالقب درویش ناصر علی مفتخر بدستگیری و ارشاد طالبین گردید و در مدت ۱۶ سال عده زیادی بوسیله ایشان راهیابی یافته موفق به قبول ولایت ایمانی گردیدند و در شب جمعه پنجم جمادی الاولی ۱۳۶۶ قمری مطابق باهفتم فروردین ۱۳۲۶ شمسی از دارفانی به عالم باقی ارتحال و بوصال محبوب حقیقی نائل شد و در تخت فولاد اصفهان در تکیه ای که بنام تکیه درویش ناصر علی

معروف است مدفون گردید و اکنون دارای بقعه و محل زیارتگاه اهل
دل میباشد ، تاریخ فوت ایشان را آقای عبد الباقی ایزد گشسب فرزند
ارجمند گرامی ایشان متخلص به عبدی سروده است :

اسد الله عــــــــــــــــارف دانا

آن ادیب و حکیم بیهمتا

بود ایزد گشسب واله حق

متخلص به شمس و شمع هدی

داشت ناصرعلی ز دوست لقب

هــــــــــــــــادی راه سالکان صفا

سپرد و شصت و شش فزون ز هزار

شب پنج جمــــــــــــــــادی الاولی

دعوت حق شنید و شد از شوق

محو در عشق خــــــــــــــــالق بکنا

کرد رحلت از این سرای مجاز

شد مخلصد به جنّت المأوی

متصل شد برحمت یزدان

در بهشت برین و عرش علا

گفت عبدی سلیش این اشعار

کس ندارد بقا بغیر خــــــــــــــــدا

و در همان تاریخ صدور فرمان مرحوم آقای درویش ناصر علی

رحمة الله علیه اجازه امامت جماعت و روشن کردن چراغ در لیالی

جمعه و دوشنبه و تجدید فقرائی که تجدید نکرده‌اند و دادن اوراد و اذکار لسانی در صورت نبودن مشایخ بافتخار مرحوم آقای شیخ علی -
 اصغر متقیان اصفهانی صادر گردید و در تاریخ نوزدهم رمضان
 ۱۳۶۵ قمری در تهران رحلت نموده در صحن امامزاده عبدالله مدفون
 گردید.

مرحوم شیخ اسد الله ایزد گشسب (درویش ناصر علی) پس
 از مراجعت از گناباد در اصفهان اقامت فرمود و قریب بیست سال به
 تدریس اشتغال داشت و غاب فضلا و دانشمندان کنونی اصفهان از
 شاگردان ایشان میباشد ضمناً بیشتر اوقات گرانمایه خود را صرف
 مطالعه کتب و تألیف و تصنیف میفرمود و مقام شامخ علمی او بدرجه‌ای
 رسید که در رشته حکمت و فنون ادب، دانشمندان بزرگ باستانی
 مسلم او اعتراف داشتند و تألیفات مفیده و تصنیفات ائمه ایشان بفارسی
 و عربی از اینقرار است :

- ۱ - اسرار العشق، تفسیر سورة يوسف و مصاحبه حضرت موسی
 علیه السلام و خضر که سه نوبت بچاپ رسیده ۲ - بدایع الآثار ۳ - بساط
 العشق و المحبة ۴ - تحفة السفر ۵ - تعلیقات بر کفایة الاصول مرحوم
 آیه الله خراسانی ۶ - تعریب کتاب الخط و الخطاطین ۷ - جنة النفوس
 ۸ - جذبات الهیة یا منتخبات دیوان شمس الدین تبریزی (چاپ شده)
 ۹ - حیات الانسان ۱۰ - حیات جاوید، منتخب معراج السعادة نراقی
 (چاپ شده) ۱۱ - دیوان النبویه ۱۲ - رساله در ذکر خفی و جلی ۱۳ -
 رشحات الاسرار ۱۴ - سعادات النجفیه فی شرح العدیله ۱۵ - شمس

التواریخ در دو نوبت (چاپ شده) ۱۶ - طرائف الحکم در حکمت الهی
 ۱۷ - فلسفه شریعات (چاپ شده) ۱۸ - قبسات الاسرار در عرفان و تصوف
 ۱۹ - گلزار اسرار در عرفان ۲۰ - گلهای همه رنگ ۲۱ - لوامع الانوار
 منظوم در عرفان و تصوف ۲۲ - مصابیح العقول در مطالب حکمیته و
 اصول عقاید ۲۳ - مظاهر الانوار در الهیات ۲۴ - معرفت الروح (چاپ
 شده) ۲۵ - مجمع الفيوضات شرح صلوات معی الدین ۲۶ - نامه
 سخنوران (چاپ شده) ۲۷ - نور الابصار (چاپ شده) ۲۸ - هدایة الامم
 (چاپ شده) .

در سال ۱۳۰۵ شمسی نیز مجله‌ای بنام عنقا تأسیس کرد ، مرحوم
 ایزدگشسب در شاعری و سخن‌سرائی مهارتی تام داشت و در اشعار، شمس
 تخلص میفرمود از ایشان يك اولاد ذکور فاضل و دانشمند موسوم به
 عبد الباقي ایزدگشسب و دو اولاد اناث بیادگار باقی است از خداوند
 متعال سعادت و ترقیات روحی و معنوی برای آنان خواستاریم .

ذکر حالات مرحوم آقا میرزا صدرالدین آرانی کاشانی رحمة الله عليه

مرحوم آقا میرزا صدرالدین در بدو امر از فقهای کرام و علمای عظام بود و عم^ه آنجناب آخوند ملا محمد علی از مجتهدین کاشان و در علوم رسمی کامل ولی از مراتب معنوی بکلی بی اطلاع بود .
لذا به مخالفت و ضدیت با عموم اهل عرفان خاصه با فقرای سلسله نعمه اللہیہ گنابادی می پرداخت و آنرا کافر و مال آنها را مباح میدانست برعکس برادر او ملا محمد حسین^(۱) پدر آقا میرزا صدر الدین با عموم فقراء و عرفاء معاشرت و مصاحبت داشت و بامحبت و مهربانی رفتار می نمود و اهل ذکر و ریاضت و عبادت و زهد و تقوی بود با سایر مردم هم خوش رفتار و بد هیچکس را روا نمیداشت و چون یکی از صبا یای او عیال مرحوم آقا میرزا احمد نوش آبادی و او از فقرای با معرفت سلسله گنابادی بود غالباً مرحوم ملا محمد حسین و فرزند آقا میرزا صدر الدین با او مأنوس و معاشر بودند و در ملاقات هم غالباً مشغول خواندن کتب عرفا ، و از عقاید و رویه آنان کاملاً آشنا و با اطلاع بودند .

(۱) در تاریخ ۱۳۱۵ قمری فوت نمود در مقبره سمت غربی صحن

مزار حضرت محمد هلال علیه السلام در آران مدفون گردید .

در سال ۱۳۱۲ قمری ملا نماها و صاحبان ریاست دنیوی فتوی بر کفر و اباحت دم و مال و نجاست فقراء نعمة اللہیہ را صادر نمودند از آنجمله ملا محمد علی عم آقا میرزا صدرالدین حکم کفر و قتل فقراء و اخراج از دهات کاشان که مسکن ابا عن جد آنها بود نوشت و خلق را باذیت و آزار و توهین و تحقیر آنها تشویق و وادار نمود حتی فتوی داد: در حمامیکه این فقراء میروند با آنکه حمامی فقیر نیست غسل در آن حمام جایز نیست، و معامله و معاشرت با آنها را ممنوع نمود و بعض عیالات آنها را بدون اجرای طلاق بقصد دیگران در آورد و چنان سخت گرفت که زندگی بر فقراء ناگوار و طاقت فرسا گردید. طولی نکشید مریض و مشغول معالجه شد ولی اطباء از معالجه او مأیوس شدند و برای معالجه بطرف تهران حرکت کرد و در بین راه فوت نمود.

یکی دیگر از عالم نماهای کاشان که او نیز حکم کفر و ارتداد فقراء نعمة اللہیہ گنابادی را صادر کرد حاج میرزا فخرالدین کاشانی بود دستور داد که مرحوم آقای حاج ملا محمد جعفر^(۱) برزکی

(۱) مرحوم حاج ملا محمد جعفر از مجتهدین طراز اول کاشان و

از اعیان و بزرگان قریه برزک هفت فرسخی کاشان بود. در فقه و اصول و علوم معقول و منقول بدرجه کمال رسیده بسیار خوش اخلاق و با وقار و خدمتگزار بندگان پروردگار بود چون از علوم ظاهری بهره معنوی نیافت لذا قدم بوادی جستجو نهاد که راه حق را با قدم تحقیق به پیماید و در هر دین و آیین تحقیق و تجسس نمود تا حدود سال ۱۳۰۰ قمری در اصفهان خدمت العارف بالله

جناب آقای میرزا محمد صادق نمازی فیضعلی قدس سره رسید بیک ←

ضال و مضل است و او را از کاشان و دهات آن اخراج نمائید . مرحوم حاج ملا محمد جعفر نامه‌ای به حاج میرزا فخر الدین نوشت و اظهار داشت من حاضر مکرر خدمت شما آمده و مذاکره نمائیم اگر انحرافی یا اعتراضی باعمال و افعال و عقاید من ملاحظه نمودید تذکر دهید تا ترك و اصلاح کنم والا چگونگی بدون مذاکره و استبصار، حکم کفر و ارتداد مرا صادر نمودید حاج میرزا فخر الدین اجازه آمدن ایشان را نداد حتی جواب هم ننوشت و عوام کالانعام بنای آزار و اذیت فقراء را گذاشتند .

-- نظر ربوده و مرید شد و سالها زحمت کشید و در ریاضتها بسر برد تا درسال

۱۳۱۱ قمری از طرف حضرت سلطان العارفين مرحوم سلطانعلیشاه

شهید قدس سره اجازه دستگیری طالبان راه و هدایت بندگان خدا را با لقب

محبوبعلی مفتخر گردید و پنج سال و کسری شیخ طریقت و بدستگیری راه

هدی مشغول بود و بندگان خدا را بر راه مستقیم ولایت علی علیه السلام و یازده فرزندش

دعوت نمود فقراء و اخوان باصفا از اطراف و اکناف برای زیارت آن بزرگوار

و دستگیری بدرگاهش مشرف میشدند تا در رجب ۱۳۱۶ قمری روح پرفتوحش

بآشیانه قدس پرواز نمود و در مزار سلطان سید علی مشهور بمزار گلدسته سر

راه فین مدفون گردید رحمة الله علیه . مرحوم وصاف بیدگلی ماده تاریخ رحلت

آنجناب را سروده :

رفته از هجر نبی ماه رجب

شانزده بعد هزار و سیصد

آنکه محبوب علی داشت لقب

قبلة الحاج محمد جعفر

وسعت دار بقا کرده طلب

گشته دلتنگ ازین دار فنا

که شد او واصل با رحمت رب

گفت تاریخ وفاتش وصاف

فقرآء خدمت مرحوم آقای سلطانی شاه ، طاب ثراه شرحی شکایت عرض کردند جواب مرقوم فرمود که: تمام اینها را از خدا دانید و شاگرد باشید که متأسی بانبیاء و اولیاء شده اید صبر و تحمل نمائید که این امور بر ذوق و شوق و ایمان شما میافزاید و بخدا واگذارید .

انفاقاً در این موقع آیه الله آقای حاج شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به آقا نجفی که از اعظم مجتهدین و مدرسین و در حوزه درس خارج آن قریب دو هزار طلاب که بسیاری از آنها قریب الاجتهاد بودند و خود حاج میرزا فخرالدین هم از شاگردان ایشان بود شرکت داشتند بر حسب تقاضای ناصرالدین شاه برای تهران حرکت نمود چون بکاشان رسید حکم حاج میرزا فخرالدین را نزد ایشان بردند که تنفیذ نماید مرحوم آقا نجفی متغیر شده دورانداخت و فرمود از خدا و رسول خدا ﷺ خجالت نمیکشید و جواب حق را در روز قیامت چه خواهید داد پیغمبر اکرم ﷺ زحمتها میکشید و مشقاتی تحمل میفرمود و شمشیرها میزد که یکنفر را ولو به نفاق و ترس باشد مسلمان کند و داخل دین اسلام نماید شما بیجه جرأتی گروهی را که گویندگان شهادت ثلاث و عامل باحکام شریعت مطهره و مقید به بعضی سنن و مجتنب از بعضی مکروهات میباشند و روزی چند مرتبه صلوات کبیره را خوانده و قائل بوجود مقدس امام زمان حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه میباشند و انتظار ظهور آنحضرت را دارند و منکر هیچیک از ضروریات دین مقدس اسلام نیستند فقط مدعیند که ما اجازه دادن اذکار و اوراد بوسائط صحیحه از امام زمان داریم حکم تکفیر و ارتداد آنها را صادر میکنید؟! رحمه

الله علیه پس از این اقدام مرحوم آیه الله آقا نجفی و دستورجناب آقای سلطانعلیشاه طاب ثراه فقراء تاحدی از زحمت و ناراحتی و آزار و اذیت عوام خلاصی یافتند ، مرحوم آقا میرزا صدر الدین رحمة الله علیه چون این اوضاع را ملاحظه کرد و دید از علوم رسمی جز کبر و خود پرستی و حب ریاست و عوام فریبی حاصل و اثری نیست بلکه هر قدر بر معلومات رسمیّه افزوده گردد این صفات رذیله افزونی میابد در صدد و تحقیق و تجسس برآمد که طریق حق و حقیقت را یابد و با اظهار عجز و زاری و بیداری لیالی از خداوند مهربان در خواست نمود که طریق حق را باورهنمائی فرماید ، خود ایشان ذکر میکند : مجتهد باید حکم بحق نماید و بهوای نفس کار نکند و با ملکه تقوی ، بلکه دارای قوه قدسیه که فوق عدالت است باشد چنانچه در حدیث معتبر آمده «اما من کان من الفقهاء حافظا لدینه صائنا لنفسه مخالفا لهواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه» دیدم این علماء رسمی در باره فقراء نعمه اللہیه که هیچگونه ایراد و اعتراضی بعقاید و اعمال آنها وارد نیست محض غرض و حسد و حب ریاست و دنیا طلبی و عوام فریبی حکم بنا حق می نمایند فهمیدم حق و حقیقتی نزد اینها نیست و بوئی از حقیقت بمشام آنها نرسیده است و این آقایان یا قرآن نمیخوانند یا تدبیر در آیات قرآن نمی نمایند خداوند متعال جل شأنه میفرماید «ولاتقل لمن اتقی الیکم السلام لتست مؤمنا» مگر این فقراء سلام نمیکنند؟ در آیه دیگر میفرماید «ان جائکم فاسق نبأ فتبینوا» اینها بدون آنکه با یکنفر از فقراء مذاکره کنند یا کتب آنها را بخوانند صرف آنکه

میکویند، و من شنیده‌ام این گروه از طریق شریعت مطهره اسلام منحرف و کفر و ارتداد آنها مسلم است.

حق جل و علا بموجب آیه شریفه « و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا » فضل الهی شامل و باران رحمتش نازل مرا بشرف خدمت عارف بالله مرحوم آقای حاج ملا محمد جعفر برزکی (محبوبعلی) رحمة الله علیه رهنمائی فرمود.

مرحوم آقا میرزا صدر الدین پس از صرف نظر کردن از تمام مقامات ظاهریه دنیویه تسلیم آنحضرت گردید و داخل در مرحله سلوک شد و بعد از شهادت حضرت آقای شهید رحمة الله علیه تجدید عهد خدمت قطب العارفین و کفہ السالکین آقای حاج ملاعلی نورعلی‌شاه ثانی فرزند جسمانی و روحانی و خلیفه و جانشین مرحوم آقای شهید نموده و پس از چندین سال که بدستور پیر بزرگوار بذکر و فکر و بندگی و اطاعت و ریاضات شرعیه مشغول بود بامامت جماعت فقراء مفتخر گردید که در حدود کاشان بهر آبادی وارد شود امامت جماعت فقراء نماید، و ایشان آنچه رزق میرسانید بر فقراء قسمت میکرد و با مقامی که دارا بود خود را از همه پستتر و با همه برادران بمهربانی و خدمتگزاری افتخار میفرمود، در سال ۱۳۳۸ قمری مریض شد و همای روحش باشیانۀ قدس پرواز نمود و در مزار حضرت محمد هلال در آران در جوار پدر بزرگوار خود مدفون گردید. تاریخی که در سنگ قبر آن بزرگوار ذکر شده « رفت صدر الدین سوی ملک بقا » میباشد رحمة الله علیه.

از آنجناب دو اولاد ذکور محترم و معزز حسین صدر و دکتر علی محمد

صدر و يك افانث^(۱) باقی است که در تهران سکونت دارند و مورد احترام فقرا و غیر فقرا میباشند از خداوند متعال عمر و عزت و ترقیات سوریه و معنویه و خیر و سعادت دنیویه و اخرویه برای آنان مسئلت داریم .



(۱) در تاریخ ۲۱ مهر ۱۳۲۷ مطابق ۲۰ رجب ۱۳۸۸ فوت شده و

در مقبره خانوادگی در ابن بابویه مدفون گردید .

«بخش سوم»
«نامهها»

حضرت مستطاب مروج الاحكام مبلغ الاسلام آقای آقا سید
ابوالفضل علامه برقی دامت برکاته

باتقدیم سلام و تحیت فراوان و درخواست مزید توفیقات و تأییدات چون ملاحظه شد که چندی است جناب عالی بر حسب تکلیف اسلامی و وظیفه ایمانی از روی صدق عقیدت و حسن نیت در صدد ترویج دیانت و بسط هدایت و تذکر عقاید اسلامیت برآمده و تألیفاتی برشته تحریر و تقریر در آورده اید و وظیفه شرعی و ایمانی خود دانست که تذکراتی بعرض رساند و خدا شاهد است که عرایض از روی کمال انصاف و خالی از اعتساف و محض رضای حق و صاحب شریعت مقدسه است .

رویه و نظری که اتخاذ فرموده و تعقیب میفرمائید امریست بسیار مهم و مستلزم دقت کامل و مطالعات کافی و وافی و نمیتوان سرسری تلقی کرد و بی اهمیت پنداشت و بمطالعات مختصر و مسموعات منحصر نمود زیرا دو صورت متمایز متخالف متضاد دارد چه اگر تذکرات و تشخیصات موافق باواقع و حقیقت باشد بهترین وظیفه مذهبی و ایمانی را انجام داده مورد رحمت حق و رضایت حضرت خاتم النبوت ﷺ و قرب منزلت و ترفیع در جت خواهد بود و هزاران نفر را از گمراهی و ضلالت نجات بخشیده و بصراط مستقیم دیانت هدایت فرموده اید و اگر بالعکس در تشخیص و اظهار عقائد ، راه خطا و اشتباه پیموده باشید مسئول و مؤاخذ حق و گناهی لا یغفر مرتکب شده و مورد سخط و

غضب الهی واقع خواهید شد لذا کمال لزوم را دارد که در اظهار و بیان نظریات خود از خداوند متعال بخواهید که آنچه حق و صواب است ارائه و بخاطر القاء فرماید بعلاوه بیش از پیش بر مطالعات خود افزوده و با صاحبان آن عقاید، معاشرت و مذاکره نمائید چه صرف مطالعه بعضی از کتب که شاید در بیان مطالب نارسا باشد و یا مسموعات نمیتوان در باره عقایدیک طایفه قضاوت نمود، من تعجب دارم چر آقایان از معاشرت و مذاکره احتراز و پرهیز دارند؟ مگر معاشرت منع شده است؟ بلکه معاشرت با کفار هم منع نشده فقط دوستی با آنها ممنوع است، و تا معاشرت و مذاکره نشود ممکن نیست از عقاید و عملیات دسته‌ای آگاهی یافت بلکه در معاشرت و مذاکره بهتر میتوان هدایت و راهنمایی نمود، مگر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام از معاشرت و مذاکره با کفار پرهیز و خود داری داشتند؟ باید با افراد بصیر و دانای هر طریقه معاشرت نمود و بدون نظر مخالفت و مبیانت با آنها صحبت نمود و از عقاید واقعی و اعمال ظاهری و باطنی آنها استطلاع و استکشاف کرد تا به حقیقت رویه آنان آگاهی یافت.

۱ - مطالب و عقایدی که ذکر فرموده‌اید يك قسمت آن مسموعات است که بکلی تهمت و خالی از حقیقت و بدون مدرک و دلیل است و بمنطوقه آیه مبارکه «ان جاتکم فاسقین بنافتبینوا» باید تحقیق و دقت شود نه صرف سماع یا استماع مورد قبول واقع گردد حتی ممکن است همین قسمت‌ها را اشخاصی بدون تحقیق در کتب خود نوشته باشند ولی شخص محقق و مقید بوظایف مذهبی همان نوشته‌ها را هم بدون مدرک

صحیح نباید بپذیرد .

يك قسمت دیگر ، مطالب و عقایدی است که از کتب صوفیه و عرفاء اقتباس شده اولاً باید فهمید که آیا اعمال قالبیه شرعیه باید با توجه قلبی و ارتباط باطنی انجام شود یا فقط بصرف ظاهر اعمال اکتفاء کرده و لودر حال غفلت از حق و اشتغال فکر بامور دنیویه باشد مورد قبول و موصل بمطلوب است ، عرفاء و صوفیه حقه که اعمال ظاهریه شرعیه را طابق المنعل بالنعل بدون ذره ای کم و زیاد عاملند و در هیچیک از تکالیف شرعیه و عقائد حقه اسلامیّه اختلافی ندارند معتقدند که این اعمال ظاهریه اگر با ارتباط قلبی و توجه باطنی نباشد مورد قبول و موجب کمال نخواهد بود و فقط ادای تکلیفی شده است که « لا صلوة الا بحضور القلب » و این حضور قلب غیر از توجه بمعانی الفاظ و عبارات است ، از مرحوم آیه الله میرزای شیرازی رحمه الله علیه سؤال شد مقصود از حضور قلب چیست ؟ فرمود : از ما مسائل فقهیه را سؤال کنید حضور قلب را از اهل الله پیرسید .

۲ - مطالبی که در کتب عرفاء ذکر شده دارای اصطلاحاتی است که مخصوص آنها و دارای مفاهیمی است که تا آشنائی کاملی بمقاصد آنان حاصل نشود نمیتوان درک نمود آن اصطلاحات دارای مفاهیمی است غیر از مفاهیم و مدرکات عرفیه و متبادره باید با اصطلاحات آنها آشنا شد و از مقاصد آنها از این اصطلاحات اطلاع یافت تا بتوان قضاوت نمود و این آشنائی و استطلاع بصرف مطالعه کتب آنان حاصل نمیشود باید با اشخاص بصیر و دانای آنها معاشرت و مذاکره نمود و از عقاید و مقاصد

ایشان مستحضر شد و استکشاف و تحقیق از اصل مقصود و مقصد آنها نمود تا بتوان اظهار عقیده در باره آنها کرد، پرهیز از معاشرت و خود داری از مذاکره با آنها امری است مذموم و از روش تحقیق دور، شاید از بیان همان مطالب مقاصد صحیحه و عقاید حقه باشد که هیچگونه اختلافی با احکام قرآن مجید و اخبار ائمه طاهرين عليهم السلام نداشته باشد قضیه بر خورد خلیفه دوم با شخص اعرابی را دیده اید که با او گفته شد «کیف اصبحت» جواب داد «اصبحت احب الفتنه و اکره الحق و اصدق الیهود و النصراری و اومن بمالم اره و اقر بمالم یخلق». خلیفه از شنیدن این جواب متغیر شد و خواست اجرای حد کند حضرت امیر عليه السلام فرمود: صحیح میگوید و مقصود از هر جمله آنرا بیان فرمود، پس باید هر يك از عقایدی که بنظر باطل میآید از آنها سؤال شود اگر رفع شبهه نشد اظهار عقیده نمود.

۳ - آقای بزرگوار امر کفر و دین در میان است امر کوچک و بی اهمتی نیست که بتوان بصرف خواندن یا شنیدن حکم نمود حدود اسلام هم تا حضوراً ثابت نشود اجرای حد اجازه داده نشده چگونه حکم بکفر یکدسته ای میکنید؟! در صورتیکه نه با آنها تماس گرفته و نه مذاکره کرده اید! سید جلیل با آنها مذاکره کنید، با کمال بی نظری و بدون تعصب بیانات آنها را گوش دهید و دقت کنید و از خداوند هم بخواهید که طریق صواب و حق را بشما القاء نماید، آنگاه اگر عقاید خلافی یا اعمال مخالفی یا انکار ضروریاتی مشاهده نمودید اظهار عقیده نمائید.

۴ - مکر در قرآن مجید فرموده: « **ولا تقولوا لمن القى**

اليكم السلام لست مؤمنا » گوینده شهادتین مسلم و گوینده شهادت ثلاث شیعیه است رفتار پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وائمه اطهار ع با مخالفین و منافقین چگونه بوده است؟ با آنکه از بواطن و سرائر همه آنها مطلع و آگاه بود معذک بروش اسلامیت با آنها سلوک میفرمود البته تاریخ ابی سفیان و سایر بنی امیه و عبدالله اُبی را ملاحظه فرموده اید .

۵ - پایه اسلام بر اتحاد و اتفاق گذاشته شده و از هر گونه امریکه

موجب نفاق و شقاق باشد نهی شده است ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَام از اظهار حق ثابت و مسلم خود صرف نظر میفرمودند برای آنکه ایجاد نفاق و اختلاف نشود ، آقای بزرگوار امروز دستجاتی بر ضد خدا پرستی و دیانت مجهز شده و با کمال سعی و جدیت با غوای جوانان مشغولند ، شما که میفرمائید میخواهم جوانان را از اغوای صوفیان باز دارم خوب است آن جوانان را هدایت و راهنمایی نمائید و از گمراهی نجات دهید، این جوانانی را که گمراه تصور میکنید دائماً بذکر خدا و علی مشغولند و در امور خود بد و متوسل و بوظائف شرعیه آشنا و عاملند و در عقاید دینی ثابت و از بسیاری منہیات رو گردانند، معاشرت نمائید تا صدق عرایض ثابت گردد ، خدا میداند من بحال بعضی از آنها غبطه میخورم که مشاهده میکنم در بحبوحه جوانی و اوان شدت بروز شهوات نفسانی از نمایلات جوانی صرف نظر داشته و بامور دینی اشتغال دارند حتی سحر خیز و دائم الطهاره میباشند اگر بخواهید خدمتی باسلام نمائید جوانانی را که دسته دسته بطرف کمونیستی و بی دینی سوق داده میشوند هدایت و راهنمایی

نمائید و از این گمراهی باز دارید .

امروز بزرگترین و پیر خطرترین امور، بالای طبیعیان و کمونیست‌ها است بر هر فرد علاقمند بدیانت واجب است با این خطر مبارزه کند و الا تکفیر و تفسیق یک‌عده پا بند بدیانت جز ایجاد نفاق و شقاق نتیجه‌ای نخواهد داشت .

۶ - امروز دشمنان داخلی و خارجی با تمام قوا بر ضد اسلام و تخریب مذهب سعی و کوشش دارند و بزرگترین نقشه اجرای مقصود آنها ایجاد اختلاف و نفاق میان مسلمین است ، از کجا معلوم است که آنها از حسن نیت و صدق عقیدت و سادگی و عدم آشنائی شما از مقصد آنها، استفاده کرده و بوسائط شما را با شتابانداخته و ادار با ایجاد اختلاف و تشدید نفاق و شقاق نکرده باشند؟! انشاء الله که چنین نبوده و نیست ولی بالاخره این عملیات و اقدامات شما بنفع آنها و ضرر اسلام است راضی نشوید کورکورانه وسیله اجرای مقاصد آنها شوید و خیال فرمائید خدمت باسلام نموده و مورد رضای حق و صاحب شریعت مطهره میباشید و خدای نخواستہ مشمول این آیه مبارکه شوید (*الذین ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا* صاف و پوست کنده عرض میکنم این اشخاص که شما را تشویق و تأیید و تقدیس میکنند کارکنان همان دشمنان اسلام میباشند از خداوند بخواهید که در مقابل فریب آنان شما را حفظ فرماید، امروز باید تمام فرق اسلامی و گویندگان شهادتین بلکه پیروان کتب آسمانی با هم متفق و متحد شده و بر ضد بی‌دینی مبارزه و مجاهده نمایند .

امروز دیگر مقتضی نیست اصولی و اخباری و شیخی و صوفی و...
بمخالفت بپردازند. آقای معظم اوضاع کنونی را بدقت در نظر بگیرید
و برای آنچه مهمتر و لازمتر است مجاهده نمائید و تیشه بریشه
اسلام تزنید.

۷- من تصدیق دارم که در میان فرق متصوفه فرق باطله‌ای هستند
که بکلی از اصول عقائد اسلامی بی اطلاع و دارای عقائد سخیفه بوده
و مقید بانجام وظایف اسلامی نیستند با وجود این نمیتوان نفی کلی
کرد، طریقت غیر شریعت نیست و باطن و مغز آنست یعنی باید اعمال
ظاهریه شریعت با توجه قلبی و ارتباط باطنی انجام گیرد تا مؤثر واقع
شود شریعت و طریقت لازم و ملزوم یکدیگرند نه جدا و مخالف
چنانچه تصور فرموده‌اید. اگر اعمال قالبیه بدون توجه قلبی عمل شود
قالبی است بدون روح، و ادعای طریقت و تصوف بدون اعمال قالبیه،
آن نیز مغزی است فاسد و تباه پس نفی مطلق تصوف از بی اطلاعی از
اساس تصوف خواهد بود فرقه‌حقه صوفیه و سایر برادران شیعه‌اثنی عشریه
دو دسته متمایز و جداگانه نیستند که آنها را قسم قرار دهیم بلکه آنها
نیز شیعه اثنی عشریه و معتقد بوجود مقدس امام قائم منتظر حضرت
حجة بن الحسن عجل الله فرجه میباشند و در اعمال قالبیه و اعتقادات
قلبیه هیچگونه اختلافی ندارند و هر نسبت خلافی که بآنها داده شود
خدای متعال را شاهد میگیرم که عین خطا و تهمت صرف و از روی کمال
غرض و حسد میباشد از خصوصیات این طایفه حقه تقید بآداب و وظایف
مذهبی و اخذ تکالیف شرعیه از علماء اعلام و مراجع تقلید کثر الله امثالهم

میباشد ، و علاوه بر واجبات و محرمات حتی القوه عمل به مستحبات و ترك مکروهات و اصلاح نفس از رذائل و تزکیه باطن بخصائل است و بطور خلاصه این سلسله مسلم حقیقی و شیعه اثنی عشریه واقعی و تمام آنچه در قرآن مجید و اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام است بدون ذره‌ای خلاف ، معتقد و عاملند البته در میان همین سلسله هم همه بیک حال نیستند و افرادی یافت میشوند که در ادای تکالیف و وظایف از راه غفلت یا تسامح یا تقصیر کوتاهی می‌ورزند ولی این دلیل بر بطلان اساس نیست مگر سایر برادران شیعه اثنی عشریه همه پاک و منزّه و بدون تقصیر و گناهند؟ اگر در يك طريقه یکنفر هم بر حق باشد کافی است که آن طریق را حق دانست ، آنچه عرض شد مشاهدات و معایناتی است که در مدت قریب پنجاه سال در این سلسله دیده و اطمینان کامل حاصل کرده‌ام و در محضر عدل الهی ، قرآن مجید و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین را گواه میگیرم که آنچه ذکر شد عین حقیقت و بدون ذره‌ای خلاف است .

۸ - اگر بتواریخ و تذکره‌ها و کتب رجال مراجعه شود علماء بزرگ و دانشمندان نامی خواهید یافت که منتسب بتصوف یا متمایل بوده‌اند مانند شهیدین و شیخ ابن جمهور لحسائی و ابن فهد حلی و خواجه نصیرالدین طوسی و مولانا محمد تقی مجلسی اول صاحب مستند السالکین و تشویق السالکین که نسخه چاپی آن در کتابخانه قدس رضوی تحت شماره ۲۱۷۶ موجود است و سید آملی صاحب منیه المریدین و سید نور الله شوشتری صاحب مجالس المؤمنین و صاحب النواصب

در ردّ کتاب فواضح الروافض که در این کتاب این جمله ذکر شده که تصوف طریقه شیعه بلکه عین تشیع است و سید رضی و سید محمود آملی صاحب نفایس الفنون و سید حیدر آملی صاحب کتاب بحر الانوار جامع الاسرار و این جمله از آن کتاب نقل میشود: شیعه که صوفی نباشد شیعه نیست و صوفی که شیعه نباشد صوفی نیست، و شیخ بهاء الملة والدين محمد عاملی و مولینا مرحوم فیض کاشانی که در رساله رفع فتنه که در کتابخانه مجلس نسخه آن موجود است تصوف خود را بطور کامل ذکر فرموده و غیر هم که کتب آنها مشحون از مطالب عرفانی است، چه جرأتی است که این بزرگواران را که افتخار جامعه تشیع بوجود آنان است منحرف دانست اگر این افراد نامی منحرف و خارج از اسلام باشند پس مسلمان حقیقی چه کسانی؟ در میان بزرگان اهل تصوف هم بزرگانی بوده اند که در علوم ظاهری هم سرآمد زمان بوده اند مانند ملای رومی و شیخ شهاب الدین سهروردی صاحب حکمت اشراق و شیخ محیی الدین عربی صاحب فتوحات و شیخ عبدالرزاق کاشی صاحب تأویلات و شیخ ابو حامد غزالی و حضرت سید نورالله ولی که تنها کتاب رضوان المعارف الالهیه بر مراتب کمالات ظاهریه و باطنیه آن بزرگوار کافی است و مرحوم میرزا محمد تقی کرمانی و مرحوم حاج ملا محمد جعفر کیبود راهنگی و مرحوم حاج زین العابدین شیروانی و مرحوم حاج ملاسلطان محمد گنابادی صاحب تفسیر بیان السعادة و مرحوم حاج ملاعلی گنابادی صاحب رساله صالحیه و غیر هم و همه اتفاق دارند که علم شریعت بقدر واجب شرط اول راه و عمل بوظایف شرعیه شرط لزوم راه است.

۹ - خوب است کتب مذکوره فوق و منهج الکرامه علامه حلی و مجلی المرآت و غوالی اللیالی ابن جمهور لحسائی و مرآة الحق و مراحل السالکین حاج ملائجه جعفر کبود رآهنکی و کتاب جامع البحار میرزا محمد تقی کرمانی و نامه مولینا ملائجه باقر مجلسی ثانی صاحب بحار الانوار که در جواب سؤال از رویه فقهاء و حکماء و صوفیه مرقوم داشته و نسخه چاپی آن در کتابخانه قدس رضوی تحت شماره خصوصی ۲۱۷۶ و شماره عمومی ۱۸۹۳۰ موجود است و مطالعه فرمائید تا اساس تصوف و عرفان را دریابید و از بیان این جمله عامیانه « عرفاء و صوفیه در باطن کافر و خارج از دیانت اسلامند، استغفار نمائید ما مأمور بظاهریم نه بیاطن.

۱۰ - اگر طایفه صوفیه و عرفاء کافر و خارج از دیانت اسلامند چرا علماء بزرگ و مراجع تقلید کثر الله امثالهم که شاخصان امت و منادیان دین و راهنمایان خلقند با شما هم آواز نشده و در رد و تکفیر آنها اقدامی نمیفرمایند؟ بلکه بیشتر آنان در معاشرت و احترام و تجلیل بزرگان تصوف کمال اهتمام را میورزند و تنها جناب عالی و چند نفر دیگر بکفر و انحراف آنها پی برده در صدد رد و تکفیر آنها بر آمده اید متأسفانه جلوگیری از اینگونه امور خلاف که مضر با اساس اسلام است بر عهده علماء اعلام کثر الله امثالهم میباشد که با کمال تأسف ساکت و صامتند و باید بنده جاهل و نادان ناچار شود بآن فاضل علامه تذکراتی عرض نماید .

۱۱ - در باره مدح و ذم صوفیه اخبار متخالف و متضاد از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم رسیده است جناب عالی که با کتب اخبار سر و کار

دارید باید هر دو نوع را مطالعه فرمائید و از روی قاعده تعادل و تراجیح اتخاذ نظر کنید نه فقط چند خبر ذم را که درباره فرقه صوفیه باطله ذکر شده ملاحظه نموده و از مطالعه اخبار مدح صرف نظر کنید بعلاوه نباید چندان پابند لفظ بود باید عقیده و عمل را مدرك و ملاك قرارداد اگر عقاید و اعمال دسته‌ای مخالف با دستورات قرآن مجید و ائمه طاهرین علیهم السلام بود البته مستوجب طعن و لعن خواهند بود و لوهر اسم داشته باشند و اگر موافق بود ذم و تنقید جایز و روا نیست و تشخیص عقاید و اعمال يك طریق مستلزم معاشرت و مصاحبت و مذاکره است نه بصرف مطالعه کتب و مسموعات .

۱۲ - راجع بشارب بسیار تعجب آور است که این امر کوچک و بی اهمیت اینقدر مورد نظر و توجه واقع شده است امر شارب مانند سایر امور عادی از قبیل انتخاب لباس و خوراك و مسکن و کلاه هر کسی آزاد و مختار است « در صورتیکه در همه آنها طریق استحبابی ذکر شده ولی اگر بروفق استحباب عمل نشد مرتکب گناهی نشده‌اند» استحباب زدن شارب را هم چنانکه علماء تشیع از راه تسامح در ادله سنن قبول نموده‌اند عرفاء و صوفیه قبول دارند، ولی چون امر مستحبی است دستور و یا امری در زدن یا گذاشتن آن نمیدهند و افراد آزاد و مختارند چنانچه بسیاری میزنند، لیکن همانطور که اهل علم عمامه بزرگ را شعار خود میدانند با آنکه بیش از سه دور، مکروه است یا سادات با تساب بخانواده رسالت افتخار میکنند و عمامه سیاه را شعار خود قرار داده‌اند در صورتیکه جامه سیاه کراهت دارد یا علماء لباس بلند رازی

خود کرده‌اند در حالتیکه بموجب آیه شریفه (و ثیابك فطهر ای فقصر) لباس بلند نهی شده بعضی در اویش هم چون باین انتساب افتخار میکنند شعار خود را گذاشتن شارب قرار داده‌اند و بترك مستحب مرتکب گناه و مستوجب عذاب نخواهند بود « مانند ترك سایر امور مستحبه » پس تا این حد ذم و تنقید خالی از غرض بنظر نمی‌آید . از تطویل کلام و جسارت معذرت میخواهم و استدعا دارم بدون تعصب از روی انصاف باکمال دقت بمطالعه این نامه بپردازید و هر ایرادی بنظر مبارک رسید مستقیماً ببنده تذکر دهید که باکمال علاقه خواننده که اگر بنده هم در اشتباه باشم متنبه شوم ، برای مزید اطلاع يك نسخه نامه پند صالح و يك رونوشت نامه آقای شیخ عبدالرسول نیرشیرازی ایفاد خدمت گردید .

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

شرح سؤال و جوابی است که از طرف تیمسار
کیسان شده است

خواهشمند است جواب سؤالات معروضه در ذیل را با جملات
صریح و روشن و بدون توسل بعبارات غیر مأنوس و استعارات غیر مفهوم
مرقوم فرمائید .

هو

۱۲۱

خدمت فاضل محترم و دانشمند معظم تیمسار
فریدالدین کیسان دام اقباله و فضله

از زیارت مشروح شریفه بسیار مسرور و مشعوف گردیدم که در
اثر شایعات و اتهامات و اشتباهاتی که در بین جامعه راجع برشته تصوف
و عرفان شایع شده در صدد تحقیق و استکشاف بر آمده‌اید و نیز آن
تیمسار را بسیار دانشمند و محقق و فاضل و با اطلاع یافتم ، چه خوب
است دیگران هم بصرف شنیدن مطلبی ، قناعت نکرده و در صدد تحقیق
بر آیند خداوند متعال هم میفرماید «ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا»
از خداوند متعال میخواهم که پیوسته بر دانائی و بینائی آن تیمسار
و دیگران بیفزاید .

سؤالاتی که فرموده‌اید اگر حضوراً مذاکره می‌کردید بهتر و جامع‌تر بقدر فهم قاصر و شعور ناقص خود عرض میشد، ولی در کتابت آنطوری که باید و شاید مطالب مفهوم نمی‌گردد و اگر مصاحبت و معاشرت با مردان طریق فقر و فنا و اهل صدق و صفا می‌داشتید یا کتب عرفاء را با دقت و انصاف و خالی از اعتساف و امور مرکوزه در ذهن مطالعه می‌نمودید جواب تمام این سؤالات مشروحه را با ادله و براهین درک می‌فرمودید و بیشتر این سؤالات از عدم معاشرت و انس با اصحاب اهل عرفان و اهل توحید و ایقان ناشی گردیده است برای آنکه خالی از جواب نباشد، آنچه بفهم قاصر این ذره بی‌هنر و از هر چه کمتر و پست‌تر می‌رسید عرض میشود.

سؤال ۱ - برای درویش شدن چه شرایطی لازم است و مرانامه آن چیست؟

جواب ۱ - درویشی و تصوف رشته‌خاص و مجزا از مذهب تشیع نیست که ورود در آن شرایط خاصی داشته و مستلزم تشریفات خارج از حدود شرع مطهر باشد همانطوری‌که در دوره تحصیل بعضی بهمان معلومات دوره ابتدائی قناعت کرده و پس از اخذ تصدیق ابتدائی بکسب و کار و شغلی مشغول می‌گردند و احتیاجات معاشیه خود را رفع و زندگانی خود را ادامه می‌دهند، احکام شریعت مطهره اسلام هم برای فلاح و رستگاری و نیل باجر و ثواب اخروی کفایت می‌کند ولی چنانچه بعضی در صدد برمی‌آیند که معلومات ابتدائی خود را تکمیل کنند وارد دوره متوسطه میشوند عده‌ای از متشرعین بمذهب اسلام هم قناعت باحکام

ظاهر^۱یه و قالبیه نموده ، در جستجوی باطن و حقیقت و تکمیل احکام ظاهر^۲یه برآمده و آنچه را که دیگران بمرگ طبیعی مییابند بمرگ اختیاری که بطاعت و عبادت و ترك خودیت و انانیت و مخالفت باهواهای نفسانیه و تمایلات حیوانیه و ذکر و فکر میسر است میجویند تا در زندگی مقام خود را بفهمند و بینند و روح را تزکیه و قلب را تصفیه و اخلاق را تهذیب نمایند تا اتصال بعالم عقبی یافته و بمقام معرفت و عرفان و حق و حقیقت رسند ، این عده را زاهد و عابد و درویش و صوفی نامند و چنانچه محصل در دوره متوسطه مستغنی از معلومات ابتدائی نیست بلکه پایه و اساس تحصیلات دوره متوسطه، همان معلومات ابتدائی است حتی همان الفبای اول شروع است ، این عده هم از انجام تکالیف و دستورات شریعت مقدسه و وظایف قالبیه مستغنی نیستند و اساس و پایه طریق آنان همان تکالیف شریعت مطهره است و هر قدر هم ترقی نمایند بیشتر بانجام وظایف قالبیه کوشش دارند و تا حیات باقی است این دستورات جاری است ، و اگر عده ای مقید بانجام تکالیف شرعیه نیستند و بکلمات واهی قلندرانه (ما به حقیقت رسیده ایم و تکالیف ظاهریه از ما ساقط است ، یا بمفهوم (اذا ظهرت الحقیقة بطلت الشریعة) خود را از زیر بار تکالیف شرعیه بیرون آورده و عنوان درویشی و تصوف بخود بسته اند ، از تصوف حقه خارج هستند البته در هر فرقه و دسته حق و باطل ، صادق و کاذب ، ذاکر و غافل ، قاصر و مقصر ، عالم و جاهل ، وجود دارد و ممکن است بعضی از آنها بر خلاف دستورات همان فرقه رفتار کنند ،

ولی عمل افراد مناظ عمل و عقیده آنفرقه نمیباشد و نباید آنرا مأخذ عقاید و اعمال آنفرقه دانست و همانطور که در تحصیل ابتدائی و متوسطه و عالیہ یک حقیقت واحدہ است کہ باعتبارات باسامی مختلفہ ذکر میشود ، شریعت و طریقت و حقیقت ہم یک حقیقت واحدہ است کہ همان حقیقت شریعت مطہرہ احمدیہ است و پیغمبر اکرم ﷺ میفرماید : « الشریعة

اقوالی و الطریقة افعالی و الحقیقة احوالی

و هیچگونه اختلاف و افتراقی بین شریعت محمدیہ و طریقت مرتضویہ وجود ندارد و هرچه غیر از آن نسبت داده شود از کمال بی-اطلاعی است .

پیغمبر خاتم محمد بن عبد اللہ ﷺ اکمل افراد بشر، و قرآن مجید مانند او اکمل کتب آسمانی و قانون اساسی مذهب مقدس اسلام و حاوی تمام تکالیف مذهبی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی است و شریعت اسلام جامعترین شرایع و بواسطه جامعیت مطابق فطرت و خلقت و نسبت آن بازمنه و امکانه و عادات مختلفه بشر یکسان و در اصول دین و مذهب و صفات ثبوتیه و سلبیہ حق و سایر عقاید تشیع و خاتمیت رسول-اکرم و امامت اثنی عشر و امامت و غیبت حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه و انتظار ظهور آن حضرت و معاد جسمانی و سایر عقائد شیعه اثنی عشریہ، صوفیہ، معتقد و کوچکترین اختلافی در درویشی و تصوف حقّه با اصول و فروع شریعت مطہرہ نیست، آنچه را عموم شیعه اثنی-عشریہ معتقدند معتقد ، و اعمال حتی مستحبہ و مکروهہ را بہتر مراقب و

مواظبتند مانند دوام بر طهارت و بیداری اسحار و قرائت قرآن در هر صبح و غیره .

سؤال ۲ - تعالیم خاتم انبیاء حضرت محمد (ص) در باب خدا شناسی و آنچه که برای نظم زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی و سعادت دنیا و آخرت دستور داده است بقدری صحیح و محکم و ثابت و پابرجا میباشد که تکلیف کلیه مسلمانان را ضمن آوردن کلام الله مجید و هدایت و ارشاد مؤمنین روشن نموده است و خداوند تبارک و تعالی در سوره ابراهیم قسمتی از آیه اول میفرماید : « قرآن کتابی است که برای تو فرستادیم تا مردم را از ظلمت شرك و گمراهی خارج کنی و بنور توحید و راه خوشبختی هدایت نمائی » .

ضمن قبول توحید و نبوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ایمان و ایقان بصفات ثبوتیه و سلویه خداوند متعال، بر میگردیم باصول پنجگانه دین مقدس اسلام که در اینجا اصل امامت مورد بحث میباشد .

امامت مانند نبوت منصبی است الهی و امام باید از صفات زشت پاک و بصفات نیک آراسته باشد و در مذهب ما از بدیهیات است که دوازده تن را پیغمبر اسلام با امامت معرفی فرموده است اول آنان مولای متقیان حضرت علی علیه السلام و آخرین آنان حجة بن الحسن علیه السلام است . سؤال: الف - آیا بنظر درویش چه وجه تمایزی بین نبوت و امامت

موجود است ؟

ب - درجه تقرب حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به خداوند متعال

بیشتر است یا حضرت علی علیه السلام ؟

پ - در مدح حضرت مولای متقیان آمده است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از خدا جدا نیست آیا بزعم درویش میتوان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را غیر قابل جدا شدن از خداوند متعال دانست، و اگر میشود چه دلایل عقلی و منطقی برای اثبات مدعای خود دارید ؟

جواب ۲- نبوت و رسالت مأموریتی است از طرف ذات حق تعالی برای هدایت و راهنمایی بشر و توأم با معجزه است که صادق از کاذب تمیز داده شود و اول آنان حضرت آدم ابوالبشر عَلَيْهِ السَّلَامُ و آخرین آنها حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که خاتم انبیاء و بعد از وجود مقدسش تا روز قیامت پیغمبری مبعوث نخواهد شد و دارای کتاب آسمانی و شارع شریعت و قوانین و احکام دینی است ، ولی امام جانشین و خلیفه پیغمبر که بنص صریح پیغمبر معین گشته و حافظ قوانین و احکام شارع مقدس است و بمنطوقه آیه شریفه « انی جاعل فی الارض خلیفة » که جمله اسمیه دلالت بر دوام دارد و آیه کریمه : « ولقد وصلنا لهم القول لعلهم یتذکرون » بدون انقطاع و تعطیل هیچ زمانی از وجود امام و خلیفه خالی نیست ظاهر آ کان او غائباً و در زمان غیبت مجازین روایت که علماء اعلام کثر الله امثالهم و مجازین درایت که عرفاء شامخین باشند بر راهنمایی و هدایت خلق مشغولند و احکام قلبیه و قلبیه را ب مردم میرسانند ، امام دارای معجزه نیست ولی ممکن است کرامات و خوارق عاداتی از آنها بدون تحدی بروز و ظهور نماید و علامت حقانیت آنان نص و اثر است و از خود هیچ اختیاری برای تغییر و تبدیل قوانین و

احکام شرع مقدس یا ایجاد قوانین جدیدی ندارد، فقط قوانین و احکام متشابهه قرآن مجید را تبیین و تفسیر مینماید و مرتبه و مقام پیغمبر فوق مقام امام است بلکه هر مرتبه که امام دارا باشد در اثر تربیت وجود پیغمبر است و هیچگاه مقام ولّی فوق مقام نبی نخواهد بود، و خود علی بن ابیطالب علیه السلام میفرماید: انا عبد من عبید محمد (ص) و عبارت علی از خدا جدا نیست مبالغه و غلو شعری است و الا در هیچ يك از کتب عرفاء و بزرگان چنین عبارتی دیده نشده، و بر فرض ذکر شده باشد مقصود آنست که منظور علمی بن ابیطالب علیه السلام در تمام اعمال و گفتار اطاعت حق و اجرای اوامر و نواهی او بوده است نه از راه اراده نفس و تمایلات شخصی، چنانچه از قضیه قتل عمر بن عبدود واضح است:

گفت من تیغ از پی حق میزنم بنده حقم نه مأمورتم
و مقصود از جدا نشدن از حق، نظر و توجه آن حضرت در همه احوال به حق است.

سؤال ۳- تعالیم دینی و اصول اعتقادات در ایش با تعالیم دینی و اصول اعتقادات مذهب شیعه چه اختلاف و فرق بارزی دارد؟ و اگر دارد آنها را بتفصیل بیان فرمائید.

جواب ۳- جواب این سؤال در بیان قسمت اول ذکر شده و هیچگونه اختلاف و افتراقی وجود ندارد، دیانت مقدسه اسلام و مذهب حق رشته شیع اثنی عشریه است نهایت اهل شریعت بظاهر احکام قناعت کرده اند ولی در طریقت بظاهر احکام قناعت ننموده و در عین اجرای احکام قالبیه در جستجوی باطن و حقیقت بر آمده اند و آنچه را دیگران دم

مرگ مییابند میخوانند در زندگانی دریابند .

سؤال ۴- آیا بنظر درویش میتوان در شریعت اسلام تغییراتی قائل شد یا خیر؟ در صورت مثبت بودن جواب چه مرجع صالحی میتواند این تغییرات را قائل شود، و آیا بزعم درویش این مراجع صالح کیست؟

جواب ۴- در شریعت مطهره اسلام تا روز قیامت هیچگونه تغییراتی داده نخواهد شد و اینکه ذکر شده که در ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه : یأتی بدین جدید مقصود آنست که از خرافات و زوائدیکه در غیبت آن حضرت افزوده شده است خالص شده و حقیقت دین اسلام رایج میگردد **حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة** و هیچ مرجعی صلاحیت نخواهد داشت که احکام و دستورات شریعت مطهره را تغییر دهد .

سؤال ۵- مردم که پیرو شریعت هستند بیرون از دوفرقه نیستند یا مسائل شرعیه خود را از اخبار و احادیث استخراج و استنباط نمایند و یا اینکه از مجتهدی تقلید نمایند ، آیا بنظر درویش این مرجع تقلید شیعیان چه تفاوت فاحشی با مرجع تقلید درویش دارد؟ و اگر دارد چه ضمانت اجرائی برای ادعای درویش میتوان قائل شد؟

جواب ۵- همان طور که ذکر شد مسلمانان در احکام فرعیه از سه دسته خارج نیستند ، اگر تبخّر در اخبار و رجال دارد و بآن اکتفا نماید اخباری است . و اگر قوانین و اصولیکه از اخبار استنباط میشود دخالت دهد مجتهد است ، و یا مقلد است که باید احکام فرعیه خود را از مجتهد اعلم که دارای نفس قدسیّه باشد تقلید نماید یا محتاط است که

در احکام فرعیه فتوای احتیاط را اختیار میکند و البته شخص محتاط باید عالم باحکام و فتاوی مختلفه بوده تا بتواند برویه احتیاط عمل کند، در اویش صوفیه حقه هم در احکام قالبیه فرعیه مانند سایرین یا مجتهد یا محتاط یا از مجتهد اعلم تقلید می نمایند و با سایر شیعیان در این امور اختلافی ندارند.

سؤال ۶ - صفای باطن، انسانیت، عبادت دائمی، تولا و تبرّأ، ریاضت مداوم، اصلاح نفس، وصول بحق، در قاموس در اویش تعبیر و تفسیر میشود، آیا این مطالب تازگی دارد؟ و یا اینکه در اسلام پیش بینی نکرده است؟ آیا عبادت دائمی و ریاضت مداوم مورد قبول در اویش میباشد یا خیر؟

جواب ۶- اگر انسان بقانون شریعت غراء و طریقۀ بیضاء قدم صدق در طریق مجاهده و سلوک الی الله گذارد از حسن متابعت شریعت نبویه خود را بکمال میرساند و دارای ملکات فاضله و اخلاق حمیده گشته نورانیت و صفای قلب از طرف حق عطا میگردد و عبارات صفای باطن و اصلاح نفس و تزکیه اخلاق و وصول بحق اصطلاحاتی است که برای پاکی نفس از صفات رذیله و تحلیه آن بصفات حمیده است و عبارات تازه ای نیست که مصطلح در اویش باشد.

سؤال ۷- آنچه از مکاتیب و مضامین بنیان گذاران طریقت های دینی استنباط میشود، شالوده و اساس و اصول مکتب درویشی از مکاتیب بسیار زیادی که از ۷۴ مکتب بیشتر میباشد اقتباس گردیده است و بمرور زمان و ضمن در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان و سیستم حکومت ها

شکافی بین این طریقت‌ها حاصل گردیده است و نتیجتاً فرق و یاپیروان متعددی در این میان پیدا شده است که اهم آنها در زیر بعرض میرسد:

- الف - درویش صفی علیشاهی ب - درویش نعمت‌اللهی
 ج - درویش بکتاشی د - درویش علویها
 ه - درویش گوران و - درویش هشت امامی
 ز - درویش دوازده امامی ح - درویش چلیپی‌ها
 ط - درویش نقشبندی و سایرین .

ضمن در نظر گرفتن این طریقت‌های متعدد و متمایز از همدیگر با چه دلایل علمی ، عقلی ، منطقی ، فلسفی دنیا پسند می‌توانید رجحان و برتری مرام و مسلک خود را اثبات نمائید .

جواب ۷ - اساس تصوف همان عقیده ثابت‌تشیع است و معتقدند که جانشین و خلیفه پیغمبر را باید پیغمبر از طرف حق معین نماید نه آنکه خلیفه را جامعه مسلمانان انتخاب نمایند و پیغمبر اکرم بر حسب امر اکید : **«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک»** در محل غدیر خم روز هجدهم ذیحجه سال دهم هجرت علی بن ابیطالب را بخلافت و جانشینی خود معین فرمود، و فرمود: **«من کنت مولاه فهذا علی مولاه»** و امر فرمود همه مسلمین بتصدیق خلافت او با علی بن ابی طالب بیعت کنند و امر آنحضرت بیعت با علی بن ابیطالب ع شامل سایر ائمه اطهار نیز بوده و تا روز قیامت هم این امر با خلیفه پیغمبر و نماینده حق تعالی لازم و جاری است :

پس بهر دوری ولیستی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

تصدی امر خلافت و نمایندگی حق باید با اجازه و نص خلیفه قبل که بواسطه یا بدون واسطه به علی بن ابیطالب منتهی میشود صورت گیرد، اولیاء و مجازین در زمان غیبت هم باید دارای نص و اجازه مسلسل باشند که بامام علیه السلام منتهی گردد و تمام فرق تصوف از سنی و شیعه، رشته اجازه خود را به علی بن ابیطالب علیه السلام میرسانند باستثنای یک رشته از نقشبندیه، و هر یک از فرق ادعا دارند که ما دارای اجازه و دیگران بدون اجازه و نصند که «کل حزب بمالذیهم فرحون» و تمیز حقانیت و بطلان آنها برای طالب بسیار مشکل و با زحمت است، چنانکه بزرگان سالها بسیر و سیاحت و مسافرت می پرداختند و باتمام صاحبان دعای معاشرت و مصاحبت مینمودند تا طریق حق را بفضل الهی مییافتند، طالب راه حق در حین طلب باید دستور حضرت عیسی علیه السلام را در نظر داشته باشد آن حضرت میفرمود: «با کسی معاشرت کنید که دیدار او شما را بیاد خدا اندازد» «من ینذکر الله رؤیته» و بیان او بردانائی و معرفت شما بیفزاید» «و ینزید فی علمکم منطقه» و عمل او شما را راغب بعمل آخرت نماید «و یرغب فی الاخره عمله» به علاوه با معاشرت و مصاحبت با او ملاحظه شود که اعمال و رفتار او موافق با گفتار او میباشد یا نه و بانجام تکالیف و احکام شرعیه مقید است یا نه؟ پس از این تحقیقات با کمال صدق و خلوص از خداوند بخواهد که طریق حق و صراط مستقیم را با او بنمایاند و بر حسب منطوقه آیه کریمه: «والذین جاهدوا فینالنهذینهم سبلنا» خلاف فضل و لطف و وعده حق است که طریق حق را باوالقا نفرماید. و این سلسله در صدقات

خود و ابطال سلاسل دیگر نیست و هر کس باید خود در صدد تحقیق و تجسس بر آمده و از خداوند بخواهد که طریق حق را باو راهنمایی نماید .

سؤال ۸ - جمعی از درویش معتقد هستند که بر جمیع علوم احاطه کامل دارند و علوم تاویل باطن شناسی و علم آفاق و انفس را ترویج داده‌اند ، این فرقه اسرار غامضه خلقت و رموز دقیقه دیانت را بزعم خود تفسیر نموده و حقایق مافوق طبیعت را توجیه نموده و علائق راجع بذات احدیت را تشریح مینمایند و میگویند :

پیر ما در قلم صنع خطا هیچ ندید (۱)

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

جمعی دیگر معتقد هستند که انسانیت همواره مشمول تسویه اخلاق است برای وصول بدین مقصود باید تن خاکی را با ژنده پوشی و ژولیده و بلند کردن مو و گرفتن کشکول و تبرزین بدست، با سائلی و گدائی و گفتن « هو حق » بر ریاضت خوی داد و برای اصلاح نفس ریاضت را آنقدر ادامه داد تا نتیجه و غایت اصلی که همانا رسیدن بحق میباشد حاصل گردد، برخی دیگر اعتقاد دارند که برای رسیدن بحق فقط بایستی از راه عبادت وارد شد و آنقدر این عبادت را ادامه داد تا بحق رسید ، دسته سومی هستند که بکلی منکر این اعتقادات و میگویند :

(۱) اصل شعر مربوط بخواجه حافظ شیرازی و بدینگونه است : پیر ما

گفت خطا در قلم صنع نرفت .

ای بیخبر این شکل مجسم هیچ است

وین طارم نه رواق ارقم هیچ است

* * *

جهان و کار جهان جمله هیچ در پوج است

هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

آیا این سه عقیده متفاوت معروضه در ماده ۸ را قبول میفرمائید

یا نه؟ و اگر قبول میفرمائید چه براین و دلایل و شواهدی در صحت

این مدعاها قائل هستید؟

جواب ۸ - هیچ يك از بزرگان عرفاء مدعی نیستند که بر جمیع

علوم ظاهریه و باطنیه و اسرار غامضه خلقت احاطه دارند و حقایق ماوراء

طبیعت و بیان مراتب وحدت را، آنچه از ائمه اطهار رسیده و بیان

شده ذکر میکنند و از خود هیچ مطلبی بر آن نمیافزایند این نسبت ها

را پیروان جاهل و متظاهر اظهار میدارند همان پیروان نادانی که نسبت

خدائی (نعوذ بالله) بعلی بن ابیطالب علیه السلام میدادند و حضرت منع

میفرمود و قبول نمیکردند حتی آنان را تهدید بسوزاندن فرمود و خدا

میفرماید: « لا یحیطون بشیئی من علمه الا بما شاء » و به پیغمبر

اکرم میفرماید: « و ما اوتیتم من العلم الا قليلا » نهایت هر وقت اراده

حق تعلق گیرد بطریق وحی و الهام حقایقی بر آنها آشکار میگردد و هر

قدر در تصفیه روح و تزکیه نفس و تهذیب اخلاق بوسیله متابعت شریعت

مطهره و دستورات الهیه بیشتر کوشش و اقدام شود زیادتر قابلیت و

استعداد قبول افاضات معنویه و درك حقایق نهانی میگردد و این تزکیه

و تصفیه و تهذیب مستلزم زنده پوشی و بلند کردن مو و پیرسه زدن و گدائی و کشکول و تبر زین نیست ، اینها زوایدی است که مربوط به درویشی و تصوف نیست و بعضی از آنها مخالف با دستورات الهی است ، درویشی « دست در کار و دل بایار داشتن است » و این امور در درویش حقه و مخصوصاً در سلسله نعمة اللهیه گنابادی بکلی ممنوع است و یکی از مختصات این سلسله مقید بودن بلباس مخصوص است و در هر لباس بندگی خدا ممکن است و لباس حقیقی لباس تقوی و پرهیزکاری است که « لباس التقوی ذلك خیر ذلك من آیات الله لعلمهم ینذکرون » و اصلاح نفس و تصفیه قلب و تزکیه اخلاق جز با اجرای تکالیف اسلامی و متابعت شریعت مجربانه حاصل نخواهد شد .

سؤال ۹ - با توجه بتاریخ تمدن ، ادب ، فرهنگ و معتقدات مذهبی ملاحظه میشود که اغلب شعرای دوره مغول که مروج مکتب تصوف و عرفان بوده اند متوسل و مستظهر به عوامل سری و غیبی و یا متافیزیکی بوده و غالب اشعار اینان مبالغ و مشوق گوشه گیری و عزلت و انزوا و قناعت و فقر و بی نیازی و بیزاری از دنیا بوده ، این نکته نیز به ثبوت رسیده است که همزمانی آنها با عصر ظلم و جور و آدم کشی و قسارت و بیرحمی های مغولان بوده است و در واقع تصوف و گرایش بسوی درویشی و تشکیل مجامع سری و مرموز دینی و روحانی و عرفانی بمنظور اذعان و تسلی درونی در برابر ظلم و فشار و حق کشی و اختناق افکار رواج بسیار یافت و مسلکها و فرقه های متنوع صوفیه در این عصر پایه گذاری شد و بعدها هم در دوره صفوی قوت گرفت و نتیجتاً شاهان

صفوی با آنکه اجدادشان از پیشوایان صوفیه و اهل عرفان بوده‌اند صوفیان را تشویق نکرده بلکه علماء و روحانیون را تشویق نمودند لذا در زمان صفویه فقها و علما روحانی بزرگ بظهور رسیدند البته علماء و روحانیون تعلیمات صوفیان را مابین دین دانسته آنها را دشمن می‌داشتند و یکی از جهات انحطاط ادبیات هم در دوره صفوی همین بوده که بیشتر شعرای نامی ایران ما قبل صفوی مسائل اجتماعی و فلسفی و اخلاقی را در لباس اشعاری صوفیانه و دارای روح تصوف می‌آوردند و چون باتصوف مخالفت بعمل آمد دامنه اشعار و میدان آن محدود و ترك گردید، در هر حال معروفترین شعرائی را که میتوان در این دوره نام برد عبارتند از وحشی بافقی، عرفی شیرازی، هاتف اصفهانی و حکماء و فلاسفه و علمای شیعه در این عصر عبارتند از شیخ بهائی، شیخ الاسلام ملاصدر الدین شیرازی و میرداماد، آیا مطالب معروضه در بالا را قبول میفرمائید یا خیر؟

جواب ۹ - مذهب مقدس اسلام رهبانیت و عزلت و دست از کار و کسب بازداشتن را منع فرموده که « لا رهبانیه فی الاسلام » و انسان همانطور که موظف است وظایف مذهبی را انجام دهد باید بوظایف اجتماعی و کسب و کار مشغول باشد و همان قسم که از نتیجه زحمت و دسترنج دیگران بر خور دار است او نیز باید برای جامعه مفید باشد بترقیات مادی و تکامل اجتماعی اشتغال ورزد و کارهای عام المنفعه را که برای افراد جامعه مفید است جزء عبادات داند و محبت و خدمت بنوعی را وظیفه خود شمارد و عزلت و گوشه گیری و قناعت بمعنای تنبلی خلاف دستورات الهی و اخلاقی

است، و تا اواخر دولت صفویه بین روحانیین و علماء و عرفاء هیچگونه تباین و اختلافی وجود نداشت و غالب علماء بزرگ از قبیل ابن فهدحلی و ابن جمهور لحساوی و شهیدین و غیره در سلك تصوف بوده‌اند، در اواخر صفویه به علت‌های سیاسی چنانچه ذکر فرموده‌اید تولید اختلاف و دودستگی شد مع ذلك در همان دوره هم علماء بزرگ مانند میر داماد، میرفندرسکی، مجلسی اول، شیخ بهائی و فیض کاشانی و غیر هم پیرو طریقت یا متمایل بآن بوده‌اند و کتب و رسایل آنان شاهد است، اکنون هم بسیاری از علمای مراجع تقلید ابراز مخالفتی نداشته بلکه باکمال علاقه معاشرت و مصاحبت دارند.

سؤال ۱۰ - چنانچه تاریخ ایران را در دوره صفویه بدقت مطالعه نمائیم باین نتیجه میرسیم که تصفیه دین مبین اسلام بنام صوفی‌گری بوسیله سرسلسله سلاطین صفوی فقط بمنظور تقویت و استحکام مبانی مذهب شیعه گری و عاری از هرگونه پیرایه‌هایی که بدان بسته‌اند پایه گذاری گردید بطوریکه سیاست دنیای آنروز ایران باین تصفیه دینی نیاز مبرم داشت زیرا موجودیت و تمامیت ارضی ایران در مقابل يك خطر دنیا گیر و تهدید سلاطین و امپراطوران عثمانی که تا قلب اروپا پیش رفته بودند قرار گرفته بود و چنانچه این نهضت جدید دینی پایه گذاری نمیگردید شاید و با احتمال قریب بیقین ایران جزء متصرفات عثمانی در می‌آمد و مذهب شیعه بکلی از بین میرفت سلاطین صفوی منجمله شاه عباس کبیر توانست با این سیاست کشور ما را از يك خطر حتمی نجات بخشد و در

نتیجه سیاست وارد دین شد و فرق و پیروان زیادی در لباس درویشی پیدا شد و هر کدام مطابق سلیقه شخصی از مکاتیب درویشی موجود، تبعیت نمودند آیا بایستی سیاست را از دین جدا نمود یا خیر؟ در مرام و مسلک درویشی آیا توأم کردن سیاست با دین طرفدارانی دارد یا خیر؟ و اگر دارد از طرف چه سیاست‌هایی پشتیبانی می‌گردد.

جواب ۱۰ - سیاست واقعی و روحانیت از هم مجزانیست ولی نه سیاستی که عبارت از حيله‌گری و مکر و تقلب و دروغ‌گوئی باشد، سیاست علی بن ابیطالب علیه السلام نه سیاست معاویه بن ابی سفیان .

سؤال ۱۱ - در مرام و مسلک درویشی اسرار ماوراء الطبیعه، اسم اعظم، جن و پری، ناد علیاً مظهر العجایب، نوحه خوانی، مدیحه سرائی، مرثیه خوانی، فضیلت، اسرار مگو، یا علی ادرکنی، فرمایش حضرت پیغمبر که در باره علی فرموده «نسبت تو بمن مثل نسبت هارون بموسی است جز اینکه پیغمبری بمن ختم میشود» باز ایضاً «من شهر دانشم و علی دروازه آن شهر است» از نظر درویش چه معانی و مفاهیمی دارد؟ آیا مکتب شما به شیخی‌ها نزدیک است، یا متشرع و یا احیاناً شافعی و حنبلی‌ها؟ توضیحا یاد آور میشود که شخصیت دینی، فضیلت، تقوی، شجاعت، علم امیرالمؤمنین علی علیه السلام و برتری وی از دیگر مسلمانان قولی است که جملگی بر آنند .

جواب ۱۱ - فرمایشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی بن ابیطالب علیه السلام بسیار زیاد و باتفاق فریقین سنی و شیعه وارد است و فرمایش: انا مدینه العلم و علی بابها که پیغمبر اکرم فرموده مسلم

فریقین است و واضح است که پیغمبر بحسب صورت تحصیل علوم ظاهریه نفرموده و آئی بود و علوم آنحضرت لدنی بود همان علومیکه خداوند متعال میفرماید « و علم آدم الاسماء کلها » و راجع بحضرت خضرع میفرماید : « و علمناه من لدنا علماً » نه علوم ظاهریه کسبی ، و ارتباط و بهره بردن از علوم نبی اکرم ﷺ ممکن نیست مگر از باب ولایت علی بن ابیطالب ؑ که « و أتوا البیوت من ابوا بها » و ولایت آن بزرگوار تحقق نپذیرد مگر با بیعت با آن بزرگوار و یا با جانشینان و مجازین از آن بزرگوار ، بموجب امر رسول اکرم ﷺ در غدیر خم و سایر فرمایشات آن حضرت هم در باره علی بن ابیطالب ؑ مانند « انت منی بمنزلة هارون من موسی الا لانی بعدی » و آیات متعدده قرآن مجید مانند آیه مبارکه مباحله و غیره و فرمایش خود علی بن ابیطالب ؑ « كنت مع الانبیاء سرأ و مع محمد (ص) سرأ و جهراً » بحد توأتر و متفق علیه فریقین و از حد احصاء خارج است ، و اگر آن تیمسار وقتی برای مطالعه داشته باشند کتاب ینابیع المودة تألیف الحافظ سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی را مطالعه فرمایند. فضایل و مقام و مرتبه آن حضرت را پس از مرتبه نبی اکرم ﷺ ملاحظه خواهند نمود که حتی اهل سنت هم که آن بزرگوار را خلیفه چهارم میدانند فضایل آن بزرگوار را اقرار دارند، و مذاهب اهل سنت چنانچه اطلاع دارید چهار است :

شافعی ، حنفی ، مالکی ، و حنبلی که هر عده‌ای از اهل سنت در فروع تابع فتاوی یکی از اینها میباشند که مؤسس آنها از علماء

بزرگ و نامی اهل سنت بوده‌اند و همه مسلمان و پاك و مشمول احكام اسلامیه میباشند، فرقه شیخیه و سایر فرق اسلامیه که گوینده شهادتین و منکر ضروریات نباشند مسلم و پاك و هیچیک از حوزه مقدسه اسلام خارج نیستند، نسبت به علماء اعلام کثر الله امثالهم که پیشوایان شریعت و مجازین در تبلیغ احكام شرعیه قالبیه میباشند کمال تجلیل و احترام را فائلیم و احكام فرعیه قالبیه را از آنها اخذ مینمائیم و در اویش هم در احكام فرعیه مانند سایرین مجتهد یا مقلد از مجتهد اعلم، یا محتاط میباشند.

سؤال ۱۲ - در صورتیکه کسی مرام و مسلک شما را در پرتو انوار دانش و حقیقت بپذیرد چه تفوق و امتیازی نسبت بسایرین خواهد داشت؟ بالله العلی العظیم ارادتمند سرتیب فریدالدین کیسان.

جواب ۱۲ - انسان در بدو طفولیت تا اوان بلوغ، حیوانی است که غیر از تمایلات نفسانیه و تقاضاهای حیوانیه اراده‌ای ندارد پس از آنکه بحد بلوغ و تمیز رسید اگر توفیق الهی شامل او گردد و برانمائی عقل، دین الهی را اختیار کند تا حدی جلوی تقاضاهای نفسانیه گرفته میشود ولی تمام صفات حیوانی از بهیمیت و سبعیت و غضب و شهوت باشدت در او وجود دارد اما بواسطه اجرای اوامر و نواهی الهیه و الهامات غیبیه تدریجاً بمنافع و مضار خود و جامعه پی برده و مانند مریضی است که درك مرض خود را کرده باشد و خود نتواند بدفع مرض پردازد ناچار بطیب مراجعه نماید و بدستور طبیب در دفع مرض کوشا شود، انسان هم برای دفع امراض روحانی و درونی خود محتاج به طبیب الهی است که

عبارت باشد از پیغمبر یا امام یا مجازین از آن بزرگواران که با تسلیم باو و انجام دستورات او امراض درونی و نفسانی خود را که عبارت از صفات رذیله و خصال ذمیمه است بر طرف کند و صفات حمیده و ملکات فاضله که لازمه صحت و اعتدال نفس است حاصل گردد، طریقت و سلوک عبارت از همین مقصود است و چه فضیلت و امتیازی شریفتر و عالی تر از این تصور میشود که انسان بتواند بکلی از صفات رذیله پاک و بصفات حمیده متصف گردد و دارای فضایل روحی و مقامات معنوی و با حقایق عالم ملکوت آسمان و زمین و بواطن اشیاء آشنا گردد، همان حقایقی که خداوند متعال در قرآن مجید مکرر ذکر فرموده: « و لذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض » « اولم ینظر و ا فی ملکوت السموات و الارض » « سبحان الذی بیده ملکوت کل شیئی » و هر شیئی ملکوتی دارد که مکنونات وجودی او را بفعلیت میآورد و ظاهر میسازد، و این فضیلت که غایت خلقت عالم است حاصل نشود مگر بفضل الهی که در دعای کمیل حضرت امیر میفرماید « لا ینال ذلک الا بفضلک » و رسول اکرم میفرماید « اللهم ارنی الاشیاء کما هی » با انجام وظایف اسلامی و ایمانی، و این حالت را روشنائی دل و اتصال بعام ملکوت و افتتاح باب قلب و نورانیت و تولّد ثانوی باصطلاح عرفاء ذکر کنند که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ میفرماید: « لئن ینلج ملکوت السماء مالم یولد مر تین » .

در پایان آنچه بنظر این حقیر قابل تحقیر رسید بعرض رسانید و با آنکه نهایت سعی داشت باختصار بپردازد بدرازا کشید تمنای عفو

دارم و امیدوارم با نظر محبت مطالعه فرموده و نظریات خود را ابراز فرمائید، و بسیار خوشنود و شاکر میگردم اگر تحمل زحمت فرموده و این ناقابل را بزیارت خود موفق و مستسعد نمائید که شاید در مذاکرات شفاهی بقدر فهم قاصر خود مطالب بهتر عرض شود، و اگر اوقات گرانهای تیمسار اجازه دهد کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار تصنیف سید حیدر آملی در قرن هفتم که اخیراً بسمی مستشرق معروف هنری کرین بطبع رسیده مطالعه فرمائید.

يك نسخه پند صالح هم تقدیم گردید، از خداوند متعال توفیق بندگی و اطاعت و کمال ایمان و معرفت برای همگی در خواست دارم
 اللهم اهدنا بهدایتك و نور قلوبنا برحمتك و آتنا رحمة منك
 بفضلك و كرمك يا ارحم الراحمين و صلی الله علی محمد و
 آله الطاهرين .

۳۰/۸/۴۸

سؤالات یکی از معترضین

- ۱ - صوفیه بنا بکدام دلیل معتقدند باینکه وقتی صوفی بدرجه فنا رسید تمام تکالیف شرعی از وی ساقط میشود؟ و او احتیاج بشرع ندارد؟ در حالیکه چنین مطلبی در اسلام وجود ندارد.
- ۲ - بچه دلیل صوفیه سماع راجاز دانسته وبآن عمل میکردند؟ در حالیکه این عمل در اسلام مذموم و نکوهیده است.
- ۳ - بنا بکدام اسناد در ایش باید بعد از نماز دعاهائی مانند علویه و غیره را بخوانند؟ آیا در این مورد از ائمه سندی هست؟
- ۴ - بچه دلیل در ایش ریش خود را تراشیده و شارب را از حد معمول بلندتر میکنند؟ در حالیکه این عمل درست عکس دستورات اسلامی است و از لحاظ بهداشت هم نکوهیده است.
- ۵ - صفائی که بعد از نماز، در ایش باهم میکنند بنا بچه سندی است؟ آیا ائمه اطهار چنین کاری را میکردند؟

جواب سؤالات بالا

بسیار مسرور و خوشنودم که مطالبی را که در خارج انتشار دارد و غالباً بی اساس و رب مشهور لا اصل له میباشد در صدد تحقیق و تجسس بر آمده‌اید ولی بهتر آن بود بدواً بصرف شنیدن یا خواندن در کتب

فناعت نکرده در صدد تحقیق برآمده در صورتیکه یقین میکردید این عقاید و مطالب وجود دارد بسؤال از علل آن میپرداختید .

در صورتیکه نه مسموعات مورد اطمینان است و نه مندرجات کتب قابل قضاوت است ، وظیفه انسان آنست که خود در صدد تحقیق مطلب برآمده و صدق و کذب آنرا تعیین نماید . خداوند متعال هم درقرآن مجید میفرماید « ان جائکم فاسق نبأفتبیینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین » بسیاری از مطالب گفته میشود که بدون حقیقت است و لازم است هر مطلبی که شنیده میشود بصرف شنیدن فناعت نکرده در صدد تحقیق بر آید . این سؤالاتیکه ذکر شده غالب آن بی اساس و کذب است و اگر حضوراً مذاکره میشد مطالب به تفصیل و بهتر بیان میگردد چه در مکتوب نمیتوان مطالب را بطور کامل بیان نمود مع ذلك برای آنکه مختصراً جواب داده شود عرض میشود

اشتباه بزرگ آن است که خیال میکنند رشته تصوف و فقر، رشته و فرقه ایست جدا از فرقه شیعه اثنی عشریه در صورتیکه بفرمایش سید حیدر- آملی در کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار « نیست شیعه مگر آنکه صوفی است و نیست صوفی مگر آنکه شیعه است » و در رساله^(۱) تشویق السالکین مرحوم مجلسی اول (آخوند ملا محمد تقی) همین عبارت را ذکر میکند و نیز مینویسد تصوف طریقه مرتضوی است و تصوف و تشیع یک

(۱) نسخه چاپی آن در کتابخانه مبارکه قدس رضوی مشهد به شماره

معنی دارد و این دو نام لازم و ملزوم یکدیگرند چه شریعت و طریقت و حقیقت، یک حقیقت واحد است که باعتبارات باسامی مختلفه نامیده میشوند چنانچه تحصیلات ابتدائی و متوسطه و عالی به یک حقیقت واحد است و باعتبارات بنامهای مختلفه گفته شود و هر مرتبه مافوق مستغنی از مرتبه مادون نبوده و همان مادون را تکمیل مینماید، طریقت هم از شریعت مستغنی نبوده مکمل آن میباشد و حقیقت نتیجه و ثمره آن دو مرتبه است و در صورت فقدان مرتبه مادون مرتبه مافوق وجود نخواهد داشت پس هر سه مرتبه متحدند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میفرماید:

« الشریعة اقوالی و الطریقة افعالی و الحقیقة احوالی »

و بطور کلی سلوک الی الله یا بطریق نظر و استدلال است و غایت آن علم الیقین است، با بطریق ریاضت و مجاهده است و غایت آن عین الیقین است، و سالکان مسلک اول اگر اعمال آنها مأخوذ از قرآن مجید و موافق شرع مطهر باشد آنها را متکلمین گویند و اگر متعبد باین کیفیت نباشند آنها را مشائین گویند و سالکان مسلک ثانی را اگر متعبدند که عبادات و ریاضات آنها موافق دستورات قرآن مجید و در تحت اطاعت و تابعیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشد آنها را زاهد و عابد و مؤمن و متقی و صوفی نامند و اگر متعبد باین موافقت نباشند آنها را اشراقی گویند، پس صوفی آنستکه بقانون شریعت غراء و طریقه بیضاء قدم صدق در طریق مجاهده و سلوک الی الله گذارد و از حسن متابعت شریعت نبوی خود را بکمال انسانیت که مرتبه فنا فی الله باشد رساند و مقصود از فنا فی الله آنکه چنان بمقام تسلیم و رضاسد که برای او هیچ اراده ای

نباشد و کالمیت بین یدی الغسال در تحت اراده حق قرار گیرد پس شرط اصلی تصوف متابعت کامل از شرع مطهر و تقید بانجام آداب و وظایف مذهبی و اعتقاد بجمیع ما انزل الله است ، و این وظایف و تکالیف تا موقع مرگ باقی و هیچگاه ساقط نمیگردد که آیه مبارکه « و اعبد حتی یأتیک الیقین ای الموت » تفسیر شده است پس اگر رشته یا فرقه یا دسته‌ای باشد که مقید بانجام وظایف شرعی نباشد یا عقیده‌ای خلاف عقیده شیعه اثنی عشریه داشته یا منکر یکی از ضروریات باشد از حوزه اسلام خارج و هالك خواهد بود و امثال این عبارت که « اذا ظهرت الحقیقة بطات الشریعة » و ما به حقیقت رسیده ایم و تکالیف از ما ساقط است مزخرف و باطل و برای آزادی و رهائی از زیر فرمان الهی است . سایر عقاید و مطالبیکه درباره سلسله حقه صوفیه گفته میشود یا اصلاً افترا و تهمت است یا اگر دسته‌ای هم معتقد باشند بکلی باطل است و به بیان دیگر، مذهب مقدس اسلام دارای سه رشته متحد ولی هر کدام وظیفه و رویه خاصی دارا میباشد ، یکرشته فقهاء و مجتهدین کثر الله امثالهم میباشد که مأمور تبلیغ احکام قالبیه بوده و وظایف شرعی را بخلق ابلاغ مینمایند و تمام مسلمین موظف اند احکام شرعی خود را از آنان اخذ نمایند . دسته دوم حکماء و متکلمین هستند که وظیفه آنان اثبات عقاید مذهبی است که بطور استدلال و براهین عقاید اسلامی مسلمین را تحکیم و تثبیت کنند . رشته سوم عرفاء و صوفیه هستند که اخلاق درونی و بیرونی مسلمین را اصلاح و در تصفیه قلب و تزکیه نفس و تجلیه روح آنان سعی نمایند ولی هر يك از این سه رشته در امر دو رشته

دیگر تابع و مطیع میباشند و اختلافی ندارند مانند وزارتخانه‌ای است که دارای سه اداره و هر کدام وظایف خاص آن قسمت را انجام و از دستورات دو اداره دیگر متابعت مینمایند. و بطور کلی تمام اعمال و افعال را باید بمیزان قرآن مجید سنجید اگر موافق بود صحیح والا باطل است و نباید بلفظ و حروف مقید بود بلکه اعمال و عقاید را باید مورد توجه قرار داد. و صوفی علاوه بر انجام وظایف قالبیه و قلبیه باید متصف بصفات حسنه و مبرّا از صفات رذیله باشد و عدّه آنها صفات دوازده گانه است که مولای متقیان عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر فرموده **قال امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ**

« التصوف اربعة اجرف التاء ترك و توبة و تقى و الصاد صدق و صبر و صفا و الواو ورد و وود و وفا و الفاء فرد و فقر و فنا»

و البته در تصوف حقه چیزیکه از عقاید و اعمال و اخلاق و عبادات و ریاضات و اذکار و اوراد و ادعیه که خارج از شریعت مطهره باشند نخواهد بود و اگر کسی دستوری خارج از شریعت مطهره مقدسه ادعا کند محض بدعت و ضلالت است اما دلیل بر لزوم تصوف جواب این سؤال را خداوند متعال در قرآن مجید در ضمن شرح حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام ذکر فرموده که: حضرت موسی را با آنکه دارای مقام شامخ رسالت اولوالعزمی و شارع شریعت و ناسخ مذهب قبلی و از حیث ظاهر کامل و مکمل بود مأمور بخدمت حضرت خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ و تحت تربیت معنوی آن حضرت و پیروی و متابعت او میشود تا بمقام کمال روحانیت و مرتبه شامخ رسالت نائل گردد پس برای تکمیل مراتب روحی و معنوی باید تسلیم مربی الهی که یا پیغمبر یا امام یا مجاز از آن

بزرگواران باشد گردید و بدون چون و چرا اوامر آنان را که مطابق دستورات اسلام است عمل نمود تا بمراتب کمال روحی مطابق استعداد ذاتی نائل شد همان مراتبی که آصف بن برخیا بواسطه آن تخت بلقیس را در یک چشم بهمزدن نزد حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ آورد و حضرت سلمان بمرتبه **السلمان منا اهل البيت** رسید و فرموده شد: **که لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره او لقتله** و همان مراتب معرفت و نورانیته که در اشعار منسوب بحضرت سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت میدهند.

ورب جوهر علم لو ابوح بها

لقلیل لی انت ممن یعبد الوثنا

و لا ستحل رجال نسلمون دمی

یـرون اقبح مایاً تونه حسنا

و بدون مربی الهی این مراتب حاصل نخواهد شد که حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرماید: **« یدخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلا و انتم بطرق السماء اجهل منکم بطرق الارض فاطلب لنفسکم دلیلا »** و نیز فرماید **« من اصبح ولم یکن له امام ظاهر حق یعرف اصبح ضالا تاهاوان مات علیه مات مینة کفر و نفاق »** پس در هر زمان رهبری از طرف حق خواهد بود که فرموده: **انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض و عترت، ائمه اطهار اثنی عشر و مجازین آنها بمراتبهم نمایندگان حقتعالی میباشند و بدون راهبر، راه مسدود و حجت ناتمام است زیرا هیچ قوه بدون وسائلی به فعلیت در نیاید و هیچ دانه بدون اسباب بفعلیت نرسد**

و هیچ تخم بدون آب و خاک و زارع خوشه ننماید اگر بدون مربی کمال میسر بود حضرت موسی علیه السلام حاجت پیروی حضرت خضر علیه السلام را لازم نداشت و بوجود عترت پس از ابلاغ رسالت نیازی نبود ، و مربی و رهبر باید از طرف حق که من ذالذی یشفع عنده الا باذنه مازون باشد که هدایت و ارشاد نوعی از شفاعت است . پس باید ظاهر و باطن با هم توأم گردد تا بکمال رسد که حضرت صادق علیه السلام فرماید در جلد شانزدهم بحار الانوار یا هیثم التمیمی ان قوما آمنوا بالظاهر و کفروا بالباطن فلم ینفعهم شیئاً و جاء قوم من بعدهم فامنوا بالباطن و کفروا بالظاهر فلم ینفعهم ذلک شیئاً الا یمان بالظاهر الا بالباطن و لا باطن الا بالظاهر ، البتہ تمام فیوضات الهیه بوسیله حضرت امام عصر حجة بن الحسن عجل الله فرجه افاضه میشود و تمام عالم وجود ، بوجود ذیجود آن حضرت موجود است که :
باندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

ولی بحسب ظاهر همان قسم که باید علماء و مجتهدین که مجازین روایت هستند در هر زمان بوده باشند که تبلیغ تکالیف شرعیه قالبیه را نمایند ، عرفا و صاحبان اجازه درایت هم باید در هر زمان بوده که خلق را ارشاد و هدایت نمایند . و مولوی بلخی فرماید :

پس بهر دوری و لیبی قائم است آزمایش تا قیامت دائم است

البتہ در اخبار احادیثی در ذم صوفیه نسبت داده شده است

ولی باید متذکر بود که این اخبار ناظر برشته‌های تصوفی بوده که بر

ضدیت و مخالفت ائمه طاهریین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تشکیل شده بوده است مثل خبریکه حضرت جواد عَلَيْهِ السَّلَامُ بمسجد وارد شد جمعی را دید که حلقه وار نشسته و مشغول ذکر جلی هستند حضرت فرمود « لا تلتفتوا الی هؤلاء الخدایعین و خلفاء الشیاطین فانهم مخر بوا قواعد الدین الخ » که الف و لام عهد اشاره باین عده معین و کلهم شامل همین عده است و شاهد بر اینکه این عده از مخالفین بوده اند آنکه آن حضرت را که امام زمان بوده ترك گفته و خود بعنوان تصوف جمع شده اند و الا صوفیه زمان ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همان اصحاب سر بوده اند که ذکر آنها در اخبار متواتر است و نیز تصدیق داریم که در میان صوفیه حقه هم عده ای یافت میشوند که برخلاف اوامر الهی یا وظایف طریقتی رفتار مینمایند ولی اعمال افراد را نباید بحساب سلسله گذاشت ، چنانچه در میان مسلمین هم خلافتکار و عاصی وجود دارد ولی بحساب مذهب مقدس اسلام گذاشته نمیشود .

جواب سؤالات دیگر در ضمن بیانات فوق درك میگردد و محتاج بتجدید جواب نیست، مع ذلك عرض میکنم هر امری که مخالف دستورات قرآن مجید و وظایف شرعیه شریعت مطهره اسلام باشد باطل است من جمله سماع در سلسله صوفیه حقه وجود ندارد و منع اکید از آن شده است شاید در سلسله های دیگر بوده باشد ولی خلاف دستور مقدس اسلام است لیکن قرائت قرآن مجید و مناجات و خواندن اشعار مذهبی با صوت حسن منع فرسیده است .

خواندن ادعیه که توجه بحق و اظهار نیازمندی و عجز و انکسار

است در هر موقع و به هر زبان ممدوح و مخصوصاً که بعد از نمازها ادعیه مأثوره از ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام بیشمار است و بهیچوجه منعی نرسیده است و ذکر علویه بخصوص برای ثبات در امر ولایت است که فرموده‌اند

« بنی الاسلام علی خمس، الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولاية ولم یناد بشیئی کما نودی بالولاية »

تراشیدن ریش بقتوای عده‌ای از مجتهدین حرام و مرتکب آن گناه کار است و در سلسله صوفیه حقه افراد موظفند از مجتهد اعلم زمان تقلید کرده و تکالیف شرعیه خود را از او اخذ نمایند بنابراین افرادی که ریش خود را می‌تراشند، برخلاف دستور شرعیه خود رفتار مینمایند و مربوط بفقیر و درویشی نیست اما شارب، در کراهت گذاشتن شارب یا استحباب زدن آن روایات غالباً منتسب به حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام است که در نهایت تقیه بوده و روایات هم غیر موثقتند، نهایت علماء تشیع از نقطه نظر تسامح در ادله سنن استحباب آن را قبول نموده‌اند و يك عده از ساده لوحان و مغرضین باین امر غیر مهم اهمیت زیاد داده‌اند در صورتیکه ترك يك امر مستحب یا فعل يك امر مکروه مستلزم ایراد و اعتراض نیست چه بسیاری از امور مستحبه مؤکده است مانند خفض نساء (ختنه زنان) که عمل نمیشود و اعتراض هم بآن نمیکند یا چقدر امور مکروهه انجام میشود و مورد ایراد نیست گذشته از این، از يك افراد منتسب باین سلسله سؤال شود که آیا بشما امر شده که شارب بگذارید؟ شارب امریست معمولی و بی اهمیت مثل سایر امور و افراد بمیل خود می‌گذارند یا میزنند و مربوط بدستور فقری نیست

بزرگان فرموده‌اند: دینی را بموئی نبسته‌اند، علاوه بر این اخباری موجود است که دلالت دارد بر شارب داشتن ائمه اطهار علیهم‌السلام و بزرگان چنانچه در مجمع البحرین در ذیل لغت سبیل بیان اوصاف پیغمبر اکرم صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم‌وآل‌ه‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم را نموده و مینویسد «وكان عليه السلام وافر السبله السبله بالتحريك الشارب» بعد مینویسد «والشارب الشعر الذي يسيل على الفم وقال امير المؤمنين عليه السلام الطيب في الشارب من اخلاق النبيين» و در بعضی مقاتل راجع بسر مبارك حضرت سيد الشهداء عليه السلام رسیده «و الدم يقطر من شواربه و ايضاً النور يسطح من شواربه و چون مخالفین ائمه طاهرین علیهم‌السلام مبالغه در زدن شارب داشتند پیروان آن بزرگواران، داشتن شارب را شعار تشیع خود قرار دادند و در تاریخ هم دیده شده موافقی که تشیع نظاهری داشته مانند زمان سلطنت صفویه شارب از شعائر تشیع بوده است چنانچه در زمان مرحوم سید مرتضی که تشیع رواج یافت ابن منیر شامی خدمت سید مذهب تشیع را اختیار نمود بعد در اثر آنکه سید غلام اوتر را نکهداشته ورد نمینمود قصیده غرائفی انشاد نموده خدمت سید فرستاد و تر غلام خود را مطالبه نمود و نوشت اگر غلام را رد نکنی تمام شعارهای تشیع را ترك میکنم، من جمله در اشعارش نوشت، ووقفت في وسط الطريق واقص شارب من عبر و این قصیده در تذکره‌ها ثبت است مگر عمامه سیاه که شعار سادات است از حیث سیاهی مکره نیست؟ مگر لباس بلند بموجب آیه شریفه و ثيابك فظهر که عموم مفسرین بقصر تفسیر نموده‌اند مکره نیست؟ مگر دور عمامه بیش از سه دور مکره نیست؟ و غیر اینها، و هیچگونه مورد

اعتراض نیست و فقط شارب است که مورد ایراد و بحث و بلکه بتفسیق کشیده شده است .

اما صفا که معمول به فقرا است همان مصافحه است که در اخبار فضیلت آن بسیار ذکر شده است و از اختصاصات دست راست است و آن مصافحه که با دودست معمول است بنظر میرسد غیر از مصافحه مأثوره است، که در اخبار تشبیه الاصابع وصفقة الیمین وصفقة الابهام ذکر شده نال الباقر **«ممن مسلم لقی اخواه المسلم فصافح وشبك اصابعه الاتنائرت عنهما ذنوبهما»** و ایضاً در خبر است **«من فارق جماعة المسلمين ونكث صفقة الابهام حشره الله اجذم»** . با ذکر این اخبار مصافحه معمول به فقراء بیشتر شباهت به مضمون احادیث مصافحه دارد و این مصافحه عبادتی است و در تمام مواقع ممدوح است و البته بعد از نماز قوایش زیاد تر خواهد بود .

در خاتمه از خداوند منان مسئلت دارم که همه ما را موفق باطاعت و بندگی و پیروی آن بزرگواران بدارد و اصلاح حال ظاهر و باطن ماها را بفرماید .

و السلام علی من اتبع الهدی

جواب نامه یکی از علماء بزرگ

زیارت دست خط عالی نبط آنحضرت موجب نهایت مباهات و افتخار این ضعیف بیمقدار شد و از بیانات عالیه و فرمایشات شامخه کاملاً مستفیض و بهره‌مند گردید تمام ارادتمندان و کسانی که مختصر آشنائی با آنحضرت دارند معترف و مقررند که مراتب عالیّه معلومات را از هر حیث دارا و مقام شامخ روحانیت را آنحضرت حائز میباشند و از این بنده جاهل نادان بسیار خجالت آور و بی ادبی و جسارت است که در محضر شریف آن مجتهد زمانه و محقق یگانه مطالبی معروض دارد که بمنزله بردن زیره بکرمان و قند بهندوستان است ولی با اجازه خود آنحضرت مانند شاگرد هجّتی خوانی که درس خود را نزد استاد می‌خواند تذکراتی که بنظر رسید جسارت میورزد و شرمندانه طلب عفو و بخشش مینماید .

۱ - مسلم است که برای علم و دانش نمیتوان حدّی قائل شد و هر قدر بر معلومات افزوده شود دایره مجهولات هم وسیعتر میگردد و محتاج بتکمیل معلومات میباشد و اگر توقف را جایز داند از بی‌همتای و نقص علم و دانش خواهد بود خداوند متعال خطاب به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سوره اسری آیه ۸۷ میفرماید « و ما اوتیتم من العلم الا قليلا » و نیز در سوره طه آیه ۱۱۴ بآن حضرت خطاب فرماید « و قل رب زدنی علما » بنابر این در هیچ مرحله و مقامی شخص بی-

نیاز از تکمیل علم و دانش نخواهد بود از طرفی هم علم منحصر بهمین علوم صوریه نبوده و علوم باطنیه و تودیع اسراری هست که در تحصیل علوم صوریه حاصل نخواهد شد و وصول بحقیقت منحصر در تحکیم مبانی علوم ظاهریه نیست و مراتب معرفت انحصار در تشخیص حلال و حرام و دانستن طهارت و نجاست نه ، البته این علوم و شریعت مطهره شالوده بنا و اساس سیر الی الله است و اگر این پایه محکم و استوار نباشد زحمات دیگر بی نتیجه است و طریقت و حقیقت تکمیل شریعت مقدسه است و در هیچ مرحله و مقام از آن مستغنی نخواهد بود .

شریعت پوست ، مغز آمد حقیقت

میان آن و این باشد طریقت

چنانچه در تحصیلات پایه و اساس، همان تحصیلات ابتدائی است در طریقت هم همان تکمیل شریعت مطهره است و کسانی که دارای علوم باطنیه بوده اند در زمان ائمه اطهار علیهم السلام باصحاب سر^۱ نامیده شده اند ، بنا بر این پس از تکمیل علوم صوریه باید باکمال علوم باطنیه و تزکیه نفس و تطهیر باطن پرداخت و پس از طهارت ظاهر بدن باید بطهارت قلب و باطن همت گماشت و این علوم هم مدرسه و درس و مدرس جدا گانه دارد حضرت موسی علیه السلام نبینا و آله و علیهم السلام را با مقام نبوت اولو العزمی و دارای شریعت مخصوصه بدستان حضرت خضر علیه السلام میفرستد که با کمال خضوع و خشوع میفرماید « هل اتبعك علمی ان تعلمن مما علمت رشدا » مگر حضرت موسی علیه السلام از شریعت خود کسر و نقصی داشت؟ و حضرت خضر علیه السلام در جواب میفرماید « انک لن تستطیع

معنی صبراً، و آن عملیاتی که حضرت خضر فرمود که بکلی مخالف با ظاهر شرع و عقل بود مطابق کدام قانون شرع بود؟ همان علمی که حضرت سجاد علیه السلام میفرماید.

ورب جوهر علم لو ابوح به

لقمیل لی انت ممن یعبد الوثنا

ولا ستحل رجال مسلمون دمی

یرون اقبح ما یأتونه حسنا

همان علمی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید «انامدینه العلم و علی با بها»، همان علمی که خداوند میفرماید «وقال الذی عنده علم من الكتاب» که آصف بن برخیا بواسطه همان علم عرض میکند «انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک» البته این علوم را هر کس باندازه استعداد و قابلیت برخوردار میگردد و معلومات و معارف حضرت سلمان را ابوذر نداشت و منافات با استعداد او بود که میفرماید «لو علم ابوذر مافی قلب سلمان لکفره او لقتله» و این علوم باطنیه باید بعنایت حق بقلب القاء شود که «لیس العلم بکثرة التعليم والتعلم بل نور یقذفها الله فی قلب من یشاء» مولوی قدس سره هم میفرماید.

دانش انوار است در جان رجال

نی ز راه دفتر و نی قیل و قال

دانش آنرا، ستاند جان ز جان

نی ز راه دفتر و نی از بیان

و مدرسین این دانشکده انبیاء و اولیاء علیهم السلام میباشند که :
در این ره انبیاء چون ساربانند

دلیل و رهنمای کاروانند

باید با اطاعت کامله از دستورات آنان و ریاضت و مجاهدت بدست آورد. از آیات قرآنی بهمین قدر فناعت کرده و از احادیث متواتره و اخبار ائمه اطهار علیهم السلام بدو حدیث برای عدم اطاله کلام فناعت مینماید « عن ابی حمزة الثمالی قال سمعت عن ابی جعفر یقول امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان » معلوم است این امر غیر از احکام ظاهریه شرعیّه است که عموم مکلف بآندند. عن جابر عن ابی عبد الله علیه السلام « قال امرنا سر مستور فی سر و سر مستتر و سر لا یفیده الا سر و سر علی سر مقنع بالسر » ایضاً قال علیه السلام « امرنا سر مستور فی سر مقنع بالمیثاق من هتکه اذله الله »

۲ - هر قدر انسان دارای معلومات عالیّه و اطلاعات کافیّه باشد نباید از شنیدن اقوال و عقاید دیگران و مطالعه کتب آنان اعراض نماید که خداوند متعال میفرماید « فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولو الالباب » باید اقوال و عقاید دیگران را شنید و کتب آنان را مطالعه کرد کمترین اثرش این است که اگر انحرافی مشاهده شد بمصداق « جادلهم بالتی هی احسن » با دلیل و برهان رفع اشتباهات را نمود و آنان را متنبّه کرد.

۳ - در موضوع بجای کلمه هو ۱۲۱ ، کلمه طیبه بسمله نوشته شود . بنده با آنحضرت کاملاً موافق و تذکر صحیح و مفیدی است ولی این کلمه تقریباً شعارعدّه‌ای شده است و البته بسیاری از شعارها ممدوح و پسندیده نیست مثلاً عمامه سیاه که شعار سادات است در صورتیکه لباس سیاه مکروه است یا عمامه بزرگ شعار علماء است در صورتیکه زیادتز از سه دور مکروه است یا لباس بلند شعار و معمول علماء است در صورتیکه بمصداق « **و ثيابك فطهرای فقصر** » لباس بلند مکروه است بهر حال کلمه طیبه بسمله در اول مکتوبات نوشته شود بمراتب بهتر است با آنکه کلمه هو نام حق و بجای بسم الله ، و عدد ۱۲۱ بجای یا علی است . بعلاوه چون مراسلات پس از خواندن دور انداخته یا پاره کرده شده و نسبت بنامهای صریح الهی بی احترامی است از نوشتن آن خودداری میشود .

۴ - راجع باعداد ذکر اوراد. هر قدر ادعیه و اوراد تکرار شود ممدوح است و گذشته از این در علم اعداد برای هر عددی اثری فائند و مناسب آن اثر شماره ذکر آن ورد و دعا تعیین و کمتر و زیادتز آن اثر نخواهد داشت چنانچه در تسبیح حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها شماره آن معین است و تجاوز از آن جایز نیست .

در خاتمه با يك عالم شرمندگی و خجالت از این جسارت که مطالبی در محضر شریف معروض داشت طلب عفو و بخشش مینماید و از اخلاق حمیده و ملکات فاضله و بزرگواری آنحضرت امیدوار و انتظار دارد مورد بخشایش قرار گیرد .

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

از سوره حضرت شیخ از بندگان حضرت رضا علیشاه روحی فداه
تقاضا کرده بود که باچه کسی تماس بگیرم برای بعض سوالات، آنحضرت
این ناچیز را معرفی فرموده بودند لذا نامه ای نوشته و سؤالاتی نموده بود.

نامه آقای حیدر احمد محمود حیدر از سوره
صاحب السماحة الحاج سید هبة الله الجذبی المعظم
بكل توقیر واعظام واجلال احديك تحية الولاية الصادقة والاخوة
المؤكدة لك والكل من هم على شاكلك من العلماء الاعلام جميعا وبعدها سيدى
منحنى الله سبحانه وهى النعمة الكبرى التى ليس ورائها نعمة ولا دونها قران
اعطانى منعمائنا عظيمين من الولاية والولاية اهل البيت الطاهره وبذلك وجدت
نفسى ايضا مكتنفا بولاية من والاهم . وقد عرفنى قطبنا قطب ان سماحتكم
من المؤذنين فلذلك اطلب الى سماحتكم ان تحدثنا مكاتبة بشىء من العلم
الالهى لانه هو العلم فقط واذا كان الله اجل الاشياء فالمعرفة به اجل العلوم فاذا
اردت اغترافا من بحر علومكم فلا يجوز ان امنع لان اعرف من نعمة الله والمواالى
شيئا من فضل المواالى فلذلك لا يجوز منى من معرفة علومهم لانهم السبيل الى
معرفة الله ان يكونوا العلم معرفة الله . سوريا محافظة اللادقيه جيله مقر وشاى
حیدر احمد محمود حیدر

حضرت صاحب السماحة الشيخ احمد محمود حيدر
دامت افاضاته

با عرض سلام و تحييت و تقديم اخلاص و ارادت مكتوب عنایت مصحوب و مرقومه شريفه زیارت شد و موجب افتخار و امتنان گردید و از اظهار حسن ظن نسبت باین حقیر ناقابل متشکر شد ولی « کم من ثناء جمیل لست اهلا له » راجع بامر آن حضرت در رجوع باین بنده حقیر با آنکه خود را در قبال مقام شامخ علمی سماحة کوچک و حقیر میدانم مع ذلك اطاعتنا لامره بابضاعت مزجاة خیلی باختصار و فهرست مانند جسارت مینماید بمضمون حدیث قدسی « کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف » علت غائی خلقت معرفت و شناسائی حق جل و علا است و معرفت حق حاصل نمیشود مگر بعبادت و اطاعت دستورات الهی که فرموده: « ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون » و اوامر و نواهی الهی بوسیله خلیفه و نماینده حق دو قسم است اعمال فرعیته قالبیته و آداب قلبیته باطنیته. گوینده شهادتین، مسلم و گوینده شهادت ثلاث شیعه نامیده میشود و احکام اسلام از قبیل حفظ مال و جان و عرض و جواز تناکح و توارث بر آنها جاریست و مطابق حدیث شریف « بنی الاسلام علی خمس الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولاية و اسناها و انماها و اشرفها الولاية » و نیز فرموده اند « لو ان عبد الله سبعین خریفاً تحت المیزاب قائم لیله صائماً نهاره ولم یکن له ولاية علی غیره »

لا کبه الله علی منخریه فی النار» قبولی تمام دستورات قلبیه منوط بولایت علی علیه السلام است و ولایت را جزء اعمال قلبیه قرار داده نه جزء امور قلبیه که اعتقاد بخلافت و محبت باشد زیرا که اصول عقاید که امور قلبیه میباشد از قبیل توحید و نبوت و معاد و غیره بسیار است بلکه مراد عمل جوارحی است که بیعت و لویته باشد بطریق معین، چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از بیان خطبه غدیریّه امر فرمود همه با علی علیه السلام بیعت کنند و فرمود، گفتن سمعنا و اطعنا و قبول خلافت کافی نیست و کسانی که بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام بیعت و لویته نکردند مرتد خوانده شدند که «ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلاث او خمس» پس مسئله اسلام غیر از ایمانست چنانچه میفرماید «قالت الاعراب آمنوا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم» و نیز «لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم الی الایمان» و همین عمل بیعت و لویته است که موجب قبولی اعمال و اجر اخروی است بلکه تمام احکام قلبیه مقدمه این بیعت و لویته است که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب شد «بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتی» در صورتیکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ظرف ۲۲ سال تمام احکام و دستورات اسلامیّه را ابلاغ فرموده بود ولی بفقوای این آیه شریفه همه آنها مقدمه بوده اند برای امر ولایت، و لذا پس از ابلاغ امر خلافت علی علیه السلام فرمود «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»

و این امر بیعت منحصر بوجود مقدس علی عليه السلام نبوده بلکه باید در هر زمان با خلیفه و نماینده حق که بموجب آیه شریفه « انی جاعل فی الارض خلیفه » و در هر زمان و هر دور وجود دارد بیعت نمود و در این زمان خلیفه و نماینده حق حضرت حجة بن الحسن صاحب الزمان عجل الله فرجه میباشد و چون آن بزرگوار در پرده خفاست و تکلیف الهی ساقط نیست و تا روز قیامت باقی است خلاف فضل الهی میباشد که در ازمنه غیبت کسی نباشد که بدون واسطه یا بواسطه اجازه هدایت و اخذ بیعت داشته باشد و بموجب آیه شریفه « لا اکراه فی الدین » که مقصود ایمان است دعوت ظاهریه ندارد و همیشه مخفی و پنهان بوده است بر خلاف احکام فرعیة قالبیه که باید دعوت و تبلیغ شود هر کس موظف است در صدد تحقیق و تجسس بر آید و با تضرع و زاری از خداوند بخواهد که او را بصاحب اجازه برساند « ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء » و اگر با صدق و حقیقت در صدد طلب بر آید بموجب « والذین جاھدوا فینا لنھدینھم سبیلنا » خلاف فضل الهی است که او را بصاحب اجازه و نماینده خود نرساند . بسیار طلب عفو و معذرت میخواهد که مطالبی که بر آنحضرت واضح و آشکار بود جسارت نمود « العذر عند کرام الناس مقبول » با تقدیم احترامات فائقه و ادعیه خالصه.

و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته

شرحی است که بر حسب تقاضای سرهنگه مدرسی

رئیس اداره آگاهی ساری نوشته شد

اشخاصی که تصور میکنند تصوف و عرفان طریقه و مذهب خاصی است و در ردیف سایر فرق اسلامی است بکلی در اشتباهند و نیز کسانی که خیال میکنند تصوف و درویشی عبارت است از خانقاه و بوق و من تشاء و کشکول و تبرزین و پرسه زدن و در یوزگی، و بعنوان توکل دروغی دست از کار و بار کشیدن و سر بار جامعه شدن و با گیسوان بلند و بلباس مخصوص در آمدن و تسبیح هزار دانه بگردن و چنقه بکتف آویختن و بآداب مذهبی و قوانین اجتماعی بی قید بودن و چرس و بنگ و سایر مخدرات استعمال کردن و گفتن مولی سخی است و منہیات را مرتکب شدن و امثال اینها که غالب اینها برخلاف شریعت مطهره است راه اشتباه را پیموده اند تمام اینها زوائد تصوف و روح عرفان است و تصوف از این زوائد بیزار است یا عقیده آنانکه میگویند تصوف از سرچشمه افکار فلسفه یونانی ظاهر شده، یا از اختلاط افکار آریائی با مذهب اسلام تشکیل شده، یا از هند و مذهب بودا اقتباس شده، یا از مسیحیت و رهبانیت اخذ شده، همه این عقائد خطا و از صواب دور است یا کسانی که میگویند متصوفه دارای عقیده حلول یا اتحاد یا تشبیه یا تجسم یا وحدت وجود باطله است از حقیقت تصوف و عرفان بی اطلاعند تصوف باطن شریعت و در حقیقت عین شریعت است که باعمال قالبیه و

احکام فرعیه جان و روح میبخشد . زیرا تا اعمال قالبیه ارتباط به قلب نیافته جسدی است بی روح و صورتی است بدون معنی و فاقد ارزش و اثر روحی و جزای اخروی است بلکه باید با ارتباط بیاطن و قلب ، با اعمال قالبیه روح بخشید تا مؤثر و مورد قبول حق قرار گیرد که فرمودند :

« لا صلوة الا بحضور القلب »

تصوف یعنی تصفیه و تجلیه قلب و تزکیه و تحلیه روح و ارتباط قلب با حق و خلاصه خدا جوئی است و این امر فطری بشر و ناشی از منبع مخصوصی نیست ، از روزی که بشر حس کرده است که ماوراء این عالم قوه قاهره قادره ای است که صانع این عالم و ایجاد کننده تمام موجودات میباشد و تمام ذرات موجودات مسخر اراده او است در صدد بر آمده که ارتباط روحی و قلبی با آن صانع یابد و در تمام مذاهب حقه ، اشخاصی بوده اند که در این راه سلوک کرده و ارتباط یافته اند و منحصر بمذهب اسلام نیست و در هر مذهبی این دسته اشخاص بنامی ذکر میشده و در اسلام بنام عارف و صوفی و زاهد و متقی نامیده شده علاوه بر این روح انسانی بر حسب تکوین بدون استشعار سالک ، سایر در این راه و مشتاق و سرگشته رسیدن بمبدأ و موطن اصلی خود است که : « یا ایها الانسان انك کادح الی ربك کدحاً فملاقیه و قل الروح من امر ربی » که روح از عالم امر بموجب آیه شریفه « نفخت فیہ من روحی » است بدلیل آنکه هر مطلوبی را که بشر غایت سعی خود قرار میدهد چون بمقصود نائل گردید می بیند باز روح دست از تلاش نکشیده و در جستجوی مطلوب دیگر است و همچنین بهر مطلوبی دست مییابد باز روح را آرام نمی بیند و این تلاش

روح برای آنست که میخواهد بمبدأ اصلی اولیة خود برسد که «**انالله وانا الیه راجعون**»، و این میل و علاقه هر چیز بمبدأ خود در همه اشیاء مشاهده میگردد مثلاً آب که مبدأ آن دریا است با نهایت سرعت میخواهد خود را بدریا برساند یا اجسام ثقیله که از خاک بوجود آمده میخواهند خود را بنخاک رسانند و سقوط اشیاء از همین لحاظ است یا اکسیژن و کربن که از هوا در اشجار ذخیره شده در موقع سوختن بطرف بالا که مرکز اکسیژن و کربن است صعود مینماید و همچنین در سایر اشیاء، و یک معنی رجعت همین امر فطریست که «**کل شیئی یرجع الی اصله**»، گندم را در زیر خاک کرده مراحلی از ریشه و ساق و سنبلی طی نموده تا دو مرتبه بحالت اول بر گردد روح هم که از عالم امر است عاشق و شیفته رسیدن باصل خود میباشد و راحت نخواهد شد و دست از طلب نخواهد کشید مگر بارسیدن باین مطلوب که «**لا راحة للمؤمن دون لقاء الله**»، و همانطور که روح انسانی فطرتاً و تکویناً سایر الی الله است، در جنبه تکلیف هم باید سلوک الی الله نماید و همانطوریکه در جریان آب باید دارای مجرای مستقیمی باشد که آب در آن مجرا زودتر سیر خود را انجام دهد در سیر تکلیفی روح هم انبیاء و اولیاء مأمور شده اند که راه راست و طریق مستقیم وصول بحق را بخلق تعلیم دهند که آن دیانات حقه است و نیز همان قسم که در جریان آب ممکن است بمانعی بر خورد کند و سیر خود را تغییر دهد و به بیراهه بیفتد و راه خود را از مقصد دور کند و میراب باید مواظب جریان آب بوده و هر گاه بمانعی بر خورد آن مانع را بر طرف نماید همین قسم در مقام تکلیف هم،

بشر باید خود را تسلیم کامل انبیاء و خلفاء ایشان نماید و تحت راهنمایی آنان این سیر و سلوک را بیاماید که اگر تسلیم نشود یا از اطاعت و فرمان برداری سر پیچی کند از راه دور شده و گرفتار خطرات و مهالك گردد که حضرت صادق علیه السلام میفرماید: « یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلا و انت بطریق السماء اجهل منك بطریق الارض فاطلب لنفسك دلیلا » و نیز فرموده اند: « من لم یکن له شیخ مرشد تمکن الشیطان فی عنقه » و این راهنما باید حی و ظاهر باشد البته تمام فیوضات الهیه بوسیله حضرت امام عصر حجة بن الحسن عجل الله فرجه افاضه میشود و تمام عالم وجود بوجود ذیجود آن حضرت موجود است که:

باندك التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها
ولی بحسب ظاهر هم باید از طرف آن حضرت راهنما و هادی
وجود داشته باشد که عمل راهنمایی ظاهر را عهده دار باشد که فرمود:
« من اصبح و لم یکن له امام ظاهر حی » (مقصود مجاز در تبلیغ
احکام شریعت و مجاز در تلقین اذکار و او راد طریقت است) « یعرف
اصبح ضالا تائها وان مات علیه مات نیتة کفر و نفاق » و باید
تحت دستور و راهنمایی این مربی ، طریق سلوک را طی نمود .

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر تنهائی

و نیز .

من بسر منزل عنقانه بخود بردم راه

قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

و این رهنما باید یایغمبر یا خلیفه پیغمبر باشد و هر کس نتواند

دعوی این مقام را نماید که : « من ذالذی یشفع عنده الا باذنه »

که راهنمایی و هدایت عین شفاعت است « و ما من شفیع الا باذنه »

شیخ عطار فرماید :

ذات نا یافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش

* * *

راه دور است و پر آفت ای پسر

راهرو را می بیاید راهبر

گر تو بی رهبر فرود آئی براه

گر همه شیری فرو افتی بچاه

کور هرگز کی تواند رفت راست

بی عصاکش کور را رفتن خطا است

و این راهنما و هادی که خلیفه حق است بمنطوق « انی جاعل

فی الارض خلیفه » از ابتدای خلقت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ الی خاتم وَالصَّلَاةُ و از

آن حضرت الی زمان غیبت کبری بوسیله پیغمبران و خلفاء آنان و

ائممه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یا مجازین آنها جاری و ساری بوده و در دوره غیبت

چون خلاف فضل الهی است که بندگان را بدون راهنمای ظاهر گذارد

و بدون راهنما امر دین و سلوک حق مختل بماند از ناحیه مقدسه حضرت

امام عصر عجل الله فرجه اجازه رهنمائی برای جناب جنید رحمة الله عليه صادر گردید و از آنجناب تا کنون مأذونین که عالم شریعت و شیخ طریقت باشند بوده اند که رهنمائی خلق راعهده دار میباشند و همانطور که در اعمال فرعیة قلبیه باید بعالم حی وقت رجوع نمود و اخذ تکلیف کرد که آن عالم مرتب اجازه او با امام برسد در اعمال قلبیه هم باید تحت تربیت و رهنمائی کسی قرار گرفت که بدون واسطه یا بوسائط ، مجاز از طرف امام باشد .

پس در حقیقت تصوف و عرفان عبارتست از سیر و سلوک بوسیله رهنمای مجاز در شریعت و طریقت بطرف حق و مستلزم هیچیک از زواید مذکوره بالا نیست و هر چه بآنان نسبت داده شود که برخلاف عقاید حقۀ اسلامیّه و احکام ظاهر شریعت مطهره باشد کذب و بکلی افتراء است و عقائد حقّه و احکام شریعت مطهره پایه و اساس سلوک است و تا این پایه مستقر نباشد هر عملی انجام شود بی نتیجه است چنانچه دوره ابتدائی در تحصیلات ، پایه و اساس تحصیلات بعدی است و تحصیلات متوسطه و سپس عالیّه بر پایه ابتدائی استوار است و در مراحل بالا از مراحل مادون مستغنی نیست همچنین طریقت و حقیقت روی اساس شریعت استقرار دارند و برای سیر و سلوک لازم و ملزوم یکدیگر است که در جلد ۱۶ بحار الانوار مذکور است :

« قال ابو عبدالله عليه السلام يا هيثم التميمي ان قوما آمنوا بالظاهر و كفروا بالباطن فلم ينفعهم ذلك شيئا و جاء قوم من بعدهم فامنوا بالباطن و كفروا بالظاهر فلم ينفعهم ذلك شيئا

لا ایمان بظاهر الا بالباطن ولا باطن الا بالظاهر « و کسانی که ادعای طریقت میکنند و بتکالیف شرعیہ بی اعتناء می باشند از عالم تصوف بکلی بی بهره اند و فرقی که از متصوفه منطوق آیه شریفه : « و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين » و عبارت « اذا ظهرت الحقيقة بطلت الشريعة » را اظهار میدارند از مقصود آیه مبارکه و عبارت مذکوره بی اطلاعند و گرفتار دام نفس و کید شیطانند فعوذ بالله من کید الشيطان و شرور النفس بحق محمد و آله صلوات الله عليهم اجمعين .



در تعقیب کتابیکه تألیف کرده است

آقای شیخ .. اصلح الله حالک و نبهک الله عن ضلالک

تعجب دارم که چه علت و غایت و هدفی موجب گردیده که یکنفر بنام روحانی بردارد سند و مدرک بیسوادی و بی‌دیانتی خود را در جامعه منتشر کند و باعث ننگ مقام مقدس روحانیت و موجب تزلزل و اختلال عقاید خلق نسبت بروحانین گردد غیر از آنکه خداوند متعال خواسته است او را بمردم معرفی نماید و پرده ریا و عوام فریبی او را عقب زند که او شناخته شده و گول و فریب او را نخورند. کتابی که بنام جامع الفروق تألیف کرده‌اید مناسب آن بود که نام آنرا **جاعل الشقوق و مانع الوحدة واللحوق** می‌گذاشتید، مذهب اسلام برپایه اتفاق و اتحاد **کلمة الوحدة و وحدة الکلمة** استوار است، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمشیرها میزد و جهادها مینمود که يك نفر را بدین اسلام وارد کند و حتی با منافقین که مسلم از روی ترس اسلام آورده بودند، بزنی اسلام رفتار مینمود شما دشمنان اسلام با چماق تکفیر و تفسیق هزاران مسلمان را از اسلام خارج مینمائید. آفرین بر این قدرت و اقتدار او و احسن بر این زور بازو! شما جواب پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را چه خواهید داد ۱۹ يك عده کثیری را که قائل بشهادت ثلاث و گوینده آن میباشند و معتقد بولایت مطلقه علی بن ابیطالب و یازده فرزندان آن حضرت هستند

و منکر هیچ يك از ضروریات نمیباشند بخیالات فاسده و مسموعات بی اساس تکفیر و از حوزه اسلام خارج میکنید، بعلاوه فکر کنید کتابیکه تألیف کرده‌اید و معلومات خود را برخ جامعه کشیده و افتخار میکنید چه فایده دنیوی و اخروی میتواند داشته باشد مثلاً فرق تخصص و تخصیص، و یا فرق آهن و چدن و فولاد، و دانستن آنها برای جامعه چه نتیجه‌ای دارد آیا تکبیر و منکر در قبر و در محضر عدل الهی از زیب و نشادر، یا خرس و کفتار پرسش و سؤال خواهند کرد؟! مگر معلومات منحصر بآن موضوعات بیفایده است و آیا عاقلانه است که عمر عزیز گرانبهایی که سرمایه زندگی جاویدانی است و هر آن آن برابر تمام دنیا و آخرت ارزش دارد صرف این امور لاطائل نمود ولی از شما تعجب ندارد چه غیر از اینها معلوماتی نداشته و عمری را صرف همین لاطائلات نموده‌اید بعلاوه این افتراآت و تهمت‌های بی اساس که هر جاهل بیسواد میداند بکلی کذب و تهمت است بچه منظور نوشته‌اید؟ شما حقاً مقتری و کذاب و جاعل هستید و این مطالب را از روی چه مأخذی نوشته‌اید؟ مگر بصر خیالات فاسده شیطانی که ناشی از بی اطلاعی و اغراض شخصی میباشد میتواند هر مزخرفی را نوشت یا از شنیدن یا خواندن در کتب که مؤلف آنها بدون مأخذ و مدرک نوشته میتوان قضاوت نمود؟! شما این افتراآت را که نوشته‌اید از چننه کدام درویش بدست آورده‌اید؟ اگر راست میگوئید يك مدرک مختصر هم باشد از کتب همان فرقه نشان دهید؟! شما اگر در محاکم قضائی دنیوی بعنوان مقتری محکوم نگردید در محکمه عدل الهی محکوم و مؤاخذ و مسئول خواهید بود، خداوند

متعال در قرآن کریم میفرماید: «ان جائکم فاسق بنبأفتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین» نمیدانم قرآن قرائت میکنید یا نه و اگر میخوانید معانی آنرا درک میکنید یا نه؟ بهر حال اگر خودتان درک نمیکنید بدیگری مراجعه کنید که برای شما بیان کند اگر از دستور این آیه شریفه آگاه بودید هرگز بدون تحقیق این افتراآت را ذکر نمیگردید.

آقای روحانی بدون سواد، استغفار کنید و در پیشگاه الهی توبه و انابه نمائید و در صدد تدارک و جبران این گناه بر آئید والا «فلك سوء الدار والعاقبة» شما خدای متعال و پیغمبر بزرگوار ﷺ و ائمه اطهار ﷺ و اولیاء کبار را بخشم آورده اید که کسانی که منتسب باسلام هستند مورد این اتهامات و افتراآت غیر واقع قرار داده اید خداوند مجید میفرماید: «ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا والآخره والله یعلم وانتم لاتعلمون» دستور ائمه اطهار ﷺ است اگر خلافتی یا منکری از مؤمنی دیدید تا هفتاد محمل برای آن بتراشید و اگر نتوانستید هیچ محملی تصور کنید خود را ملامت کنید که چرا باید از خود بدیگران پرداخته باشم که این عمل خلاف را مشاهده کنم؟! بزرگی فرمود (من این شعر راهرگز فراموش نمیکنم).

از گفتن عیب دگران بسته زبان باش

وز نیکی خود عیب نمای دگران باش

تصدیق دارم که در میان همه فرق اشخاص عاصی و لاابالی وجود

دارد حتی در طبقه روحانیین (چون آن جناب) ولی نمیتوان آن خطا و گناه را بحساب آن فرقه یا آن دسته آورد مگر در میان مسلمین فاسق و خطا کار وجود ندارد ولی عمل آنان مربوط بمذهب مقدس اسلام نیست و نعوذ بالله گفته نمیشود که این اعمال و رفتار دستور شریعت مطهره اسلام است. خلاصه از شما خواهش دارم با دقت و انصاف بدون اعتساف این نامه را بخوانید و از کرده خود اظهار ندامت و پشیمانی کنید. و چون منظور تذکر و وظیفه اسلامیت بود نوشتم، بنابراین نام نویسنده لازم و مناسب نیست که از شائبه ریا و غرض خالص باشد.

و السلام علی من اتبع الهدی و اجتنب الغی و الردی

در جوف عریضه ای که خدمت جناب آقای آقا سید محمد شریعت
دامت بر کاتنه در قم نوشته شده قسمت زیر عرض شده

فتوا ای که بنام حضرت آیه الله آقای گلپایگانی ادام الله ظلّه در
جواب سؤالات ، منتشر شده موجب نهایت تعجب گردید و انعکاس سوئی
بخشیده که دستاویز یکعده جهال و عوام و مغرض شده و اختلاف و نفاق
و شقاق را ایجاد نموده است و یکعده مؤمنین حقیقی را که معتقد بتمام
عقاید اسلامیّه و عامل بجمیع احکام شریعت مطهره اند منفور و مبنغوز
جامعه قرار داده اند . این مؤمنین دسته جدا گانه ای نیستند که آنان را
از جرگه مسلمین جدا کرده و حکمی در باره آنها صادر نمود همان -
طوری که در میان مسلمین جمعیت‌هایی بنام اسلام و ترویج تشیع تأسیس و
در صدد نشر و ترویج عقاید و احکام و اخلاق اسلامیّه و تربیت جوانان
و عوام میباشند اینان هم جمعیتی هستند که جز تشویق و ترغیب در
اجرای احکام اسلامیّه و منع از اخلاق فاسده و هواهای کاسده منظوری
ندارند ، اگر در باره سایر جمعیتها حکم مخصوصی صادر میگردد
در باره ایشان هم حکمی صادر گردد و بسیار مایه تأسف است که بدون
تحقیق و تدقیق بر خلاف دستور صریح قرآن که « ان جائکم فاسق
نبأ فتبینوا » بمنظور اغراض خاصی تصمیماتی اتخاذ گردد که کاملاً بضرر

و زیان مذهب مقدس اسلام و بر خلاف منظور صاحب شریعت مطهره اسلام است .

تصور نمیشود این فتوا از ناحیه حضرت معظم له صادر شده باشد چه ایشان بامقام شامخ قانڈیت و پیشوائی متوجه میباشند که اساس اسلام بر اتحاد و اتفاق و یگانگی مسلمین است و از هر گونه امریکه موجب نفاق و شقاق باشد نهی شده است که «الاسلام بنی علی کلمتین کلمة الوحدة و وحدة الكلمة» قطعاً اشخاص جاهل و مغرض بمنظورات شخصی یا انجام مأموریت از طرف مخالفین مذهب مقدس اسلام بنام مقدس ایشان انتشار داده‌اند و اگر بر خلاف انتظار هم از ناحیه ایشان صادر شده است قطعاً حضور ایشان اشتباه کاری و مطالبی بر خلاف حقیقت عرض کرده‌اند و معظم له هم بدون تحقیق بچنین فتوائی اقدام فرموده و آنان منظور باطنی خود را اعمال داشته‌اند و شاید مخالفین خود حضرت آیه الله بوده‌اند که خواسته‌اند بدینوسیله بمقام شامخ ایشان لطمه زنند و در جامعه لکه‌دار نمایند والا غیر قابل تصور است که شخصیتی بامقام شامخ قانڈیت و رتبه عالی روحانیت ، سیاست اسلامی و فلسفه دین مقدس اسلام و رویه ائمه طاهرین علیهم السلام و بزرگان دین و بر خلاف دستورات قرآن مجید و اوامر محکمه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و صریح آیه مبارکه «تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم» نسبت بیهود و نصاری موجب افتراق و جدائی و دوگانگی و خروج یک عده مؤمنین حقیقی از جرگه مسلمین کردند بهر حال اگر مقتضی دانید این تذکرات را که صرفاً از نقطه نظر

علاقه کامل بعظمت و مقام روحانیت مخصوصاً علاقه بمقام شامخ حضرت آیه الله عرض شد حضور مقدس ایشان معروض دارید که شاید در صدد تدارك این فتوای ناروا که بر خلاف امر حق و رضایت حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه میباشد بر آیند .

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

عارف گرانمایه و شاعر فرزانه جناب آقای علی احمدی کرمانی

دامت توفیقاته و تاییداته

مطالعه رساله هدایت نامه که از ترشحات طبع بلند و قریحه سرشار و نماینده مراتب معنویت و عرفان آن دانشمند گرامی است باندازه‌ای جالب و دلربا و دلپسند و دلپذیر است که خواننده را چنان مجذوب و فریفته میکند که بمطالعه يك دفعه قانع نشده و مکرر او را بخواندن آن وامیدارد مخصوصاً قسمت ضمیمه آن که دقیقترین احساسات و رقیقترین نکات و حقایق عرفانی و اندیشه‌های خود را با بیانی زیبا و فصیح در قالب نظم درآورده‌اید، قصه و داستان شیر و گرگ و روباه حقایقی را که نمیتوان صریحاً بیان نمود و جریان گمراه کننده‌ای که امروز متأسفانه در جامعه ما معمول است با اشاره و کنایه اظهار داشته و غرض حکایت و داستان پردازی نبوده بلکه بقول مولوی علیه الرحمه:

این حکایت نیست پیش مرد کار

وصف حال است و حضور یار غار

و نیز فرموده:

خوش تر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

و این رویه از قرآن مجید اتخاذ شده و غالب بزرگان و عرفا و

شعر این رویه را مسلوك داشته اند كه حقایق را كه در قالب الفاظ نكنجد
یا صلاح صراحت آن نباشد یا بهتر در خاطر خواننده مؤثر گردد در
ضمن حکایت و قصه ذکر نموده اند و الحق آن عارف بیبا با کمال قدرت
قریحه و سلاست طبع از عهده آن بر آمده است و میتوان یکی از بهترین
آثار گرانبهای آن دانشمند ادیب دانست از خداوند مهربان و خالق
منان دوام توفیقات و مزید تأییدات آن شاعر عارف را در بیان حقایق
و عرفان مسئلت و درخواست دارم . والسلام

دوست عزیزم آقای بهمن مستوفی سلمه الله تعالی

عرض میشود نامه شما ملاحظه شد بسیار مسرور شدم که بمحض آنکه ناراحتی فکری برای شما پیش آمده اظهار داشتید و از این بنده ضعیف استمداد نمودید. اولین مرحله ترقی و اصلاح حال همین ناراحتی و نگرانی فکری است که ناشی از فطرت ایمانی بوده و در کمون قلب پنهانست و میخواید بمرض اظهار در آید چنانچه بیمار در بدو امر احساس ناراحتی مزاجی میکند و در صدد برمیآید که علت را دریافته و در معالجه آن اقدام کند ولی چیزیکه لازم است تذکر دهم آن است که شما بحمدالله تحصیلات خود را تا این حد رسانیده و اکنون مشغول تکمیل آن هستید خیالتان را مشوش نکنید و همتتان را منحصر در استفاده و استفاضه تحصیل نمائید موقع آن انشاء الله خواهد رسید که در صدد تکمیل عقاید و اصلاح نفس خود بر آئید عجالتاً بهمان عقاید پدری و مادری و اعمال مذهبی که تاکنون عمل می نمودید قناعت کنید و از معاشرت با دیگران حتی المقدور خود داری نمائید مخصوصاً با اشخاص ناشایست مصاحبت نمائید که همواره بزرگان و دانشمندان و شعراء توصیه و تأکید نموده اند که از معاشرت بارتقای جاهل و اشخاص بی عقیده که پابند بهیچ یک از اصول اخلاقی و وجدانی و دینی نیستند پرهیز کنید شیخ سعدی میفرماید .

بیاموزمت کیمیای سعادت ز هم صحبت بدجدائی جدائی

دیگری گوید :

با بدان کم نشین که بدمانی خوپذیر است نفس انسانی

دیگری فرماید :

هم نشین تواز توبه باید تا ترا عقل و دین بیفزاید

دیگری گوید :

مردم از نیک، نیکخوا گردد یار اگر بد بود چو او گردد

و خواجه حافظ گوید :

نخست موعظه پیر می فروش اینست

که از مصاحب ناجنس احترام کنید

خلاصه آنکه معاشرتان را منحصر کنید بر فقای درسی و باصحابت

درسی و از معاشرت های با اشخاص دیگر و مذاکرات غیر درسی خودداری

کنید که ممکن است موجب زیان و بدبختی دنیا و آخرت گردد .

اماراجع بنا را حتی فکری برای تسکین و آرامش خیال مختصری

عرض میکنم . دوست عزیز و نور چشم طفل را وقتی پدر بدبستان

میگذارد طفل بدون آنکه از کسی سؤال کند میفهمد و برای او معلوم

است که این دبستان از اول نبوده شخصی بخیال تأسیس دبستانی افتاده و

پس از ساختن و تهیه کردن لوازم آن این دبستان را تأسیس نموده و اکنون

هم مدیری دارد که امور آنرا با نظم و ترتیب معین اداره میکند و بخاطر

او خطور هم نمیکند که این دبستان بخودی خود ایجاد شده و اکنون هم

بدون داشتن مدیری امور آن جریان دارد . یا اگر شما در کارخانه ای

وارد شوید می بینید ماشینها بکارند و یک عده کارگر هم بتلاش و فعالیت

اشتغال دارند تصور نمیکنید که این کارخانه بخودی خود ایجاد شده و اکنون بدون مدیر و کارفرمائی بفعالیست یا اگر در باغی وارد شوید و ملاحظه کنید درختها سبز و خرم و شاخها پر از ثمر و میوه است و باغچهها پر از گل و ریحان و خیابانهای منظم موجود است خیال نمیکنید که این باغ همیشه بوده و کسی آنرا ایجاد نکرده و اکنون هم بخودی خود و بدون باغبان و مراقبتی بدین نحو می باشد. پس وقتی این امور کوچک را ملاحظه میکنید که نبوده و بواسطه شخصی ایجاد شده و اکنون هم بواسطه مدیر یا باغبان اداره میشود چطور ممکن است این عالم باین نظم و ترتیب که تمام جزئیاتش از روی حکمت و دقت خلق شده و جریانش در کمال نظم و ترتیب صحیح دیده میشود، شمس و قمر بموقع معین طلوع و غروب مینماید، ستارگان با نظم خاصی، فصول چهارگانه با ترتیب منظمی، نمو نباتات بکیفیت مخصوصی، و سایر امور از روی کمال نظم جریان دارد آیا بخودی خود ممکن است ایجاد شده باشد؟ محال است و هر بی شعوری تصدیق میکند که سازنده و اداره کننده ای دارد. خواهید گفت طبیعت، عرض میکنم این طبیعت بی شعور است یا با شعور؟ اگر گوئید بی شعور است که هیچ عاقلی قبول نمیکنند که از شیئی بی شعور اموری باین نظم و ترتیب صادر گردد و اگر گوئید با شعور و فهم و ادراک است گوئیم همان خالق و ایجاد کننده و اداره کننده این عالم است، و تمام جریانات عالم باراده او است و همان حکیم علی الاطلاق است که ما او را خدا و خالق میخوانیم پس از این مرحله که یقین گردید خالقی وجود دارد فکر کنید که هیچ مؤسسه و دستگاهی بدون يك

هدف و نتیجه معین و مشخص ایجاد و تأسیس نمیشود دبستان هدفش تربیت و تعلیم اطفال است مدیر کارخانه هدفش بدست آوردن محصول کارخانه است باغبان هدفش بدست آوردن میوه و ثمر است چطور عقل باور میکند که این عالم پهناور و با عظمت بدون هدف و منظوری ایجاد شده باشد اگر هدف همین خوردن و آشامیدن و خوابیدن و امثال این اعمال باشد خیلی احمقانه است که يك دستگاہ عظیمی هدفش همین امور جزئیة باشد و حكيم على الاطلاق این عالم را برای همین امور خلق کرده باشد . خیلی بعید و هیچ عاقلی قبول نمیکند . و هدف و منظور از خلق عالم و بالاخره خلق انسان معرفت حق و ترقی انسان بعالم روحانیت است و این هدف بوسیله مأمورین حق که پیغمبران باشند انجام میگیرد که آنان مأموریت دارند بشر را بوسیله قوانین الهی اصلاح نموده و روح آنانرا تکمیل و نفس آنانرا اصلاح و از رذایل، پاك و متصف بملکات فاضله و صفات حسنه نمایند در این مرحله نیز انسان دچار حیرانی و سرگردانی میگردد که اگر این مأمورین از طرف حق میباشند اختلاف و تعدد فرق مذهبی نباید وجود داشته باشد و باید همه يك مقصود را پیروی نمایند جواب آنست که در مذاهب حقّه الهیه در اصول هیچگونه اختلافی مشاهده نمیشود اختلاف در فروع است که بمناسبت اوضاع و استعدادات احکام آنان تغییر یافته. اما فرق مختلفه در يك مذهب را نمیتوان گفت همه حقند و نه همه باطلند زیرا اگر همه باطل باشند نقض غرض حاصل میشود و همه هم حق نیستند و مذهب حق منحصر بیک رشته است در این موقع انسان مکلف است سعی

و کوشش نماید و با معاشرت با فرق مختلفه و مذاهب متفاوته و آشنا شدن با عقاید و رویه هر یک بر اهنمائی عقل حق را از باطل تمیز و تشخیص داده و پیروی از آن نماید بعد این فکر بنظر میرسد که نتیجه اطاعت و عدم اطاعت چه خواهد بود چه ملاحظه میکنید در این دنیا مطیع و منخطی هر دو از نعم این دنیا بهره‌ور و برخوردارند و تفاوتی ما بین آنها نیست پس عقل حکم میکند که باید عالم دیگری باشد که مطیع، باجر خود و منخطی، بجزای خود برسد و آن معاد است.

دوست عزیزم مختصری از اصول عقاید را ذکر کردم تو خود مفصل آنرا بخوان از این اجمال. در پایان خیر و سعادت و موفقیت آن عزیز را از خداوند مهربان درخواست مینمایم.

۴۹/۱۱/۱۵

برادر مکرم و دوست عزیزم آقای محمود مهراذ زید اقباله

عرض میشود رقیمه شریفه زیارت شد و از اظهار لطف و یادآوری این حقیر کمال مسرت و تشکر حاصل گردید امید است در کمال صحت و سلامت و قرین خیر و سعادت و موفقیت بوده باشید. مرحوم آقای مهراذ نسبت به بنده کمال لطف و نهایت مرحمت را داشتند رحمة الله علیه انتظار دارم آقا زادگان ایشان هم همان محبت و لطف را داشته باشند و بسیار خشنود شدم که مطالبی را که بواسطه عدم اطلاع از تاریخ اسلام و حقایق این دین مقدس در خطاطره‌ها و اذهان تلقین شده و خداوند فرموده «**ومن الناس من يجادل في الله بغير علم**» میباید تذکر داده‌اید. اولاً ما یا بدین مقدس اسلام معتقد و پابند هستیم یا در حال انکار یا تردید میباشیم اگر معتقد بوده و دین مقدس اسلام را حق میدانیم باید تعبداً آنچه در قرآن مجید یا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده قبول داشته و معتقد باشیم و در هیچیک از آیات قرآنی و فرمایشات رسول اکرم تردید نداشته باشیم که در قرآن میفرماید «**تنزيل الكتاب لا ريب فيه من رب العالمين**» و فرمایشات پیغمبر اکرم هم بمنطوق قرآن مجید «**ما ينطق عن الهوى آن هو الا وحي يوحى**» فرمایش حق است. معجزات آن حضرت هم از طرف حق بوده و قابل انکار نیست و

البته معجزه هم امری است که از حدود جریان طبیعی خارج و برای همان عده‌ای است که تقاضا نموده‌اند نه عموم خلق. چنانکه ناله‌ستون خنانه و شهادت سنگ ریزه را عده‌ای که گوش دلشان باز شده بود شنیدند نه تمام مردم.

اما قضیه خلقت حضرت آدم ابوالبشر خداوند میفرماید « و بدأ خلق الانسان من طین » و در آیه دیگر میفرماید « و الله خلقکم من تراب » نباید تصور شود که خداوند متعال گلی را بصورت انسان ساخته و سپس از عالم امر روح را در آن دمیده که فرموده « و نفخت فیه من روحی » بلکه تمام موجودات ارضی از خاک است و انسان هم بچند واسطه (نبات و حیوان) از خاک ایجاد شده و منحصر بخلقت حضرت آدم ابوالبشر نیست تمام افراد بشر از نطفه که از مواد غذایی که از خاک است بوجود آمده و پس از آنکه در رحم مادر دارای اعضاء و جوارح شد از طرف حق روح باو اعطاء میگردد و این بیان با فرضیات جدیده (از تکامل میمون یا از تک یاخته‌ها) هم سازش دارد و رفع اشکال معترضین میگردد. اما سجده ملائکه. قوای عالم از صغیر و کبیر تعبیر بملائکه شده و چون خداوند متعال قوای داخله و خارجه بانسان عطا فرمود امر فرمود که همه قوا مطیع روح که حقیقت آدمیت است شده سجده کنند و همه قوا اطاعت کردند و تحت اطاعت قوه عاقله که قوه مجریه روح است وارد شدند مگر قوه واهمه که اطاعت و سجده نمود و در عالم کبیر شیطان تعبیر شده که در قرآن مجید هم بشیاطین ذکر شده که « ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم » چه هر انسانی

شیطانی برای خود دارد. قوای عالم کبیر به اجنه و ملائکه ثلاث و رباع تعبیر شده است و چون تمام آنچه در عالم صغیر (انسان) است در عالم کبیر هم نظیر آن وجود دارد پس در عالم کبیر هم نظیر قوه واهمه (نفس اماره) وجود دارد که تعبیر بشیطان شده که از اطاعت قوای عالم کبیر خود داری نموده و باین تعبیر تمام مذکورات در قرآن مجید صحیح و مسلم است. اما خروج از بهشت قبل از آنکه روح در رحم بجنین اعطاشود در عالم امر و عقول در راحت و آسایش و ناز و نعمت بود چون بتلقین نفس مخالفت نمود از عالم امر بعالم طبع که عالم رنج و محنت و زحمت و ریاضت است نزول داده شد تا دومر تبه از نفس تن و دوزخ طبع نجات یافته و بموطن اصلی معاودت کند که « انا لله و انا الیه راجعون »

اما قضیه شق القمر چون در قرآن مجید ذکر شده و کلام حق است تعبداً باید قبول کنیم، گذشته از آن همانطوریکه ذکر شد معجزه امری است که از حدود جریان طبیعی خارج است و نمیتوان آنرا با موازین طبیعی تطبیق نمود، بعلاوه معجزه برای همان شخص یا عده ایست که درخواست نموده اند نه جمیع خلق، مگر ناله ستون حنّانه یا شهادت سنگریزه را همه شنیدند؟ تنها کسانی که گوش دلشان باز بود شنیدند این معجزه را هم فقط کسانی که خواسته بودند دیدند بدلیل آنکه اگر واقع نشده بود با آن شدت مخالفتی که بایغمبر اکرم داشتند در همه جا میگفتند و مینوشتند که ما از پیغمبر اکرم چنین امری را خواستیم و نتوانست انجام دهد. قضیه شق القمر را در تفاسیر بدین نحو ذکر کرده اند: موقعی که پیغمبر اکرم شروع بدعوت فرمود کفار و مشرکین بانواع

مختلفه با حضرت مخالفت مینمودند من جمله جمعی از مشرکین خدمت حضرت رسیده عرض کردند اگر راست میگوئی و پیغمبر حقی این ماه را دو قسمت نما . پیغمبر فرمود « اگر کردم ایمان میآورید گفتند بلی » پیغمبر اکرم از خداوند متعال مسئلت فرمود که مسئول آنها را اجابت فرماید و ماه در شبی که بحالت بدر بود دو قسمت شد و حضرت میفرمود مشاهده کنید ، پس از مشاهده عده ای گفتند سحر کرده ولی نگفتند انجام نداده وعده ای هم ایمان آوردند . طریق دیگر در اخبار ذکر شده: که موقعیکه حضرت مشغول دعوت بود و کفار و مشرکین برنج و زحمت او میپرداختند اتفاقاً یکی از رؤسای قبایل که دارای اعتبار و شخصیتی بود برای انجام وظایف دینی خود بمکه آمد و دختری داشت بیمار که با خود آورده بود که شفای او را از بت بزرگ (هبل) بگیرد در موقعیکه در مسجد الحرام بود عده ای از مشرکین نزد او آمدند و شکایت کردند که جوانی در میان ما پیدا شده و ادعای پیغمبری میکند و بخدایان ما بد میگوید و اسباب نفاق و اختلاف و دشمنی بین ما ایجاد کرده و به هیچوجه هم نمیتوانیم از او جلوگیری کنیم آن شخص مایل شد پیغمبر را ملاقات کند در این بین پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد مسجد شد و آن حضرت را نشان دادند و تقاضا کرد با او ملاقات فرماید خدمت حضرت عرض کرد چه ادعائی دارید فرمود میگویم خدایانی که خود ساخته اید قابل پرستش نیستند و خدای یگانه را که خالق آسمان و زمین و تمام موجودات است پرستید عرض کرد چه دلیلی بر این ادعا دارید ؟ فرمود هرچه بخواهید انجام میدهم عرض کرد این دختر مرا

شفا دهید حضرت دعا فرمود و دختر او شفایافت، عرض کرد اگر این ماهی که در آسمان است دو قسمت کنید من ایمان میآورم حضرت از خداوند مسئلت فرمود و ماه دو قسمت شد و باو فرمود مشاهده میکنی عرض کرد بلی و ایمان آورد. ولی البته مشاهده آن مخصوص همان عده‌ای بود که تقاضا کرده بودند نه تمام خلق جهان که بنویسند. و نیز در اخبار بمناسبت آیه شریفه «اقتربت الساعة و انشق القمر» انشقاق در روز قیامت است در هر صورت چون در قرآن مجید ذکر شده است نمیتوان انکار کرد و معجزات پیغمبران از حدود جریان طبیعی و افکار ناقصه ما خارج است همان طور که هر یک از قوای انسانی حدی دارد که از آن حد تجاوز نمیکند مثلاً بینائی چشم تا یک فاصله معینی است یا شنوائی گوش و همچنین سایر قوا، قوه فکریه بشر نیز حدی دارد و مافوق آن حد را نمیتواند تصور کند و این امور خارج از حدود فکریه انسان است.

اما آیات ناسخ و منسوخ در قرآن میباشد ولی نه اینکه خداوند متعال حکمی را نازل فرماید و بعد پشیمان شده نعوذ بالله و آن حکم را نسخ فرماید بلکه از ابتدا برای اجرای حکم ناسخ، منسوخ را ذکر فرموده مثلاً در زمان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اعراب بی ادب و بی تربیت خدمت حضرت آمده و در امور خود بنجوی میپیرداختند و اسباب زحمت آنحضرت میشدند خداوند متعال برای رفع این زحمت آیه نازل فرمود که «يا ايها الذين آمنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجوىكم صدقة» یعنی هر کس میخواهد با پیغمبر اکرم نجوی کند نیازی خدمت آنحضرت گذاشته و نجوی کند هیچکس حاضر نشد با حضرت نجوی کند

فقط علی بن ابیطالب علیه السلام برای آنکه حکم اجرا شود يك دينار خود را ده درهم کرده و هر دفعه يك درهم خدمت حضرت تقدیم داشته و عرضی مینمود روز بعد آیه نازل شد «فان لم تجدوا فان الله غفور رحيم» و حکم قبلی نسخ گردید و از اول هم مقصود آن بود که رفع زحمت از حضرت گردد و بدین طریق رفع زحمت گردید آیات دیگر ناسخ و منسوخ هم از همین قبیل است که مقصود اجرای حکم ناسخ است.

اما آنکه مذکور شده مذهب اسلام بشمشیر نفوذ یافته اشتباه است در هیچیک از غزوات شروع جنگ از طرف آنحضرت نبوده وقتی کفار و مشرکین حمله میکردند حضرت بدفاع میپرداخت و در فتوحات خود هم هیچگاه مغلوبین را الزام باسلام نمیفرمود بلکه وظایف دینی و معابد و عادات آنانرا احترام میفرمود و آنها را مختار میفرمود که یا اسلام اختیار کنند یا جزیه دهند (مالیات) و دولت اسلام مانند مسلمانان از آنها نگهداری کرده تا تأمین جانی و مالی داشته باشند.

با وجود گرفتاری و مشغله زیاد که تمام اوقات حقیر را اشغال نموده و ضعف باصره که بزحمت میتوانم بخوانم و بنویسم چون ممکن بود اشکالات مذکوره موجب تردید و سستی عقاید اسلامی گردد بطور اختصار شرحی ذکر شد اگر حضوری بود بهتر شرح داده میشود بهر حال امیدوارم روز بروز بر توفیقات و ثبات عقاید ایمانی شما افزوده گردد. و السلام

دوست محترم آقای مقصود یکرنگی و فقه الله

عرض می‌شود مکتوب محبت مصحوب ملحوظ شد از اظهار لطف و محبت مشعوف و متشکر گردیدم خداوند متعال توفیق بندگی و اطاعت و خیر و سعادت و صحت و عافیت بشما و سایرین عنایت فرماید . از مضامین آن چنین استنباط شد که کتب عرفاء و متصوفه را مطالعه ننموده و با افراد بصیر و دانای عرفاء معاشرت و مصاحبت نداشته‌اید و از حال و وضع این ضعیف هم بی‌اطلاعید. حقیر بواسطه کبر سن که قریب به هشتاد است به ضعف باصره و کمی بنیه و ثقل سامعه و کسالت قلبیه و کسالات دیگر مبتلا میباشم و در خواندن و نوشتن در زحمت و تاممکن باشد خودداری می‌نمایم و توانائی آنکه سؤالات مکتوب را مفصل عرض کنم ندارم مع ذلك برای آنکه بدون جواب نباشد مختصراً مینویسم .

لغاتی که مرقوم داشته‌اید اصطلاحاتی است که در فرق مختلفه تصوف شیعه و سنی و اهل حق (علی‌اللهی) معمول است و از هر یک مفهوم معینی مقصود است که تا کسی با آنها معاشرت و مصاحبت نکند و کتب آنها را نخواند مفهوم آن اصطلاحات درک نمیشود ، و نام سلسله‌های تصوف هم که ذکر شده هر یک اتصال و انتساب بیکی از بزرگان عرفاء دارد .

اصطلاحات ۱ - خرقة عبارتست از منصب ارشاد که از طرف شیخ طریقت بمرید داده می‌شود نه لباس مخصوصی ، مع ذلك در میان بعضی از فرق صوفیه معمول بوده که از پاره های جامه ها لباسی دوخته و میپوشیدند در صورتیکه در فرق صوفیه حقه تقیید بلباس مخصوصی نیست

و میگویند بهترین لباس ها لباس تقوی و پرهیزگاریست که «لباس التقوی
ذالك خیر» .

۲ - حلقات ذکر عبارت از اجتماع در اویش است در خانقاه ، و مشغول
یاد خدا و ذکری که دستور دارند میگردند .

۳ - ذکر خفی ذکر است از اسماء الهی که بقلب گفته میشود نه بلسان .

۴ - ذکر جلی یکی از اسماء الهی یا عبارتی است که بلسان گفته
میشود مانند الله یا رحمان یا کلمه توحید و غیره .

۵ - سنگ قناعت ، در بعضی از سلاسل در حال ریاضت سنگی بدل
می بندند که احساس گرسنگی نکنند .

۶ - کمند وحدت تسلیم به مرشد است که در تحت دستورات او
راه سلوک را طی کرده تا بمقامات فناء افعال و صفات و ذات حق منتهی
گردد .

۷ - خار عشق ، سوز و گداز عشق حق است که گاهی به مجذوبیت
منتهی میگردد .

۸ - نشستن بهیكل توحید ، چنبا تمه نشستن در حال ذکر است .

۹ - سماع ، وجد و انبساط است که در حال استغراق در ذکر حاصل
شده و گاهی بی اختیار بدن بحرکت میآید .

سلاسل صوفیه :

۱ - سهروردیه منتسب است به شیخ شهاب الدین سهروردی که از

بزرگان عرفا و صاحب حکمت اشراق است .

۲ - مولویه منتسب است به مولوی بلخی صاحب کتاب مثنوی .

- ۳- نور بخشیه منتسب است بسید محمد نور بخش که از بزرگان عرفاء است .
- ۴- صفویه منتسب است بشیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفوی .
- ۵- ذهبیه منتسب است بشیخ درویش محمد مذهب کار .
- ۶- بکتاشیه منتسب است بحاج بکتاش ولی .
- ۷- رفاعیه منتسب است بسید احمد رفاعی .
- ۸- نقشبندیه منتسب است بخواجه بهاء الدین نقشبند بخارائی .
- ۹- پیر جمالیه منتسب است به پیر جمال الدین صوفی اردستانی .
- ۱۰- قونویه منتسب است بشیخ صدر الدین قونوی .
- ۱۱- قادریه منتسب است بشیخ عبدالقادر گیلانی .
- ۱۲- پیر حاجاتیه منتسب است بشیخ محمد بن احمد بن ابی نصر

الحازم

- ۱۳- ملا سلطانعلی منتسب است به عارف بزرگوار حاج ملا سلطان محمد سلطانعلیشاه گنابادی طاب ثراه .
- ۱۴- صفی علیشاهی منتسب است به مرحوم حاج میرزا حسن صفی علیشاه .

بسیار متأسفم که بواسطه ضعف مزاج و کمی بینائی بیش از این قادر بنوشتن نیستم امید وارم خداوند متعال بفضل و کرمش همه ما را بصراط مستقیم ولایت علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ که تنها راه حق و صوابست ثابت و باقی و هدایت فرماید باتجدید سلام و در خواست دعا .

خدمت فاضل دانشمند جناب آقای صداقت کیش

عرض میشود از اظهار لطف و حسن ظن نسبت باین ناقابل کمال

تشکر را دارد راجع به بیت

عقل اول راند بر عقل دوم ماهی از سر گنده گردد نی ز دم (بضم)

آنچه بنظر حقیر میرسد که ممکن است مورد پسند آن دانشمند

واقع نگردد عرض میگردد عقل اول عبارت از فیض نخستین و عالم

مشیت است که مبدأ و بمنزله سر عالم کبیر است که بر عقل دوم که

هیا کل عالم کبیر است افاضه وجود مینماید که اول ما خلق الله العقل

و تمام موجودات عالم کبیر که اجزاء آنست ناشی و ایجاد شده عالم

مشیت است چنانچه قسمت مهم ماهی سر ماهی است که هیکل ماهی

از سر افاضه نمو و بزرگ شدن را مینماید و هستی او باستفاضه از

سر است نه از دم، پس فرد دوم مثال است برای بیان مطلب فرد اول.

و اگر بفتح خوانده شود باعتبار آنست که خیر و شرو سعادت

و شقاوت تعیین شده روز ازل است که : السعید سعید فی بطن امه

والشقی شقی فی بطن امه. که خواجه عبدالله انصاری علیه الرحمه

هم در یکی از عباراتش میفرماید «همه از آخر کار نگرانند من از اول آن»

و اعمال و کردار کفار ناشی از خبث طینت ازلی و آلوده و کندیده از

سرچشمه بوده است چنانچه فساد ماهی از سر شروع میگردد و این

بیان دوم با بیان مثنوی که یأس از کفار است مناسب تر است. والسلام

علیکم ورحمة الله وبرکاته ۵۲/۷/۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب آقای جذبی . محترماً چند سؤال و مطلب بشرح ذیل
معروض جواب را مرحمت فرمائید .

۱ - فقرای سلسله شاه نعمه‌اللهی (کتابادی) دوازده امامی
مذهب جعفری اثنی عشری هستند یا خیر؟

۲ - آیا شریعت را عمل میکنند یا طریقت و آیا هر دو را با -
همدیگر عمل مینمایند ؟

۳ - هر فردی از مسلمان امت پیغمبر اکرم (ص) بمرجع تقلیدی
رجوع و رساله او را عمل میکند.

۴ - مرجع تقلید سلسله فوق‌الذکر با حضرت آقای رضا علی‌شاه
تابنده است یا بعلمای اعلم دیگر میباشد و رساله کدام علما را عمل
میکند ؟

در خاتمه استدعا دارم شما را بمولی علی‌علیه‌السلام جواب سؤال
فوق را بطور واضح و روشن فرداً فرد مرقوم تا از شك و شبهه خارج
شویم ،

محمد حسن مهین دوست

برادر اسلامی آقای محمدحسن مهین دوست و فقه‌الله

عرض میشود نامه حاوی سؤالات شما ملاحظه شد بسیار مسرور شدم که راجع باشکالات و اشتباهاتی که در فکر شما خطور کرده یا از دیگری شنیده‌اید در صدد تحقیق و استکشاف برآمده‌اید ولی بهتر آن بود که قبول زحمت نموده می‌آمدید تا حضوراً مذاکره شده و بهتر و مشروح‌تر جواب سؤالات ذکر میشد. علت عمده ایجاد این اشتباهات که ذکر کرده‌اید آنست که بکتاب عرفاء مراجعه نکرده و با یک نفر مطلع و دانا معاشرت ننموده‌اید که بدانید تمام این اشتباهات ناشی از عدم اطلاع است و از ناحیه عوام شایع شده است.

جواب سؤال اول. مذهب مقدس اسلام دارای سه دسته مبلغین متمایز ولی متحد میباشد که هر یک بوظیفه اسلامی خود انجام وظیفه مینمایند یک دسته علمای اعلام و مجتهدین کثرالله امثالهم هستند که موظفند احکام قالبیه و وظایف شرعیه را که در قرآن مجید بلسان مبارک پیغمبر اکرم (ص) ذکر شده بمردم تبلیغ نمایند. دسته دیگر متکلمین و حکماء میباشند که اصول دین و مذهب و عقاید اسلامیه را با دلیل و برهان بیان مینمایند. دسته سوم عرفاء شامخین هستند که موظفند دستورات قلبیه را برای تزکیه روح و تصفیه قلب و تبدیل صفات رذیله بنخال حسنه و طریق معرفت حق و تکمیل روح را بمردم

تعلیم دهند و این سه دسته که علماء و عرفا و حکما باشند با هم متحد و یگانه و هر یک تابع دو دسته دیگر میباشند و هیچگونه اختلاف و تباینی ندارند و هر سه دسته شیعه جعفری اثنی عشری میباشند و در فرق درویشی و تصوف حقه مرتضوی رضوی رشته ای که اثنی عشری نباشد وجود ندارد و همه آنها دوازده امامی و معتقد بامامت ولی عصر حضرت حجة بن الحسن عج بوده و انتظار ظهور آنحضرت را دارند ، بعلاوه مذهب تشیع و اثنی عشری بوسیله شمشیر و زحمت دراویش صفویه در ایران شایع و انتشار یافت چگونه تصور شود خود اثنی عشری و شیعه نباشند؟! و هر یک از پیروان این سلسله روزی چند دفعه توسل بذیل عنایت امام زمان عج نموده و تعجیل در ظهور آنحضرت را از خداوند درخواست میکنند و در هر شبانه روز پنج نوبت صلوات کبیره را میخوانند (اللهم صل علی المصطفی محمد والمرتضی علی و البتول فاطمه و السبطین الامامین الحسن و الحسین و صل علی زین العباد علی و الباقر محمد و الصادق جعفر و الکاظم موسی و الرضا علی و التقی محمد و النقی علی و الزکی العسکری الحسن و صل علی محمد المهدی صاحب الامر و العصر و الزمان و خلیفة الرحمن و امام الانس و الجن الحجة بن الحسن صلوات الله علیه و علیهم اجمعین)

جواب سؤال دوم . شریعت مطهره اسلام پایه و اساس سلوک الی الله است و عرفا و دراویش حقه در اصول دین و مذهب و صفات ثبوتیه و سلبیه حق و سایر عقاید تشیع و خاتمیت رسول اکرم (ص) و امامت دوازده نفر که اول آنها علی بن ابیطالب (ع) و آخرین آنها امام زمان حضرت حجة بن الحسن عج میباشد و غیبت آنحضرت و انتظار ظهور آن بزرگوار و معاد جسمانی و سایر عقاید شیعه جعفری اثنی

عشری بتمامه معتقد و اعمال شرعیه از واجبات و محرمات حتی مستحبات و مکروهات را مراقب و مواظبند مانند دوام در طهارت و بیداری اسحار و قرائت مقداری از قرآن مجید در هر روز صبح. و چنانچه ذکر شد شریعت مطهره پایه و اساس طریقت است و کسی که بوظایف و دستورات شرعیه عمل نکند زحمات و اعمال و ریاضاتش بدون اثر و شاید موجب خطر و هلاکت او گردد و شریعت مطهره بمنزله دوره ابتدائی تحصیل است و طریقت بمنزله دوره متوسطه، همانطور که بدون دوره ابتدائی نمیتوانند از تحصیلات متوسطه استفاده کنند همین طور هم بدون عمل بوظایف شرعیه از وظایف طریقتی استفاده غیر ممکن است و همان قسم که در دوره متوسطه از معلومات ابتدائی مستغنی نیستند در طریقت و درویشی هم از انجام وظایف شرعیه بی نیاز نخواهند بود و هر قدر هم ترقی بیش کنند توجهشان بانجام وظایف شرعیه بیشتر میگردد و این وظایف شرعیه تا حیات باقی است بانجام آن موظفند و افرادی که بنام تصوف و درویشی مرتکب امور غیر مشروع و منهی میباشند بوئی از درویشی و فقر بمشامشان نرسیده است بنابراین شریعت و طریقت لازمه یکدیگر و توأم با هم میباشند.

جواب سؤال سوم. تمام افراد مسلمین موظفند در احکام شرعیه مقلد مجتهد اعلم بوده باشند و بفتاوی او اعمال قالبیه و شرعیه را انجام دهند و عمل بدون تقلید صحیح نیست.

جواب سؤال چهارم. تمام افراد پیرو این سلسله بعد از رحلت آیه الله حکیم از آیه الله شریعتمداری تقلید مینمایند و هر يك

رساله عملیه ایشان را بدست آورده و از روی آن اعمال شرعیه را انجام میدهند.

در خاتمه اگر حضوری بود شاید بهتر جواب سؤالات داده میشد برای آنکه بدون جواب نباشد مختصراً عرض شد و موفقیت آن برادر اسلامی را در بندگی و اطاعت و کسب ترقی و مکاشفت از خداوند منان درخواست دارم.

ضمناً بعدها اگر بنده را خواستید بمکاتبات خود مسرور نمائید بصرف نام سید هبه الله جذبی قناعت نموده و عنوان دیگری را ترك نمائید که بنده ضعیف حقیر هیچ لیاقت این عناوین را ندارم. باتجدید سلام

حضور محترم فاضل معظم و عالم مکرم جناب آقای
عبدالرسول نیر دامت برکاته

بمرض مقدس عالی میرساند با عرض سلام و تحیت فرادان و
اظهار تأسف و تحسری پایان از عدم شرفیابی در موقع حرکت از
آن سامان بزیارت تعلیقہ کسریمه نائل و از مطالب آن استحضار
حاصل شد و از تکدر خاطر عالی بسیار متأثر گردید اولاد در موضوع
عدم توفیق در تودیع جسارتاً عرض میشود که چون طبق «للوارد علی
المورود حق» شایسته مراتب لطف جناب عالی آن بود که پس از شرفیابی
بنده اظهار لطف و دیدنی فرموده باشید و چون مشمول این مرحمت
نگردید با کمال علاقه و اشتیاقی که همواره بزیارت و درک فیض
محضر مبارک داشت از نظر اینکه شاید مایل نباشید با کمال تأسف
از تشرف خودداری شد و از این عدم توفیق کمال تأسف را داشته و
دارد ثانیاً در موضوع دفاع از عالم عرفان و تصوف که فقط از نظر
رضایت حق و دفاع از حق و حقیقت مبارزه و مجاهده فرموده‌اید البته
این نیت خیر را بامور مادی مخلوط نخواهند فرمود و اجر و جزای
آنها حق تعالی در دنیا و آخرت اعطا خواهد فرمود
ثالثاً از جناب عالی که همه عمر را با وقار و بزرگ منشی و
عفت قلم و بیان گذرانده‌اید انتظار نمیرفت که قلم خود را به تنقید
از دیگران خواه حق و خواه باطل آلوده نمائید و گرنه همانطور که
اطلاع دارید سلسلهٔ عرفاء و بزرگان همواره گرفتار مخالفت‌ها و

دشمنی‌های زبانی و قلبی و علمی بوده‌اند ولی اشخاص بزرگ و متین و علمای مهم هر چند که در رشته عرفان وارد نبوده‌اند و شاید احساس مخالفت هم مینمودند مع ذلك اقدام بید گوئی و مخالفت ننمودند از رویه موقرانه و سبک محققانه جنابعالی هم که معروف و مشهور است مناسب آنست که تغییر رویه نفرموده و شخصیت علمی خود را محفوظ فرمائید خاصه که در مکتوب خود مرقوم شده (میتوانم دعوی کنم که اگر رد یا قبولی در قول و فعل آنها داشته مستدل بدلیل است) **رابعا** سرکار از خارج میشنوید و کمان میسیرید که دستگاه اینجا هم جنبه مادیت آن کامل و پول‌های سرشاری میرسد و مانند بعض دستگاههای دیگر علمی یا مدعیان تصوف است ولی خوبست منصفانه و بیطرفانه تحقیق فرمائید تا ببینید اینطور نیست بلکه زیاده‌تر از آنکه میرسد خرج و صرف مستحقین میگردد زندگی خودشان هم از سعی و کوشش در امور زراعتی میگذرد مثلاً تحقیق فرمائید آیا همان فقرای شیراز و اطراف آن که نسبتاً بحمدالله بعضی دارای تمکن هم هستند چقدر حقوق خدائی میپردازند و آیا همه آن کفاف پرداخت قرض یکنفر که نام برده شده میکند یا نه و آیا میتوانند با آن وجه قلیل منزلی خریداری نمایند و نمیکند؟! سایر بلاد را هم بهمین ترتیب قیاس فرمائید و مستحقین شهرهای دیگر هم همینطور، بزرگان ما غالباً میفرمودند برای دنیا نزد ما نیائید ما وسیله اصلاح امور دنیائی نداریم هر که طالب آخرت است نزد ما بیاید.

خامسا موضوع کیوان قزوینی ذکر شده بود اگر حقیقه گفته او پس از انحراف صحت داشت تناقضها در مؤلفاتش چه معنی دارد

یکجا در نامه خود تصریح میکند که نور خدا را درحاج سلطانمحمد مشاهده کردم و در تألیفاتش رد میکند و در جای دیگر جملاتی مینویسد که معلوم میشود با تشیع هم مخالف است جنابعالی کتاب شهیدیه ایشانرا که در حالات مرحوم حاج ملاسلطانمحمد نوشته و کراماتی هم نسبت داده و حتی خودش قدری از آن را با شرح کلمات باباطاهر چاپ کرده ملاحظه فرمائید تا فساد بیانات او بر جنابعالی ثابت گردد.

سادسا موضوع عباى ارسالی . اولاً شخص بزرگ نباید نسبت بکوچکی و بزرگی يك هدیه اظهاری کند و باضافه چه اشکال دارد که آن عبا درمشهد یا گناباد ۱۲۰ تومان خریداری شده باشد و در شیراز ارزانتر باشد یا شخص بی اطلاعی ارزانتر فروخته باشد وبعلاوه از کجا اطلاع داشتند که چه رنگی مورد پسند جنابعالی است تا آن رنگ را تهیه نمایند .

سابعا موضوع خانقاه در این سلسله از قدیم هم معمول نبوده برای اینکه منظور از خانقاه محلی است که در آنجا بعبادت حق و یاد خدا مشغول باشند و چون گاهی وجود خانقاه جداگانه ایجاد تنبلی و بیکاری برای بعض اشخاص میکند ازاینرو خانقاه مخصوصی را لازم نداشته اند .

ثامنا بعض سلاسل دیگر یا بزرگان بعض دستجات بعنوان اعانه و امثال آن مبالغی جمع آوری کرده و بعد هم ساختمانهایی میکنند ولی درین سلسله بهیچوجه و عنوانی معمول ندارند که اعاناتی جمع آوری نمایند حقوق خدائی هم هر کس ازفقر پرداخت درمحل

خود آن صرف میکنند و بمصرف غیر آن نمیرسانند و اگر اظهار تنگدستی شده است امر واقعی ذکر شده که مقرون بحقیقت بوده و اگر گناه است این ایراد بیعض بزرگان دین هم وارد میشود باتقدیم احترامات صمیمانه و تقدیم ارادت و اخلاص خالصانه و درخواست ادامه فیوضات کامله و معذرت از عرایض جسورانه والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

بیکی از فقراء محترم نوشته شده

معروض میدارد تعلیقه شریفه واصل و از یادآوری و اظهار لطف و بزرگواری نسبت به این ناقابل از قابلیت عاری نهایت شکرگزاری حاصل گردید امید است فضل و کرم حضرت مولی الموالی ارواحنا فداه پیش از پیش شامل حال آنجناب گردد و البته او مولائی است به بنده نوازی معروف و بمهربانی و عنایت موصوف چنانچه خود فرمود: ان الله بالناس لرؤف رحیم هر موقع حال اضطرار پیش آید و ملتجی شود اجابت قرین او خواهد بود ولی فقیر باید در همه حال خود را مضطر و بیچاره بیند و از حق و باطن اولیاء حق طلب توجه و عنایت نماید و در هر صورت قطع داشته باشد که آنچه پیش آید بخیر و صلاح دنیا و آخرت او بود نهایت آنکه نیازمندی و اظهار عجز و بیچارگی از لوازم بنده و بندگی است و از خداوند بخواهد که اینحالت را در همه حال باقی بدارد که سرمایه سعادت و بهترین وسیله قرب و منزلت حالت نیازمندی و اظهار مذلت است و در هر حال اصلاح ظاهر و باطن را از حق بخواهد و چشم از وسایل ظاهری پوشد. توسل و التجاء هم باید شود ولی به زبان حال نه بقال حسبی من سئوالی علمك بحالی در نزد او احتیاج هر ذره ای آشکار و واضح است محتاج بگفتار نیست و لطف و فضل حق که شامل است نه از آنست که ما را سابقه طاعتی است یا حق خدمتی که از ما خود آنخدمت و طاعت نیاید که حضرت رب العزت را شاید هر چه کند بفضل خود کند و

هر چه دهد بکرم خود دهد . کسالت و ناراحتیهای آن برادر بسیار موجب تأثر و ناراحتی میباشد و غالباً در حضور مبارك بیاد آن برادر و سایر برادران بوده و همیشه صورتاً و معنأً برای رفع گرفتاریها و ناراحتیها ملتجی میباشم البته نقص و قصور در التجا و درخواست این روسیاه است که ارزش پذیرفته شدن ندارد والا در منبع فیض بخل نیست و رد سائل نخواهد فرمود و با آنکه از حالت خود مأیوس هستم ولی بلطف و کرم خداوند امیدوارم اللهم لا تکذب ظنی باحسانک امیدوارم بفضل و لطفش کسالت مرتفع و ناراحتیها برطرف گردد . خدمت همه آقایان آن حدود سلام و اظهار نیازمندی دارم زیاده جسارتست والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

**جوایی است که بیکی از فقراء شیراز در جواب ایرادات
معترضی نوشته شده**

عرض میشود مراسله آن برادر واصل و موجب تأثر گردید
خداوند متعال همه ماها را از ضلالت و گمراهی حفظ فرماید انسان
تا موقعیکه داخل وادی ایمان نشده از وسوسه و تعرض شیطان و نفس
معاف است چه خود در سلك جنسیت آنها میباشد ولی چون قبول ایمان
و ولایت علی بن ابیطالب (ع) نمود راهزنان از داخل و خارج در صدد
گمراهی و اغوای او برمیآیند و مدام در خطر آنها میباشد و بهمین
جهت جهاد اکبرش فرموده‌اند و جز در پناه بحق و استمداد از باطن
اولیاء حق از شر این راهزنان مصون و محفوظ نخواهد بود ، جناب
آقای معترض مذکور خود شخص عالم و دانشمند و آشنای بادستورات
قرآن مجید و اخبار آل محمد (ص) میباشد و ملاحظه فرموده‌اند
هیچیک از دستورات طریقتی مخالف با قرآن و دستورات اسلامی
نیست و اگر بیاناتی نموده‌اند برای امتحان از ایمان دیگران بوده
است و در آئین فقر و درویشی بحث و جدال نیست لذا الزامی بمذاکره
و جواب ندارد فقط برای تذکر جملات زیر قابل تدبیر و دقت است:
تولی و تبری جزء اصول تشیع است در زیارت جامعه است **وال لمن
والاکم و عادل من عاداکم** و امریست قلبی و مربوط بسلوک و معاشرت
ظاهری نیست. راجع بخدمت اثبات شئی نفی ماعدا نمی‌کند و در
تمام عمر باید خدمت و محبت به خلق نمود. احکام شرعی و قالیه را باید
از یک نفر مجتهد اعلم انتخاب نمود و مربوط بامور طریقتی نیست. راجع

بکتمان آیه مبارکه (واذکر ربك في نفسك تضرعا و خيفة دون الجهر من القول ولا تكن من الغافلين) را باید در نظر داشت . راجع باطلاع از حالات در صورتیکه مرتاضین مذاهب باطله هند از سرائر اشخاص مطلع و خبر دهند چه تعجب دارد که اشخاصی که اتصال بنور ولایت علی بن ایطالب (ع) قلوبشان منور شده است از سرائر اطلاع یابند . راجع بحقوق الهی بموجب آیه مبارکه (خذ من اموالهم صدقة) حقوق الهی باید به خلیفه و مجاز از امام برسد که بمصارف تعیین شده صرف شود مخصوصاً فطریه که فطره ایمان است بکسی که بدست او تجدید ایمان کرده باید برسد. علی بن ایطالب (ع) میفرماید. (انا الاسم الاعظم انا الایة الكبرى و آية العظمی) مع ذلك باقیان علماء برای عنوان، آیه العظمی مینویسند و هیچ ایرادی نیست ومولی الموالی که بمعنای لغوی دوست دوستان است اعتراض میشود. بهر حال اگر آیات و اخبار کاملاً مراجعه و دقت شود حقایق طریقت مکشوف میشود «امرنا سر و سرمستتر» یعنی چه ؟ لو علم ابوذر ما فی القلب سلمان لکفره او لقتله چه معنی دارد؟ اصحاب سر ائمه اطهار (ع) چه اشخاصی بوده اند؟ ما الحقیقة کمیل چیست؟ شعر منسوب به حضرت سجاد (ع) چه امر است؟ و رب جوهر علم لوا بوح به لقیلی انت ممن یعبد الوثنا و امثال ذلك. امیدوارم خداوند متعال ما را از شر نفس و شیطان حفظ فرموده و مشمول آیه مبارکه (ان الذین ینقضون عهد الله بعد توکیدها و یقطعون ما امر الله و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار نباشیم از خداوند متعال ثبات و استقامت در دین و مذهب را برای همه مومنین خواستارم .
والسلام

سیدی و مولای سلام الله عليك ورحمته وبرکاته

اما بعد . امید است که مزاحمت های مکرر این نادرزنده باعث تزییع اوقات عالیه و تصدیع آنجناب نبوده باشد . مسائلی پیش می آید که ناچارم خدمت آنحضرت عرضه نمایم و چنانچه آنجناب اجازه میفرمایند این جاهل منفعل سؤال را بترتیب بعرض برسانم تا از بحر مکاشفات آن حضرت جرعه ای برگیرم و شفای قلب یابم .

۱ - چنانچه مذکور است مأمون خلیفه خدمت حضرت ثامن الائمه علیه السلام عرض کرد: « ماالدلیل علی خلافة جدك علی بن ابيطالب علیه السلام قال الرضا آية «انفسنا» قال لولا «نساؤنا» قال لولا «ابناءنا» مأمون عرض کرد «الان شفیت قلبی» وجه استدلال حضرت رضا (ع) چیست ؟ وجه رد مأمون چه چیز است ؟ و کیفیت رد حضرت رضا (ع) چیست ؟ و تصدیق مأمون چیست ؟

۲ - نمیدانم این حدیث است و یا روایت است ولسی آنچه در کتاب ذکر شده بعنوان حدیث نبوی (ص) آمده است میفرماید : لعن الله العيون فانما ظلمت العين الواحدة « آن عیون کدام بوده و همچنین آن عین الواحده و ظلمی که صورت گرفته چه بوده ؟

۳ - در خبر است که آسمانها در زمان سلطان جابر بسرعت سایر باشد و در روزگار ائمه اطهار بطی* سیر دارد ، منظور از سیر آسمان ها چیست ؟ و در ثانی در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس با

ائمه اطهار(ع) معاصر بوده روی این اصل آسمان دو گونه سیر داشته این مطلب را چطور میتوان تشریح کرد؟

۴- در جامعه منیا تیسیم (علم الارواح) گفته شده که روح وقتی جسدر را ترك میکند چنانچه پاك باشد در عالم ارواح ز کیه سیر خواهد کرد و چنانچه ناپاك باشد در عالم سفلی خواهد بود و بقول معروف مدتی محکومیت خواهد کشید تا پاك شود آنگاه اجازه ورود بعالم علوی باو داده خواهد شد و گاهی اوقات برای کشیدن محکومیت بیشتری آن روح را مجدداً باین دنیای فانی عودت میدهند و دلایلی چند بر مدعای خود دارند از جمله استناد میکنند بآیه ۲۷ از سوره بقره «کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فاحیا کم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون» و اینطور تفسیر شده که ممکن است خیلی از ابناء بشر برای بار دوم و یا سوم باین دنیا آمده تا زجر بکشند و پاك شوند و از این دنیا بروند.

آیا این علم منیا تیسیم که امروزه حتی بدانشگاهها راه یافته و صاحب کرسی شده مبنای درست و صحیحی دارد؟ و بشر امروزه توانسته باین عالم ناشناخته راه یابد یا خیر؟ اگر راه یافته پس مسئله قل الروح من امر ربی چه میشود و این تفسیری که برای آیه فوق الذکر آمده صحیح است یا خیر؟ آیا اجتماعاتی که برای برقراری ارتباط با ارواح و یا بقول معروف احضار ارواح تشکیل میشود و بنابر قول خودشان ارتباط برقرار میشود این موضوع تا چه حد راست است و آیا چنین چیزی ممکن است؟

۵- افراد نامسلمان در این دنیا زیاد است و حتی تعداد آنها

از مسلمانان بمراتب بیشتر است علاوه بر کسانی که متدین بادیان سماوی میباشند کسانی هستند که بادیان غیر سماوی متدین میباشند از قبیل هندوها ، بت پرستان که در آفریقا زندگی میکنند و آدم خوار هستند و اخیراً حتی بهائی ها ، و هر یک از آنها این دین و یا مذهب اباعن جدباو رسیده و بنوبه خود فکر میکنند که راه صحیحی را طی میکنند و بقول خدای عزوجل غیر از دین اسلام دین دیگری پذیرفته نخواهد شد تکلیف جامعه غیر مسلمان چه خواهد شد و آیا فضل الهی شامل حال آنها نخواهد شد ؟

بیش از این مزاحم نمیشوم و امید است که اطاله کلام نکرده باشم و باعث ملالت خاطر نشده باشم **وَفَقَّكَ اللَّهُ فِی جَمِیعِ الْأُمُورِ وَ الْأَحْوَالِ وَ كَثُرَ اللَّهُ أَمْثَالُكُمْ ، رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَبِیْءَ لَنَا مِنْ أَمْرِ نَارِشَدًا** **الفقییر الجاهل محمود مهراد**

در جواب سؤالات فوق
جناب آقای محمود مهراذ و فقه‌الله

۱- مأمون دانشمندترین خلفای عباسی بود و با اشاره اجمالی امام (ع) فهمیده و قانع شد چون «انفسنا» جمع است و مراد زاید از یکنفر است در این مباحثه پیغمبر (ص) علی علیه السلام را بمنزله نفس خود قرار داده است، در این فرمایش مقام ولایت را برای علی (ع) اثبات فرموده است، مأمون اشکال کرد که نساتنا هم جمع است و فقط حضرت فاطمه (ع) است اگر نساتنا نبود انفسنا شامل علی (ع) میشد و ممکن است مثل نساتنا فقط مراد شخص خود پیغمبر باشد امام (ع) فرمود اگر ابئاتنا نبود ممکن بود بگوئیم در هر سه جمله مراد یکنفر است ولی چون ابئاتنا مراد حسن و حسین (ع) است جمله انفسنا و ابئاتنا را بظاهر خود که جمع است و مراد دو نفر است اخذ میکنیم و فقط نساتنا را که منحصر بفاطمه (ع) است از ظاهر صرف نظر میکنیم ولی از ظاهر آن دو عبارت جمع صرف نظر نباید کرد، علاوه چون مسلم است که علی (ع) در جمع مباحثه بوده و عبارات نساتنا و ابئاتنا شامل آنحضرت نیست پس باید مراد از عبارت انفسنا پیغمبر (ص) و علی (ع) باشد.

۲- این عبارت «لعن الله العیون فانها ظلمت العین الواحدة» حدیث قدسی که مسلم نیست معلوم هم نیست روایت باشد یکنفر شیعه

متعصب خواسته است با رمز تشیع خود را برساند و مقصود از عیون سه نامی که اول آنها عین است و عین واحده مقصود علی (ع) است بنابراین تأویل باید عبارت اینطور باشد « **لعن الله العیون فانهم ظلموا العین الواحدة** » و ممکن است مقصود از عیون چشم‌های شور باشد که بیک چشم بهم‌زدن اثر شومیش را می‌بخشد.

۳- بر فرض که ورود چنین روایتی (که آسمان‌ها در زمان سلاطین جابر سرعت سایر باشد و در روزگار ائمه اطهار (ع) سیر آسمانها بطی* می‌باشد) صحت داشته باشد مراد از زمان امام نه فقط وجود امام باشد ولو مبسوط‌الید نباشد بلکه زمان امام نافذالحکم و مبسوط‌الید است در اینصورت هر زمانی که بر مؤمنین میگذرد فیوضات و برکات الهی آن ساعت و زمان بقدری زیاد است که چندین برابر زمانی است که امام محدود و مبسوط‌الید نباشد که در سوره مبارکه قدر (**ليلة القدر خیر من الف شهر**) و آیه مبارکه (**وان یوما عند ربک کألف سنة مما تعدون**) سوره حج آیه ۲۲.

۴- آیه شریفه « **کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون** » مراحل نشئات خلقت انسان است که از نطفهٔ مرده بوجود آمده و حیات مادی یافته و پس از زندگانی میمیرد و بعد از طی دوره برزخ زنده و مبعوث میگردد و بمبدأ اصلی « **قل الروح من امر ربی** » رجوع مینماید و هیچ دلالت بر تناسخ و رجوع باین عالم ندارد و محال است و ممکن نیست از فعلیت بقوه عودت نماید چنانچه انکور که فعلیت آنست بغوره که در حال قوه است برنگردد. یا شخص پیر بطفولیت بحسب ظاهر عودت نماید.

احضار روح و علم منیاتیسم بعقیده بنده شعبده و بازیچه است و هیچ مأخذ و مدرکی ندارد انسان باید بوسیله اعمال و انجام دستورات شرعی و ریاضات اسلامی قلب را نورانی کرده و اتصال بعالم ملکوت علیا یافته و حقائق بر او مکشوف گردد و اگر اشتغال بر ریاضات باطله و سر خودی نمود و باعمال باطله و غیر شرعی مشغول شد اتصال بعالم ملکوت سفلی و اجنه یافته و از ناحیه آنها برای او مطالبی مکشوف میگردد مانند مرتاضین هند و غیره و این مکاشفات دلالت بر حقانیت ندارد.

۵- سایر افراد غیر مسلمان اگر فطرت ایمانی آنها باطل نشده باشد ولو دم مرگ باشد که پرده‌های علایق بر طرف و حقیقت که اسلام و ولایت باشد ظاهر شود قبول کرده مسلمان از دنیا میروند این است که مولوی میفرماید:

هیچ کافر را بخواری منکرید که مسلمان گشتنش باشد امید توفیقات شما را در تحصیل معارف الهی خواستارم . والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع راجع بگذاشتن سبیل آقایان در ارایش

با عرض سلام خواهشمند است در صورت امکان بسؤال زیر که مدتها است در ذهن من خطور کرده بطور کامل جواب فرمائید با نورتیکه وقتی با مطالعه جواب شما قانع شدم و برای اطمینان بیشتر به متخصصین مذهبی مراجعه کردم آنها نیز جواب منطقی را قبول نمایند.

مقدمتاً عرض کنم در کتاب سفينة البحار در تحت لغت لعن است که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود « لعن الله المتشبهين من الرجال بالنساء والمتشبهين من النساء بالرجال » و در کتاب مکارم الاخلاق عالم جلیل طبرسی قدس سره روایت میکند که « قال رسول الله (ص) احفوا الشوارب واعفوا اللحي ولا تشبهوا باليهود » پس واضح است که تراشیدن ریش حرام است لذا این مطلب را بآن خاطر عرض کردم که نگوئید چرا بتراشیدن ریش معترض نیستید؟ ولی گذاشتن سبیل در ارایش را ایراد میگیرند در حال حاضر برای تمام مردم این فکر هست که با شنیدن نام درویش شخصی را با داشتن ریش و سبیل کلفت که موهای سبیل داخل دهان شده است مجسم مینمایند و یا اینکه متجددین امروزی را تنها با داشتن سبیل کلفت.

سؤال من اینست که آیا در مرام در ارایش گذاشتن سبیل کلفت با آن مشخصات اجباریست و چنانچه اجباری نیست در صورت داشتن اختیار اگر بخواهد سبیل بگذارد حتماً بایستی نوكهای آن داخل

دهانش شود اگر بفرمائید نه اینطور نیست . پس چطور تمام کسانی که درویش هستند و سبیل میگذارند مشاهده میشود که نوك آنها داخل دهانشان شده است با توجه باینکه در حال حاضر علم اثبات کرده میکرب در نوك هر چیزی جمع میشود و چون آن موها داخل دهان میکردند پس بهتر میتوانند ناقل میکرب باشند و این خود برای سلامتی مضر است لذا اخبار زیادی وارد است بر اینکه شارب را بزید چنانکه در کتاب سفینه البحار مرحوم حاج شیخ عباس قمی صاحب کتاب مفاتیح قدس سره در تحت لغت لحي روایت میکند :

« قال رسول الله (ص) احفوا الشوارب واعفوا اللحي ولا تشبهوا بالمجوس » و بعد از آن فرمود « ان المجوس قصر والحاهم و وفروا شواربهم و اما نحن نقصر الشوارب ونعفی اللحي و هی الفطرة » در خاتمه باین قسمت از تاریخ توجه فرمائید :

در کتاب جیبه العالیه غفران پناه حاج شیخ علی اکبر نهاوندی مشهدی قدس سره در جزء دوم در صفحه ۱۱۷ مینگارد که در موقعیکه معاویه بن ابی سفیان لعنة الله علیه خواست در امر خلافت با حضرت علی امیر المؤمنین علیه السلام طرفیت نماید بوسیله اموال بیت المال و بخشش درهم و دینار مردم شام را بخود جذب نمود و مردم دنیا طلب را بیچنگ با علی (ع) تشویق نمود و برای آنکه لشکر خود را از لشکر حضرت علی (ع) بعلامت و نشانه ممتاز گرداند امر کرد لشکر خود را که ریش را از بیخ و بن بتراشند و سبیل خود را کلفت بگذارند پس بحکم این تاریخ بنا بردوستی با حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و دشمنی با معاویه لعنة الله علیه بایستی برادران دینی و شیعیان ائمه

طاهرین علیهم السلام از شعار بنی امیه برکنار باشند و شعار آل محمد (ص) را پیروی نمایند تا در زمره شیعیان اهل بیت بشمار آیند. قبلا از اینکه جواب خواهید فرمود سپاسگزارم

با تقدیم احترام ناصر مهراندیش

۵۴/۱۱/۲۵

۵۴/۱۱/۲۹

جناب آقای مهندس مهراندیش زید مجده و زادالله توفیقاته
با عرض سلام و تحیت و درخواست ازدیاد توفیق و موفقیت
آنجناب این بنده شرمنده بواسطه ضعف پیری و کسالت مزاج وضعف
بینائی و بصیرت چنانم که قرآن مجید را هم بوسیله ذره بین و زحمت
قرائت مینمایم و قادر بآنکه جواب کافی و شافی بمشروحه جنابعالی
عرض کند ندارم مع ذلك برای آنکه بدون جواب نباشد مختصری
بعرض میرساند و خشنودم از اینکه اشکالی که بنظر رسیده است بیان
فرموده اید ولی اگر حضوراً مذاکره میکردید مشروح تر عرض
میشد .

موجب کمال اعجاب و تأسف گردید که با آنکه غالب احکام
شریعت مطهره متروک و خلاف آن معمول است جنابعالی این امریکه
بسیار بی اهمیت و از امور تنظیفیه است نه از امور دینیه ، و علماء
تشیع از راه تسامح در ادله سنن استحباب آنرا پذیرفته اند مورد توجه
و اعتراض قرار داده در صورتیکه در رسائل عملیه مجتهدین با آنکه
بسیاری از مستحبات و مکروهات ذکر شده از شارب هیچ ذکر نشده
است مناسب آن بود که قبلاً از یکی از آقایان مجتهدین استفتاء نموده
سپس این شرح را مرقوم میداشتید .

در هر مسأله و امر و نهی اخبار متضاده ذکر شده که علماء
اعلام از روی اصل تعادل و تراجیح صحت و سقم، معتبر و غیر معتبر ،

موتوق و غیر موتوق آنرا تشخیص میدهند باین جهت یکی از رشته‌های علوم اجتهادیه علم رجال و حدیث است و به صرف يك خبریکه نه سند آن معلوم و نه مدلول آن مفهوم است نباید مورد قضاوت واقع گردد. حدیث *لعن الله المتشبهین الرجال بالنساء*..... هیچ اشاره‌ای به ذم شارب ندارد و مردانی که بلباس زنان درآیند و زنانیکه بلباس مردان ملبس شوند (بطوریکه امروز میان جوانان معمول شده) مورد نظر است بلکه بیشتر مردانی که شارب را بکلی میتراشند و مانند زنان میگردند مشمول این حدیث واقع میشوند و حدیث *لا تشبهوا بالیهود و المجوس راجع بخضابست که «قال النبی (ص) غیر و الشیب و لا تشبهوا بالیهود»* نه شارب، راجع بقضیه معاویه بکلی عکس است چه حضرت علی (ع) در جنگ جمل فرمود *«قصر و الحاکم و وفروا سبالکم فانه اهیب للعدو»*.

و همانطوریکه عرض شد اخبار در مسأله شارب هم متضاده است چه اخبار و شواهدی وجود دارد که دلالت بر مدح آن میکند چنانچه در تفسیر مهم مجمع البحرین که مورد وثوق و اعتبار همه علماء است در ذیل لغت سبل در وصف پیغمبر اکرم (ص) ذکر میکند که *«کان (ع) و افر السبله و السبیل ، الشارب و الشارب الشعر الذی یسبل علی الفم»* و در مقاتل راجع ب *سرمبارک* حضرت سیدالشهداء (ع) ذکر شده که *«الدم یقطر من شاربه و لحيته»* و ایضا *«النور یسطع من شواربه و کان رسول الله (ص) یدهن شاریبه»* و ایضا *«طیب الشارب من اخلاق النبیین»* و در کافی است: *راوی عرض کرد «انی رجل شبق و لیس لی ما تزوج به فالیک اشکو امن العز و بة فقال و فر شعرك و ادم*

الصیام» که توفیر را ردیف صیام و وجاء از شبق قرار داده‌اند و اضافه مفید عموم است و استثناء جزئی از آن جایز نیست.

واخباریکه در ذم شارب ذکر شده غالباً از اخبار ضعاف و دلالت تامه ندارد و لذا واجب ندانسته و از باب تسامح در ادله سنن علماء تشیع استحباب آنرا پذیرفته‌اند و اجماع بر عدم وجوب منافی صحت آن اخبار است بلکه مضمون بعضی منافی صحت و منبه معمولیت است، مثل خبریکه ذکر میکنند که کسانیکه دارای شاربند در بهشت مار و عقرب از شوارب آنان آویزانست در صورتیکه در بهشت مار و عقرب وجود ندارد تا از شوارب آویزان باشد و اهل بهشت جرد و مردند و بر فرض استحباب ترك مستحب موجب مار و عقرب نگردد... و غالب اخبار ذم احتمال تقیه دارد زیرا بیشتر آن از جناب صادق علیه السلام است و بیشتر اخبار آنحضرت در مقام تقیه است که زمان شدت تقیه بوده است گذشته از آن بسیاری از مستحبات است که عمل نمیشود مانند قصر لجه که زیاده از يك قبضه در نار است و خفض نساء که باتفاق سنت است بلکه قول بوجوب هم ذکر شده، متروک دارند بلکه قبح شمارند. یا کراهت عمامه زیاده از سه دور، و کراهت بلندی لباس بمصدق آیه شریفه «و ثيابك فطهر ای فقصر» و کراهت لباس سیاه که اکنون شعار ساداتست و غیره، و هیچ مورد اعتراض نیست، علاوه تا زمان دولت صفویه که مذهب تشیع با شمشیر آ نهادار ایران شیوع یافت قدرت و سلطنت با سلاطین تسنن بوده و شیعیان در حال تقیه و ناچار به پیروی روبه آنها بودند ناچار شارب را کوتاه میکردند و الا موافقی که نسبتاً مذهب تشیع تظاهری مییافت شیعیان

از روی تعصب برای امتیاز از اهل سنت شارب می‌گذاشتند چنانچه در زمان مرحوم سید ابوالرضا نقیب رحمة الله علیه که عده‌ای خدمت ایشان مذهب تشیع اختیار کردند شارب گذاشتند و اگر بکتاب مجالس المؤمنین و روضات الجنات و نامه دانشوران و لغت نامه مرحوم دهخدا قصیده تریه را که ابن منیر شامی که خدمت مرحوم سید ابوالرضا تشیع اختیار کرده ملاحظه نمائید از شعارهای تشیع که ذکر کرده شارب را نیز ذکر نموده است و بعد از ظهور دولت صفویه عموماً شیعیان شارب می‌گذاشتند که حتی تا اواخر دولت قاجاریه معمول غیر درویش هم بوده است گذشته از اینها امر شارب امریست بسیار بی‌اهمیت و یکی از بزرگان میفرماید دینی را بموئی بسته‌اند و هیچیک از صاحبان فتاوی حتی علماء اهل سنت فتوی بوجوب زدن یا حرمت گذاشتن نداده‌اند عرفاء و درویش هم باستحباب زدن آن قائلند ولی چون امر مستحب مورد امر واقع نمیشود افراد را مختار گذاشتند و بهیچکدام امر بگذاشتن شارب نکرده‌اند چنانچه افراد منتسب باین سلسله بعضی کوتاه میکنند بعضی میتراسند بعضی بصورت دیگری درمی‌آوردند و هیچ باسی بآنها نیست و اگر وقت آنجناب اجازه دهد که با افراد منتسب باین سلسله معاشرت نمائید یا در مجلس فقری آنان شرکت نمائید ملاحظه خواهید فرمود که بندرت بعضی شارب دارند آنهم نه بنحوی که ذکر کرده‌اید که موها را داخل دهان میکنند بلکه بدو طرف میخوابانند با وجود این تصدیق دارم که کوتاه کردن باقوانین حفظ الصحه مناسب‌تر است.

جناب عالی از لفظ درویش افراد و لگردد مبتلا بعبادات مذمومه

از قبیل تریاک و چرس و بنک در نظر تان مجسم میشود در صورتیکه آنهائیکه غالباً دارای سیل کلفت و مشغول کدائی و دوره گردی و مقید نبودن بآداب شریعت مطهره و معتاد بعبادات زمیمه و سر بار جامعه میباشند اینان تنگ درویشی و بدنام کننده نیکان و بوئی از درویشی بمشامشان نرسیده درویش واقعی همان شیعیان اثنی عشریه و پیرو ائمه اطهار علیهم السلام و مقید بآداب شریعت مطهره میباشند حتی بعضی مستحبات را از قبیل دوام بر طهارت و بیداری اسحار و قرائت قرآن مجید هر صبح و بیداری بین الطلوعین برای عبادت و در هر روز چند مرتبه خواندن صلوات کبیره و دعای فرج و در انتظار ظهور باهر النور امام زمان حضرت حجة بن الحسن علیه السلام میباشند و شریعت و طریقت و حقیقت یک حقیقت واحد است که باعتبار بنام های مختلف نامیده شده و در طول یکدیگرند نه در عرض، مانند دوره ابتدائی و متوسطه و عالی که یک حقیقت واحد اند که دانائی باشد و پیغمبر اکرم (ص) میفرماید: «الشريعة اقوالی والطريقة افعالی والحقیقة احوالی» و شریعت بدون طریقت، و طریقت بدون شریعت موجب معرفت و کمال نخواهد بود چنانچه در جلد ۱۶ بحار الانوار حضرت صادق میفرماید « یا هیشم التمیمی ان قوما آمنوا بالظاهر و کفروا بالباطن فلم ینفعهم شیئاً و جاء من بعدهم قوم آمنوا بالباطن و کفروا بالظاهر فلم ینفعهم ذلك شیئاً لا ایمان بالظاهر الا بالباطن و لا بالباطن الا بالظاهر » پس باید ظاهر که شریعت است با باطن که طریقت است توأم گردد تا بمعرفت و کمال رسد و مرحوم سید حیدر آملی رحمه الله علیه در کتاب بحر الاسرار و عدة الابرا میفرماید « شیعه

نیست مگر صوفی باشد و صوفی نیست مگر شیعه باشد .
 در خاتمه عرایض تذکراً عرض میشود که شارب شعار تشیع
 بوده برای امتیاز از اهل سنت که مقید بنداشتن شاربند چنانچه امامه
 سیاه شعار سادات است و امریست تنظیفی نه دینی حتی ابوحنیفه که
 امام مذهب حنفی است میگوید زدن شارب از تنظیفات است در عداد
 حلق .

از تطویل کلام که با عدم توانائی عرض شد معذرت میخواهم
 و اگر مطلبی بنظر رسید که محتاج سؤال باشد خواهشمند است
 حضوراً مذاکره فرمائید نه کتبی که توانائی نوشتن جواب را ندارم،
 با تقدیم سلام و احترام و درخواست مزید توفیقات و تأییدات آنجناب
 والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

خدمت برادر معظم گرامی آقای مرتضی عبدالرسولی دامت توفیقاته
پس از عرض سلام مشتاقانه و تقدیم اخلاص و ارادت خالصانه
صحت و سلامت و مزید عزت و سعادت و ازدیاد توفیق بندگی و اطاعت
و استدامه خدمت آن برادر با سعادت را خواهانم و قلم و زبان عاجز
و قاصر است که مراتب ارادت روحی و علاقه قلبی خود را تحریر و
تقریر نماید و توفیقاتی که از طرف ذات احدیت شامل آن وجود با
کرامت گردیده و میگردد تبریک و تهنیت عرض کند و در عین حال
استدعای دعا و شفاعت نماید بحمدالله آن ذات خجسته صفات که حاوی
فضایل انسانی و دارای کمالات نفسانی میباشد دائماً موفق باجرای
آناری است در بقعه متبر که حضرت آقای شهید قدس سره العزیز
که نام نامی او تا بد باقی و در صفحات روزگار جاودانی خواهد بود زیارت
تعلیق کریمه صفا بخش چشم و دل و روشنی افزای هر دو گردید از
حضرت مولی ارواحنا فداه توفیق این خدمت و اجابت دعای خود
درباره آنجناب را نیازمندانہ مسئلت دارد. ورود مسعود جناب آقای
حاج آقا تابنده روحی فداه صفا بخش دل بیقرار و روشنی دیده انتظار
گردید امیدوار است حق سبحانه و تعالی بیش از پیش آن برادر را
قرین توجهات و توفیقات فرماید والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

خدمت آقای حاج حسین دامت توفیقاته

عرض میشود مکتوب شما ملاحظه شد خداوند متعال همه ماها را بصراط مستقیم ولایت هدایت و توفیق بندگی و اطاعت عنایت فرماید. بسیار تعجب دارم با اینکه فاصله خیابان دروازه قزوین تا خیابان امیریه خیلی کم است علت آنکه شما امتناع دارید که بخود زحمت داده بکلبه محقر حقیر آمده اگر سؤالاتی دارید حضوراً مذاکره کنید بمکاتبه می‌پردازید. حقیر بعلت کسر سن و ضعف پیروی و کمی بینائی نوشتن جواب برایم زحمت دارد وبعد از این اگر چیزی مرقوم داشتید از عرض جواب معذورم دارید. این دفعه هم برای آنکه بدون جواب نماند مختصراً معروض میدارم. بموجب آیه شریفه «ان الله یهدی من یشاء» امر هدایت متعلق بذات اقدس حق جل جلاله میباشد حتی خداوند متعال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله میفرماید «انک لاتهدی من احببت ولكن الله یهدی من یشاء» بنابراین کسی میتواند در امر هدایت دخالت کند که از پیغمبر اکرم یا امام بواسطه یا بدون واسطه اجازه داشته باشد و این مجازین که مأموریت هدایت دارند سه دسته متحد ولی هر کدام در قسمت خاصی انجام هدایت مینمایند مانند يك وزارتخانه که دارای سه اداره باشد که هر يك، يك قسمت از امور وزارتخانه را انجام میدهند ولی هر سه مطیع يك

وزارتخانه میباشند و همانطوریکه هیچ فردی حق ندارد بدون حکم و فرمان در امور دولتی دخالت کند در امر هدایت هم هیچکس حق ندارد بدون اجازه و لوهر قدر معلومات و اطلاعات داشته باشد مشغول هدایت گردد و در اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم مذمت بسیار راجع بعلماء و عرفائی که بدون اجازه مشغول قضا و قضاوت و دستگیری میشوند ذکر شده است. خلاصه این مجازین و مأمورین هدایت سه دسته متحدند یکدسته مأمور تبلیغ احکام شرعیه و وظایف قالبیه میباشند آنها مجتهدین و علماء اعلام کثر الله امثالهم هستند و اجازه ایندسته مسلسل و متصل میشود بحضرت صادق علیه السلام باین جهت این مذهب را مذهب جعفری نامند. دسته دیگر مأمور تحکیم و اثبات عقاید اسلامیة بادلله محکمه عقلیه و نقلیه میباشند و اینها حکما و متکلمین هستند که با ادله عقلیه و نقلیه عقاید اسلامیة که اصول دین و مذهب است ثابت مینمایند و لسی تحصیل معرفت حق عزشانه از طریق دلیل و برهان خالی از شکوک و شبهات خیالی و وهمی نخواهد بود و از اینطریق معرفت تام بر حقایق امور متعذر است و تحصیل معرفت حقیقی جز بطریق تصفیه و تجلیه قلب بدستورات انبیاء و اولیاء نمیتوان حاصل نمود و موقوف است باطاعت اوامر و نواهی شریعت مطهره و نفی ماسوی الله و فناء محض تا نقوش اغیار از لوح دل زدوده و رقم توحید حقیقی در او رسم گردد دسته سوم مأمور تهذیب اخلاق و اصلاح نفس و تزکیه روح و تصفیه قلب میباشند اینها عرفاء شامخین هستند و سلسله اجازه اینها منتهی بحضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء میگردد و همانطوریکه مجتهدین و علماء که اجازه

آنها بحضرت صادق علیه السلام میرسد گفته نمیشود شش امامی هستند و اثنی عشریه و معتقد بشش امام بعد میباشند و در زمان هر يك از ائمه بعد تجدید اجازه مینمودند عرفاء هم که سلسله اجازه آنها بحضرت رضا علیه السلام میرسد هشت امامی نبوده و بچهار امام بعد معتقد و اثنی عشریه میباشند و در زمان هر يك از ائمه بعد تجدید اجازه مینمودند و اکنون بوجود مقدس حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه معتقد و روزی چند مرتبه موظفند دعای فرج را خوانده و انتظار ظهور موفور - السرور آنحضرت را دارند و چون در هیچ دور و زمانی از وجود این سه دسته ممکن نیست خالی باشد مطابق نص صریح اجازه دسته سوم اکنون بجناب آقای حاج سلطان حسین تائبند گنابادی ادام الله ظلله رسیده است که مأمور تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و اصلاح حال باطن و دادن دستورات و وظایف قلبیه میباشند که مطابق دستوراتیکه از ائمه اطهار (ع) بایشان رسیده است بکسانیکه مستعد و لایق می بایند تعلیم نمایند و در احکام شرعیه و اثبات عقاید اسلامیة تابع آندو دسته اند و هیچگونه مخالفت و مباحثتی مابین آنها نیست

بیش از این در نامه گنجایش شرح ندارد و اگر ابهامی و سؤالی داشته باشید باید حضوراً مذاکره گردد. مزید توفیقات و ازدیاد اطلاعات مذهبی و ایمانی را برای شما از در گاه خداوند متعال خواستارم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

پایان

حمد بی پایان و شکر فراوان خداوند جهان را که با کبر سن و ضعف باصره و کمی بنیه و کسالت قلبیه و ثقل سامعه که جمله رسولان مرگ و چاوشان کاروان عالم آخرتند و هر آن باروی سیاه و بار گناه، شرمنده و شرمسار انتظار ارتحال و کوچ را دارم عمر باقی و توفیق عنایت فرمود که این رساله را که قدر و ارزش آن بچند مقاله بزرگان و شرح حال پیشوایان باچند نامه بی قدر و اعتبار است بچاپ رسانم و با آنکه این نامه‌ها در نظر دانشمندان و صاحبان معرفت و ایقان بسیار بی ارزش و ناچیز است مع ذلك امید وارم برای جویندگان طریقت و اشخاص علاقمند بتصوف و عرفان که ذهن آنانرا درخارج بافتراآت و تهتمهای ناصواب و خلاف واقع و حقیقت مشوب کرده‌اند و نیز برای مبتدیان که هنوز اطلاعات کافی از درویشی و فقر ندارند مفید واقع شود. «**اللهم اهدنا لهذا یسرا**»
و نور قلوبنا بنور معرفتك بحق محمد و آله صلواتك علیهم اجمعین»

و این توفیق پس از فضل و عنایت حق در اثر مساعی جمیله و سعی و کوشش برادر روحانی و دوست گرامی آقای سید قدرت الله آزاد و فقه الله لما یحب و یرضی انجام پذیرفت که اگر مساعدت و مجاهدت و مباشرت و تحمل زحمت و همت و صرف اوقات گرانبهای ایشان در تصحیح و مقابله نبود بانجام چاپ این رساله موفق نمیگردیدم

باب ولایت و راه هدایت

لذا و وظیفه اخلاقی و وجدانی خود میدانم که از صمیم قلب از ایشان تشکر و سپاسگزاری نمایم و اجر دارین و خیر و سعادت دنیا و آخرت از خداوند منان برای ایشان مسئلت دارم ، و نیز از لطف و محبت و بذل سعی و دقت جناب آقای رضاحیدری مدیر محترم چاپخانه و کارکنان جدی و کاردان آن که در چاپ این رساله کمال سعی و جدیت را مبذول داشته‌اند قدردان و سپاسگزارم و مزید توفیق و سعادت و عزت آنان را از خداوند متعال خواستارم اجر هم علی الله .

این رساله در تاریخ غره ذیحجه الحرام ۱۳۹۲ برابر ۱۶ دی ۱۳۵۱ شروع بچاپ شد و در تاریخ سلخ ربیع الاول ۱۳۹۳ برابر با ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ اتمام پذیرفت . بمنه و کرمه و صلی الله علی محمد و آله پستترین خدام فقراء سلسله علیه نعمة الله علیه سلطانعلیشاهی گنابادی .
سید همة الله جذبی